

دُلَالٌ حِفْظٌ رَمَعٌ بَهْرَمٌ

بِزُوْشَنِ در زَنْدَگَانِ سَهَاسِ
امَام حَسَن مجتَبی

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ

حقایق پنهان (پژوهشی در زندگانی سیاسی امام حسن مجتبی علیه السلام)

نویسنده:

احمد زمانی

ناشر چاپی:

دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۱۹	حقایق پنهان (پژوهشی در زندگانی سیاسی امام حسن مجتبی علیه السلام)
۱۹	مشخصات کتاب
۱۹	مقدمه از آیة الله سبحانی
۱۹	پژوهشی در ابعاد زندگی مظہر کوثر
۱۹	نگارش نقلی و تحلیلی
۱۹	حقایق پنهان
۲۰	پیشگفتار
۲۲	رهبری در اسلام
۲۲	اشاره
۲۲	اولین پیام بعد از توحید
۲۳	حدیث منزلت
۲۳	حجۃ الوداع (واقعه‌ی غدیر خم)
۲۴	پافشاری بر استمرار امامت
۲۴	حسینی در میاهله
۲۴	حدیث کسae
۲۴	سفارش به دوستی حسینی
۲۵	سروران جوانان بهشت
۲۵	حسن و حسین دو پیشوای امت
۲۵	حسن و حسین دو رسیمان محکم الہی
۲۶	حسن مصلح بزرگ
۲۶	اهداف مشترک
۲۷	نگاهی گذرا به دوران کودکی امام مجتبی علیه السلام

۲۷	اشاره
۲۸	ولادت
۲۸	نام گذاری
۲۸	القب و کنیه
۲۹	سیمای امام حسن
۲۹	عقیقه
۲۹	ختنه
۳۰	اظهار محبت‌های پیامبر
۳۰	تربیت در کانون پر مهر مادر
۳۰	اثری ژرف در روح کودک
۳۱	شخصیت دادن به فرزندان
۳۱	داستان مباهله
۳۲	مشارکت در بیعت رضوان
۳۲	حسنین در لحظات پایانی عمر پیامبر
۳۳	ویژگی‌های امام مجتبی علیه السلام
۳۳	اشاره
۳۴	خصایص و ویژگی‌های ذاتی
۳۴	موقعیت استثنایی (اجتماعی، سیاسی و...)
۳۵	عصمت
۳۵	اشارة
۳۵	ادله عصمت امام حسن
۳۷	آیه‌ی تطهیر
۳۷	اعجاز
۳۷	اشارة

۳۸	خرما دادن نخل خشک
۳۸	دعای مستجاب
۳۸	تغییر جنسیت با نفرین امام
۳۹	علم
۴۰	سخنرانی امام حسن در کودکی
۴۱	آگاهی از اسرار دیگران
۴۲	روشن بودن وضع همهٔ موجودات بر امام
۴۲	مکارم اخلاق امام مجتبی
۴۲	امام حسن از زبان امام صادق
۴۳	امام حسن از زبان امام رضا
۴۳	امام در نگاه شیفتگانش
۴۳	اشاره
۴۴	قصیدهٔ ارغوانیه
۴۴	پرچمدار صلح
۴۵	آینه از فرط تجلی شکست
۴۵	قهرمان صلح
۴۶	پرشکوه‌ترین نرمش قهرمانانه
۴۶	حسن بن علی علیه السلام پس از رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم
۴۶	اشاره
۴۶	تحرکات سیاسی
۴۷	موضوع گیریهای علی بن ابی طالب
۴۷	مقاآمت‌های فاطمه در برابر انحرافات سیاسی
۴۸	وصیت سیاسی عمر علیه حاکمیت علی
۴۹	حکومت عثمان

۴۹	حسن و حسین در فتوحات اسلامی
۵۰	انکار شرکت در فتوحات
۵۰	پاسخ به منکران (بررسی و تحقیق)
۵۰	مخالفت عثمان با سیره‌ی پیامبر
۵۱	تبیید ابوذر و حضور امام حسن در مشایعت وی
۵۲	مسئولیت‌های امام مجتبی علیه السلام در دوران حکومت امیرالمؤمنین علیه السلام
۵۲	اشاره
۵۲	تولیت موقوفات و صدقات امام حسن
۵۲	اشاره
۵۳	موقوفات و صدقات علی بن أبي طالب و ...
۵۴	موقوفات و صدقات پیامبر
۵۴	صدقات و موقوفات علی
۵۵	موقوفه‌ی فاطمه‌ی زهرا
۵۶	حیطان سبعه
۵۶	福德 چیست؟
۵۷	واگذاری فدک به فاطمه
۵۷	福德 در طول تاریخ
۵۹	مشارکت در جنگ جمل و بسیج مردم
۵۹	اشاره
۵۹	فراخوانی مردم کوفه به جنگ جمل
۶۰	ایثار در معركه‌ی صفين و تشویق مردم
۶۱	امام جمعه‌ی موقت از سوی امیرالمؤمنین
۶۱	اشاره
۶۲	خطابه‌های امام مجتبی

۶۲	مساعدت در کارهای قضایی
۶۲	اشاره
۶۳	قضاوتهای امام مجتبی
۶۳	یاور پدر در امر قضاؤت
۶۴	امامت و رهبری
۶۴	اشاره
۶۴	گفتار شیعه و معتزله در امامت
۶۵	بیعت و معیارهای حاکم اسلامی
۶۵	اشاره
۶۵	مخالفت با هوایبرستی
۶۵	عدالت گستر
۶۶	آگاه و توانمند
۶۶	محافظ سرمایه‌های معنوی و مادی مردم
۶۶	احیاگر قرآن و سیره‌ی پیامبر خدا
۶۷	بیعت امت با امام خویش
۶۷	امامت حسن بن علی در روایات
۶۷	اشاره
۶۷	امامت (حسن بن علی) از سوی پیامبر
۶۸	تصریح بر امامت حسن بن علی از سوی امیرالمؤمنین
۶۸	سپردن و دایع امامت به حسن بن علی
۶۸	آغاز دوره‌ی امامت حسن بن علی
۶۹	بیعت مردم با امام حسن
۷۰	حکومت شام و توطئه‌های جدید
۷۰	اشاره

۷۰	فرستادن جاسوس جهت آشوب و اغتشاش
۷۰	تطمیع و تهدید نیروهای ارشد نظامی
۷۱	شایعه‌ی صلح قبل از تحقق آن
۷۱	اشاره
۷۱	پاسخهای متقابل
۷۲	شایعات دیگر
۷۲	قضاوتهای نادرست
۷۲	پیشنهاد صلح از سوی چه کسی بود؟
۷۲	اشتباه بزرگ طبری و ابن قتیبه
۷۳	حقیقت چیست؟
۷۳	نقد و بررسی
۷۴	سخن سید مرتضی مشهور به علم الهدی
۷۴	کلام سید بن طاووس
۷۵	قاطعیت امام در مبارزه با طاغوت شام
۷۵	انگیزه‌های صلح (مصالح امت اسلامی)
۷۵	اشاره
۷۷	پرسش
۷۷	پاسخ
۷۷	قرارداد صلح و شرطهای اساسی آن
۷۸	بندهای قرارداد صلح
۷۹	توضیحی پیرامون مواد صلحنامه
۸۰	نقد و بررسی
۸۰	شعار صلح از سوی معاویه
۸۱	اهداف شوم معاویه از انعقاد صلح

۸۱	شکست روحی و معنوی در موالیان اهل بیت
۸۱	ایجاد جنگ روانی
۸۲	معترضان وابسته به دشمن
۸۲	سفیان بن ابی لیلی
۸۲	عبدالله بن زبیر
۸۲	معترضان دلسوز و علاقمند
۸۲	اشاره
۸۳	مالک بن ضمره
۸۳	حجر بن عدی
۸۴	عدی بن حاتم
۸۴	بشر همدانی
۸۴	ابوسعید عقیصاتیمی
۸۵	تحلیل گران ناآشنا
۸۶	واپسین روزها در کوفه
۸۶	مناظره‌ی طولانی
۸۷	اتهامات و برچسب‌های ناروا
۸۷	افشاگری و رفع اتهام
۸۸	بیان مناقب علی در برابر هیأت حاکمه‌ی شام
۸۹	اهمیت اهل بیت پیامبر
۹۰	سوابق ننگین معاویه و خاندان ابی سفیان
۹۱	پاسخ به عمرو بن عثمان بن عفان
۹۱	پیش گویی‌های امام مجتبی
۹۲	پاسخ امام به عمرو بن عاص
۹۳	پاسخ امام به ولید بن عقبه

۹۳	پاسخ به عتبه بن ابی سفیان
۹۴	پاسخ به مغیره بن شعبه
۹۵	بازگشت به مدینه منوره
۹۵	اشاره
۹۵	دورنمایی از کارنامه‌ی ده ساله‌ی امام حسن در مدینه‌ی منوره
۹۶	تربيت و آموزش نيروهای كارآمد
۹۶	اشاره
۹۶	گروه ۱
۹۷	گروه ۲
۹۸	نشر فرهنگ اصيل اسلام
۹۸	اشاره
۹۸	بدعات‌ها توسيط معاویه
۹۹	تشويق جاعلان حدیث
۹۹	علنی نمودن منكرات
۱۰۰	رسیدگی به نيازمندان
۱۰۲	حمایت‌های سیاسي و اقتصادي از مواليان
۱۰۴	اظهار انزجار و افشاگری بر ضد معاویه
۱۰۴	اشاره
۱۰۴	نمونه‌ی ديگر
۱۰۴	مانع از پيوند ازدواج با بنی امية
۱۰۶	جنایات ديگر معاویه
۱۰۶	برکناري هواداران اهل بيت از پست‌های مدريت
۱۰۶	كشن شخصیت‌های نامدار شیعه
۱۰۶	تغییر حکومت اسلامی به استبدادی و موروثی کردن آن

۱۰۶	بزرگ‌ترین مانع ولایت عهدی یزید
۱۰۷	ممومیت امام مجتبی علیه السلام
۱۰۷	جنون آمیزترین جنایت
۱۰۸	تطهیر جنایتکار
۱۰۸	دیگر گفتار نادرست
۱۰۹	اعتراف مورخان
۱۰۹	روزهای واپسین و کلمات گهربار
۱۱۰	وصایای امام مجتبی
۱۱۱	شهادت مظلومانه امام مجتبی علیه السلام
۱۱۱	اشاره
۱۱۲	عکس العمل معاویه نسبت به جنایت خود
۱۱۲	مراسم کفن و دفن سبط اکبر پیامبر
۱۱۲	مانع از دفن در حرم پیامبر
۱۱۳	عایشه به هنگام دفن جنازه‌ی امام مجتبی
۱۱۳	انعکاس شهادت امام مجتبی
۱۱۳	اشاره
۱۱۳	واکنش مردم
۱۱۳	حضور همگانی
۱۱۴	مردم مکه و مدینه
۱۱۴	مردم بصره
۱۱۴	همسر معاویه
۱۱۴	معاویه و یارانش
۱۱۴	بنی هاشم در مدینه منوره
۱۱۵	ابوهربه

۱۱۵	اوج استبداد و ستم امویان
۱۱۵	اشاره
۱۱۵	مبارزات حجر بن عدی و ...
۱۱۶	یاران حجر بن عدی
۱۱۶	اشاره
۱۱۶	شریک بن شداد حضرمی
۱۱۷	صیفی بن فسیل شیبانی
۱۱۷	عبدالرحمان بن حسان عنزی
۱۱۷	قبیصه بن ربیعه العبسی
۱۱۸	کدام بن حیان عنزی
۱۱۸	محرز بن شهاب بن بجیر بن سفیان بن خالد بن منقر تمیمی
۱۱۸	عمرو بن حمق خزاعی
۱۱۸	جنایات بنی امية
۱۱۹	سازماندهی حق پرستان برای مبارزه با بنی امية
۱۱۹	آغاز مبارزه
۱۲۰	تهاجم فرهنگی امویان و عباسیان
۱۲۰	اشاره
۱۲۰	اتهام ازدواج‌ها و طلاق‌های مکرر به امام مجتبی
۱۲۰	اشاره
۱۲۲	اتهام ازدواج‌های متعدد
۱۲۲	اشاره
۱۲۲	تحقیق و بررسی این گروه از روایات
۱۲۳	همسران امام حسن مجتبی
۱۲۳	دامادهای امام مجتبی

۱۲۴	اتهام کثرت طلاق از سوی روایات و مورخان
۱۲۴	اشاره
۱۲۴	بررسی روایات شیعه
۱۲۵	نقد بر سند أحادیث
۱۲۵	نقد بر مضمون و مفاهیم روایات گذشته
۱۲۵	چند پرسشن درباره‌ی روایت محسن برقی
۱۲۶	مبغوضیت طلاق از دیدگاه فرقین (شیعه و اهل سنت)
۱۲۶	اتهام کثرت طلاق در روایات اهل سنت
۱۲۷	مهاجمان فرهنگی در چهره‌ی روایان و مورخان
۱۲۷	ابوطالب مکی
۱۲۷	محمد بن عمر واقدی
۱۲۸	ابوالحسن مدائی
۱۲۸	فرزندان امام حسن علیه السلام
۱۲۸	اشاره
۱۲۹	ایثارگران حسنی در معرکه‌ی کربلا
۱۲۹	اشاره
۱۲۹	حسن بن حسن (محروم معرکه نینوا)
۱۳۰	عمرو بن حسن (آزاده‌ای کوچک)
۱۳۰	ابوبکر بن الحسن (شهید نینوا)
۱۳۰	قاسم بن الحسن (شهید نینوا)
۱۳۱	عبدالله بن حسن (عبدالله اکبر)
۱۳۲	عبدالله اصغر بن حسن
۱۳۲	بشر بن حسن
۱۳۲	چهل حدیث برگزیده از مجموعه سخنان در بار امام مجتبی علیه السلام

۱۳۲	اشاره
۱۳۳	خداشناسی
۱۳۴	توحید و یگانگی
۱۳۴	خشنوودی خداوند
۱۳۴	حریت و آزادی (اختیار)
۱۳۴	شناخت قرآن مجید
۱۳۵	پیروان حقیقی قرآن
۱۳۵	قرآن در صحنه‌ی قیامت
۱۳۵	فضائل اهل بیت
۱۳۶	دستیابی به علوم پیامبر
۱۳۶	آرامش در پرتو ولایت
۱۳۶	آمرزش گناه در پرتو محبت
۱۳۶	حرمت صدقه بر آل محمد
۱۳۷	نزول باران با دعای امام مجتبی
۱۳۷	حکومت و اهل بیت
۱۳۷	فرجام امامان راستین
۱۳۸	شیعیان کیستند و دوستان کدامند؟
۱۳۸	سیاست از دیدگاه معصوم
۱۳۸	عزت مؤمن
۱۳۹	انتخاب دوست
۱۳۹	توجه به حقوق دیگران و نتیجه تواضع
۱۳۹	مکارم اخلاق چیست؟
۱۴۰	همسایگان را بر خویش مقدم بدارید
۱۴۰	تقوا

۱۴۰	چگونگی ورود به نماز
۱۴۱	دعای قنوت
۱۴۱	چگونگی ورود به مسجد
۱۴۱	فواید رفت و آمد به مسجد
۱۴۱	توجه به قیامت
۱۴۲	رمضان ماه آزمایش
۱۴۲	چاره اندیشی در ترک گناه
۱۴۲	رذایل اخلاقی (تکبر، حرص، حسد)
۱۴۳	آداب غذا خوردن
۱۴۳	چرا وحشت از مرگ؟
۱۴۳	هرگز نیازمند را دست خالی بر نگردانید
۱۴۴	نیکی را این گونه پاسخ دهید
۱۴۴	اهمیت غذای روحی
۱۴۴	پند و اندرز
۱۴۴	سه نکته‌ی اساسی
۱۴۴	ثمرات برداری
۱۴۵	حضرت مهدی از زبان امام مجتبی
۱۴۵	کتابشناسی
۱۴۵	كتابنامه امام حسن مجتبی
۱۴۶	تألیفات
۱۴۶	تألیفات عربی
۱۴۸	تألیفات فارسی
۱۴۹	کتاب‌های چاپی اردو
۱۵۰	کتاب‌های ترکی

۱۵۰	معرفی چند کتاب خطی درباره‌ی امام مجتبی
۱۵۱	پاورقی

حقایق پنهان (پژوهشی در زندگانی سیاسی امام حسن مجتبی علیه السلام)

مشخصات کتاب

عنوان و نام پدیدآور : حقایق پنهان: پژوهشی در زندگانی سیاسی امام حسن مجتبی علیه السلام / احمد زمانی؛ با مقدمه جعفر سبحانی سرشناسه : زمانی، احمد مشخصات ظاهری : [۵۱۱ ص شابک : ۰۳۷۱-۹۶۴-۲۸۹-۳۷۱-۰۰۰-۳۲۵۰۰]؛ ۰۳۷۱-۹۶۴-۲۸۹-۰۰۰-۳۲۵۰۰ ریال وضعیت فهرست نویسی : فهرستنويسي قبلی یادداشت : چاپ قبلی: حوزه علمیه قم، دفتر تبلیغات اسلامی، مرکز S.A)Aresearch into political life of Imam Hasan Mojtaba (]: یادداشت : ص.ع. به انگلیسی: [۱۳۷۸]

Ahmad Zamani. Haqa'q - e penhan []. یادداشت : کتابنامه: ص. [۴۹۹] - ۵۱۰؛ همچنین به صورت زیرنویس عنوان دیگر : پژوهشی در زندگانی سیاسی امام حسن مجتبی علیه السلام موضوع : حسن بن علی(ع)، امام دوم، ق ۵۰ - ۳ موضوع : اسلام - تاریخ -- از آغاز تا ق ۱۳۲ شناسه افزوده : سبحانی تبریزی، جعفر، ۱۳۰۸ - ، مقدمه نویس شناسه افزوده : حوزه علمیه قم. دفتر تبلیغات اسلامی. بوستان کتاب قم رده بندی کنگره : BP۴۰ / زح ۱۳۸۱ رده بندی دیوی : ۹۵۲/۹۷ شماره کتابشناسی ملی : ۴۶۷۸۱-۸۱ م

مقدمه از آیه الله سبحانی

پژوهشی در ابعاد زندگی مظہر کوثر

سیره نگاری شاخه‌ای از تاریخ نگاری است که در نیمه دوم قرن نخست، به میان نویسنده‌گان اسلامی راه یافت. نخستین کسی که این راه را پیمود، نویسنده شیعی تابعی دبیر امیر مؤمنان علی علیه السلام به نام «عییدالله بن ابی رافع» بود. [۱] چیزی نگذشت دانشمند شیعی دیگر به نام «جابر جعفی» (م ۱۲۸/۰). این روش را دنبال کرد و آثاری در این زمینه به یادگار گذاشت. [۲] و با پیشرفت مسلمانان در دیگر رشته‌ها، سیره نگاری به پیشرفت خود ادامه داد و محمد بن اسحاق مدنی (م ۱۵۱/۰) سیره پیامبر را به نام «معازی» نگاشت و این کتاب از کمال بالایی برخوردار بود که به تعبیر امام شافعی، دیگران ریزه خوار سفره پر نعمت او می‌باشد. [۳]

نگارش نقلی و تحلیلی

شیوه سیره نگاری در گذشته به صورت نقلی بود. نویسنده‌گان سیره، به [صفحه ۲۰] گزارش رویدادها می‌پرداختند و به تحلیل حوادث و بیان علل و نتایج اشاره‌ای نمی‌کردند. تنها تصرف آنان در تاریخ این بود که برخی از آنان، تحت تأثیر عواطف دینی و قومی قرار گرفته، چه بسا برای نزدیکی به صاحبان زور و زر، تاریخ را برابر خواسته‌های آنان می‌نوشتند. در حالی که اساس تاریخ امروز، تحلیل و نقادی است؛ از دقت در لابلای گزارش‌ها، علل و پیامدهای رویدادها را می‌نگارند و با گردآوری قراین و شواهد، به جداسازی درست از نادرست می‌پردازند. آنچه که امروز به این نوع تحلیل کمک می‌کند، دقت در اسناد گزارش‌هاست؛ زیرا سیره‌های نخست به صورت مسند تألیف شده و با شناخت راویان تاریخ، می‌توان درباره‌ی پایه استواری گزارش‌ها را داوری نمود.

کتابی که هم اکنون در اختیار شما قرار می‌گیرد، به نام «حقایق پنهان» پژوهشی است مستند درباره زندگی دومین پیشوای شیعیان جهان، پیشوایی که زندگی او دارای ابعاد گوناگون است، بعدی در قرآن، بعدی در لسان و سخن رسول خدا صلی الله علیه و آله و بعدی در تاریخ دارد. در بعد قرآنی او کافی است که کتاب آسمانی ما، او را فرزند پیامبر می‌داند و می‌گوید: پیامبر او را به میدان مباھله آورد تا دعای رسول را با گفتن «آمین» بدرقه کند و دعای او به هدف اجابت برسد و سرانجام میدان مباھله برای مسیحیان نجران [۷] به سرزمین آتش تبدیل گردد. وحی الهی او را عضوی از اعضای خانواده می‌داند که خدا آنها را از هر نوع آلودگی روحی و فکری و رفتاری پاکیزه گردانیده است [۸] و سوره «هل أتی» درباره [صفحه ۲۱] آنان نازل گردیده [۹] و سرانجام مهر آنان، مزد رسالت قرار داده شده است. [۷]. در بعد حدیثی؛ یعنی، لسان رسول خدا صلی الله علیه و آله، او و برادرش (سالار شهیدان) پیشوایان امت و سرور بهشتیان و گلهای خوشبوی پیامبر و گوشواره‌های عرش خدا، معرفی گردیده‌اند. [۸]. در بعد تاریخی همین بس که پس از درگذشت پدر بزرگوارش امیرمؤمنان، امت اسلامی با او به عنوان خلیفه اسلام بیعت کرده و چند ماهی زمام خلافت را به دست گرفت، سپس به علیه پیشنهاد دشمن (صلح) تن داد. [۹]. این بخش از زندگانی او، ده سال تمام از تاریخ اسلام را به خود اختصاص می‌دهد و در این مورد موافق و مخالف قلم‌فرسایی کرده، گروهی حقیقت را نوشت و گروهی به ترور شخصیت او پرداخته‌اند. از میان تحلیل‌های علمی و اجتماعی که در این کتاب به صورت بس زیبا ترسیم شده است، این بخش از زندگی امام است؛ یعنی، کارنامه اقامت ده ساله امام در مدینه پس از صلح تحمیلی، در حالی که بسیاری از نویسنده‌گان و تحلیل‌گران سیره سبط اکبر، از این بخش غفلت ورزیده‌اند. البته این نه به این معناست که نقاط مثبت کتاب به همین بخش اختصاص دارد؛ بلکه در بخش‌های دیگر نوآوری‌هایی به چشم می‌خورد که می‌توان آن را از ابتکارات مؤلف دانست، بالاخص آن جا که به یاوه‌سرایی‌های دائرة المعارف به اصطلاح اسلامی پاسخ گفته و دست نویسنده را کاملاً روکرده است و نشان داده است که چگونه نویسنده‌گان مسیحی و یا صهیونیست با تاریخ اسلام بازی می‌کنند و شخصیت‌های والاً ما را هدف تهمت‌های خود قرار می‌دهند. [صفحه ۲۲] البته این تقصیر ماست که درباره بزرگان خود سکوت می‌ورزیم و تاریخ اسلام را به صورت یک درس رسمی مطرح نمی‌کنیم و به این بخش عظیم از دیده جنبی می‌نگریم در این موقع است که فرصت طلبان مانند نویسنده‌گان دائرة المعارف اسلامی، انسان والامقامی را آماج ناسزاگویی قرار می‌دهند. ما این نوشه ارزشمند را به مؤلف گرامی، حجه‌الاسلام و المسلمین جناب آقای حاج شیخ احمد زمانی، تبریک می‌گوییم، ولی آن را به عنوان پایان کار نمی‌پذیریم و از حضورش درخواست می‌کنیم در ترجمه این کتاب به زبان عربی و سپس انگلیسی کوشش بليغ کند و لااقل آن بخش از انتقادهای خود را نسبت به دائرة المعارف اسلامی ارسال بفرمایند. به امید روزی که حوزه علمیه بخش‌هایی از تاریخ اسلام را به صورت تحلیل جزء دروس اساسی قرار داده و گروهی را در این زمینه تربیت نماید. مؤسسه امام صادق علیه السلام ۱۰ / ۷۵ / ۱۰ جعفر سبحانی [صفحه ۲۳]

پیشگفتار

قرن‌هاست که توجه نویسنده‌گان و عالمان عرب و غیرعرب و مسلمان و غیرمسلمان، جذب زندگی سراسر افتخار جانشینان راستین پیامبر خدا صلی الله علیه و آله شده و در ابعاد مختلف شخصیت آنان به صورت گروهی و یا فردی قلم زده‌اند، گاه همه را در یک کتاب شناسانده‌اند و گاه برای هریک به صورت مستقل کتابی نگاشته‌اند. اینک مجموع آن‌ها از هزاران رساله و کتاب تجاوز کرده است، سعی‌شان مشکور! لیکن باید گفت که آنان با همه‌ی تلاش‌هایشان نتوانسته‌اند ابعاد مختلف و گوناگون وجودی ائمه علیهم السلام را بررسی کامل نمایند، که این ناتوانی دو جهت اساسی دارد: ۱. عمق ارزش‌های والاً انسانی که خداوند در وجود آنان به ودیعت نهاده، به طوری که هریک می‌تواند منشأ تحولی در جامعه و افراد باشد و اسباب سعادت و خوش‌بختی را برای آنان

فراهم آورد. ۲. اتهام‌های گوناگونی که از ناحیه‌ی قدرتمندان و زورمندان هر عصر بر آنان وارد آمده و خواسته‌اند این بزرگواران را در زندان اتهامات و برچسب‌های ناروا محبوس سازند و چند صباحی آفتاب فروزنده‌ی شان را پشت ابر نگاه دارند و دیدگان [صفحه ۲۴] حقیقت‌بین را از فروغ آنان محروم کنند. آری در چنین وضعی است که بسیاری از ویژگی‌های زیبا و درخشنده‌ی ائمه اهل بیت علیهم السلام که توجه بیشتر انسان‌های پاک باخته را به خود جذب می‌کند به صورت وسیع و گسترده مطرح نمی‌گردد و یا لاقل برای مدتی مسکوت می‌ماند. زندگی سیاسی امام همام سبط اکبر رسول خدا صلی الله علیه و آله همانند دیگر امامان راستین تشیع از آنچه گفتیم مستثنا نیست؛ او که آینه‌ی تمام‌نمای نبوی و علوی بعد از امیر مؤمنان علیهم السلام است، دوران کودکی خود را در آغوش پرمه ر پیامبر و دامان پاک فاطمه‌ی اطهر علیهم السلام به سر برد و سپس در کانون ولایت علوی پرورش یافت و ادب‌وار و اقبال دنیا و دنیا پرستان را لمس کرد و مظهر اسمای حسنای الهی گردید، لیکن بنی‌امیه ستمی بسیار، به گسترده‌ی تاریخ بر او روا داشتند و از هیچ گونه اتهام و تهاجمی کوتاهی نکردند و دور از انتظار نبود، چرا که معاویه و ابوسفیان مخالفت با پیامبر و اهل بیش را بر خود فرض و واجب می‌دانستند و همواره تهاجم نظامی، اقتصادی، فرهنگی و سیاسی بر ضد خاندان رسالت را در دستور کار خود داشتند. همچنین چهره‌های زور و زر و تزویر این حرکت را ادامه می‌دادند، از آن جمله است ماجراهای احمد، احزاب، صفين، فدک، از بین بردن حقوق موالیان اهل بیت علیهم السلام و خود آنها، تخریب و انهدام مایملک پناهندگان به حضرت مجتبی علیهم السلام همچون عبدالله بن ابی سرح (توسط ابن زیاد)، به شهادت رساندن حجر بن عدی و دیگر یاران گران‌قدر اهل بیت علیهم السلام و... که همگی گواه روشن بر مطالب بالاست. امام حسن علیهم السلام که خود «ساسة العباد و أركان البلاد» است و مسؤولیت ارشاد نسل‌های آینده را بر دوش خود احساس می‌کند، فرمایش جدش پیامبر صلی الله علیه و آله را درباره‌ی خود و اهل بیش آویزه گوش دارد که فرمود: «نحن نواميس العصر وأحبّار الدهر و نحن سادة العباد و نحن ساسة البلاد و نحن الكفافه و الولاء والحماء والرعاة و طريق النجاة... فينا النبوة» [صفحه ۲۵] والولاية والامامة... [۱۰]؛ ما رازهای پنهان زمان و استوانه‌های همیشه روزگاریم، سیادت و آقایی بندگان و سیاست‌گزاری همه‌ی شهرهای آنان در دست ماست. استقلال و خودکفایی و سرپرستی و پشتیبانی دین و رهبری امت و راه نجات مردم در پیروی از ماست... نبوت و زعامت و امامت در میان ماست.» و از همین روست که جهاد و دفاعی بنیادین را در برابر بنی‌امیه بر عهده گفت و داین راستا از هیچ گونه درگیری نظامی با دژخیمان بنی‌امیه ترس و وحشتی نداشت، لذا در پاسخ به معاویه نوشت: «لو اثرت أن أقاتل من أهل القبلة لبدأت بقتالك فاني تركتك لصلاح الأمة و حقن دمائها [۱۱]؛ اگر می‌خواستم در میان اهل قبله شمشیر بزنم، جنگ را از تو آغاز می‌کردم، اینک که دست از تو برداشته‌ام، تنها برای مصلحت امت و جلوگیری از خون‌ریزی آنان است و بس». آری، او می‌داند که پاسخ شمشیر را با شمشیر و جواب حیله و نیرنگ را با تدبیر باید داد و از این رو آن مصلح بزرگ، در دوره‌ی امامت خویش همواره می‌کوشید تا صحابه و یاران واقعی اسلام را حفظ کند و بنیه‌ی قوی اقتصادی جهت بقای امامت راستین پی‌ریزی نماید و در فشارهای سیاسی - اقتصادی حکام بنی‌امیه موالیان را یاری دهد و در دراز مدت، فرهنگ اصیل اسلامی را جایگزین تحریفات بنی‌امیه نماید و مدینه‌ی پیامبر را بار دیگر معهد علم و فضیلت و پناهگاه تشنۀ کامان فرهنگ غنی و ارزشمند اسلام گرداند و سیاست خود کامنه‌ی حاکمان شام و بنی‌امیه را در اداره‌ی امور دین و دنیای مردم تبیین کند و امت اسلامی را از حقوق خویش آگاه سازد. [صفحه ۲۶] حاکمان بنی‌امیه با این که زمام حکومت شام و عراق را در دست داشتند، لیکن از برخورد اصلاحی امام مجتبی علیهم السلام سخت وحشت داشتند و کم‌تر روزی بود که نیروهای اطلاعاتی آنان، اوضاع و احوال آن حضرت را گزارش نکنند و مزاحمت به وجود نیاورند که سرانجام هم نتوانستند تحملش کنند و به شهادتش رسانیدند. در این نوشتار بر آن شدیم که زندگی سیاسی آن مظلوم مرد را ورق زنیم و ضمن پاسخ‌گویی به برخی از اتهامات و شباهات، محورهای زیر را مورد بحث و بررسی قرار دهیم: ۱. چگونگی ساختار شخصیتی امام مجتبی علیهم السلام (دوران کودکی و نوجوانی). ۲. مسؤولیت‌های سنگین در دوران حاکمیت امیر مؤمنان علیهم السلام. ۳. دوران پر

ماجرای امامت و خلافت ظاهری آن حضرت. ۴. انگیزه‌های صلح و بررسی مواد صلح نامه و پاسخ به بعضی شباهات و استباها. ۵. دوران ده ساله‌ی پایانی عمر مبارک آن بزرگوار در مدینه منوره (جنگ سرد با حاکمان بنی امیه). ۶. تهاجم فرهنگی امویان و عباسیان و بررسی انگیزه‌های شیطانی آنان. و محورهای دیگری که هریک بیانگر برخورد سیاسی آن حضرت با افراد و یا گروههای مختلف زمان خویش است. باید اذعان داشت بعضی از بزرگان معاصر به زبان غیرفارسی در زندگی سیاسی امام مجتبی علیه السلام قلم زده‌اند و سعی وافر نموده‌اند، لیکن متأسفانه کار را ناتمام گذاشته‌اند و تنها به زندگی آن حضرت در دوره‌ی پیامبر صلی الله علیه و آله و خلفای سه گانه‌ی بعد از او اکتفا کرده‌اند. گرچه این دو دوره، مرحله‌ی ساختار شخصیتی سیاسی آن بزرگوار بوده، اما بقیه‌ی عمرش که نزدیک به هفده سال است و حساس‌ترین وضعیت را در این ایام گذرانده و بزرگ‌ترین تحول سیاسی در تاریخ اسلام رخ داده، مسکوت مانده است و یا تنها به بخش خاصی همچون «صلح» پرداخته و خوب از عهده‌اش [صفحه ۲۷] برآمده‌اند. و آن‌ها هم که متعرض بیشتر بخش‌های زندگی آن مظلوم امام علیه السلام گشته‌اند گرفتار استباها بزرگ و جبران‌ناپذیری گردیده‌اند. و اینک ضمن توجه به آن‌ها و استفاده از تأییفات پیش کسوتان اهل قلم، هدیه‌ی ناقابلی را به محضر مبارک اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام به ویژه امام حسن مجتبی علیه السلام تقدیم داشته‌ایم، امید است که ثواب آن به روح پرفتح بنیانگذار جمهوری اسلامی و احیا کننده اسلام ناب محمدی حضرت امام خمینی - رضوان الله تعالیٰ علیه - و شهدای پرفضیلت انقلاب شکوهمندان و رهروان آن‌ها ایصال گردد و خداوند به آنان درجات عالی در جوار رحمتش عنایت فرماید. از همه‌ی صاحبان علم و فضیلت و ارباب قلم تقاضا می‌شود چنانچه نگاهی بر این نوشتار داشتند، منت نهاده با ملاحظات سازنده‌ی خویش ما را در ادامه راه یاریمان فرمایند. در پایان از همه اساتید به ویژه استاد بزرگوار رجالی توانمند و مورخ آگاه و فقیه پرتلاش آیت الله حاج شیخ جعفر سبحانی که عنایت و رهنمودها یشان شامل حال ما گردید تشکر و سپاس گزاری می‌نمایم. از همه کسانی که در به شمر رسیدن این اثر ما را یاری دادند خاصه عزیزانی که در مرکز انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی حوزه‌ی علمیه قم سعی وافر داشتند قدردانی می‌کنم و آرزوی توفیق بیشتری را برایشان دارم. والسلام علیکم و رحمة الله و برکاته احمد (رجبعی) زمانی [صفحه ۳۱]

رهبری در اسلام

اشارة

کشتی نجات بخش اسلام با ناخدا ای انسان برگزیده خداوند بر روی امواج سهمگین و پرتلاطم جاهلیت، حرکت خویش را آغاز کرد تا انسان‌ها را از سیاه‌بختی و تیره‌روزی قومیت‌ها و نژاد پرستی‌ها و عادات و فرهنگ غلط آن روز نجات بخشد. آن ناخدا دوراندیش و آگاه می‌دید که در آینده‌ای نه چندان دور، ناپاکان کج‌اندیش، این راهزنان فضیلت و کرامت و در کنار آنان خفاشان ترسو و فرصت طلب که توان و یاری دیدن نور نبوت و ولایت مطلقه‌ی الهی را ندارند با توطئه‌های شیطانی خود بر اریکه قدرت تکیه خواهند زد. اهداف رسالت را واژگون خواهند کرد؛ از این رو برگزیده حق، محمد بن عبدالله صلی الله علیه و آله خط پربرکت امامت و ولایت را ترسیم نمود و در جاهای مناسبهای مختلف، آن را بازگو کرد و فرمان الهی اش را با جدیت تمام دنبال نمود.

اولین پیام بعد از توحید

رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله در اولین دعوت مردم به توحید و امامت و رهبری [صفحه ۳۲] آیه‌ی کریمه‌ی «و اندر عشیرتک الأقربین [۱۲]» را ابلاغ کرد و سپس در آن روز (یوم الدار) به خویشاوندان خود - که چهل نفر بودند - فرمود: «یا بنی

عبدالمطلب انى و الله ما أعلم أن شابا في العرب جاء قومه بأفضل مما جئتكم به أنى قد جئتكم بخير الدنيا والآخرة وقد أمرني الله أن أدعوكم اليه فأيكم يوازروني على هذا الأمر على أن يكون أخي ووصيي و الخليفي فيكم؛ اي فرزندان عبدالمطلب! به خدا سوگند هیچ کس از مردم برای کسان خود چیزی برتر از آنچه من برای شما آورده‌ام نیاورده است، من خیر دنیا و آخرت را برای شما آورده‌ام. خدایم به من فرمان داده که شما را به سوی او بخوانم؛ کدام یک از شما پشتیبان من خواهید بود تا برادر و وصی و جانشین من در میان شما باشد.» در آن هنگام سکوت بر جمع حاکم شد و همگی در فکر فرو رفته؛ علی علیه السلام (که جوانی پانزده ساله بود) به پا خاست و فریاد برآورد: «أنا يا نبی الله أكون و زیرک علیه؛ اي پیامبر خدا، من آماده‌ی پشتیبانی از شما هستم.» پیامبر صلی الله علیه و آله سه مرتبه تکرار کرد، فقط علی بن ابی طالب علیه السلام در حضور همه با رشادت کامل جواب مثبت داد، آن‌گاه پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «ان هذا أخي و وصيي و خليفتي فيكم فاسمعوا له و أطعوه [۱۳]؛ مردم! این جوان (علی بن ابی طالب) برادر، وصی و جانشین من میان شماست، به سخنان او گوش دهید و از او پیروی و اطاعت کنید.»

حیث منزلت

پیامبر عظیم الشأن در سال نهم هجرت به هنگام خروج از مدینه در حالی که با [صفحه ۳۳] سپاهیان اسلام، عازم جنگ تبوک بودند، لا یقین فرد بعد از خود را جهت اداره‌ی مدینه بر آن شهر گماشت، آن کسی که قلبش برای مبارزه در راه خدا می‌تپید و همراهی با پیامبر صلی الله علیه و آله و دفاع از اسلام را بر همه چیز مقدم می‌داشت. او دل افسرده و رنجیده خاطر بود که چرا توفیق جهاد در راه خدا را ینافته است؛ از این رو پیامبر صلی الله علیه و آله دلداری اش داد و فرمود: «برادر! به جای خویش (مدینه) بازگرد که اداره‌ی مدینه را کسی جز من و تو شایسته نیست و تو جانشین من در میان خاندان و محل هجرت و عشیره‌ام هستی.» [۱۴] در این هنگام دستش را بر شانه آن انسان پاک، که فضیلتش زبانزد خاص و عام بود، نهاد و موقعیتش را این گونه ترسیم نمود: «اما ترضی یا علی اَن تكون منی بمنزلة هارون من موسی الا أنه لا نبی بعدی [۱۵]؛ اي علی! آیا خشنود نمی‌شوی از این که بعد از من همانند هارون نسبت به موسی باشی (جانشین و خلیفه من شوی)، تنها تفاوت این که بعد از من پیامبری نخواهد آمد.»

حجۃ الوداع (واقعه‌ی غدیر خم)

در سال دهم هجرت، خداوند به رسولش فرمان داد: «يا أيها الرسول بلغ ما أنزل إليك من ربك و ان لم تفعل فما بلغت رسالته و الله يعصمك من الناس، ان الله لا يهدى القوم الكافرين [۱۶]؛ اي پیامبر! آنچه از سوی پروردگارت به تو نازل شده [وصایات و جانشینی علی بن ابی طالب علیه السلام] به مردم ابلاغ کن و اگر آن را ابلاغ نکنی، پیام پروردگارت را نرسانده‌ای؛ خدا تو را از گزند مردم [صفحه ۳۴] نگاه می‌دارد و خداوند، کافران لجوج را هدایت نمی‌کند.» پیامبر صلی الله علیه و آله به هنگام نزول این آیه شریفه، آخرین ماه‌های عمرش را سپری می‌کرد و از کنار بیت باعظمت حضرت حق به همراه هزاران مسلمان، که هر یک راهی دیار خویش بودند، باز می‌گشت. آن حضرت همراهان را در غدیر خم [۱۷] فراخواند و فرزند کعبه را بر روی دست گرفت و فرمان خدایش را این گونه ابلاغ کرد: «من كنت مولاً فعلی مولاً، اللهم وال من والا و عاد من عاده فانصر من نصره واخذل من خذله [۱۸]؛ کسی که من عهده‌دار امور او هستم، علی بن ابی طالب ولی امر و مولاً اوست. بار خدایا! دوست بدار آن کسی که علی را دوست دارد و دشمن بدار کسی را که با او دشمن است؛ یاری کن کسی که او را یاری می‌کند، خوار و ذلیل نما آن کسی که او را خوار می‌نماید.» و در جای دیگر فرموده: «أنت تبین لأمتی ما اختلفوا فيه بعدی [۱۹]؛ اي علی! تو بعد از من، بیانگر و روشن کننده‌ی موارد اختلاف در میان امت خواهی بود» یعنی بعد از من کلام تو معیار حق و باطل است.

پافشاری بر استمرار امامت

پیامبر گرامی اسلام مطالب مربوط به وصایت را تنها به انتخاب وصی بعد از [صفحه ۳۵] خود (علی بن ابی طالب) محدود نکرد. او در ماه‌های آخر عمر خویش، امامت را برای همیشه توسعه داد. ابوسعید خدری گوید که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «انی اوشکَ أن أدعُ فاجِيبَ وَ أَنِّي تارِكٌ فِيكُمُ التَّقْلِينَ كِتَابَ اللَّهِ - عَزَّوَ جَلَّ - وَ عَتْرَتِي، كِتَابَ اللَّهِ حَبْلٌ مَمْدُودٌ مِنَ السَّمَاوَاتِ إِلَى الْأَرْضِ وَ عَتْرَتِي أَهْلُ بَيْتِي وَ إِنَّ الْلَّطِيفَ الْخَبِيرَ أَخْبَرَنِي أَنَّهُمَا لَنْ يَفْتَرِقاَ حَتَّى يَرِدَا عَلَى الْحَوْضِ، فَانظُرُونِي بِمَا تَخْلُفُنِي فِيهِمَا [۲۰]؛ همانا دعوت خدای را اجابت خواهم کرد؛ من در میان شما دو امر گرانبها باقی خواهم گذاشت: کتاب خدا که ریسمانی است از آسمان تازمین امتداد دارد و عترتم که اهل بیت من هستند. خداوند آگاه و مهربان به من خبر داد: این دو هرگز از یکدیگر جدا نخواهند شد تا در قیامت، کنار حوض کوثر ملاقاتم کنند، پس توجه کنید به آنچه با آن دو بعد از من انجام می‌دهید.» و نیز فرموده است: «أَلَا إِنَّ مَثَلَ أَهْلِ بَيْتِي فِيكُمُ مِثْلَ سَفِينَةٍ نَوْحَ مِنْ رَكْبَهَا نَجِيَ وَ مِنْ تَخْلُفِ عَنْهَا غَرْقَ [۲۱]؛ بَدَانِيدَ كَهْ أَهْلُ بَيْتِي مِنْ دَرْ مِيَانَ شَمَا هَمَانِيدَ كَشْتَيْ نَوْحَ إِسْتَ، هَرَ كَسَ بَرَ كَشْتَيْ سَوَارَ شَوَدَ (إِذْ أَهْلُ بَيْتِي پَيْرَوِيَ كَنَدَ) نَجَاتَ مَيْ يَابِدَ وَ هَرَ كَسَ تَخْلُفَ وَرَزَدَ نَابُودَ وَ غَرْقَ خَوَاهَدَ شَدَ.»

حسین در مبارله

مردم مدینه در سال‌های آخر عمر پیامبر صلی الله علیه و آله شاهد توصیه‌های فراوان آن حضرت نسبت به اهل بیت خود به ویژه حسن و حسین علیهم السلام بودند؛ آن‌ها به چشم خود دیدند که پیامبر صلی الله علیه و آله آن دو کودک خردسال را در مبارله‌ی با نصارا در کنار وصی خود امیر مؤمنان علیهم السلام و پاره تنش فاطمه اطهر علیهم السلام شرکت داد، آن هم در [صفحه ۳۶] حساس‌ترین لحظه‌ای که نصارای نجران، همگی به انتظار نشسته بودند تا شرکت کنندگان در مبارله را بینند و آنان را بشناسند.

[۲۲]

حدیث کباء

مردم مدینه همچین دیدند که رسول خدا صلی الله علیه و آله صحبتگاهان از متزل خارج شد، در حالی که عبایی مشکی و تیره رنگ بر دوش داشت؛ دو فرزند خردسالش حسن و حسین علیهم السلام را زیر عبايش جای داد و سپس دامادش علی بن ابی طالب علیهم السلام و دختر گرامی اش فاطمه علیهم السلام را فراخواند و همگی را داخل عبای خویش جای داد و آیه شریفه‌ی «انما يريد الله ليذهب عنكم الرجس أهل البيت و يظهركم تطهيرا [۲۳]؛ همانا خداوند می‌خواهد آلدگی را از شما خاندان بزداید و شما را پاک و پاکیزه گرداند» را قرائت نمود و با این کار، علی بن ابی طالب علیهم السلام، دخترش فاطمه علیهم السلام و دو فرزندش حسن و حسین علیهم السلام را افراد حقیقی و بارز اهل بیت معرفی نمود [۲۴] رسول خدا صلی الله علیه و آله حسن بن علی علیهم السلام را از اصحاب کباء دانست و در زیر کباء جا داد و در حق او و دیگر اصحاب کباء - هم فاطمه و أبوها و بعلها و بنوها - دعا فرمود. [۲۵] اظهار محبت‌های فراوان رسول خدا صلی الله علیه و آله نسبت به اهل بیت به ویژه حسین علیهم السلام گویای آن است که در آینده حوادث تکان دهنده‌ای پدید خواهد آمد و مردم باید به هوش باشند تا فتنه‌ها را بشناسند و نهایت تلاش خود را در حمایت از اهل بیت و سیره‌ی رسول خدا صلی الله علیه و آله و حرکت در خط آنان به کار بزند. [صفحه ۳۷]

سفرارش به دوستی حسین

ابن مسعود و أبو هریره گفته‌اند: «دیدیم رسول خدا صلی الله علیه و آله در حالی که دو فرزند خردسالش حسن و حسین علیهم السلام

را بر دو شانه مبارکش گرفته بود، گاهی آن و گاهی آن را می‌بوسید. مردی پرسید: آیا آن دو دوست داری؟ فرمود: «من احباب الحسن و الحسین فقد أحبني و من ابغضهما فقد أغضبني» [۲۶]؛ هر کس حسن و حسین را دوست بدارد، مرا دوست داشته است و هر کس با آنان دشمنی ورزد، بر من دشمنی کرده است. در کتاب‌های مختلف شیعه و اهل سنت نمونه و مانند این روایت بسیار آمده است؛ تنها در صحیح مسلم در مورد حسن بن علی علیهم السلام شش روایت آمده است؛ ابوحسین نیز در کتاب نظم الأخبار دو بیت ذیل را آورده است: أخذ النبي يد الحسين و صنوه يوماً وقال و صحبه في مجمع من ودنی يا قوم أو هذین أو أبویه‌ما فالخلد مسكنه معی [۲۷]. رسول خدا صلی الله علیه و آله روزی در پیش روی یارانش که گرد هم آمده بودند، دست حسن و حسین را گرفت و فرمود: «هر کس دوست بدارد مرا یا این دو را و یا پدر آنان، علی بن ابی طالب علیهم السلام را پس در بهشت، همراه من خواهد بود.»

سروران جوانان بهشت

ابوسعید خدری و ابن عباس و ابن عمر و حذیفه و انس و... گویند: [صفحه ۳۸] رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «الحسن و الحسین سیدا شباب اهل الجنۃ» [۲۸]؛ حسن و حسین، آقا و سرور جوانان بهشتند. ترمذی نقل می‌کند: «همای سیدا شباب اهل الجنۃ» [۲۹]؛ آن دو (حسن و حسین) آقا و سرور جوانان اهل بهشتند. قابل توجه است که ترمذی این روایت را صحیح و حسن می‌داند.

حسن و حسین دو پیشوای امت

قال علی علیهم السلام: «دخلت يوماً متزلی فإذا رسول الله صلی الله علیه و آله جالس و الحسن عن يمينه و الحسین عن يساره و فاطمة بين يديه و هو يقول: يا حسن و يا حسین أنتما كفتا المیزان و فاطمة لسانه و لا تعدل الكفتان الا باللسان و لا يقوم اللسان الا على كفتین... أنتما الامامان و لأمکما الشفاعة» [۳۰]؛ علی - ع - فرمود: روزی وارد خانه‌ام شدم دیدم که رسول خدا صلی الله علیه و آله نشسته است، فرزندم حسن در طرف راستش، حسین در طرف چیش و همسر فاطمه در مقابل آن حضرت بودند و او می‌فرمود: ای حسن و ای حسین! شما دو نفر دو کفه می‌زایید، مادر شما فاطمه زبان میزان و ترازوست؛ دو کفه متعادل نمی‌شود، مگر با زبان ترازو و زبان هماهنگ نمی‌شود مگر [صفحه ۳۹] با دو کفه... آن گاه فرمود: شما دو نفر امام و پیشواید و برای مادرتان مقام شفاعت است. ابن شهر آشوب در ذیل تفسیر آیه شریفه‌ی: «وَالْتَّيْنِ وَالرِّزْيَتُونَ...» آورده است: «مسلمانان همگی بر این مطلب اتفاق دارند که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده است: الحسن و الحسین امامان قاماً أو قعداً» [۳۱]، و یا ابنای هذان امامان قاماً أو قعداً. [۳۲]. پیامبر فرموده است: «حسن و حسین دو امام و پیشوای امتند، چه پیکار و جهاد کنند و یا به طور علنی در گیر نشوند و به صورت مخفی و تقيیه عمل کنند». همچنین فرموده است: «این دو فرزندم حسن و حسین رهبر و پیشوای امتند، هر گونه که عمل کنند، جهاد و قیام نمایند و یا مبارزه‌ی علنی و آشکار نداشته باشند». گروهی از مورخان همانند هاشم معروف الحسینی نیز نسبت به حدیث فوق ادعای تواتر نموده‌اند، این گروه معتقدند: محدثان اجمعان نموده‌اند بر این که حدیث فوق را پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرموده است. [۳۳] همچنین طارق بن شهاب گوید: شنیدم که علی بن ابی طالب به فرزندانش حسن و حسین می‌فرمود: «أنتما امامان بعقبی و سیدا شباب اهل الجنۃ، و المعصومان حفظکم الله و لعنة الله علی من عاداکما» [۳۴]؛ شما دو تن (حسن و حسین) امامان و پیشوایان بعد از من هستید، و شما سرور جوانان بهشتید و هر دو معصوم هستید. خداوند شما را حافظ و یاور باشد و نفرین خداوند بر کسانی باد که با شما دشمنی می‌ورزند.» [صفحه ۴۰]

حسن و حسین دو ریسمان محکم الهی

امام باقر علیه السلام به نقل از رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «من أراد أن يتمسّك بالعروة الله الوثقى التي قال الله عزوجل في كتابه فليتوال على بن أبي طالب و الحسن و الحسين، فان الله - تبارك و تعالى - يحبهما من فوق عرشه [۳۵]؛ هر کس که بخواهد [برای نجات خویش] به ریسمان محکم و اطمینان بخش الهی چنگ زند، همان عروة الوثقایی که خدای سبحان در قرآن دستور تمسک به آن را داده است، باید علی بن ابی طالب و حسن و حسین علیهم السلام را دوست بدارد؛ خداوند - تبارک و تعالی - محبت خود را نسبت به حسین از بالای عرش اعلان می‌دارد.» اظهار علاقه و ابراز محبت‌های پیامبر نسبت به دو فرزندش حسن و حسین علیهم السلام نشانگر سیره و هدف واحد این دو امام همام بعد از علی بن ابی طالب علیه السلام است. رسول خدا صلی الله علیه و آله بارها برخورد خصم‌انهای دشمنان اسلام نسبت به دو سبط خود را محکوم نمود و آن را نشانگر انحراف و گمراهی و تیره‌بختی آنان دانست. در دیدگاه پیامبر صلی الله علیه و آله امامت و رهبری حسین علیهم السلام هر دو مورد تأیید بوده و صلاح و سعادت امت اسلامی را در پیروی و اطاعت از آنان در زمان خویش می‌دیده است. پیامبر صلی الله علیه و آله چگونگی برخورد دو سبط گرامی‌اش را با حوادث آینده، دو نوع تاکتیک نسبت به هدف واحد می‌داند، همان طوری که احادیث گذشته آن را روشن نمود.

حسن مصلح بزرگ

حسن بصری از ابوبکره نقل کرده است: پیامبر بر روی منبر مشغول موعظه و [صفحه ۴۱] خطابه بود که حسن بن علی علیه السلام وارد شد و می‌خواست بر روی منبر رود، در آن هنگام پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «ان ابی هذا سید و ان الله سيصلاح به بين فتیین من المسلمين عظتین [۳۶]؛ همانا این فرزند من آقا و سرور است و خداوند سبحان به واسطه‌ی او در میان دو گروه بزرگ از مسلمانان صلح برقرار خواهد کرد.» و نیز درباره‌ی حسین بن علی علیه السلام آمده است: اسماء بنت عمیس گوید: وقتی حسین علیه السلام چشم به جهان گشود، او را در پارچه‌ی سفیدی پیچیدم و به رسول خدا صلی الله علیه و آله دادم. حضرت اذان در گوش راست و اقامه در گوش چپش خواند و سپس او را به سینه چسبانید و گریه می‌کرد. سبب را پرسیدم. فرمود: «قتله الفئة الباغية من بعدی لا أنا لهم الله شفاعتی؛ متباوزان ستمگر بعد از من او (حسین علیه السلام) را خواهند کشت، خداوند شفاعت مرا نصیب آنان نگرداند.» سپس فرمود: «سماء! مبادا دخترم فاطمه علیه السلام را از این خبر آگاه سازی! او حسین را تازه به دنیا آورده است. [۳۷].» و در حدیثی دیگر ابن عباس (ره) گوید: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «وَحْيٌ كُرِدَ خَدَاوَنْدَ سَبَحَانَ بِهِ جَبَرِيلُ كَهْ بَكَوِيدَ مَا فَرَزَنْدَ تُو رَا حَسِينَ نَامِيدِيم، او را عزیز و گرامی دار و سپس به من خبر داد که بدترین افراد امت حسین علیه السلام را خواهند کشت، در حالی که بر شرورترین مرکب سوار خواهند بود. وای بر قاتل او، وای بر کسی که او را بدان جا فرستاد، وای بر فرماندهی آن معركه و پیکار، من از قاتل او بیزارم و او نیز از رحمت من دور خواهد بود، چرا که در قیامت مجرم‌تر و جنایتکارتر از او وجود ندارد؛ او با مشرکان محشور خواهد شد، آتش [صفحه ۴۲] جهنم برای سوزاندن و عذاب دادن وی رغبت بیشتری خواهد داشت از کسی که برای شوق بهشت خدا را اطاعت کند. [۳۸].»

اهداف مشترک

گفتار و رفتار پیامبر خدا صلی الله علیه و آله بیانگر آن است که امامت و وصایت بعد از علی بن ابی طالب علیه السلام در حسن و حسین علیهم السلام تعین دارد. و آنان همانند دیگر ائمه‌ی اهل‌بیت علیهم السلام دارای قدرت کافی جهت زعامت مسلمانان بوده‌اند و آرامش امت اسلامی در سایه‌ی رهبرانی چون آنان است که معصومند و مؤید از ناحیه‌ی پروردگار؛ انسان‌هایی که در انجام وظایف خود، کوچک‌ترین قصور و تقصیری نداشته‌اند. امامان شیعه در فراز و نشیب‌های گوناگون، جلوه‌های مختلف و متفاوتی داشته‌اند و حافظ اسلام و شریعت الهی بوده‌اند؛ آنان حدود و ثغور دین را ترسیم می‌کردند و به خط راستین اسلام محمدی استمرار

می بخشیدند. زندگانی امامان عالی قدر شیعه، همچون حضرت مجتبی علیه السلام و حضرت سیدالشدها در ظاهر شکل‌ها و شیوه‌های مختلفی داشت، به طوری که در نگاه اول برای بسیاری از افراد ناآشنا ابهام آور و سؤال برانگیز است، لکن بررسی و تحلیل درست از زندگانی این پاکان راستین، این نتیجه را می‌دهد که آنان به دنبال حقیقت واحدی بوده‌اند که آن هدایت و راهبری امت اسلامی و ایجاد مدینه فاضله، به وسعت تمامی کره‌ی زمین بوده است تا مردم، همگی عبادت و بندگی حق کنند و از ظلم و ستم و چاول به دور باشند و آرامش و اطمینان قلبی جهت [صفحه ۴۳] شکوفایی استعدادها فراهم شود. از این رو برای تحقق بخشیدن به اهداف فوق، هر گاه می‌دیدند آمدن به میدان نبرد و درگیری مستقیم با دشمنان اسلام منجر به نابودی نیروهای مؤمن و فعال و کارآمد می‌شود و دشمن از جهت سیاسی و نظامی غالب و پیروز می‌گردد، همه‌ی شماته‌ها و زخم زبانها را تحمل می‌کردند و شرایط دشوارتر از میدان‌های جنگ را می‌پذیرفتند و ناخدایی و سکانداری کشته اسلام را به عهده می‌گرفتند و به گونه‌ای دقیق هدایتش می‌کردند و توصیه‌های لازم را جهت حفاظت و سازماندهی نیروهای موجود می‌نمودند و هر گاه می‌دیدند امت اسلامی نیاز به سازماندهی علنی دارد و زمینه‌ی آن نیز فراهم گشته و همگی آمادگی کامل دارند و یا اعلان جنگ به عنوان یک ضرورت مطرح است، فرماندهی مردم را در میادین مختلف جهاد و جنگ به عهده می‌گفتند و رضوان و خشنودی خدا و رسولش را به دست می‌آوردن. حسین بن علی بن أبي طالب علیه السلام به هنگام خروج از مکه مکرمه به برادر خود محمد بن حنفیه فرمود: «انما خرجت لطلب الاصلاح فی أمة جدى، أريد أن آمر بالمعروف وأنهى عن المنكر وأسير بسيرة جدى وأبى على بن ابى طالب علیه السلام [۳۹]؛ همانا حرکت من به سوی عراق جهت ایجاد صلاح و سعادت در امت جدم رسول خدا صلی الله علیه و آله است. می‌خواهم آنان را به معروف فرمان دهم و از منکرات بازشان دارم و بر سیره و روش جدم و پدرم علی بن ابی طالب علیه السلام حرکت نمایم». اهداف و آرمان‌های مقدس ائمه‌ی اهل بیت را می‌توان در سه محور جمع‌بندی و خلاصه نمود: ۱. رهبری صحیح امت اسلامی در سایه‌ی حاکمیت قرآن و احیای [صفحه ۴۴] سیره‌ی رسول خدا صلی الله علیه و آله؛ ۲. حفاظت نیروهای مؤمن و کارآمد و پرورش استعدادهای درخشان مادی و معنوی در امت اسلامی و ایجاد آرامش روحی؛ ۳. ایجاد صلاح و سعادت برای مردم در سایه‌ی امر به معروف و نهی از منکر و رساندن آنان به استقلال و آزادی و حریت. گفتنی است که دو هدف اخیر، پس از تحقق هدف اول به وجود خواهد آمد. اینک با توجه به آنچه گذشت، زندگی امام حسن مجتبی، سبط اکبر پیامبر صلی الله علیه و آله را در فصل‌های آینده مورد بررسی قرار می‌دهیم و وضعیت تربیتی و سیاسی آن امام همام و همچنین موضع گیری‌های زیبا و به حقش را در برابر بی‌عدالتی‌ها و انحراف‌ها شرح می‌دهیم تا پرتو انوار تابناک حسنه، خورشید هدایت در همه‌ی ابعاد زندگی گردد.

[صفحه ۴۷]

نگاهی گذرا به دوران کودکی امام مجتبی علیه السلام

اشارة

بدیهی است که ساختار اولیه‌ی هر انسانی نشانگر ویژگی‌های مثبت و منفی او در آینده است و باید گفت که شخصیت‌های بزرگ عالم، از این امر جدا نبوده‌اند و مستثنی نشده‌اند. حسن بن علی علیه السلام که در بیت نبوت و امامت چشم به جهان گشود و ولادتش بالاترین مژده به پیامبر خدا و علی و فاطمه‌ی زهرا علیهم السلام بود. خلق و خلق او از عنایت‌های بی‌شمار خداوند کریم بر امت اسلامی شد. او در سال‌های اولیه‌ی هجرت آن هم در ماه مبارک رمضان پا به عرصه وجود گذاشت و بركات و خیرات زیادی را به همراه آورد. تسبیح و تهلیل و قراءت قرآن او به هنگام ولادت و همسخن شدن جبرئیل با وی در گهواره، بیانگر عظمت و بزرگی او بود. [۴۰]. او کسی است که بهشت آرزوی سکونت دادنش را داشت و بارها این امر را از خداوند متعال مسائل نمود و

چنین درخواست کرد: «یا رب آليس قد وعدتنی أن تسکنی رکنا من أركانک؛ بار خدایا! آیا وعده ندادی که یکی از پایه‌های اساسی عالم [صفحه ۴۸] خلقت را در من سکنی دهی؟». جواب آمد: «اما ترضین انى زينتك بالحسن و الحسين فأقبلت تمیس کما تمیس العروس؛ آیا خشنود نمی‌گردد، از این که تو را با ساکن شدن حسن و حسین زینت دهم؟ بهشت به پیش خواهد آمد و همانند داماد آنان را در آغوش خواهد گرفت.» [۴۱].

ولادت

پانزدهمین روز ماه مبارک رمضان، سال دوم یا سوم هجرت بود که اولین ثمره‌ی نبوت و امامت، مدینه الرسول را نور باران کرد و کانون امامت و ولایت را درخششی دیگر بخشید. [۴۲] پیشانی بلندش تجلی فروغ نبوت و امامت [صفحه ۴۹] را در خود ترسیم کرده بود. موجی از سرور و شادی خاندان اهل‌بیت علیهم السلام را فراگرفت. این نوزاد بیشترین شباهت را به پیامبر اسلام داشت. پدرش علی بن ابی طالب و مادرش فاطمه زهراء علیهم السلام از خوشحالی در پوست خود نمی‌گنجیدند.

نام گذاری

صدیقه طاهره از همسر خویش خواست تا برای نوزاد نامی انتخاب کند، لیکن امیر المؤمنین علیهم السلام فرمود: من در نام گذاری فرزندم بر رسول خدا صلی الله علیه و آله پیشی نمی‌گیرم. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به خانه‌ی دختر آمد و از وضعیت زایمان و چگونگی نوزادش پرسش نمود. زهراء علی نوزاد را در پارچه‌ای زرد پیچیدند و به پیامبر دادند. رسول خدا صلی الله علیه و آله ضمن تبریک و تهنیت به داماد و دخترش، فرمود: «الْمُأْتَقْدِمُ إِلَيْكُمْ أَنْ لَا تَلْفُوْهُ فِي خَرْقَةٍ صَفَرَاءً؛ مَعْنَىٰ ذَٰلِكَ أَنَّهُمْ أَنْجَلُوا نَوْزَادَ رَبِّهِمْ فِي زَرْدٍ نَّيْجِيدٍ؟». سپس پارچه‌ی سفیدی طلبید و آن مولود مسعود را در میان آن نهاد [۴۳]؛ او را می‌بوسید، زبان مبارکش را در دهان او می‌گذاشت و آن طفل زبان پیامبر را همچون سینه‌ی مادر می‌مکید. [صفحه ۵۰] رسول خدا صلی الله علیه و آله بعد از حمد و سپاس به درگاه الهی، اذان در گوش راست و اقامه در گوش چپش خواند، آن گاه رو به علیهم السلام نمود، پرسید: چه نامی بر فرزند خود نهاده‌اید؟ [۴۴]. علی علیهم السلام پاسخ داد: «در نام گذاری اش بر شما پیشی نمی‌گیرم». پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: من نیز در نام گذاری او بر پروردگار سبقت نخواهم گفت. خداوند، فرشته‌ی وحی را از ولادت سبط اکبر پیامبرش آگاه ساخت و او را جهت تهنیت و نام گذاری خدمت آن حضرت فرستاد. جبرئیل بر رسول خدا صلی الله علیه و آله نازل شد، درود و سلام خدا را بر او ابلاغ کرد و ضمن تبریک و تهنیت گفت: خداوند به تو فرمان می‌دهد که نام فرزند هارون برادر موسی علیهم السلام را برای فرزندت انتخاب کن. پرسید: اسمش چیست؟ جبرئیل پاسخ داد: شبر. فرمود: اما زبان من عربی است. گفت: نامش را «حسن» بگذار. آن گاه نامش را «حسن» گذاشت. [۴۵]. ابن اثیر می‌نویسد: «حسن» نامی است که در عرب جاھلیت تا آن روز، سابقه نداشت و کسی آن را نمی‌شناخت. [۴۶]. [صفحه ۵۱]

القب و کنیه

نواده‌ی رسول خدا صلی الله علیه و آله را به لقب‌های زیر می‌شناختند: امام دوم؛ ریحانه‌ی رسول خدا صلی الله علیه و آله؛ زکی؛ سبط اول؛ سید؛ طیب؛ مصلح؛ نقی و ولی. رسول خدا صلی الله علیه و آله از شدت علاوه‌ی به او، او را «أبو محمد» [۴۷] نامید و بدان کنیه صدایش می‌زد. [۴۸] ابن شهر آشوب به القاب آن بزرگوار، امیر، امین، اثیر، امیر، بر، حجت، زاھد، قائم، مجتبی و وزیر را اضافه می‌کند و کنیه او را ابوالقاسم نیز می‌نامد. [۴۹].

سیماه امام حسن

انس بن مالک درباره‌ی امام حسن علیه السلام می‌گوید: «لم يكن أحد أشبه برسول الله - ص - من الحسن بن علي [۵۰]؛ هیچ فردی از امام حسن علیه السلام شبیه‌تر به پیامبر صلی الله علیه و آله نبوده است.» احمد بن حنبل به نقل از علی بن ابی طالب علیه السلام می‌نویسد: «كان الحسن أشبه برسول الله ما بين الصدر الى الرأس و الحسين أشبه فيما كان أسفلاً من ذلك [۵۱]؛ حسن علیه السلام از سینه تا سر شبیه‌ترین فرد به نبی گرامی اسلام بود و حسین از سینه به پایین بیشترین شباهت را به آن حضرت داشت.» [صفحه ۵۲] ابن صباغ مالکی در زیبایی صورت و اعضاي حسن بن علی علیه السلام می‌نویسد: رنگ چهره‌ی حسن بن علی علیه السلام سفید آمیخته با سرخی بود؛ چشمانش سیاه، درشت و گشاده؛ گونه‌هایش هموار، موی وسط سینه‌اش نرم؛ موی ریشش پر و انبوه؛ پشت گوشش پر مو؛ گردن آن حضرت کشیده، براق همچون شمشیری از نقره؛ مفاصلش درشت و دو شانه‌اش پهن و دور از یکدیگر بود؛ انسانی چهارشانه، میانه قد و نمکین که نیکوترین صورت را داشت، ریش خود را با رنگ سیاه خضاب می‌کرد؛ مویش پرچین و کوتاه و قامتش رسا بود. [۵۲]. واصل بن عطا گفته است: صورت حسن بن علی علیهم السلام چون سیماه انبیا و هیأت و شکل او چون هیأت ملوک و امرا بوده است. [۵۳].

عقیقه

هفت روز از ولادت سبط اکبر پیامبر گذشت. همگی خوشحال و مسرور بودند و به پدر و مادرش تبریک و تهنیت می‌گفتند. روز هفتم رسول خدا صلی الله علیه و آله دستور داد گوسفندی تهیه کردند، آن گاه با دست مبارک خویش گوسفند را برای نوه‌اش عقیقه نمود. نقل شده است که امام صادق علیه السلام فرمود: جدم رسول خدا صلی الله علیه و آله در مورد عقیقه عمومیم حسن بن علی علیه السلام فرمود: «بسم الله عقیقة عن الحسن؛ به نام خداوند، این گوسفند عقیقه از جانب حسن علیه السلام است.» [صفحه ۵۴] سپس در حین کشتن گوسفند، این دعا را قرائت کرد: «اللهم عظمهما بعظمه و لحمهما بلحمه و دمها بدمه و شعرها بشعره، اللهم اجعلها وقاء لمحمد و آله، ثم قال: كلوا و أطعموا و ابعثوا الى القابلة برجل [۵۴]؛ بار خدایا! استخوانش را به جای استخوان او، گوشتش را به جای گوشت او، خونش را به جای خون او و مویش را به جای موی او عقیقه می‌کنم. خدایا! این عقیقه را پناه و نگهبان محمد و آل محمد قرار ده.» آن گاه فرمود: بخورید آنها را و اطعام کنید و یک ران آن را برای قابله بفرستید. [۵۵] در همان روز رانی از گوشت عقیقه را به همراه یک دینار طلا به قابله دادند و بعد از آن، موی سرفرازند هفت روزه‌اش را تراشیدند و به اندازه‌ی وزن آنها نقره در راه خدا صدقه دادند، آن گاه سر مبارکش را با ماده‌ای خوشبو به نام خلوق [۵۶] آغشته نمودند؛ این کار یعنی آغشته نمودن سرفرازند هفت روزه به خلوق بعد از تراشیدن در اسلام سنتی جدید بود، زیرا در فرهنگ جاهلیت سر کودک را به خون آغشته می‌کردند. پیامبر صلی الله علیه و آله در این مورد به اسماء بنت عمیس فرمود: «يا أسماء الدم فعل الجahiliyah [۵۷]؛ اي اسماء! آغشته به خون نمودن سر نوزاد از کارهای ناپسند مردم جاهلیت است.» [صفحه ۵۷]

ختنه

روز هفتم ولادت بود که پیامبر دستور داد فرزندش «حسن» را ختنه کنند تا به این سنت الهی جامه‌ی عمل پوشاند و به عنوان سیره عملی پیامبر صلی الله علیه و آله باقی بماند، زیرا خود پیش از آن فرموده بود: «اختنوا أولادكم في السابع، فانه أظهر و أسرع لنبات اللحم، ان الأرض تتجسس ببول الأغلف أربعين يوما [۵۸]؛ نوزادان خود را در روز هفتم ختنه کنید؛ این عمل برای سلامتی طفل بهتر است و جراحت آن به سرعت بهبود می‌یابد. چنانچه فرد ختنه نشده‌ای بر روی زمین ادرار کند تا چهل روز آلدودگی آن باقی

می‌ماند.» رسول خدا صلی الله علیه و آله به میمنت ولادت امام مجتبی علیه السلام به فقراء صدقه داد و بعضی را هم اطعام نمود.

اظهار محبت‌های پیامبر

روز به روز اظهار علاقه از سوی پیامبر صلی الله علیه و آله نسبت به حسن علیه السلام بیشتر می‌گردید و هیچ گاه از محبت به او غافل نمی‌شد، او را می‌بوسید و می‌بویید و دهان مبارکش را بر دهان حسن می‌گذاشت و می‌فرمود: «اللهم انی أحبه فأحبه و أح من يحبه! يقولها ثلاث مرات [۵۹]؛ بارالله! من او (حسن) را دوست دارم، پس تو هم او را دوست بدار و دوست بدار هر کس او را دوست دارد.» ابوهریره گوید: خود دیدم که رسول خدا صلی الله علیه و آله سه مرتبه جملات فوق را تکرار نمود. [صفحه ۵۵]

همچنین أم الفضل [۶۰] می‌گوید: در دورانی که حسن را شیر می‌دادم، روزی به همراهش به محضر رسول خدا صلی الله علیه و آله رسیدم، او مقداری رشد پیدا کرده بود و آرام نمی‌گرفت؛ در آغوشم بود که ادرار کرد، پس آرام با دست بر پشت او زدم. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «ارفقی یا بنی رحمک الله أوجعت ابني [۶۱]؛ با فرزندم حسن مدارا کن، خداوند بر تو رحم کند، فرزندم را ناراحت کردي.». ابن عباس می‌نویسد: روزی پیامبر صلی الله علیه و آله حسن بن علی علیه السلام را بر گردن خود سوار کرده بود. مردی گفت: ای پسر! چه مرکب خوبی را سوار شده‌ای! پیامبر در جواب او فرمود: «نعم الراكب هو [۶۲]؛ حسن چه سوار کار خوبی است.» علاقه و محبت پیامبر صلی الله علیه و آله به حدی بود که گاهی حسنش را در روی منبر آغوش می‌گرفت و در همان حال برای مردم سخن می‌گفت و گاه در حالی که بر منبر بود، پایین می‌آمد و حسن را در آغوش می‌کشید و مورد تفقد و مهربانی قرار می‌داد. [۶۳]. روح بلند و پاک مجتبی علیه السلام در دوران کودکی، همانند آینه‌ی صاف و شفاف، افکار و رفتار جدش پیامبر صلی الله علیه و آله و پدرش علی علیه السلام و مادرش فاطمه علیه السلام را در خود منعکس می‌نمود. [صفحه ۵۶]

تریبیت در کانون پر مهر مادر

انعکاس زمزمه‌های مادر در کنار گاهواره‌ی فرزند، او را برای تربیت در مدرسه‌ی رسول خدا صلی الله علیه و آله بیشتر آماده می‌کرد؛ زمزمه‌هایی که همانند اذان پیامبر صلی الله علیه و آله شعله‌های فطرت خداپرستی را در روان فرزندش عروج می‌داد؛ او زیر لب چنین می‌سروید: اشبه أباك يا حسن و اخلع عن الحق الرسن و اعبد الها ذامن و لا توال ذا الاحن [۶۴]. «ای حسن به پدر خویش شیاهت پیدا کن و از ریسمان الهی (قرآن) پیروی نما؛ خداوند صاحب نعمت را ستایش کن و هرگز با انسان‌های کینه‌توز دوستی نکن!». دختر گرامی پیامبر بیشترین نقش را در تربیت فرزندان خویش داشت؛ او پیوسته حوادث و رشادتهای پدر و شوهر خویش را به گونه‌ای برای حسن و دیگر فرزندانش جلوه می‌داد، چرا که در آینده‌ای نه چندان دور، خود آن‌ها قافله سalar حق و حقیقت خواهند شد و همانند پدر و جد خویش راهبری انسان‌ها را عهده‌دار خواهند گردید. آری، فاطمه مادری است که جدا از تربیت فرزند و خانه‌داری در غزوات اسلامی به همراه پدر و شوهرش حضور می‌یابد و مجروحان را مداوا می‌کند و از خانواده‌های آنان دلجویی می‌نماید و گاه خون جراحت را از چهره‌ی پدر و شوهرش پاک می‌کند. فاطمه هر روز وقتی حسنش از مسجد باز می‌گردد، اخبار فرهنگی و سیاسی مسجد را از او می‌پرسد و او هر آنچه را شنیده و دیده برای مادر باز می‌گوید، به [صفحه ۵۷]

طوری که وقتی امیر مؤمنان علی علیه السلام وارد منزل می‌شود آیات نازل شده را از زهرا علیه السلام می‌شنود و با تعجب می‌پرسید: این مطالب و آیات را از کجا چنین دقیق شنیده‌ای؟! فاطمه پاسخ می‌داد: از طریق فرزندم حسن شنیدم. [۶۵].

اثری ژرف در روح کودک

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله بسیار سعی می‌کرد تا حسن آینه‌ی تمام‌نمای خویش بعد از علی علیه السلام گردد، از این رو با عنایتی

خاص فرزندش را با اصول و فروع دین آشنا می‌نمود و این شیوه‌ی تربیتی پیامبر صلی الله علیه و آله اثری ژرف در روح و روان حسن علیه السلام می‌گذاشت. امام حسن علیه السلام می‌فرماید: روزی در محضر جدم رسول خدا صلی الله علیه و آله بودم که مقداری خرما به عنوان صدقه خدمتش آورده بودند. پیامبر آن‌ها را نگه داشته بود تا به اهلش (فقرا) برساند و من به خیال این که از آن ماست، خرمایی برداشت و به دهانش گذاشتم. وقتی پیامبر صلی الله علیه و آله چنین دید، نزدیک‌تر آمد و خرما را به همراه زنجاب آن از دهانم بیرون کشید. مردی که ناظر صحنه بود، به آن برخورد اعتراض کرد و گفت: چرا خرما را از فرزند خردسالت گرفتی؟! حضرت جواب داد: «ما آل محمدیم و صدقه بر ما حلال نیست.» [۶۶]. همچنین امام مجتبی علیه السلام می‌فرماید: در دوران کودکی ام، جدم پیامبر صلی الله علیه و آله را بروی منبر دیدم که می‌فرمود: [صفحه ۵۸] «أنا مدینة العلم و على بابها و هل يدخل المدينة الا من بابها [۶۷]؛ من شهر دانش و فضیلت و علی دروازه‌ی آن است، آیا کسی که می‌خواهد وارد شهری شود از غیر در دروازه‌ی ورودی داخل خواهد شد؟».

شخصیت دادن به فرزندان

هر چه زمان می‌گذشت و روزها سپری می‌شد، علاقه‌ی امام مجتبی علیه السلام به جد بزرگوارش بیشتر می‌گشت؛ به همراه جدش به مسجد می‌رفت و در کنار او نماز می‌خواند و نیایش می‌نمود، وحی را بدون واسطه از آن بزرگوار می‌شنید و رسول خدا صلی الله علیه و آله او را میوه‌ی دل، سید، حجت [۶۸] و ابو محمد و... می‌خواند و هر آنچه را که برای استمرار وصایت خود، بعد از علی بن ابی طالب علیه السلام لازم می‌دید، به وی القا می‌نمود. سلامتی حسن و برادرش حسین علیه السلام برای پیامبر صلی الله علیه و آله به قدری اهمیت داشت که وقتی شنید آنان مريض شده‌اند، خود به همراه چندی از بزرگان از صحابه به دیدارشان شافت. پیامبر صلی الله علیه و آله در حضور صحابه برای شفای آن دو دعا کرد و خطاب به علی علیه السلام فرمود: ای ابوالحسن! خوب بود نذری برای شفای فرزندان خویش می‌کردی. علی و فاطمه علیهم السلام و فضه نذر کردند که اگر آن‌ها شفا یابند، سه روز روزه بگیرند. طبق بعضی از روایات حسن و حسین علیهم السلام نیز [صفحه ۵۹] چنین کردند. طولی نگذشت که خداوند، آن دو را شفا بخشید. آنان شروع به روزه گفتن نمودند، در حالی که در منزل چیزی برای خوردن نداشتند. علی علیه السلام سه من جو قرض کرده بود و فاطمه علیه السلام یک سوم آن را آرد کرد و برای افطار نان پخت. که به هنگام غروب وقتی خواستند افطار نمایند مستمندی آمد و در خواست غذا برای خود و خانواده‌اش نمود که همگی، آن مستمند را بر خود مقدم داشتند و با آب افطار نمودند. روز دوم به هنگام افطار (همچون روز قبل) یتیمی آمد و اظهار کرد که گرسنه است، آنان باز هم او را بر خویش مقدم داشتند و همانند روز پیش با آب افطار کردند. روز سوم نیز در لحظات فرا رسیدن وقت افطار اسیری در را کویید و گفت که نیازمند است، آنان برای سومین بار نان‌های جوین خود را صدقه دادند و سه روز بدین ترتیب روزه گفتند. روز بعد که رسول خدا صلی الله علیه و آله آنان را بدان وضع دید و ماجرا را شنید، سخت متأثر گردید. جبرئیل نازل شد و به آن حضرت به خاطر داشتن چنین اهل بیتی، تبریک و تهنیت گفت و آیات سوره هل أتی... را قرائت کرد. [۶۹]. بسیاری از مفسران تصریح کرده‌اند که آیات «و يطعمون الطعام على جبه مسکينا و يتیما و اسیرا...» [۷۰] در بیان فضیلت اهل بیت است. حاکم حسکانی شأن نزول آیه را اهل بیت می‌داند و آن را نسبت به بسیاری از محدثان می‌دهد. [۷۱] رسول خدا صلی الله علیه و آله به هر دو فرزند خویش شخصیت می‌داد و سعی می‌کرد آنان را در کارهای عبادی، سیاسی و اجتماعی شرکت دهد و از هر فرصتی برای این منظور استفاده می‌کرد. [صفحه ۶۰]

داستان مبارله

سال ششم هجرت بود، عده‌ای از بزرگان نصاری نجران، همچون سید، عاقب، قیس، حارث و عبدالمیت بن یونان (أسقف نجران)

و... جهت گفتگو و بحث با رسول خدا صلی الله علیه و آله وارد مدینه شدند و با پیامبر صلی الله علیه و آله به گفتگو و بحث نشستند، لیکن به نتیجه نرسیدند. سرانجام این آیه نازل شد: «فمن حاجك فيه من بعد ما جاءك من العلم فقل تعالوا ندع أبناءنا و أبناءكم و نساءنا و نساءكم وأنفسنا وأنفسكم ثم نبتهل فنجعل لعنت الله على الكاذبين [۷۲]؟ کسانی که پس از ارائه علم و دانش لجیازی کردند، پس به مباھله دعواشان کن و بگو شما خود به همراه فرزندان و زنانتان جمع شوید و ما هم با فرزندان و زنان خود جمع می‌شویم و نفرین (مباھله) می‌کنیم، عذاب خداوند شامل دروغ گویان خواهد شد.» روز ۲۴ یا ۲۵ ذی حجه فرارسید، مردم مدینه و مسیحیان در انتظار بودند که چه کسی در این مراسم تاریخی شرکت می‌کند و پیامبر صلی الله علیه و آله چه کسی را به همراه خواهد برداشت. رسول خدا صلی الله علیه و آله در برابر جمعیت مسیحی، در حالی که حسین را در بغل گرفته بود و دست در دست حسن داشت و از سویی دخترش فاطمه علیها السلام و دامادش علی علیها السلام هم همراهش بودند و جهت مباھله به سوی آنان رفتند. این منظره‌ی زیبا و پرشکوه وحشی در میان مسیحیان ایجاد کرد به ناگاه اسقف فریاد زد: «أقلنا أقال الله عثرتك؛ از ما بگذر و عفو کن، خداوند شما را ببخشاید.» پیامبر فرمود: «نعم قد أفلتمكم؛ بلی من از شما گذشت کردم» و بدین سان پیامبر صلی الله علیه و آله مصالحه کرد و بنا بر آن شد که آنان دو هزار حله، سیصد زره، سی اسب سواری و [صفحه ۶۱] سی شتر به عنوان مالیات پرداخت نمایند. دیری نگذشت که عاقب و سید خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله آمدند و مسلمان شدند. عاقب یک حله و عصا و یک سینی همراه یک جفت نعلین به رسول خدا صلی الله علیه و آله هدیه کرد. رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «لو باهلمونی بمن تحت الكساء لأضرم الله عليكم نارا تأجج ثم ساقها الى من ورائكم في أسرع من طرفة العين فأحرقتهم تأججا [۷۳]؛ اگر شما نصارای نجران با اصحاب کسae (محمد، علی، فاطمه، حسن و حسین علیهم السلام) به مباھله بر می‌خاستید، همانا خداوند بر شما آتشی را شعله‌ور می‌ساخت که همگی در کمتر از یک چشم به هم زدن، نابود می‌شدید و می‌سوختید.»

مشارکت در بیعت رضوان

شرکت دادن دو طفل خردسال در این ماجرای تاریخی از سوی پیامبر صلی الله علیه و آله چیزی جز نشان دادن عظمت و اثبات حقانیت و بزرگی آنان نیست و آن حضرت خواست در این مرحله از مصاف حق با باطل، آنان را که همیشه معیار حق و حقیقتند معرفی کند و او صیای خویش را به مسلمانان و مسیحیان و همه رهروان راه حق بشناساند. اگر بعضی ادعای مشارکت حسن و حسین علیهم السلام در بیعت رضوان به همراه پیامبر صلی الله علیه و آله و علی علیها السلام و... را نموده‌اند [۷۴]، نمی‌توان گفت ناصحیح و دور از حقیقت است، زیرا خردسال بودن و یا در جبهه جنگ وارد نشدن غیر مکلف و... دلیلی قانع کننده‌ای نیست. حسن و حسین علیهم السلام چهارم و پنجمین أصحاب کسایند؛ آنان دو گل خوشبوی [صفحه ۶۲] پیامبرند. [۷۵] دو گوشواره‌ی عرش خدا [۷۶] و دو سرور جوانان بهشتند [۷۷]؛ آن دو از مصادیق روشن آیه‌ی تطهیر [۷۸] و ذوی القربی [۷۹] و ابرار هل اُتی [۸۰] و... هستند. پیامبر صلی الله علیه و آله خود را از آن دو و آن دو را از خویش می‌داند.

حسین در لحظات پایانی عمر پیامبر

جابر بن عبد الله انصاری می‌گوید: «دخلت فاطمة علیها السلام على رسول الله صلی الله علیه و آله و هو فى سكرات الموت... ثم دخل الحسن و الحسين علیهم السلام فانکبا على رسول الله صلی الله علیه و آله و هما يبکيان و يقولان: أنفسنا لنفسک الفداء يا رسول الله، فذهب على علیها السلام لینحیهما عنه فرفع رأسه اليه، ثم قال: دعهما يا أخي يشمانی و أشمهما و يتزودان منی و أتزود منهما فانهما مقتولان بعدى ظلما و عدوا نافعنة الله على من يقتلهم ثم قال يا على أنت المظلوم بعدى و أنا خصم لمن أنت خصميه يوم القيمة [۸۱]؛ فاطمه‌ی اطهر علیها السلام در آخرین لحظات عمر و به هنگام جان سپردن پدر، بر آن حضرت وارد شد... بعد از دقایقی حسن

و حسین نیز وارد شدند و خود را بر روی بدن جدشان انداختند، در حالی که اشک بر گونه‌هایشان جاری بود؛ فریاد می‌زدند: جانمان فدای تو ای رسول خدا. در آن هنگام علی بن ابی طالب علیه السلام [صفحه ۶۳] نزدیک شد و خواست آن دو را از روی بدون آن حضرت کنار بکشد. پیامبر سر را بلند کرد و رو به علی فرمود: برادرم علی! آن دو را به حال خود واگذار تا مرا استشمام کنند و از من بهره ببرند و من نیز آنان را ببیوم و بهره ببرم، همانا آن دو به شهادت خواهند رسید و با ستم و دشمنی کشته خواهند شد، پس نفرین خدا بر قاتلان آن‌ها باد و سپس فرمود: ای علی! تو هم بعد از من ستم خواهی دید و من تا روز قیامت، دشمن کسانی هستم که تو با آنان دشمن باشی.» [صفحه ۶۷]

ویژگی‌های امام محبی علیه السلام

اشارة

سبط اکبر رسول خدا صلی الله علیه و آله دارای مقام و منزلتی عظیم بود که در میان رجال آن روزگار کسی همانندش نبود. او همچون خورشید عالم افروز درخششی همه جانبه داشت، به طوری که در هر کوی و بروزی سخن از مناقب و فضایل او بود. حسن حسن که آینه‌ی تمام‌نمای مکارم و فضایل نبوی (انک لعلی خلق عظیم [۸۲]) و دارنده‌ی صولت و شجاعت و صبر علوی و در برگیرنده‌ی همه‌ی زیبایی‌های مادی و معنوی فاطمی بود، راه را برای مقایسه با دیگر افراد زیبا صورت و نیکو سیرت بسته بود. قلم و بیان از شمارش اوصاف حمیده‌اش عاجز است، لیکن اظهار محبت، ما را و امی دارد تا دورنمایی از آن چهره‌ی ملکوتی را ترسیم کنیم و خود را در زمرة‌ی محبان و علاقه‌مندانش جای زنیم. صفات پسندیده و مکارم اخلاق و امتیازات برجسته امام محبی علیه السلام را می‌توان در پنج بخش برشمرد و توضیح داد: [صفحه ۶۸]

خصایص و ویژگی‌های ذاتی

او - گذشته از وراثت معنوی و تربیتی آن حضرت توسط رسول خدا صلی الله علیه و آله و امیر المؤمنین علیه السلام و فاطمه زهرا علیه السلام - دارای غرایز و ملکات نفسانی و صفات مخصوصی بود که منحصر به خویش می‌شد؛ جلوه‌ی صفاتی همچون هیبت و سطوت، تواضع و خشوع، شجاعت و کرامت، ترس و خوف از خدا، خشم و غصب در برابر همه ناجوانمردی‌ها و... سبب امتیاز و جدایی ایشان از دیگران می‌گردید. مورخان و نویسنده‌گان درباره‌ی آن حضرت نوشتند: «کانت شمائله آیه الانسانية الفضلی؛ امتیازهای برتر او نشانگر انسان مافق و بشریت نمونه بوده است». حسن بن علی علیه السلام شباهت زیادی به جدش رسول خدا صلی الله علیه و آله داشت؛ گفتار و کردار و اندام ظاهری‌اش همانند نبی گرامی اسلام بود. غزالی و ابوطاب مکی گویند: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «أشبهت خلقی و خلقی [۸۳]؛ ای حسن در آفرینش و اخلاق همانند من شده‌ای». انس بن مالک درباره‌ی حسن بن علی علیه السلام می‌گوید: «لم يكن أحد أشبه بالنبي من الحسن بن على علیه السلام [۸۴]؛ هیچ کس همچون حسن بن علی به پیامبر همانند و شبیه نبوده است». محدثان، سیمای ملکوتی امام محبی علیه السلام را چنین توصیف کرده‌اند: رخسارش سفید و آمیخته با سرخی؛ سیاهی چشمانش در کنار سفیدی آن درخششی خاص داشت؛ دارای مویی درهم و پیچیده و انبوه بود؛ استخوان و عضلاتش درشت؛ فاصله‌ی شانه و بازویش زیاد؛ گردنش همانند ابریقی نقره [صفحه ۶۹] می‌درخشید؛ با هوش و ذکاوت سرشاری که داشت، هر آنچه از جد و پدر و مادرش سر می‌زد، همانند آینه‌ی تمام‌نما در وجودش منعکس می‌گشت؛ او در امتیازهای عقلی و اخلاقی در بلندترین قله قرار داشت؛ در کنار همه‌ی آنچه گذشت، از اصالت و ریشه‌ای بس والا برخوردار بود و بر اساس قانون وراثت و نسب همه‌ی برجستگی‌ها و سرمایه‌های معنوی رسول گرامی اسلام در وجود حسن بن علی علیه‌السلام

تبلور یافته بود و به قول معروف: «آنچه خوبان همه دارند او تنها داشت». رسول خدا صلی الله علیه و آله در مواردی از حسن و برادرش حسین به ریحانه و سید تعبیر می‌کند، آن جا که می‌فرماید: «و ریحاناتی: الحسن و الحسین [۸۵]؛ حسن و حسین دو ریحانه‌ی منند». و نیز فرمود: «الحسن و الحسین ریحاناتی من الدنیا [۸۶]؛ حسن و حسین دو ریحانه‌ی من در دنیايند. و گاهی در مورد حضرت مجتبی علیه السلام فرموده است: «ان هذا ریحاناتی و ان ابی هذا سید سیصلح الله به بین فتیین من المسلمين [۸۷]؛ همانا حسن ریحانه‌ی من است و این فرزندم آقاست و به زودی خداوند به دست او بین دو گروه مسلمان، صلح برقرار خواهد کرد». علامه طریحی در توضیح واژه‌ی «ریحانه» می‌نویسد: «کل نبت طیب الرائحة؛ هر گیاه خوشبو و لذت‌بخشی را ریحانه گویند» و سپس درباره‌ی احادیث فوق اضافه می‌کند: خوشبوترین و جذاب‌ترین گل و گیاه نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله دو فرزندش حسن و حسین بودند و این زیباترین نوع تشییه است. [۸۸]. همچنین واژه‌ی «سید» که صفت مشبهه است و دلالت بر ثبات و دوام دارد، [صفحه ۷۰] یعنی کسی که سیادت و آقایی با تمام وجودش عجین گشته و از او جدا نخواهد شد و مجد و بزرگواری در تمام حالات در سراسر وجودش متبلور است. آری، مجموعه‌ی اوصاف زیبای ذاتی و مورثی، او را بر دیگران برتری داده بود و برای همین، وی از نظر بیان، شجاعت، سخاوت، هیبت، تقوا، و عبادت و... زبانزد خاص و عام بود.

موقعیت استثنایی (اجتماعی، سیاسی و...)

امام حسن علیه السلام در معرفی خود فرمود: «انا شعبه من خیر الشعب، آبائی اکرم العرب، لنا الفخر و النسب، و السماحة عند الحسب، من خير شجرة أنبت فروعاً نامية، وأشجاراً زاكية، وأبداناً قائمة، فيها أصل الإسلام، وعلم النبوة فعلونا حين شمخ بنا الفخر، واستطلنا حين امتنع منا العز، بحور زاخرة لا تنزف و جبال شامخة لا تقهر [۸۹]؛ من بهترین و برترین شاخه از قبائل و اقوام عربیم، پدر و اجدادم گرامی‌ترین آن‌هايند. بزرگواری و افتخار در حسب و نسب مخصوص و منحصر در ماست، از شجره‌ای هستیم که شاخه‌های پر رونق و میوه‌های پاک و گران‌بهایی دارد. ما خاندان نبوت و رسالتیم، در آن خانواده اساس اسلام و دانش پیامبری پی‌ریزی گردیده است. عزت و افتخار پیامبری ما را برتری داد و آن گاه که دیگران مانع بودند، این عزت ریشه‌دارتر گشت. ما دریاهای ژرف و شگرفیم که هر گز خشک نمی‌شود و قله‌های بلند و مرتفع و سرافرازیم که هر گز خوار و ذلیل نمی‌گردد». این مباحثات و افتخار برخاسته از اعتماد به نفسی است که حسن بن علی علیه السلام در خود می‌بیند و همین امتیازات، زیربنای اموری است که حضرت آن‌ها [صفحه ۷۱] را بیان داشته‌اند. و درباره‌ی برتری‌های فکری و سیاسی خود نسبت به دیگران فرمود: «ولو كنت بالحزم فی أمر الدنيا و للدنيا أعمل و أنسب، ما كان لمعاوية بآيأس مني و أشد شکيمة و لكانرأيي غير مارأيتم [۹۰]؛ و اگر من به دنيا می‌پرداختم، کوشاتر و لائق‌تر از دیگران بودم. معاویة بن ابی سفیان هیچ گاه محکم‌تر، جدی‌تر و سخت‌کوش‌تر از من نخواهد بود، ولی نظر من غیر از آن است که شما می‌پندارید». و در جای دیگر درباره‌ی برتری‌های اجتماعی و معنوی و... خود فرمود: «أنا مستجاب الدعوة، أنا ابن الشفيع المطاع، أنا ابن أول من ينفض عن الرأس التراب، أنا من يقرع باب الجنة فيفتح له، أنا ابن من قاتل معه الملائكة و أحل له المغمم و نصر بالرعب من مسيرة شهر [۹۱]؛ من آن کسی هستم که دعایش مستجاب می‌گردد. من فرزند کسی هستم که شفاعتش پذیرفته شد و فرمانش مطاع است. من فرزند کسی هستم که برای اولین بار خاک و غبار از سرش زدوده شد. [۹۲] من فرزند کسی هستم که چون در بهشت را بکوبد، به روی او باز خواهد شد. من فرزند آن کسی هستم که ملائکه به کمک و همراهی او با کفار جنگیدند (اشاره‌ی به جنگ بدر است) و خداوند سبحان غنایم جنگی را بر او حلal نمود (فان الله خمسه و للرسول...) و با ایجاد ترس و وحشت در دل دشمن، او را یاری کرد و امید یک ماهه‌ی آنان را ناامید ساخت [صفحه ۷۲] - اشاره به غزوه‌ی احزاب است -. درباره‌ی صفات ذاتی و اجتماعی و مکارم اخلاق امام مجتبی علیه السلام افزون بر آنچه گذشت، باید توجه داشت که آن حضرت یکی از دو ثقلی است که رسول خدا صلی الله علیه و آله بعد از خود به یادگار گذاشت. حسن بن

علی علیه السلام از افراد «عترت» و «أهل بیت» است. در حدیثی امام مجتبی علیه السلام فرمود: «أنا من أهل البيت الذين افترض الله مودتهم على كل مسلم وقال: قل لا أسألكم عليه أجرا الا المودة في القربى [٩٣]؛ من از اهل بیتی هستم که خداوند، محبت و دوستی آنان را بر هر مسلمانی واجب دانست و به رسولش فرمان داد که بگو: من در مقابل رسالت خود، هیچ گونه اجر و مزدی نمی خواهم، جز مودت و دوستی اهل قربی.» ابن عباس (ره) از رسول خدا صلی الله علیه و آله پرسید: اقربای تو کدامند که اطاعت و دوستی آنها واجب است؟ حضرت پاسخ داد: «على، فاطمه و دو فرزندش.» جامعیت حسن بن علی علیه السلام سبب شد که امید مسلمانان، به ویژه شیعیان و موالیان اهل بیت علیهم السلام به آن حضرت باشد؛ مطالب محمد بن اسحاق بیانگر این حقیقت است. محمد بن اسحاق معروف به ابن ندیم (متوفی ۴۳۸ هـ ق). می‌نویسد: «ما بلغ من الشرف بعد رسول الله صلی الله علیه و آله ما بلغ الحسن بن علی، کان یبسط له علی باب داره فاذا خرج و جلس انقطع الطريق فما یمر أحد من خلق الله اجلالا له، فاذا علم قام و دخل بیته فمر الناس.» [٩٤]. هیچ کس در فضل و شرافت بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله همانند حسن بن علی علیه السلام [صفحه ٧٣] نبود. [٩٥] در خانه‌اش برای برآورن نیازمندی‌های مردم باز بود. هرگاه از خانه خارج می‌شد، مردم جلو پایش می‌ایستادند، به طوری که کسی عبور نمی‌کرد تا آن حضرت عبور کند و یا داخل منزل شود. این ویژگی‌ها و صفات موجب شد که بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله و در زمان پدر به خوبی از عهده‌ی کارهای اساسی برآید که توضیح بسیاری از آن‌ها خواهد آمد. او که امام منصوص بعد از پدرش علی بن ابی طالب علیه السلام بود، برجستگی‌ها و صفات پسندیده‌ای داشت که هریک لازمه‌ی امامت بود و باعث می‌شد که از دیگران برتری یابد.

عصمت

اشاره

عصمت و اعجاز و علم از ویژگی‌های امام است که درباره‌ی هر یک بحث خواهد شد. امام مجتبی علیه السلام از همه‌ی گناهان، اعم از صغیره و کبیره مصون و محفوظ بود و حتی نسیان و فراموشی و خطأ و جهل و... در او راه نداشت. اگر امام حسن دارای مقام والای عصمت نبود، اعتماد مردم از وی سلب می‌گردید و فوایدی که بر وجود امام علیه السلام مترب است، نقض می‌گردد و اهداف رسالت و امامت تحقق نمی‌یافت. به بیان دیگر، هدف از وجود امامان معصوم، حفظ و نگهداری قرآن و شریعت اسلامی در تمام ابعاد آن است تا مردم در سایه‌ی عمل به آن، سعادت دنیا و آخرت را دریابند و گفتار وسوسه‌های شیطانی و گناهان و رذایل اخلاقی نگرددند. روشن است که احتمال گناه و اشتباه و مفاسد اخلاقی در امام معصوم علیه السلام سبب می‌گردد که اطمینان و اعتماد دیگران از او سلب شود و دیگر نتواند نمونه و اسوه باشد. [صفحه ٧٤] و به قول آن شاعر عرب: اذا كان رب البيت بالدف مولعا فشيمه أهل البيت كلهم رقص «هرگاه صاحب خانه خود بر دف زدن [٩٦] حریص باشد، رفتار و روش اهل آن خانه رقصیده خواهد شد.»

ادله عصمت امام حسن

با سه دلیل می‌توان معصوم بودن دو مین اختر تابناک امامت را ثابت کرد. الف) عصمت آن حضرت از جمله چیزهایی است که مسلمانان بر آن اتفاق دارند و این اتفاق مستند به آیات و روایات مختلف است که، در ذیل آیه شریفه «انما يريد الله ليذهب عنكم الرجس...» [٩٧] آمده است. مفسران بزرگ شیعه و اهل سنت بر معصوم بودن حضرت مجتبی علیه السلام تصريح نموده‌اند و آن بزرگوار را از مصاديق مسلم آیه تطهیر دانسته‌اند که توضیح بیشتر آن خواهد آمد. و نیز در تفسیر آیه شریفه «لا- ینال عهدي

الظالمین؛ امامت و رهبری حقیقی به ستمکاران نخواهد رسید» آمده است: ابراهیم علیه السلام در اوآخر عمر شریف‌ش پس از ولادت اسماعیل و اسکان او در سرزمین مکه معظمه از خداوند منان تقاضای امامت را برای فرزندش (اسماعیل) کرد و گفت: و من ذرتی. خداوند پاسخ داد: «لا ینال عهدی الظالمین» [۹۸]. هر کس که تمام عمرش را معصیت کرده و یا بخشی از آن را به معصیت گذرانده - گرچه بقیه را عبادت کرده باشد - امامت به او نخواهد رسید، زیرا او [صفحه ۷۵] ستمگر است (چه در حق خود و چه در حق دیگران) و از مقام والای امامت به دور است. پس معصوم بودن و دوری از هر گونه تجاوز و ستمی از شرایط اساسی امامت است و باید امام، مؤید از جانب الهی باشد و در یک لحظه از عمرش گرفتار عصیان نشده باشد. [۹۹]. پس آیه‌ی فوق عصمت را برای همه‌ی ائمه و جانشینان پیامبر صلی الله علیه و آله به صورت عموم ثابت می‌کند و در احادیث بعدی خواهد آمد که امام مجتبی علیه السلام به نص صریح از پیامبر صلی الله علیه و آله جانشین او می‌باشد. ب) روایات متواتره، عصمت آن بزرگوار و امامتش را ثابت می‌کند و این تواتر از سوی شیخ طوسی (ره) ادعا گردیده است. اینک دو روایت ذیل جهت تأیید بیشتر آورده می‌شود: رسول خدا صلی الله علیه و آله رو به فرزندش حسین بن علی علیه السلام نمود و فرمود: «یا حسین انت الامام و اخ الامام و ابن الامام، تسعه من ولدک امناء معصومون و التاسع مهدی‌هم فطوبی ممن أحجهم و الویل لمن أبغضهم» [۱۰۰]؛ ای حسین! تو امام و پیشوایی و برادر امام و فرزند امامی، نه نفر از فرزندان تو افراد امین (امانت‌دار خداوند) و معصومند و نهمین نفر آن‌ها مهدی علیه السلام] است، پس خوشابه حال کسانی که دوست بدارند آنان را و بدا به حال آنانی که دشمن بدارند آنان را». و باز پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله با تعبیری دیگر فرمود: «أنت سید، ابن سید، أخو سید، و أنت امام، أخو امام، انت حجۃ، ابن حجۃ، أخو حجۃ، و أنت ابو حجۃ تسعہ تاسعهم قائمهم» [۱۰۱]؛ حسین تو آقا و بزرگی، فرزند انسان مهتری، برادر سروری، تو پیشوای امامی و فرزند امام و نیز برادر امامی، [صفحه ۷۶] تو حجت خدایی، فرزند حجتی و نیز برادر حجت خدایی تو پدر حجت‌های نه گانه خداوندی که نهمین آنان قائم ایشان خواهد بود. و باز پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرموده: «الائمه من بعدی بعدد نقباء بنی اسرائیل و کانوا اثنی عشر ثم وضع يده على صلب الحسين فقال تسعه من ولده و التاسع مهدی‌هم، يملأ الأرض قسطاً و عدلاً كما ملئت ظلماً و جوراً فالويل لمبغضهم» [۱۰۲]؛ امامان و پیشوایان بعد از من همانند منتخبین قوم بنی اسرائیل هستند (جانشینان موسی) آنان دوازده نفر بودند، آن گاه پیامبر خدا صلی الله علیه و آله دست خود را بر پشت فرزندش حسین گذاشت و گفت: نه نفر از فرزندان حسین امام خواهند بود (نه نفر به همراه حسین و حسن و علی بن ابی طالب علیهم السلام دوازده نفر می‌شوند). نهمین نفر آنان مهدی آن‌هاست، زمین را پر از عدل و داد خواهد کرد، همان طوری که ستم و جنایت همه‌ی روی زمین را فراگرفته است، چه سیاه‌بخت و تیره روزند آنانی که دشمنی کنند با جانشینان من. پ) اضافه بر دو دلیل فوق حکماً گفته‌اند: اقتضای وجوب لطف از سوی باری تعالی سبب می‌شود که رهبری و امامت بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله از سوی او تعیین گردید و امام معصوم را مشخص کند و او را از هر گونه کج روی و ستم و انحراف دور نگه دارد تا او نیز مردم را از گناهان برهاند و به اعمال نیک همچون عدالت و صلاح و سعادت ترغیب کند. [۱۰۳]. علامه حلی (متوفی سال ۷۲۶ ه. ق) در بحث عصمت پیامبر و دیگر امامان نکته‌ای زیبا آورده: «...الثالث، فی أنه معصوم من أول عمره الى آخره لعدم انقياد القلوب الى طاعة من» [صفحه ۷۷] عهد منه فی سالف عمره أنواع المعاصي الكبائر والصغرى و ما تنفر النفس منه [۱۰۴]؛ سوم این که لازم است، پیامبر و امام علیهم السلام از اول تا آخر عمرش مصون و محفوظ از هر نوع گناه و عصیان و استباهی باشد، زیرا انسان‌ها در برابر کسی که از او معصیتی (صغیره یا کبیره) سرزده، مطیع و فرمانبر نخواهند بود، بلکه قلب‌ها از آن شخص منتظر و بیزار است.» فاضل مقداد (متوفی ۸۲۱ ه. ق). در شرح عبارت علامه حلی (ره) چهار دلیل عقلی بر وجوب عصمت امام علیهم السلام می‌آورد و در پایان می‌نویسد: امامی که حافظ و نگهدار شریعت است، اگر معصوم نباشد، هیچ امنیتی نسبت به کم و زیاد کردن و تغییر و تبدیل نمودن شریعت از سوی او وجود ندارد. [۱۰۵]. پس در حقیقت، عصمت وسیله‌ی اطمینان بخشی است برای اعتماد مسلمانان و مردم بر امامان و اوصیای بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله

تا خط رسالت و سیره‌ی نبوی حفظ گردد و امام در موقع لازم به تبیین و توضیح معضلات و مشکلات و راه حل آن‌ها بپردازد و از شریعت الهی نگهبانی و پاسداری کند.

آیه‌ی تعظیم

امام در مرحله‌ای از ایمان و یقین است که هر گز امیال نفسانی و خطاب در اعمال او راه ندارد و این به دلیل نبودن حجاب و مانع میان امام و حقیقت اشیاست؛ به عکس افراد غیر معصوم در برابر هواهای نفسانی و گناهانی از خود ضعف نشان می‌دهند و همواره مانع بسیار بر سر راه دارند. بنابراین امامت غیر معصوم هر گز نمی‌تواند به پیروان خود آرامش و اطمینان در جهت تأمین مصالح دنیوی و اخروی دهد. روایات و احادیث متواتر، عصمت انبیا و اوصیا را ثابت می‌کند و [صفحه ۷۸] رسول خدا صلی الله علیه و آله جهت آرامش این سفینه‌ی الهی در میان امواج سهمگین برای اهل بیتش که ناخدایی آن را بر عهده داشتند و حسن بن علی علیه السلام دو مین آن‌ها بود، بارها این آیه شریفه را تلاوت می‌فرمود: «انما یرید الله لیذہب عنکم الرجس اهل البیت و یطہر کم تطہیرا» [۱۰۶]؛ اراده‌ی [تکوینی] خداوند بر آن تعلق گرفته است که هر گونه پلیدی و گناه را از شما اهل بیت دور گرداند و شما را کاملاً پاک سازد.» حاکم حسکانی روایات متعددی را از ابوسعید خدری - صحابه‌ی معروف رسول خدا صلی الله علیه و آله - نقل می‌کند که آیه‌ی فوق تنها درباره‌ی پنج تن نازل گردیده است؛ او می‌نویسد: آیه‌ی شریفه‌ی تطہیر درباره‌ی پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله، فاطمه‌ی اطهر، حسن، حسین و علی بن ابی طالب علیه السلام نازل گردیده است. رسول خدا صلی الله علیه و آله آن گاه که آیه‌ی شریفه نازل شد، عبا را بر روی آنان انداخت و فرمود: «اللهم هؤلاء أهل بيتي فأذهب عنهم الرجس و طهرهم تطهيرًا» [۱۰۷]؛ پروردگارا! اینان اهل بیت منند، پس پلیدی و گناه و زشتی را از اینان دور کن و پاکشان گردان.» و باز روایت دیگری نقل می‌کند که: ابوسعید خدری گفت: وقتی آیه‌ی شریفه‌ی «أمر أهلك بالصلوة» [۱۰۸] نازل شد، رسول خدا صلی الله علیه و آله به مدت هشت ماه، هر روز هنگام نماز صبح به در خانه علی علیه السلام می‌ایستاد و ندا بر می‌آورد: «الصلاۃ رحمکم الله؛ بر پا دارید نماز را، خداوند رحمتی را بر شما فرو فرستد» و سپس آیه‌ی شریفه‌ی: «انما یرید الله لیذہب عنکم الرجس...» را تلاوت می‌نمود. [۱۰۹]. [صفحه ۷۹] حسکانی ۱۳۶ روایت دیگر نیز از جعفر طیار، ام سلمه، عایشه و... نقل می‌کند. [۱۱۰]. پس عصمت رسول خدا صلی الله علیه و آله و اهل بیت گرامی اش به دلیل آنچه گذشت ثابت گردید و روشن شد عصمت امام مجتبی علیه السلام مورد اتفاق شیعه و اهل سنت است.

اعجاز

اشاره

از ویژگی‌های دیگر امام، داشتن قدرت اعجاز برای اثبات امامت خویش است. در تعریف اعجاز آمده است: مدعی منصب و مقام الهی - مانند نبوت و امامت - کاری را که بر خلاف نظام طبیعی عالم است، انجام می‌دهد، به طوری که دیگران از انجام دادن آن عاجز باشند و آن کار به منظور اثبات ادعای امامت خویش باشد. [۱۱۱]. حدیث حبایه دختر جعفر والبیه گواه مطلب فوق است که می‌گوید: بعد از شهادت علی بن ابی طالب علیه السلام خدمت امام مجتبی علیه السلام رسیدم، در حالی که مردم نیز حضور داشتند، سنگریزه‌هایی را که از زمان پدرش جهت اثبات امامت داشتم، در اختیارش گذاشتم. انگشت خود را بر روی یکی از سنگ‌ها گذاشت، سنگ همانند خمیر و گل متأثر شد و آثار انگشت بر آن سنگ نقش بست. [۱۱۲] حبایه می‌گوید: این اعجاز امام، دلیل دیگری بر امامت وی بود، چرا که رسول خدا صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام پیش از آن بر این حقیقت تصريح کرده بودند.

برای حسن بن علی علیه السلام معجزات و کرامات فراوانی نقل شده که [صفحه ۸۰] بعضی از آنها را در ذیل می‌آوریم:

خرما دادن نخل خشک

حسین بن عبدالوهاب با سلسله سند خویش از امام صادق علیه السلام نقل می‌کند: امام مجتبی علیه السلام در یکی از سفرها با مردی از فرزندان زیر - که معتقد به امامت زیر بود - همسفر شد. آنان شتری را نیز کرایه کرده بودند. در میان راه به آبگاهی رسیدند و جهت استراحت توقف نمودند و فرشی را برای نشستن امام مجتبی علیه السلام در زیر نخل خرمای خشک گستردند و آن مرد زیری در زیر نخل دیگر پارچه‌ای را انداخت و نشست. وقتی چشم آن مرد زیری به درخت خرمای خشک افتاد گفت: اگر خرمایی داشت از آن می‌خوردیم. امام مجتبی علیه السلام خطاب به او فرمود: خرما می‌دهی؟ جواب داد: آری. حضرت دست به سوی آسمان بلند نمود و دعایی کرد، اینجا بود که درخت خرما سبز شد و برگ درآورد و خرمای بسیار مطبوعی داد. ساربان چون این صحنه را دید، گفت: این کار، چیزی جز سحر نیست! امام مجتبی علیه السلام فرمود: «لیس هذا بسحر، ولكن دعوة أولاد الأنبياء مستجابه؛ این کار سحر نیست، بلکه دعای فرزندان پیامبران مستجاب است» در آن حال یکی از آنان از درخت خرما بالا رفت و آنچه خرما میل داشتند چید و همگی خوردند. [۱۱۳].

دعای مستجاب

ابواسمه گوید: امام صادق علیه السلام فرمود: امام حسن علیه السلام در یکی از سفرها که پیاده به خانه‌ی خدا می‌رفت، پاهای مبارکش ورم کرده بود. بعضی از یاران آن حضرت گفتند: اگر بر مرکب سوار شوی، ورم پاهایت بهبود خواهد یافت. [صفحه ۸۱] فرمود: هرگز راه خانه‌ی معشوق را سواره طی نخواهم کرد. سپس خطاب به آنان فرمود: در ایستگاه و منزل بعدی مردی سیاه چهره از ما پذیرایی خواهد کرد، او روغنی به همراه دارد که به مجرد استفاده از آن، ورم پاهایم درمان خواهد شد. عرض کردند: ای فرزند رسول خدا! در پیش روی ما ایستگاه هست، لیکن کسی در آن زندگی نمی‌کند. حضرت فرمود: چرا، کسی در آن جاست، هرگاه او را دیدید، روغن را بگیرید و پولش را پرداخت کنید. آنان وقتی به منزلگاه رسیدند، خواسته خود را با آن شخص مطرح کردند. او پرسید: دوا را، برای چه کسی می‌خواهید؟ در پاسخ گفتند: برای حسن بن علی علیه السلام. مرد سیاه چهره به همراه غلامش خدمت حضرت آمد، اظهار ارادت و محبت نمود و گفت: «بأبى أنت و امى انما أنا مولاك؛ پدر و مادرم فدائی تو باد! همانا من غلام شما هستم [و هرگز پول این دوا را نمی‌گیرم]». آن گاه گفت: ای فرزند پیامبر! زنم حامله است، هنگامی که از خانه‌ام بیرون می‌آمدم، زنم از درد به خود می‌پیچید. از خداوند بخواه به ما پسری عنایت کند و او از موالیان و دوستداران شما باشد. امام حسن علیه السلام فرمود: «انطلق الى منزلک فان الله - تعالى - قد وهب لك ولدا ذكرا سويا؛ بلند شو و به سوی منزل خود حرکت کن، خداوند پسری نیکو به تو عنایت کرده است». شیخ کلینی (ره) اضافه می‌کند: «... و هو من شيعتنا [۱۱۴]؛ آن فرزند از شیعیان ما خواهد بود». آن مرد وقتی به منزل خود رسید، دعای امام را مستجاب یافت، بی‌درنگ بازگشت و از امام مجتبی علیه السلام تشکر فراوان نمود و حضرت نیز آن روغن را به پای خود مالید و در همان لحظه، ورم پاهایش بهبود یافت. [۱۱۵]. [صفحه ۸۲]

تغییر جنسیت با نفرین امام

محمد فتال نیشابوری با سلسله سندش از عیسی بن حسن [۱۱۶] و او از امام صادق علیه السلام نقل می‌کند که فرمود: بعضی از یاران امام مجتبی علیه السلام از آن حضرت پرسیدند: گرفتاری‌هایی را که معاویه برای شما ایجاد می‌کند، چگونه تحمل می‌کنید؟ امام علیه السلام پاسخی بدین مضمون داد: «لو دعوت الله - تعالى - لجعل العراق شاما و الشام عرaca و جعل المرأة رجلا و الرجل امرأة؟

چنانچه از پروردگار بخواهم، هر آینه عراق را شام و شام را عراق و همچنین زن را مرد و مرد را زن می‌گرداند.» یکی از مردان شامی که حضور داشت با تمسخر گفت: چه کسی بر چنین کاری قادر است؟ امام مجتبی علیه السلام نگاهی به او انداخت و فرمود: «انهضی الا تستحین ان تقدی بین الرجال؛ ای زن بrixz! آیا خجالت نمی‌کشی که در میان مردان نشسته‌ای.» مرد شامی متوجه شد که تغییر ماهیت داده و به صورت زن درآمده است. امام علیه السلام ادامه داد: «و صارت عیالک رجلا و یقاربک و تحمل عنها و تلد ولدا ختنی؛ زن تو نیز مرد شد و با تو نزدیکی خواهد کرد و از او باردار می‌شود و فرزندی ختنی به دنیا خواهی آورد.» سرانجام با قدرت تکوینی امام و دعای مستجابش، آن دو تغییر ماهیت دادند. آن دو خدمت آن بزرگوار آمدند و به عذرخواهی و توبه پرداختند و بسیار پافشاری کردند تا حضرت بار دیگر دعا کرد تا به صورت اول بازگشتند. [۱۱۷].

علم

دانش و آگاهی امام مجتبی علیه السلام از صفات بارز و روشنی بود که هر انسان [صفحه ۸۳] منصف و تشهی علم را جذب می‌نمود. او از مصادیق روشن «و علم آدم الأسماء کلها ثم عرضهم على الملائكة...» [۱۱۸] بود. او آگاه‌ترین و عالم‌ترین فرد زمان خود پس از امیر مؤمنان علی بن ابی طالب علیه السلام بود. در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله و پدرش پاسخ‌گویی معضلات علمی و فرهنگی جامعه را به عهده داشت. پیامبر و علی - صلوات الله علیهما - همواره می‌کوشیدند، این مطلب برای آیندگان روشن شود که حسن و برادرش حسین امام و رهبر بعد از آنان می‌باشند، به ویژه امام مجتبی علیه السلام که بعد از ۲۳ سال در حساس‌ترین دوران، ناخدایی کشته امامت را به عهده می‌گیرد. از این رو - همان گونه که پیش از این اشاره شد - از دوران کودکی همراه پیامبر در مسجد حضور داشت و از زبان جدش وحی را می‌شنید و آن‌گاه که به خانه بازمی‌گشت، آیات را برای مادرش فاطمه علیه السلام تلاوت می‌کرد. در روایت آمده است که: روزی علی بن ابی طالب علیه السلام زودتر به خانه آمد و از دید فرزندش حسن بن علی علیه السلام مخفی گردید تا آیات جدید را که بر پیامبر نازل شده بار دیگر از فرزندش بشنود و چگونگی تلاوت وی را از نزدیک ببینند. حسن علیه السلام وارد خانه شد و مادرش از وی خواست تا آیات قرآن را بخواند. اما زبان حسن به لکنت افتاد و از خواندن سریع بازماند. وقتی مادرش او را چنین دید پرسید: «یا بنی، لمنا ارتاج عليك؛ فرزندم! چرا در گفتار لزه و اضطراب می‌بینم؟» امام حسن گفت: «لاتعجبین يا أمهان فان كبارا يسمعني فاستماعه قد أو قفني» و نیز در روایت دیگر آمده است: «یا أماه قل بیانی و کل لسانی لعل سیدا یرعانی». مادرم! گویا شخصیت بزرگی در خانه است که شکوه و جلالش مرا از سخن گفتن باز می‌دارد. در این هنگام بود که علی بن ابی طالب علیه السلام از محل خفا خارج شد و [صفحه ۸۴] فرزندش حسن را بوسید. [۱۱۹]. امام حسن علیه السلام در سن چهار سالگی آیات قرآن و دعاها بی را که از جدش پیامبر صلی الله علیه و آله شنیده بود، برای دیگران می‌خواند. حدیفه بن یمان گوید: زیبا و شگفتانگیز آن که روزی صحابه در نزدیکی کوه حرا گرد پیامبر جمع شده بودند که حسن در خردسالی با وقار خاصی به جمع آنان پیوست. پیامبر صلی الله علیه و آله نگاهی طولانی به فرزندش کرد، به طوری که چشمش را از او برنمی‌داشت، آن گاه فرمود: «اما انه سیکون بعدی هادیا مهدیا، هذا هدیة من رب العالمین لى، ینبیء عنی و یعرف الناس آثاری، و یحیی سنتی و یتولی أمری فی فعله، ینظر الله الیه فیرحمه رحم الله من عرف له ذلك و یربنی فیه و اکرمی فیه؛ آگاه باشید که همانا او (حسن) بعد از من راهنمای هدایت گر شما خواهد بود. او تحفه‌ای است از خداوند جهان بر من، از من خبر خواهد داد و مردم را با آثار باقی مانده از من آشنا خواهد کرد، سنت و راه مرا زنده خواهد کرد و افعال و کردارش نشانگر کارهای من است. خداوند عنایت و رحمتش را برابر فرومی‌فرستد. رحمت و رضوان خداوند بر کسی که حق او را بشناسد و به خاطر من به او نیکی کند و به او احترام نماید». سخنان پیامبر صلی الله علیه و آله که به اینجا رسید، ناگاه دیدند مرد عربی، خشمگین و چماق به دست وارد شد و فریاد برآورد: کدام یک از شما محمدید؟ یاران رسول خدا صلی الله علیه و آله با ناراحتی

جلو رفته، و گفتند: چه می خواهی؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: آرام بگیرید. مرد عرب خطاب به پیامبر صلی الله علیه و آله گفت: تو را دشمن داشتم، الان دشمنی من بیشتر شد؛ تو ادعای رسالت و پیامبری کرده‌ای، دلیل و برهانت بر [صفحه ۸۵] این ادعا چیست؟ حضرت فرمود: چنانچه بخواهی، برهان و دلیل را فرزندم و پاره‌ی تنم حسن ارائه خواهد کرد. آن مرد که گمان کرد، پیامبر صلی الله علیه و آله او را مسخره می‌کند، گفت: خود از عهده‌ی پاسخ‌گویی برنمی‌آید بجهه‌ی خردسالی را می‌فرستد. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «انک ستتجده عالمًا بما ترييد؛ به زودی فرزندم حسن را آگاه به خواسته‌های خويش خواهی يافت.» امام مجتبی علیه السلام جلو آمد و اين اشعار را قرائت کرد: ما غبیا سألت و این غبی بل فقیهها اذن و أنت الجھول فان تک قد جھلت فان عندي شفاء الجھل ما سأله السئول و بحرا لا تقسمه الدوالی تراثا کان اورثه الرسول «ای مرد عرب! پرسش نمی‌کنی تو از سفیه و نادان و یا فرزند سفیه‌ی، بلکه تو در برابر انسان آگاه و فقیهی واقع شده‌ای و این تو هستی که نادانی و جھل بر افکارت مستولی شده؛ پس حال که گرفتار جھل شده‌ای و دوای میریضی ات در نزد من است، آنچه را نیازمندی سؤال کن؛ همانا دریای بی‌کران فضایل و علوم ما که یادگار پیامبر خدا صلی الله علیه و آله است، هرگز با برداشت و گرفتن با سطله‌ها تقسیم و جدا جدا نخواهد شد.» سپس فرمود: ای مرد صبر کن! زبان درازی کردی، از حق تجاوز نمودی و خودت را گول زدی، اما به زودی ایمان خواهی آورد. آن مرد خنده‌ای بر لب نشاند. آن گاه امام علیه السلام چگونگی آمدن به مکه مكرمه و اهداف پنهان و زشت [۱۲۰] وی را توضیح داد و بعد فرمود: [صفحه ۸۶] «تو در شب روشن از منزل خارج شدی، اما باد و طوفان همه جا را تاریک کرده بود؛ ابرها در آسمان متراکم شده بودند؛ تو در اضطراب و حیرت به سر می‌بردی؛ قدرت جلو رفقن و بازگشت را نداشتی؛ ستارگان دیده نمی‌شدند و از طریق آن‌ها راه پیدا نمی‌کردی؛ باد و طوفان تو را غافلگیر کرد؛ خار و خاشاک تو را آزار داد؛ الان که در پیش ما هستی چشم‌هایت خسته و رمقی برایت باقی نمانده است.» چون سخنان امام مجتبی علیه السلام بدان جا رسید، آن مرد با تعجب گفت: «ای پسر! این مطالب را از کجا می‌دانی؟ تو اسرار دل مرا بر ملا کردی، گویی همراه من بوده‌ای، چگونه است که هیچ مطلب پنهانی از من پیش تو وجود ندارد؟ تو غیب می‌دانی، آن گاه پرسید: اسلام را چگونه پذیرا شوم؟» امام مجتبی علیه السلام در برابر پیامبر صلی الله علیه و آله و دیگر یاران آن حضرت، همچون علی بن ابی طالب علیه السلام و حذیفه بن یمان و انس و جمعی از مهاجر و انصار، اسلام را بدان مردم تعلیم نمود و فرمود: «الله اکبر، اشهد ان لا اله الا الله، وحده لا شريك له و ان محمدا عبده و رسوله.» آن مرد سرانجام اسلام آورد و رسول خدا صلی الله علیه و آله آیاتی از قرآن را به وی تعلیم داد. او رفت و بعد از چند روز با افراد بسیاری از قبیله‌اش خدمت رسول الله صلی الله علیه و آله آمد و همگی مسلمان شدند. بعد از این داستان هر گاه آنان به حسن بن علی علیه السلام نگاه می‌کردند، می‌گفتند: «او (حسن) هدیه‌ای به ما عنايت کرد که هرگز احدی آن را به ما نداده است.» [۱۲۱].

سخنرانی امام حسن در کودکی

امیر مؤمنان علیه السلام سعی داشت فرزندش حسن را آن چنان که هست معرفی کند، [صفحه ۸۷] گرچه خردسال است، اما عالم و داناست به طوری که دانشش بر دیگران برتری دارد؛ از این جهت، روزی در مسجدالحرام رو به فرزندش نمود و فرمود: «قم فاصعد المنبر فتكلم بكلام لا یجهلک قریش من بعدی فیقولون ان الحسن لا یحسن شيئا...؛ بر فراز منبر برو و سخن بگو تا قریش بعد از من تو را متهم به جھل و نادانی نکنند و بگویند: حسن فرزند علی زیبایی و شکوه علم و دانش را ندارد.» فرزند پیامبر از منبر بالا رفت و خدای را سپاس شایان گفت و درود و رحمت کوتاهی بر جد و آتش فرستاد و سپس فرمود: «ای مردم! از جدم پیامبر خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که می‌فرمود: و من شهر علم و دانشم و علی دروازه‌ی آن است...» [۱۲۲].

آگاهی از اسرار دیگران

امیر مؤمنان علیه السلام روزی در «رجبه» [۱۲۳] به سر می‌برد که مردی به حضورش آمد و اظهار ارادت کرد و گفت: من از رعایا و ارادتمندان کشور اسلامی شما هستم. حضرت فرمود: تو از رعیت و جمعیت ما نیستی، همانا برای پادشاه کشور روم سؤال‌هایی پیش آمده که پیکش را نزد معاویه در شام فرستاده است و الان آن جاست، لیکن او در جواب عاجز ماند و تو را برای حل مشکلات خود نزد ما فرستاده است. آن مرد اظهار داشت: سخن شما درست است، اما من به صورت نهانی و مخفی بدین جا آمده‌ام و غیر از خداوند، کسی از حرکت من خبر ندارد. امیر مؤمنان علیه السلام فرمود: پرسش‌هایت را با یکی از دو فرزندم (حسن [صفحه ۸۸] و یا حسین) در میان بگذار. گفت: از فرزندت حسن می‌پرسم. امام مجتبی علیه السلام رو به او کرد و فرمود: آمده‌ای که چنین سؤال‌هایی را مطرح کنی: «کم بین الحق و الباطل؟ و کم بین السماء والأرض؟ و کم بین المشرق والمغارب؟ و ما قوس قرح؟ و ما العين التي تأوى إليها أرواح المشركين؟ و ما العين التي تأوى إليها أرواح المؤمنين؟ و ما المؤنث؟ و ما عشرة أشياء بعضها أشد من بعض؟» فاصله‌ی بین حق و باطل چه مقدار است؟ چقدر فاصله است بین آسمان و زمین؟ میان مشرق و مغرب چه اندازه فاصله است؟ قوس و قرح چیست؟ کدام چشم و چاه است که ارواح مشرکان در آن جا جمعند؟ ارواح مؤمنان در کجا جمع می‌شوند؟ ختنی کیست؟ کدام ده چیز است که هر یک سخت‌تر از دیگری است؟ عرض کرد: یابن رسول الله درست است، پرسش‌های من همین‌هاست که فرمودید: امام علیه السلام یک به یک را چنین توضیح داد: ج ۱: بین حق و باطل چهار انگشت فاصله است، آنچه را به چشم دیدی حق است و هر چه را با گوش شنیدی، آن را در آغاز باطل بدان. ج ۲: فاصله‌ی بین آسمان و زمین، به اندازه‌ی درخواست یک ستمیدیه و یک لحظه چشم به هم زدن است و هر کس غیر این گوید دروغ است. ج ۳: فاصله‌ی بین مشرق و مغرب به اندازه‌ی حرکت یک روز خورشید است، صبحگاهان از مشرق طلوع می‌کند و شامگاهان غروب. ج ۴: در مورد قوس و قرح [۱۲۴] فرمود: وا بر تو! قوس را به قرح نسبت مده، [صفحه ۸۹] زیرا قرح شیطان است و رنگین کمان، قوس خداست، زیرا بعد از بارش باران رحمت، علامت و نشانه‌ی حاصل‌خیزی و برکت است و امانی است برای مردم از هلاکت و نابودی. [۱۲۵]. ج ۵: ارواح کفار و مشرکان در جایگاهی به نام «برهوت» جمع می‌شوند. ج ۶: ارواح مؤمنان در جایگاه وسیعی به نام «سلمی» پناه می‌گیرند. ج ۷: ختنی کسی است که جنسیت مردانگی و زنانگی وی مشخص نیست؛ او باید صیر کند تا بزرگ شود، چنانچه مرد است محتمل می‌شود و اگر زن است، حیض خواهد شد و سینه‌هایش بیرون می‌زند و ظاهر می‌گردد و چنانچه روش نشد، با چگونگی ادرار کردنش مشخص می‌شود: اگر جهش داشت (بر دیوار رسید) مرد است و اگر همانند شتر بر زمین ریخت و به پاهایش ترشح کرد زن است. ج ۸: اما ده موجود محکم و سخت که هر کدام از دیگری مقاومتش بیش‌تر است: «سنگ را خداوند محکم آفریده، لیکن محکم‌تر از آن آهن است که سنگ را قطعه می‌کند و مقاوم‌تر از آهن آتش است که آهن را ذوب می‌نماید و سخت‌تر از آتش آب است که آن را خاموش می‌نماید و سخت‌تر از آب ابرهای بارانزا است که آن را از منطقه‌ای به منطقه‌ی دیگر حمل می‌کند و سخت‌تر از ابرها بادها هستند که آن‌ها را انتقال می‌دهند و محکم‌تر از آن‌ها فرشتگانی هستند که آنان را جابجا می‌نمایند (و فرمان جابه‌جایی می‌دهند) و سخت‌تر از آن فرشتگان، عزراeil (ملک الموت) است که آن‌ها را می‌میراند و بالاتر از عزراeil مرگ است که او را نیز می‌میراند و از همه‌ی این‌ها محکم‌تر و بالاتر فرمان خداوند - عز و جل - [صفحه ۹۰] است که مرگ را نیز می‌میراند و خود باقی می‌ماند. مرد شامی رو به امام مجتبی علیه السلام کرد، گفت: «گواهی می‌دهم که تو فرزند رسول خدایی و همانا علی بن ابی طالب علیه السلام سزاوارتر است برای خلافت و جانشینی رسول خدا صلی الله علیه و آله از معاویه.» او آن گاه به شام بازگشت و مطالب را برای معاویه نقل کرد. معاویه جواب پرسش‌ها را برای پادشاه روم ارسال داشت تا وجودی دریافت کند، لیکن او در جواب معاویه نوشت: «سوگند به عیسی مسیح که این پاسخ برخاسته از خاندان نبوت و رسالت است و ربطی به تو ندارد و من از این بابت وجهی به تو پرداخت نخواهم کرد.» [۱۲۶]. مانند این مطالب و روایات که هر یک نشانگر برتری علمی امام مجتبی

علیه السلام نسبت به دیگران است فراوان وجود دارد که ما به همین مقدار بسته می‌کنیم.

روشن بودن وضع همهٔ موجودات بر امام

روزی دو نفر خدمت امام مجتبی علیه السلام رسیدند که حضرت به یکی از آن دو فرمود: دیروز دربارهٔ فلاں موضوع چنین مطالبی را گفتی؟ او با تعجب به همراهش گفت: گویا آنچه را گذشته است می‌داند! فقال الامام عليه السلام: «انا لنعلم ما يجري في الليل والنهر - ثم قال: ان الله - تبارك وتعالى - علم رسول الله صلى الله عليه وآلله الحلال والحرام والتزيل والتؤليل، فعلم رسول الله عليه علمه كله و علمنيه أمير المؤمنين كله [۱۲۷]؛ امام مجتبی علیه السلام فرمود: ما می‌دانیم هر آنچه را که در شب و روز اتفاق می‌افتد. سپس فرمود: خداوند بزرگ آموزش داد به رسول خدا صلی الله علیه و آلله تمام احکام حلال و [صفحه ۹۱] حرام را و نیز آموزش داد، قرآن و آنچه را فرو فرستاده و هر چیزی را که نیاز به توضیح و تبیین دارد. آن گاه رسول خدا صلی الله علیه و آلله هر آنچه را آموخته بود، به وصی خود علی بن ابی طالب علیه السلام آموخت و سپس أمیر المؤمنین علیه السلام تعلیم داد به ما همهٔ آنچه را که از رسول خدا صلی الله علیه و آلله آموخته بود.»

مکارم اخلاق امام مجتبی

سبط اکبر رسول خدا صلی الله علیه و آلله که مظہر فضایل و کمالات و مصداق: «و لقد كرمنا بني آدم... و فضلناهم على كثير ممن خلقنا تفضيلاً [۱۲۸] بود، برتری آشکار بر همهٔ مردم عصر خود داشت. عصمت، اعجاز، علم، خصوصیات و راثتی و... او را همانند جد و پدر گرامی اش منحصر به فرد نموده بود؛ فضایل و برتری‌های دیگر ش همچون زهد، تقوا، عبادت، بندگی، وقار، تواضع و فروتنی، شیرینی کلام و سخن، صبر و تحمل، مقاومت و پارسایی، عفو و بخشندگی، آدب و اخلاق، زیبایی صورت و سیرت و... او را حسن استفاق یافته از محسنت پروردگار نمود و بدان جهت خدایش وی را حسن نامید. فنايش در حق سبب شد که از مدینه منوره ۲۰ یا ۲۵ سفر، پیاده به زیارت خانهٔ معشوق، مسجدالحرام بشتا بد و حج به جا آورد. آن گاه که اعتراض می‌کردند، چرا این همهٔ زحمت، مشقت و رنج را تحمل می‌کنی؟ می‌فرمود: «انی لأستحبی من ربی أن ألقاه و لم أمش الى بيته [۱۲۹]؛ از پروردگارم خجالت می‌کشم که او را زیارت کنم و با پای پیاده به سوی خانه‌اش نرفته باشم.» به هنگام نماز چهره‌ی ملکوتی اش زرد می‌شد و بر خود می‌لرزید، چرا که خود را در برابر حق می‌دید و وقتی سبب را پرسیدند می‌فرمود: [صفحه ۹۲] «حق على كل من وقف بين يدي رب العرش أن يصفر لونه و ترعد مفاصله [۱۳۰]؛ هر آن کس که در مقابل پروردگار عرش می‌ایستد و عظمت او را درک می‌کند، سزاوار است رنگ صورتش زرد شود و لرده و ناآرامی بر زانوها و مفاصلش افتاد.» زهد و بی‌اعتنایی اش به مال دنیا باعث شد که سه مرتبه همهٔ اموالش را در راه خدا میان فقرا و مستمندان تقسیم کند و چیزی از آن را برای خود باقی نگذارد، در صورتی که بیشترین اموال موقفه و صدقات اهل بیت علیهم السلام را در اختیار داشت، او در داشتن خصلت‌های انسانی و الهی، صابران و مجاهدان و همچنین زاهدان و عابدان را اُسوه و امام بود. رسول خدا صلی الله علیه و آلله درباره‌اش فرمود: «اما الحسن عليه السلام فانه ابني و ولدى و مني و قرة عيني و ضياء قلبي و ثمرة فؤادي، و هو سيد شباب أهل الجنة و حججه الله على الأمة، أمره أمرى و قوله قولى و من عصاه فانه ليس مني؛ امام حسن عليه السلام فرزند من و متعلق به من است، او نور چشم، روشنی قلب، میوهٔ دل و سرور جوانان اهل بهشت است؛ حجت خدا و امام بر امت است؛ فرمانش فرمان من و گفتارش گفتار من است؛ هر کس با او مخالفت کند از من نخواهد بود.»

امام حسن از زبان امام صادق

امام ششم علیه السلام در اوصاف، فضایل و حالات حضرت مجتبی علیه السلام فرمود: «ان الحسن بن علی بن ابی طالب علیه السلام کان أَعْبُدَ النَّاسَ فِي زَمَانِهِ وَأَزَدَهُمْ وَأَفْضَلَهُمْ وَكَانَ إِذَا حَجَّ، حَجَّ مَاشِيًّا وَرَبِّما مَشَى حَافِيًّا، كَانَ إِذَا ذَكَرَ الْمَوْتَ بَكَىٰ، وَإِذَا ذَكَرَ الْقَبْرَ بَكَىٰ، وَإِذَا ذَكَرَ الْبَعْثَ وَالنُّشُورَ بَكَىٰ، وَإِذَا ذَكَرَ الْمَمْرَ على الصِّرَاطِ بَكَىٰ، وَإِذَا ذَكَرَ الْعَرْضَ عَلَى اللَّهِ - تَعَالَى ذَكْرُهُ - شَهَقَ شَهَقَةً يَخْشَى عَلَيْهِ مِنْهَا وَكَانَ إِذَا قَامَ فِي صَلَاتِهِ تَرَعَّدَ فَرَائِصَهُ بَيْنَ يَدِي رَبِّهِ - عَزَّوجَلَ - وَكَانَ إِذَا ذَكَرَ الْجَنَّةَ وَالنَّارَ اضْطَرَبَ اضْطَرَابَ السَّلِيمِ وَسَأَلَ اللَّهَ الْجَنَّةَ [صفحه ۹۳] وَتَعَوَّذَ بِهِ مِنَ النَّارِ [۱۳۱]؛ حَسَنَ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ ابْنِ طَالِبٍ عَلِيِّ السَّلَامِ عَابِدَتِرِينَ وَزَاهِدَتِرِينَ وَبُرْتِرِينَ فَرِدٌ دِرِ عَصْرِ خَوْيِشَ بُودَ. او هنگامی که حج به جا می آورد، با پای پیاده – از مدینه به سوی مکه می معظمه – حرکت می کرد و چه بسا با پای بر هنگام یادآوری مرگ و خانه قبر و برانگیخته شدن در روز قیامت و تقسیم پرونده اعمال، سخت می گریست و نیز آن گاه که سخن از صراط و عرضه اعمال بر خداوند – تبارک و تعالی – به میان می آورد، چنان صیحه می زد که بر حال او وحشت می کردند و به هنگام اقامه نماز در برابر پروردگار، عضلات و تمام بدنش به لرزه می آمد و هر گاه یادآور بهشت و جهنم می شد، لرزه و اضطرابی سخت، همچون انسانی عقرب گزیده، او را فرا می گرفت و پیوسته از خداوند – سبحان – بهشت جاویدان و دوری از آتش را درخواست می نمود». [۱۳۲]. اعمال و رفتارش خدای سبحان را به یاد می آورد؛ زبانی صادق و سخنانی فصیح داشت. هر گاه قرآن تلاوت می کرد و به آیاتی همانند: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا...» می رسید، می گفت: «لَبِيكَ اللَّهُمَّ لَبِيكَ». [۱۳۳].

امام حسن از زبان امام رضا

و سرانجام آن که علی بن موسی الرضا علیه السلام فرمود: آن گاه که امام مجتبی علیه السلام را مسموم نمودند و علایم مرگ آشکار شده بود، حضرت گریه می کرد. پرسیدند: تو که از بهترین و بالاترین موقعیت در نزد خدا و پیامبر صلی الله علیه و آله و مردم برخورداری، جدت پیامبر صلی الله علیه و آله آن همه سخن درباره اات گفته است و بیست مرتبه با پای پیاده به حج رفته ای. و سه مرتبه، تمام اموال خویش حتی کفش هایت را در راه خدا بین فقرا و مستمندان تقسیم کرده ای، چرا گریه می کنی؟! [صفحه ۹۴] امام مجتبی علیه السلام در جواب فرمود: «انما أَبْكَى لِخَصْلَتِينَ: لَهُولِ الْمَطْلَعِ وَفَرَاقِ الْأَحْبَةِ [۱۳۴]؛ گریهی من به خاطر دو مطلب اساسی است: وحشت قیامت و جدایی از دوستان».

امام در نگاه شیفتگانش

اشاره

شعر او سرایندگان شیفته ای اهل بیت علیهم السلام هم فضایل و مناقب امام مجتبی علیه السلام را در آینه ای ادب درآورده اند و با این کار به نظم و نثر خود زیبایی خاص بخشیده اند. اربلی درباره سبط اکبر رسول خدا صلی الله علیه و آله چنین سروده است: فکیف أطیقَ أَنْ أَحْصِي مِزَايَا خَصْصَتْ بِهِنْ مِنْ بَيْنِ الْعِبَادِ لَكَ الشَّرْفُ الَّذِي فَاقَ الْبَرِيَا وَجَلَ عَلَى السَّبْعِ الشَّدَادِ [۱۳۵]. چگونه می توانیم امتیازهای تو را برشمارم، چرا که تمام برتری ها و زیبایی ها در میان بندگان خدا به تو اختصاص یافته است. در تو شرافتی است که همه مخلوق را تحت الشعاع خویش قرار داده و خداوند بزرگ تو را بعد از خشکسالی هفت ساله [۱۳۶] عنایت کرد.» شاعر دیگر در نیمه ماه رمضان، شب ولادت دومین امام معصوم علیه السلام به آن امام همام متسل می گردد و آن چهره ملکوتی را در کلماتی که از عمق جانش برمی خیرد، چنین به رشته نظم درمی آورد و با او سخن می گوید و به او متسل می گردد: أَنْتَ شَمْسٌ يَا حَسَنٌ أَنْتَ بَدْرٌ يَا حَسَنٌ أَنْتَ أَشْرَقَ الظَّلَّوْمَ أَنْتَ نُورَتَ الْعَيْنَ مَجْتَبٍ يَا مَجْتَبِي [صفحه ۹۵] أَنْتَ حَلْمٌ لِرَسُولٍ أَنْتَ صَبْرٌ لِلْبَتْولِ لَكَ

مجمع الخصال أنت مرآة الرسول مجتبی یا مجتبی وجهک خلقک خلقک ایک انت مرآة الله أنت سبط للرسول مجتبی یا مجتبی نحن مرضی یا امام المجتبی انت شافی یا امام المجتبی هذه لیلتک سبط النبی هات حاجات الجميع ای مجتبی [۱۳۷]. «ای حسن ای آفتاب درخشنان، ای ماه شب چهاردهم، تو که تاریکی‌ها را تبدیل به نور کردی و چشم‌های نومید را نورانیت بخشیدی مجتبی یا مجتبی تو پرتوی از حلم و بردباری پیامبری و تو پرتوی از مقاومت و تحمل فاطمه‌ای، تو جامع و دربرگیرنده‌ی همه‌ی صفات پسندیده‌ای و تو آینه‌ی تمام‌نمای پیامبر خدایی مجتبی ای مجتبی زیبایی صورت تو نشانگر پدر تو است، اخلاقت اخلاق اوست؛ ای حسن! تو آینه‌ی تمام‌نمای جمال خداوندی و تو نواده و سبط رسول خدایی مجتبی ای مجتبی ما همه مبتلا به امراض جسمی و روحی هستیم و تو دارو و درمانی، امشب (شب پانزدهم رمضان) که متعلق به تو است، نیازمندی‌های ما را جواب ده ای امام مجتبی علیه السلام مجتبی ای مجتبی». شعرای فارسی‌زبان هم در اظهار عشق و محبت به سبط اکبر پیامبر صلی الله علیه و آله اشعار بسیاری را سروده‌اند و علاقه و سوز قلبی خود را در قالب نظم و نثر آورده‌اند. گاه آن حضرت را «آینه‌ی ذات سرمدی»، «گوشواره‌ی عرش الهی»، «بنده‌ی حقیقی حضرت [صفحه ۹۶] حق»، «سر نبوت» و «آینه‌ی تمام‌نمای علوی و فاطمی» معرفی کرده‌اند و در وادی عشق و معرفت حق و راه یافتن به مقام ولایت باعظمت مجتبی علیه السلام او را جام ملکوت [۱۳۸] و جبروت [۱۳۹] و لاهوت [۱۴۰] دانسته‌اند؛ صلحش را با معاویه‌ی جنایتکار، جام زهری کشند و جانکاه برای آن امام همام می‌دانند که به خاطر بقا و حفظ مکتب اهل بیت علیهم السلام و پاسداران حقیقی آن نوشند و صلح را در آن مقطع، والاترین تاکتیک جهت صیانت از کیان اسلامی دانست که اگر چنین نمی‌کرد، امروزه اسمی هم از اسلام و قرآن باقی نمی‌ماند، همان طوری که خود فرموده؛ قرارداد صلح او را برنامه‌ریزی بنیادی جهت رسایی بنی امیه و حرکت انقلابی ابا عبد الله الحسین علیه السلام دانسته‌اند. اینک نگاهی به چند قصیده و شعر شاعران:

قصیده‌ی ارغوانیه

حسن حسن در ازل شد آینه‌ی غیب همچو علی مظہر تجلی بیچون آن که ازل تا ابد ندیده چو حسنیش دیده خورشید و مه به طارم گردون گر نبد آن گوهر یگانه‌ی خلقت به جز نبوت نداشت لؤلؤ مکنون [صفحه ۹۷] حلم تو بود ای عmad شرع پیغمبر شاهد خلق عظیم و آیت مخزون سبط نخستین توی و سر نبوت طایر عرش آشیان همایون جنت و کوثر تویی به صورت و معنا سدره و طوبی تویی به قامت موزون گر تو نبودی نبود ملک و ملائک آدم و نوح و خلیل و موسی و هارون جلوه‌ی یوسف نبود و عشق زلیخا طلعت لیلی نبود و حیرت مجنون کشور دارا نبود و ملک سکندر دولت کسرا نبود و فر فریدون ای تو پس از مرتضی وصی پیغمبر هادی امت به زیر قبه وارون حلم و رضا و سخا و رافت و رحمت کرده خدا در نهاد پاک تو معجون سر علی، مجتبی عالم و آدم سبط نبی ای مدایحت ز حد افزون آه که دهر دغا به زهر جفا ریخت از جگر مجتبی به طشت فلک خون سوده‌ی الماس ریخت خصم به کامش بر کف اسماء بنت اشعث ملعون کرد دل بی وفای جده مسخر مکر معاویه به افسانه و افسون [صفحه ۹۸] قلب جهان زار کرد سوده‌ی الماس در غم او خون گریست دیده گردون باز به تیر جفا جنازه‌ی پاکش خصم هدف ساخت بر این فلک دون چرخ چنین بوده با عناصر ایمان هیچ نگردیده طبع دهر دگر گون زار بنال ای الهی از غم آن شه ساز به آهنگ سبز گنبد وارون [۱۴۱].

پرچمدار صلح

ای حسن تو تمامی حسن خدای تو یوسف بود ز حسن و ملاحت گدای تو اسم است چون دلیل مسمی خدا از آن کرد انتخاب، نام حسن را برای تو ای گوشوار عرش الهی که بوده است دوش رسول و دامن زهرای جای تو آن سان که ماه می‌کند از مهر کسب نور

خورشید کسب نور کند از ضیای تو ذاتت چو هست آینه‌ی ذات سرمدی حسن است و لطف و عاطفه سر تا به پای تو بوسید مصطفی لب و رویت از آن که دید کوثر، دهان نوشت و جنت لقای تو [صفحه ۹۹] عبد خدا تویی که به محراب و در نماز لرزان شود ز هیبت حق عضوهای تو افراشتی چو رایت صلح ای ولی حق رونق گرفت و شرع مبین در لوای تو صلحت که چون قیام حسین است با اثر افزود در برابر عالم، بهای تو در هم شکست قدرت طغیان خصم را ای نور چشم فاطمه صلح و صفائ تو هر نقشه‌ای که ریخت معاویه از عناد شد بی اثر ز خلق خوش و حسن رای تو تفویض سلطنت به عدو بود مصلحت زیرا بود خلافت مطلق سرای تو از آنچه آفتاب بتابد بر آن مدام باشد فزون، فواید صلح بجای تو بهر رضای حق چو گذشتی ز حق خویش توأم بود رضای خدا با رضای تو محفوظ ماند خوب محبان ز رحمت حلم تو بود رحمت بی‌منتهای تو در مجلس مناظره تنها قدم نهی زیرا که نیست جز به خدا اتکای تو معنای صد قیام به صلح تو مضمراست این نکته یافت می‌شود از گفته‌های تو پیش تو آمدم به گدایی که روز و شب باز است بر همه در دولتسرای تو [صفحه ۱۰۰] دارم امید بوسه‌ی قبر تو در بقیع حاشا که نامید شوم از عطای تو [۱۴۲].

آینه از فرط تجلی شکست

دفتر ایجاد چو روز ازل رفت به توشیح حق لم یزل در کف قدرت قلم نور داشت دیده به دیباچه‌ی منشور داشت ای صمدی خصلت و ایزاد جلال وی علوی صولت و احمد جمال طاق دو ابروی تو نزد عقول منحنی قوس صعود و نزول متصل از جذبه تو کاف و نون منفصل از نهی تو عقل و جنون عشق تو از غیب پدیدار شد حسن به حسن تو گفتار شد حسن شد از باده‌ی عشقت ز دست دست و را حسن تو از پشت بست نام تو با حسن چو آمیختند در سر ما طرح دگر ریختند حسن سه حرف است و در این حرف نیست جز سه رقم باده در این ظرف نیست [صفحه ۱۰۱] مستی ملک و ملکوت از تو باد باده به جام جبروت از تو باد حسن تو در این سه جهان ساقی است در کف او جام هوالباقی است تا به کف حسن تو این جام هست هرسه جهانست از این باده مست زهر کجا؟ جده کجا؟ او کجا؟ غیر کجا و حرم هو کجا؟ قطره کجا راه به دریا برد؟ اسم کجا پی به مسمی برد؟ هستی ظل بسته به نورست نور سایه که بی نور ندارد ظهور چونکه زدم غوطه بدریای فکر تا بکف آرم در مضمون بکر هاتفی از خلوت لاهوتیان آمد رو کرد به ناسوتیان گفت خداوند علیم و غفور کرد در این آینه از بس ظهور تاب نیاورده و از پا نشست آینه از فرط تجلی شکست ذکر ملک شد پس از آن از محن یا حسن و یا حسن [۱۴۳]. [صفحه ۱۰۲]

فهرمان صلح

میلاد با سعادت و مسعود مجتبی علیه السلام بر شیعیان، مبارک و فرخنده یاد، باد از یمن مقدم حسن مجتبی علیه السلام رواست گردد دل فسرده‌ی ما شاد شاد شاد! آن حضرت از عطا و کرم دست باز داشت در علم و حلم و عاطفه کوهی بزرگ بود سیمای روشنیش، یادآور فضیلت و ایمان و جود بود در طول زندگی یک لحظه از حقیقت و تقوا جدا نگشت یک شب بدون فکر یتیمان سحر نکرد یک دم جدا ز یاد خدا بی خبر نزیست بر او درود باد! او در زمان فسق و ستم می‌زیست بازار مکر و حیله و تزویر، گرم بود در دوره‌ای که مسخ حقایق شیوع داشت اندیشه‌ها فروخته می‌گردید خود باختن عقیده و ایمان فروختن بوسه زدن به درگه ظالم رواج داشت او با تلاش دائمی‌اش، با جهاد و صبر [صفحه ۱۰۳] اندیشه‌های پاک خدایی را در عمق جان مردم آزاده می‌گذاشت در زندگانیش، افراست پرچمی که ستمگر را، هر جا و... هر زمان و... به هر راهی در هر نقاب و پوشش و هر چهره رسوای عام و خاص بگرداند، با نام دین به ریشه‌ی دین تیشه می‌زندند لیکن امام زنده و بیدار، مجتبی علیه السلام با صلح خویش، پرده ابهام را زدود صلح حسن، شکوه نبردی عظیم داشت صلح حسن، تجلی اسلام زنده بود صلح حسن، اساس قیام حسین [علیه السلام] بود با صلح خویشتن، بر چهره‌ی معاویه، بر چسب ننگ زد روباه کینه‌توز و دغل باز شام را رسوا نمود و مفتضحش ساخت عمری تلاش و

کوشش کفتار پیر را در راه کسب چهره و سیمای مذهبی نقش بر آب کرد. با صلح خویش، چهره‌ی منحوس ظلم را روشن نمود و بر همه روش ساخت در خرمن فساد و ستم آتشی فکد رسوآگر فریب معاویه [صفحه ۱۰۴] بنیانگذار صدق و عدالت بود در روزهای سخت که بر مسلمین گذشت چون کوه استوار به پامی خاست او جلوه‌ای ز نور خدایی بود او همچو یک پدر نسبت به بیوه‌ها و یتیمان عصر خویش قلبی پراز محبت و مهر و علاقه داشت در خانه‌اش یتیم، تو گویی که خانه‌زاد! با سفره‌اش فقیر و تهیدست، آشنا با این همه، یگانه‌ی دوران که بر خصال زده و زیبایش درود فراوان. [۱۴۶].

پرشکوهترین نرم‌ش قهرمانانه

ای بده از رسول خدا یادگار صلح تو قهرمان رزمی و آموزگار صلح آن سان که حسین امید قیام داشت اسلام را ز حلم تو بود انتظار صلح ای حسن بی‌زوال خدا یا حسن تویی در پرده‌ی محارم دین پاسدار صلح بهر بقای ملت اسلام داشتی یک دست در سیاست و دستی به کار صلح [صفحه ۱۰۵] از حلم خویش و لطف خوش و اشک و خون دل خوش پروریدی، گل زهرا بهار صلح صلح تو نی به معنی سازش بود به خصم چندین قرار بود و گرفت اشتهرار صلح از صلح و جنگ و بیعت دشمن به ناگزیر کردی به پاس حرمت دین، اختیار صلح دشمن گمان نمود که پیروز می‌شد اما شکست خورد در این کارزار صلح دشمن ز پافتاد گشودی چو دست صبر پشت ستم شکست چو بستی قرار صلح اول بنای نهضت خونین کربلا بنیان نهاده شد ز تو بنیانگذار صلح نفرین بر آن که ساخت ترا متهم که تو کردی برای راحت خود اختیار صلح زیرا نخواست این که بفهمد که تا چه حد فرسوده گشت جان و تن از فشار صلح جبر زمان به صلح، تو را ناگزیر کرد وز ابتداء معاویه شد خواستار صلح ای روح پاک صلح و صفا کز جفای خصم سرو قدت خمیده شده زیر بار صلح دست دعا برآور و دعای فرج بخوان تا مهدی آید و برسد روزگار صلح [صفحه ۱۴۵]. [۱۰۹]

حسن بن علی علیه السلام پس از رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم

اشاره

رسول خدا صلی الله علیه و آله در روز ۲۸ صفر سال یازدهم هجرت از دنیا رفت و جهان را در هاله‌ای از غم و اندوه فرو برد، در آن هنگام، بیش ترا از هفت سال از عمر مبارکش نگذشته بود، اما همه‌ی افراد سرشناس و معروف انصار و مهاجر را می‌شناخت و در روزهای مریضی و نقاوت پیامبر صلی الله علیه و آله رفت و آمد همه‌ی آنان را زیر نظر داشت، به ویژه آن‌هایی که دست در دست پدرش گذاشتند و اعلان بیعت نمودند و علی علیه السلام را حاکم بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله دانستند، او منتظر بود که آنان چه می‌کنند.

تحرکات سیاسی

بعد از رحلت جانگذار پیامبر خدا صلی الله علیه و آله علی بن ابی طالب علیه السلام مشغول دفن جنازه‌ی مبارک آن بزرگوار شد اختلاف بر سر جانشی آن حضرت از سوی مهاجر و انصار به اوج خود رسیده بود، گویا احرار و در دست گرفتن خلافت و قدرت برای هر گروه و جناحی از آنان هدف اساسی بود، که انتظار مرگ پیامبر صلی الله علیه و آله را داشتند. [صفحه ۱۱۰] تعیین سعد بن عباده [۱۴۶] از سوی انصار و پاگرفتن توطئه‌ی حساب شده از سوی سقیفه بنی‌ ساعده بسیار جدی شد، تحملی ابوبکر به عنوان جانشین رسول خدا صلی الله علیه و آله از سوی مهاجرین، سیاست دیگری را دنبال می‌کرد که برای همیشه جامعه‌ی اسلامی را

گرفتار کند و فرهنگ مقام پرستی را جایگزین امامت راستین نماید و رأی شورا را بر تعیین پیامبر صلی الله علیه و آله و فرمان خداوند ترجیح دهد. امام مجتبی علیه السلام خود می‌دیدند که حاکمان غاصب، تلاش فراوانی جهت مشروعیت خود می‌کنند و حتی می‌خواهند از پدرش علی بن ابی طالب علیه السلام نیز بیعت و اقرار بگیرند و همچنین شاهد بحث‌ها و گفتگوهای زیادی از سوی پدر بود که هرگز تن به بیت با ابوبکر نداد و مشروعیت آنان را امضا نکرد و می‌دید افرادی همچون ابن عباس اصرار بر بیعت او می‌کنند و برای او مصلحت‌اندیشی می‌نمایند؛ او با سوز و گذاری که از اعماق جانش بر می‌خاست می‌فرمود: «أنا أحق بهذا الأمر منكم لا- أبأيكم و أنتم أولى بالبيعة لى أخذتم هذا الأمر من الأنصار واحتجتم عليهم بالقربة من النبي صلی الله علیه و آله و تأخذونه منا أهل البيت غصباً، ألستم زعمتم للأنصار أنكم أولى بهذا الأمر منهم لما كان محمد منكم فأعطيكم المقادمة و سلموا اليكم الأمارة و أنا احتج عليكم بمثل ما احتجتم به على الأنصار نحن أولى برسول الله حيا و ميتا» [صفحه ۱۱۱] فانصفونا ان كتم تؤمنون و الا- فباء و ابا لظلم و أنتم تعلمون... [۱۴۷]؛ من از شما برای خلافت و جانشینی رسول خدا صلی الله علیه و آله شایسته ترم و با شما بیعت نمی‌کنم و این شمایید که باید رهبری مرا پیذیرید شما خلافت را از انصار گرفتید و گفتید چون ما به رسول خدا صلی الله علیه و آله از شما نزدیک تریم، پس به جانشینی او نیز سزاوار تریم و من هم به همین دلیل به شما می‌گوییم که ما خاندان پیامبر از هر کس به احراز مقام خلافت سزاوار تریم، پس اگر ایمان دارید، انصاف را پیشه کنید و ولایت ما را پیذیرید و گرنه شما با آگاهی کامل ستم می‌کنید...» در این میان، ابو عبیده بن جراح تلاش کرد تا امام علیه السلام را متلاعنه کند و به طور موقت خلافت ابوبکر را پیذیرد. ابو عبیده گفت: شما با ابوبکر بیعت کنید و بدانید که در مدت حاکمیت او برای شما تجربیاتی حاصل می‌شود و توان بیشتری پیدا می‌کنید و در آینده‌ی نزدیکی که خلافت به شما واگذار شد، با بهره‌گیری از این تجربیات و نقطه‌های قوتی که در شمام است به آرزوهای خود می‌رسید و به آن‌ها جامه‌ی عمل خواهید پوشاند.

موضع گیریهای علی بن ابی طالب

امیر المؤمنین علیه السلام که از خدمعه و مکر آنان اطلاع یافت و احساس کرد، عده‌ای گول تبلیغات عوام‌فریبانه‌ی آنان را می‌خوردند، در موضع گیری خود این چنین پافشاری نمود: اللہ اللہ، یا معاشر المهاجرین! لا تخرجو سلطان محمد صلی الله علیه و آله فی العرب عن داره و قعر بیته، الی دورکم و قعور بیوتکم، و لا- تدفعوا أهله عن مقامه فی الناس و حقه؟ فوالله یا معاشر المهاجرین لنحن أحق الناس به - لأننا أهل البيت - و نحن أحق بهذا الأمر منكم، أما کان فینا القاریء لكتاب الله، الفقيه فی دین الله، العالم بسنن رسول الله، المضطلع بأمر الرعیة، [صفحه ۱۱۲] المدافع عنهم الأمور السيئة، القاسم بینهم بالسویه، و الله انه لفینا فلا تتبعوا الهوى فضلوا عن سبيل الله فتزدادوا من الحق بعدا... [۱۴۸]؛ شما را به خدا قسم ای گروه مهاجران! حکومت آسمانی و الهی محمد صلی الله علیه و آله را از اهل بیرون نبرید و به خانه‌های خود سوق ندهید و عترت او را از جایگاه رهبری جامعه کنار نزنید. ای گروه مهاجران! به خدا قسم ما اهل بیت برای احراز این مقام از هر کس شایسته تریم، ما اهل بیت رسول خداییم و این ماییم که قاریان حقیقی قرآن و فقیه در دین خدا و آگاه به سنت پیامبر و روش اداره‌ی مردم هستیم. ما می‌توانیم بدی‌ها را از جامعه دور سازیم و حقوقشان را به طور مساوی و حساب شده پرداخت نماییم، پس از هواهای نفسانی خویش پیروی نکنید که گمراه می‌شوید و از حقیقت فاصله خواهید گرفت.»

مقاومت‌های فاطمه در برابر انحرافات سیاسی

و باز حسن بن علی علیه السلام شاهد مخالفت‌های مادرش صدیقه اطهر علیه السلام در برابر هیأت حاکم بود. او می‌دید که شبانگاه مادرش به خانه‌ی بسیاری از انصار می‌رود و از آنان برای یاری پدرش علی بن ابی طالب علیه السلام استمداد می‌طلبد [۱۴۹] و از

سوی دیگر شاهد غصب فدکی بود که رسول خدا صلی الله علیه و آله در زمان حیات خویش به مادرش فاطمه واگذار نموده بود [۱۵۰]، ولیکن هیأت حاکم که می‌خواستند علی بن ابی طالب و اهل بیت علیهم السلام گرفتار مضيقه مالی گردند، بر روی آن دست گذاشتند و با این استدلال که رسول خدا صلی الله علیه و آله ارشی باقی نمی‌گذارد، آن را در اختیار خود قرار دادند [۱۵۱] و همه‌ی کسانی را که از سوی علی بن ابی طالب علیهم السلام و فاطمه‌ی اطهر علیها السلام [صفحه ۱۱۳] مأمور حراست فدک بودند، بیرون راندند و شهادت و گواهی افرادی همانند علی بن ابی طالب علیهم السلام و ام ایمن و... رزیر پا گذاشتند و برخلاف همه‌ی موازین اسلامی از مالکی که فدک در اختیار او بود، درخواست دو شاهد عادل کردند، نه از آنانی که علیه فاطمه اطهر علیها السلام ادعای مالکیت می‌کردند [۱۵۲] و می‌خواستند سرزمین فدک را جهت به مضيقه انداختن اهل بیت علیهم السلام از چنگ آنان درآورند، همچنان که این کار را کردند و امام مجتبی علیهم السلام در سن طفولیت شاهد انزجار و نفرین مادرش بر ضد خلیفه اول و دوم بود (بحث فدک به طور مشروح خواهد آمد). خلیفه اول، ابوبکر در روز سه شنبه، ۲۲ جمادی الثانی سال سیزده هجرت مرد و پس از دو سال و سه ماه و ده روز، پرونده‌ی حکومتش بسته شد. با پیدا شدن آثار مرگش عمر را به عنوان جانشین خویش معرفی کرد [۱۵۳] و بدین وسیله چند سال دیگر خورشید عالم تاب آسمان ولایت و امامت علی بن ابی طالب علیهم السلام را خانه‌نشین ساختند. در دوران حکومت ده سال و شش ماه و چهار روزه عمر، حسن بن علی علیهم السلام ده ساله‌ی دوم عمر خود را می‌گذراند. [۱۵۴] او شاهد بدعت‌ها و زورگویی‌هایی حاکمان بود. مقام و کرسی خلافت رسول خدا صلی الله علیه و آله، مسجد و محراب آن حضرت، فدک و... را در اختیار آنان می‌دید، بخشنامه‌های عمر و هیأت حاکم را هر روز شاهد بود که آثاری جز برکناری، عزلت و گوشنهشینی صحابه‌ی بزرگ پیامبر صلی الله علیه و آله و به ویژه اهل بیت عصمت و طهارت ثمر دیگری نداشت. بسیاری از راویان و مورخان نوشتند که عمر بن خطاب بخشنامه‌ای کرد و در آن نوشت: لازم نیست صحابه و یاران بزرگ پیامبر صلی الله علیه و آله در چنگ‌ها و در گیری‌ها و [صفحه ۱۱۴] کارهای این چنینی شرکت کنند که بعضی از آنان را هم نام برد. [۱۵۵] عمر بدین وسیله بزرگانی همچون علی بن ابی طالب، عبدالله بن عباس، عبدالله بن عمر، ابوذر و... را خانه‌نشین کرد و در جهت مصالح سیاسی خویش گوشنهشینی را بر آنان تحمیل نمود و چه بسا این امر و امور دیگر باعث شد که در فتوحات بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله چهره‌های سرشناس صحابه دیده نشوند. حسن و حسین هم در کنار پدر گرامی شان به نشر اسلام حقیقی پرداختند، چنانچه مشکل خاصی برای مردم مسلمان و غیرمسلمان پیش می‌آمد آن را حل می‌کردند. ده سال حاکمیت عمر دورانی بود که صحابه‌ی بزرگ خانه‌نشین گشتند و در عمل از کارهای سیاسی کشوری به دور بودند و همین، سبب شد هنگامی که ابوالؤلؤ [۱۵۶] با پیش‌بینی خود بر عمر حمله کرد و او را از پای درآورد، تأثر و تأسف کمتری مشاهده گردید؛ با جراحتی که ابوالؤلؤ بر عمر وارد ساخت، وی بر بستر افتاد، بعد از چند روزی آثار مرگ ظاهر شد، او با وصیت خویش اهداف سیاسی خود را پس از مرگ چنین دنبال کرد:

وصیت سیاسی عمر علیه حاکمیت علی

در روزهای پایانی و در آستانه‌ی مرگ عمر مهاجرین نزد او آمدند و پیشنهاد تعیین خلیفه و جانشین بعد از او را نمودند، عمر سرباز زد. بار دیگر فرزندش [صفحه ۱۱۵] عبدالله بن عمر درخواست مهاجرین را تکرار کرد. آن گاه عمر گذشتگانی را که در تعیین ابوبکر نقش داشتند به یاد آورد و گفت: ای کاش ابو عییده‌ی جراح و معاذ بن جبل و خالد بن ولید و... می‌بودند و عهده‌دار امر خلافت می‌گشتند، سپس عمر؛ علی بن ابی طالب علیهم السلام و سعد و قاص و عبدالرحمن بن عوف و طلحه بن عبیدالله و زبیر و عثمان را فراخواند [۱۵۷] و چنین وصیت کرد: چون رسول خدا صلی الله علیه و آله از دنیا رفت، از شما شش نفر خشنود بود، من دستور می‌دهم، شورایی تشکیل دهید و از میان خود یک نفر را برگزینید، چنانچه پنج نفر رأی واحدی دادند و یک نفر مخالفت کرد، او

را گردن بزنید و همچنین اگر دو نفر مخالفت کردند، آن‌ها را بکشید و چنانچه سه نفر مخالفت کردند، حق به جانب آن سه نفری است که عبدالرحمن بن عوف در میان آن‌هاست و سه نفر دیگر چنانچه تن در ندادند، آن‌ها را بکشید. بعد از آن جلسه و وصیت عمر، علی بن ابی طالب علیه السلام خارج شد، در میان راه به عباس بن عبدالمطلب برخورد نمود و پیش‌بینی خود را چنین بازگو کرد: «با توطئه‌ای که انجام گرفت، بار دیگر خلافت و حکومت را از ما دور کردند؛ زیرا با توجه به این که حق در جانب سه نفری است که عبدالرحمن بن عوف در آن طرف باشد و عبدالرحمن بن عوف هم داماد عثمان است و از سوی دیگر، سعد بن وقاری پسر عمومی عبدالرحمن می‌باشد، آیا مجال و فرصتی برای من باقی می‌ماند؟ این سه با یکدیگر اختلافی ندارند، پس خلافت را برای عثمان پیش‌بینی کرده‌اند.» [۱۵۸]. بعد از مرگ عمر همان شد که علی بن ابی طالب علیه السلام پیش‌بینی می‌کرد، زیرا در شورا فقط زبیر به نفع و به طرفداری علی علیه السلام برخاست و دیگران در جانب [صفحه ۱۱۶] عبدالرحمن ایستادند که او هم به نفع عثمان رأی داد، دیگران هم نمی‌توانستند کاری انجام دهند، زیرا عمر در تعیین اعضای شورای بعد از خود جهت اداره‌ی امور و تعیین جانشین و خلیفه، حساب شده عمل کرده بود. عبدالله بن عباس و حسن بن علی علیه السلام را که قربت نزدیکی با پیامبر خدا صلی الله علیه و آله داشتند، جهت تیمن و تبرک شرکت داده بود [۱۵۹]، ولیکن از اول تصریح کرده بود که این دو حق رأی در شورا را ندارند. [۱۶۰]. عمر با این وصیت سیاسی غیر منصفانه‌اش عثمان را به عنوان خلیفه برای مدت دوازده سال بر اریکه‌ی قدرت نشاند و هستی مسلمانان را در اختیارش گذاشت و به تاراج داد و جانشین حقیقی پیامبر صلی الله علیه و آله را برای مدتی دیگر خانه‌نشین کرد.

حکومت عثمان

وی در سوم محرم سال ۲۴ هجری (سنة الرعاف) [۱۶۱] با پیش‌بینی عمر و تصمیم گیری شورای از پیش تعیین شده‌اش روی کار آمد. عده‌ای فکر می‌کردند با روی کار آمدن عثمان هفتاد ساله کارها اصلاح می‌گردد و اهداف پیامبر صلی الله علیه و آله که گسترش اسلام و سعادت دنیوی و اخروی بشر است، پیگیری می‌شود. در این دوران که آغاز حکومت عثمان بود، بسیاری از صحابه‌ی بزرگ خواستند با [صفحه ۱۱۷] کمک کردن به او از ازوای تحملی که عمر بن خطاب ایجاد کرده بود، به درآیند. آنان همانند عبدالله بن عباس و حذیفة بن یمان و عبدالله بن زبیر و عبدالله بن عمر و... در فتوحاتی همچون شمال آفریقا و فتح طبرستان و گرگان و... شرکت نمودند.

حسن و حسین در فتوحات اسلامی

بنابر نقل ابن‌اثیر، ابن‌خلدون، سید هاشم معروف الحسنی و همچنین علامه باقر شریف فرشی حسن و حسین علیهم السلام که بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله در هیچ فتحی شرکت نداشتند، لکن در فتح شمال افریقا به همراه دیگر رزم‌مندگان مسلمان که ده هزار نفر بودند، شرکت کردند. حضور دو سبط پیامبر صلی الله علیه و آله در سال ۲۶ هجری برای همگی سروربخش بود و به برکت وجود آنان فتحی بزرگ نصیب مسلمانان گشت و صحابه‌ی بزرگ دیگر پیامبر صلی الله علیه و آله همانند عبدالله بن جعفر، عبدالله بن عباس و... نیز همراه بودند. [۱۶۲] ابونعمیم اصفهانی نسبت به امام مجتبی علیه السلام می‌نویسد: ایشان همانند دیگر رزم‌مندگان و جنگجویان با جنگ و مبارزه داخل اصفهان گردید و بار دیگر جنگجویان از گرگان عبور نمود و گذر کرد. [۱۶۳]. و نیز گفته‌اند: در فتح طبرستان (مازندران) که سعید بن عاص فرماندهی لشگر اسلام را به عهده داشت و با آنان جنگید، عبدالله بن عباس و بسیاری از صحابه و همین طور حسین علیهم السلام حضور داشتند که این پیروزی در سال سی هجری نصیب مسلمانان گردید. [۱۶۴]. [صفحه ۱۱۸]

انکار شرکت در فتوحات

بعضی همانند استاد جعفر مرتضی عاملی مشارکت حسین بن علی‌الله علیه السلام در فتوحات آفریقا و طبرستان و... را انکار کرده‌اند و گفته‌اند: این فتوحات در راستای مصالح اسلامی نبوده و برای مسلمانان بهره‌ای نداشته است. گذشته از این، شرکت آنان در فتوحات به منزله‌ی تأیید و تثبیت مشروعیت حاکمیت خلیفه‌ی سوم بود. [۱۶۵].

پاسخ به منکران (بررسی و تحقیق)

بعد از آن انزوای سیاسی چند ساله (حدود دوازده سال) که عمر بن خطاب و ابوبکر برای اصحاب و یاران شناخته شده‌ی پیامبر صلی الله علیه و آله و وجود آورده بودند و آنان را خانه‌نشین کرده بودند و بسیاری از آن اصحاب که عملشان برای مردم حجت شرعی بود و شاید مطرح شدنشان در جامعه‌ی آن روز، وظیفه‌ای محسوب می‌شد، به ویژه در سال‌های ۲۹ تا ۲۵ هجری که با انتقال قدرت از عمر به عثمان فضای باز سیاسی به وجود آمده بود و لازم بود که از فرصت‌ها درست استفاده شود. حضور در جبهه‌ی جنگی که هر روز دایره‌ی حاکمیت مسلمان‌ها را بازتر می‌کرد و مرزهای جدیدی را می‌گشود، دقیقاً در راستای مصالح امت اسلامی بوده است. شرکت مستقیم حسین بن علی‌الله علیه السلام می‌توانست اطلاعات بیشتر و دقیق‌تری به حضرت امیر علیه السلام دهد و اهل بیت را مطرح نماید و از سوی دیگر چیزی مانع نمی‌شد که آنان شرکت نکنند. پس اگر می‌بینیم علی علیه السلام مسؤولیتی در دست نداشت و حتی وقتی از او خواستند که مسؤولیتی بپذیرد، با کمال صراحة آن را رد کرد، شاید به خاطر عدم مشروعیت حکومت بوده است، لیکن [صفحه ۱۱۹] شرکت حسین بن علی‌الله علیه السلام آن هم در مقطعی خاص، دلیل بر مشروعیت آنان نمی‌شد و به طور حتم، شرکت در فتوحات آفریقا و گرگان و طبرستان و... با مشورت پدرشان امیر المؤمنین علیه السلام بوده است و بدون رضایت آن بزرگوار شرکت نمی‌کردند، همچنان که در دوران قبل و بعد از آن، جنگ‌هایی رخداد و آنان شرکت نکردند. امیر المؤمنین علیه السلام با فرستادن فرزندان خود به جنگ می‌خواست حسن ظن خود را به آنان نشان دهد و به دیگر مسلمانان بفهماند که گسترش مرزهای کشور اسلامی جهت رساندن پیام اسلام، آرزوی دیرینه‌ی اوست و نیز بفهماند که اگر روزی در برابر عثمان و حکومت او ایستاد و مخالفت کرد، به خاطر مصالح امت اسلامی و حفظ شریعت مقدس پیامبر صلی الله علیه و آله خواهد بود. بنابراین باید توجه داشت که بیعت نکردن علی علیه السلام با خلفای بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله بالاترین دلیل بر مخالفت و ناخشنودی اهل بیت علیهم السلام از آنان بوده است و این را همه‌ی اصحاب و یاران بزرگ پیامبر صلی الله علیه و آله می‌دانستند و کار آن بزرگوار برای آنان حجت شرعی بود. اضافه بر مطالب گذشته حسین بن علی‌الله علیه السلام در آن دوران، مسؤولیت امامت و رهبری عame را بر دوش نداشتند. گاهی از سوی پدر، مأموریت و کار خاصی به آنان محول می‌گردید؛ پس ممکن است شرکت آنان در این فتوحات نیز از این قبیل بوده و اهداف مختلفی را دنبال می‌کرده‌اند.

مخالفت عثمان با سیره‌ی پیامبر

چند صباحی نگذشته بود که تمام حسن ظن‌ها تبدیل به سوء ظن گردید و همکاری‌های یاران پیامبر صلی الله علیه و آله با حکومت عثمان قطع شد، زیرا عثمان با نشان دادن دو ضعف بسیار روشن از خود (ضعف اراده؛ نژادپرستی و پر و بال دادن به خویشاوندان نااهل) کاری کرد که گروهی از یاران بزرگ پیامبر صلی الله علیه و آله در برابر [صفحه ۱۲۰] ایستادند. طولی نکشید که حاتم‌بخشی‌ها و ولخرجی‌های بی‌حساب و کتاب او و همچنین عزل و نصب‌های غیر منصفانه‌اش زبانزد خاص و عام گردید. عثمان فرومایگانی همچون عبدالرحمن بن عوف و ولید بن عقبه و حبیب بن مسلمه را بر سرنوشت مسلمانان حاکم کرد و بیت‌المال را به

جیب چنین افرادی سرازیر نمود؛ اشخاصی چون حکم بن عاص (عموی خویش) را که پیامبر صلی الله علیه و آله لعن و نفرین نموده و از مدینه بیرون ش کرد و به طائف تبعید نموده بود و حتی ابوبکر و عمر نیز او را نپذیرفتند، به مدینه باز گرداند [۱۶۶]؛ مدت زیادی نگذشت، عثمان صدقات «قضاعه» را، که مبلغ سیصد هزار درهم بود، طی حکمی به حکم بن عاص بخشید. [۱۶۷]. بخشش‌های نابجای عثمان موجب شد که جبهه‌ای قوی از صحابه و یاران پیامبر صلی الله علیه و آله در برابرش بایستند و با وی به مبارزه پردازند و سرانجام او را از اریکه‌ی قدرت به زیر کشند.

تبعید ابوذر و حضور امام حسن در مشایعت وی

در میان یاران پیامبر صلی الله علیه و آله چهره‌هایی بودند که به جهاتی مورد توجه مردم قرار گرفته و در اوج استبداد و انحراف حکومت، زبان صادق و راستین اسلام به شمار می‌آمدند، از جمله‌ی آنان ابوذر غفاری (ره) بود که عثمان و هیأت حاکمه‌اش را نهی از منکر می‌نمود و جلو انحراف‌های آنان را می‌گرفت و راه و روش پیامبر صلی الله علیه و آله را در برخورد با بیت المال و چگونگی مصرف آن در اداره‌ی مسلمانان بیان می‌داشت. ابوذر را از شام (تبعید گاه وی) به مدینه منوره باز گرداند، اما عثمان در مدینه نیز نتوانست حضور او را تحمل کند و با وضعی بسیار فجیع و [صفحه ۱۲۱] ناراحت کننده به ربذه [۱۶۸] تبعیدش کرد. وضعیت تبعیدی ابوذر به قدری دلخراش و ناراحت کننده بود که ابن اثیر می‌نویسد: «و حمله الى المدينة من الشام بغير وطاء و نفيه من المدينة على الوجه الشنيع، لا يصح النقل به ولو صح لكان ينبغي أن يعتذر عن عثمان، فان للامام أن يؤدب رعيته وغير ذلك من الأذار، لاـ أن يجعل ذلك سببا للطعن عليه، كرهت ذكرها». ابوذر (ره) را از شام با خشن ترین وضع، در حالی که پوششی در تن نداشت به مدینه آوردند و سپس از مدینه با بدترین وضع به ربذه تبعیدش کردند، به گونه‌ای که بازگو کردنش صحیح به نظر نمی‌رسد (و نقلش بی احترامی به صحابی بزرگ همچون ابوذر است)؛ اگر آنچه که نقل کرده‌اند درست باشد، باید از عثمان دفاع کرد و به فکر چاره افتاد و آن را توجیه نمود. درست است که پیشوا و حاکم می‌تواند رعیت خود را تأدیب و تربیت کند، لیکن نمی‌تواند آن را وسیله‌ای برای تحقیر و طعن خود قرار دهد، او در پایان می‌نویسد من کراحت دارم آنچه را که بر ابوذر روا داشتند نقل کنم. [۱۶۹]. در هر صورت به هنگام حرکت از مدینه به ربذه، امیرالمؤمنین و حسین علیهم السلام همچنین عقیل، عمار و... بدرقه‌اش کردند و جملاتی را از سوز دل بیان داشتند که هر یک درس و پیامی را با خود دارد. امام حسن مجتبی علیه السلام با دلی در دمند، خطاب به ابوذر (ره) فرمود: «يا عما، لولا أنه لا ينبغي للموعـد أن يـسـكـتـ وـللـمـشـيـعـ أن يـنـصـرـفـ لـقـصـرـ الـكـلـامـ وـانـ [صفحه ۱۲۲] طالـ الأـسـفـ وـقـدـأـتـيـ الـقـوـمـ الـيـكـ ماـ تـرـىـ فـضـعـ عـنـكـ الدـنـيـاـ بـتـذـكـرـ فـرـاغـهـ وـشـدـهـ ماـ اـشـتـدـ مـنـهـ بـرـجـاءـ ماـ بـعـدـهـ وـاصـبـرـ حتـىـ تـلـقـىـ نـيـكـ صـلـيـ اللهـ عـلـيـهـ وـآـلـهـ وـهـوـ عـنـكـ رـاضـ [۱۷۰]؛ اـيـ عـمـوـ! گـرـ چـهـ حـزـنـ وـانـدوـهـمـ زـيـادـ استـ، ولـيـ كـوتـاهـ سـخـنـ مـيـ گـوـيمـ، زـيرـ آـنـ کـسـ کـهـ مشـايـعـتـ مـيـ کـنـدـ، باـيـدـ بـرـگـرـدـ وـآنـ رـاـ کـهـ توـديـعـ وـبـدرـقهـ مـيـ کـنـنـدـ باـيـدـ آـرـامـ باـشـدـ. اـكـنـونـ کـهـ مـيـ بـيـنـيـ اـيـنـهاـ باـ توـ چـنـينـ مـيـ کـنـنـدـ، پـسـ دـلـ اـزـ دـنـيـاـ بـرـگـيرـ وـصـابـرـ وـشـكـيـباـ باـشـ، زـيرـ پـادـاشـهـاـ بـزـرـگـ فـرـداـ(قيـامتـ) درـ اـنتـظـارـ توـ استـ. صـبـرـ کـنـ تـاـ پـيـامـبرـتـ رـاـ درـ آـنـ جـهـانـ زـيـارتـ کـنـيـ، درـ حـالـيـ کـهـ آـنـ بـزـرـگـوـارـ اـزـ توـ خـشـنـوـدـ خـواـهـدـ بـودـ». عـثمانـ بـهـ غـيـرـ اـزـ ابوـذرـ اـفـرـادـيـ اـزـ أـهـلـ کـوفـهـ رـاـ بـهـ شـامـ تـبـعـيـدـ نـمـودـ؛ وـ هـمـچـنـينـ اـفـرـادـيـ رـاـ اـزـ بـصـرـهـ رـوـانـهـيـ شـامـ کـرـدـ مـانـنـدـ حـمـرـانـ بـنـ اـبـانـ وـ...ـ، اـزـ اـيـنـ روـ، مـؤـمنـانـ وـ موـالـيـانـ اـهـلـ بـيـتـ عـلـيـهـ السـلامـ درـ حـكـومـتـ عـثمانـ اـمـنـيـتـيـ نـداـشـتـنـ. عـثمانـ باـ روـشـ تـهـديـدـ وـ تـطمـيعـ وـ فـشارـ وـ باـ بـيـ تـوجـهـيـ بـهـ سـيـرـهـيـ رـسـولـ خـداـ صـلـيـ اللهـ عـلـيـهـ وـآـلـهـ وـهـوـ عـنـكـ رـاضـ [۱۷۱]ـ. درـ اـيـنـ دورـانـ ۲۵ـ سـالـهـ، حـسـنـ بـنـ عـلـيـ عـلـيـهـ السـلامـ اـزـ نـزـديـكـ شـاهـدـ عـملـکـردـ خـلـفـاـيـ بعدـ اـزـ رـسـولـ خـداـ صـلـيـ اللهـ عـلـيـهـ وـآـلـهـ بـودـ وـ مـيـ دـيـدـ کـهـ صـحـابـهـ بـزـرـگـ، هـمـچـونـ عـلـيـ بـنـ اـبـيـ طـالـبـ عـلـيـهـ السـلامـ، عـمارـ يـاسـرـ، أـبـوـذرـ، سـلـمانـ، مـقـدادـ وـ رـشـيدـ هـجـرـيـ وـ...ـ مـدـتـيـ کـنـارـهـ گـرـفـتـنـدـ وـ سـپـسـ بـهـ مـخـالـفـتـ بـرـخـاستـنـ تـاـ آـنـ جـاـ کـهـ اـيـنـ

مخالفت و عصیان عمومی و همگانی شد و تا سقوط عثمان مردم آرام نگرفتند. پس از کشته شدن عثمان، تمامی اقسام جامعه، اعم از مهاجر و انصار و [صفحه ۱۲۳] انقلابیون، همراه طلحه و زیر در محضر علی بن ابی طالب علیه السلام حضور یافته و فریاد برآوردند: «یا اباالحسن، ان هذا الرجل قد قتل، ولا بد للناس من امام ولا نجد اليوم أحداً أحق بهذا الامر منك لا أقدم سابقة ولا أقرب قرابه من رسول الله صلی الله عليه و آله؛ اي على! عثمان کشته شد و ناگزیر از داشتن پیشوای امامیم. امروز شایسته‌تر از تو برای مقام خلافت وجود ندارد، چه کسی با سابقه‌تر و نزدیک‌تر از تو به رسول خدا صلی الله عليه و آله است؟» با پافشاری زیاد، علی بن ابی طالب علیه السلام را برقبول و پذیرش حکومت راضی نمودند و سپس با او بیعت کردند. آن گاه صحابه‌ی بزرگ یکی پس از دیگری بر تأیید و حمایت حکومت عدلی الهی علی علیه السلام برخاستند، از جمله ثابت بن قیس، خزیمه بن ثابت، صعصعه بن صوحان، مالک اشتر، عقبه بن عمرو و... و گروه‌های مختلف جامعه. [۱۷۲] اینک حاکمیت و وصایت به حق رسول خدا صلی الله علیه و آله جایگاه خود را پیدا کرد و حسن بن علی علیه السلام پرتوان ترین بازو برای علی بن ابی طالب علیه السلام، قدرت و توان خود را به نمایش گذاشت. [صفحه ۱۲۷]

مسئولیت‌های امام مجتبی علیه السلام در دوران حکومت امیرالمؤمنین علیه السلام

اشاره

امام حسن علیه السلام فرزند بزرگ امیرالمؤمنین، دارای صفات برجسته‌ای همچون لیاقت، شجاعت، شهامت، صداقت، تقوا، تجربه، آگاهی و بردبازی و... بود. او در دامن رسول خدا صلی الله علیه و آله تربیت یافته و بیشتر غزوات و درگیری‌های صدر اسلام را که در آخرین دهه عمر رسول خدا صلی الله علیه و آله تحقق یافت، دیده بود. آن بزرگوار در کنار پدر، با حوادث آن دوران خوی گرفت، بدان جهت در راه پیشبرد اسلام هیچ گونه ترس و وحشت در وجود آن بزرگوار راه نمی‌یافتد و در زمان حیات و حکومت امیرالمؤمنین علیه السلام دوشادوش آن حضرت در مشکلات شرکت داشت و مسئولیت‌های گوناگونی را برعهده گفت که به صورت اجمال آن‌ها را می‌آوریم:

تولیت موقوفات و صدقات امام حسن

اشاره

طی حکمی از سوی امیرالمؤمنین علی علیه السلام سرپرستی و تولیت اوقاف را برعهده گرفت. [صفحه ۱۲۸] در یکی از أوامر (و وصایای) آن بزرگوار آمده است: «هذا ما أمر به عبدالله على بن أبي طالب أميرالمؤمنين في ماله، ابتغاء وجه الله، ليوجهه به الجنّة و يعطيه بها الأمّة. منها: فإنه يقوم بذلك الحسن بن على يأكل منه بالمعروف و ينفق منه بالمعروف، فإن حدث بحسن حدث و حسين حي، قام بالأمر بعده وأصدره مصدره. و إن لأبني فاطمة من صدقة على مثل الذي لبني على، و إنما جعلت القيام بذلك إلى ابني فاطمة ابتغاء وجه الله و قربة إلى رسول الله صلی الله علیه و آله و تكريماً لحرمه و تشريفاً لوصيته. و يشترط على الذي يجعله إليه أن يترك المال على أصوله، و ينفق من ثمرة أمر به و هدى له، و أن لا يبيع من أولاد تخيل هذه القرى وديه حتى تشكل أرضها غراساً [۱۷۳]؛ این فرمانی است از بنده خدا، علی بن ابی طالب امیرالمؤمنین، درباره دارایی خود به خاطر به دست آوردن خشنودی خدا. نخستین کسی که این فرمان را انجام می‌دهد، حسن بن علی است. او از این اموال براساس مبانی صحیح شرعی بهره می‌گیرد و اتفاق می‌کند. اگر برای حسن پیش‌آمدی روی داد و حسین زنده بود، او باید این کارها را انجام دهد و جانشین برادرش گردد. بدانید که بهره‌ی فرزندان فاطمه از صدقات علی درست مانند بهره‌ی سایر فرزندان علی است و این که سرپرستی آن را به

پسران فاطمه واگذار نمودم، به خاطر خدا و به خاطر تقرب به رسول خدا صلی الله علیه و آله و بزرگداشت حرمت او و احترام پیوند خویشاوندیشان به او می‌باشد. با کسی که این اموال در دست اوست، شرط می‌کنم که اصل مال را حفظ کند و تنها از میوه و درآمدش در آن راهی که به او دستور داده‌ام انفاق کند و از [صفحه ۱۲۹] نهال‌های نخل چیزی نفروشد تا همه‌ی سرزمین، یکپارچه زیر پوشش نخل قرار گیرد و آباد شود». این فرمان بعد از برگشت از صفين صادر شده و ابلاغ آن، جنبه‌ی دستوری و حکمی دارد. و مضمونش می‌رساند که حکم تصدی اموال شخصی امیرالمؤمنین علیه السلام نبوده، بلکه اموال امام و حاکم است که باید برای حفظ امامت و زعامت و خاندان پرفضیلت اهلیت حفظ شود و حقوق و صدقات به اهlesh برسد. باید گفت که این منصب یکی از مسؤولیتها و شؤون امامت است که آن را اختصاص به امام حسن و سپس امام حسین علیه السلام می‌دهد، اگر غیر از این باشد، «ابتغاء وجه الله» و «تکریما لحرمه» معنایی ندارد. سخن دیگر این که معمولاً در بسیاری از صدقات و موقوفات، «موقوف علیهم» یعنی کسانی که صدقات و موقوفات باید برای آن‌ها مصرف شود، معین و مشخص شده است و این‌ها سادات و بنی‌الحسین علیهم السلام بودند و یا فقرا و حجاج بیت الله الحرام و موارد دیگر (که توضیحش خواهد آمد)؛ لذا هیچ تردیدی وجود ندارد که حکم امام علیه السلام به فرزندش جهت اموال شخصی نبوده، بلکه اموال و موقوفات و صدقات عمومی بوده است که در بحث آینده به آن‌ها اشاره خواهد شد.

موقوفات و صدقات علی بن أبي طالب و...

با نگاه اولیه به فرمان امیرالمؤمنین علیه السلام چنین گمان می‌رود که این فرمان، همانند وصیت و سفارش شخصی افراد درباره‌ی اموال شخصی است تا بعد از مرگ، اختلاف و جدایی در میان ورثه نیفتد، لیکن بعد از تعمق و تأمل بیشتر در مورد صدقات و موقوفات رسول خدا صلی الله علیه و آله و علی بن ابی طالب و دیگر ائمه علیهم السلام جهت مصالح مسلمین، روشن می‌شود که خطبه در صدد نصب مدیر امور مالی مطمئن و دقیق برای حفظ و حراست بیت المال مسلمانان است، گرچه در میان [صفحه ۱۳۰] صدقات، مقداری از دست‌رنج‌های آنان نیز دیده می‌شود. فرمایش امام علیه السلام درباره‌ی سرزمین «بغیغه» [۱۷۴]، بعد از باخبر شدن از آن، گواه مطلب فوق است که: «یسر الوارث، ثم قال: هی صدقۃ علی المساکین و ابن السیل و ذی الحاجة الأقرب [۱۷۵]؛ وارث را خوشحال می‌کند. سپس فرمود: این سرزمین صدقه است و وارثان آن، بیچارگان و در راه ماندگان و نیازمندان نزدیک هستند». ایوب بن عطیه گوید: شنیدم امام صادق علیه السلام فرمود: «قسم رسول الله صلی الله علیه و آله الفیء فأصاب علیا ع» أرض. فاحتفر فيها عينا فخرج منها ماء ينبع في السماء كهيئة عنق البعير فسموها عين ينبع. فجاء البشير يبشره فقال بشر الوارث، بشر الوارث، هی صدقۃ بتا بتلا في حجيج بیت الله و عابر سبیله لا تباع ولا توهب ولا تورث. فمن باعها او وهبها فعليه لعنة الله و الملائكة و الناس أجمعين، لا يقبل الله منه صرفا ولا عدلا [۱۷۶]؛ رسول خدا صلی الله علیه و آله غنایم جنگی را تقسیم نمود، در آن هنگام، زمینی به نام علی علیه السلام افتاد. پس از مدتی چشم‌های را احداث کرد که از آن به اندازه‌ی گردن یک شتر آب خارج می‌شد، آن سرزمین را «ینبع» نامید. در آن هنگام، شخصی از یاران آمد و به آن حضرت بشارت و مژدگانی داد. آن حضرت دوبار فرمود: بشارت را به وارثان این زمین بدهید. این صدقه‌ی جاریه است، تنها برای حجاج [صفحه ۱۳۱] بیت الله الحرام و مسافران آن مسیر است و به هیچ وجه فروخته نخواهد شد و بخشیده نمی‌شود و به ارث هم نخواهد رسید، پس هر کس آن را بفروشد و یا به دیگری ببخشد، نفرین خدا و فرشتگان و مردم، همگی بر او باد و خداوند هیچ گونه تصرفی را - در جهت از بین بردن ینبع - از او قبول نخواهد کرد.» و در نقلی دیگر فرمود: ینبع و چشم‌های جوشان آن را وقف نمودم و صدقه قرار دادم برای فقرا، بیچارگان و در راه ماندگان، چه آنان در نزدیک باشند و یا در نقطه‌ای دور، در زمان آرامش و یا جهاد و درگیری با دشمنان اسلام؛ سپس فرمود: این صدقه‌ی جاریه به کسی بخشیده نخواهد شد و به ارث به کسی نخواهد رسید تا خداوند آن را به وارثان حقیقی واگذار نماید و او

(خداآوند) بهترین وارث است. [۱۷۷]. در این جا فهرست واربعه از صدقات و موقوفات رسول خدا صلی الله علیه و آله و علی بن ابی طالب علیه السلام و فاطمه زهرا علیه السلام را می‌آوریم تا دایرۀ مسؤولیت امور مالی موقوفات حسن بن علی علیه السلام و اهمیت آن در زمان حیات و حکومت پدرش و بعد از آن روشن گردد.

موقوفات و صدقات پیامبر

الف) مشربه‌ی ام‌ابراهیم: در آخر باب العوالی مدینه منوره، بستانی است که چون ام‌ابراهیم همسر رسول خدا صلی الله علیه و آله را در آن جا درد زایمان عارض شد، دستش را به چوبی گفته بود که بعد از لحظاتی فرزندش ابراهیم به دنیا آمد؛ بدین جهت، مشربه‌ی ام‌ابراهیم نام گرفت. این بستان در نزدیکی مدارس یهودی آن زمان واقع شده بود [۱۷۸]؛ درختان مشربه‌ی ام‌ابراهیم از وادی «مهزور» آبیاری می‌شده است. [صفحه ۱۳۲] ب) العوف: جایگاهی است در نزدیکی مدینه که اموال اهل مدینه در آن نگهداری می‌شده است؛ پ) الصافیه، المیثب [۱۷۹]، الدلال، برقه [۱۸۰]، و حسنی؛ که بنابر نقل واقدی، همه‌ی مناطق فوق از آن مخیرق یهودی بود [۱۸۱] که مسلمان شد او در غزوه‌ی أحد شرکت کرد و به شهادت رسید. مخیرق وصیت کرده بود، چنانچه به شهادت رسید، اموالش در اختیار رسول خدا صلی الله علیه و آله قرار گیرد. رسول خدا صلی الله علیه و آله در سال هفتم هجرت، اموال او را جزء موقوفات و صدقات ثبت نمود. [۱۸۲] بسیاری از بزرگان عرب بر این که میثب از صدقات رسول خدا صلی الله علیه و آله است برای عموم مردم بوده، تأکید دارند، از جمله‌ی آنان بکری است که گوید: «هو موضع صدقات رسول الله؛ آن جا (میثب) جایی است که رسول خدا صلی الله علیه و آله آن را موقوفه و صدقه قرار داد.» کثیر، شاعر عرب گوید: نواعم عم علی میثب عظام الجنوو احلت بعاثا کدهم الرکاب بانقالها غدت من سماهیح أو من جؤاشه [۱۸۳]. «شتر مرغها در سرزمین میثب چاق شده و رشد پیدا کرده‌اند، شاخه‌ی درختان، [صفحه ۱۳۳] محکم گردیده و پذیرای مهمانان دسته جمعی است، عده زیادی از سواران با وسایل بسیار وارد شده‌اند (کنایه از مدت طولانی ماندن آن‌هاست) و شب را صبح می‌کنند با شیر شترها و سیرابی و شیردان گوسفندها.» این شعر، کنایه از موقوفه بودن میثب است که عموم مردم استفاده می‌کردن و جایگاه سرسبزی نیز بوده است. ت) بخشی از سرزمین خیر به نامهای: الوطیح، الکتبیه و سلام که رسول خدا صلی الله علیه و آله به عنوان خمس غنائم گرفت و بر خویشاوندان، ذوى القربی، ایتمام، مساکین، بیچارگان و همسران خود وقف نمود. [۱۸۴].

صدقات و موقوفات علی

الف) حرۀ الرجاله: منطقه‌ای است در نزدیکی خانه‌های قبیله‌ی بنی قین و در بین راه مدینه و شام واقع است؛ دارای مزارع زیاد و سرسیز است که آن را «الوادی الأحرم» نیز نامیده‌اند. [۱۸۵] ب) الفصیه: منطقه‌ای است در نزدیکی خیر و مدینه منوره که برای صدقات آنان، دستور العمل خاصی صادر نموده است. [۱۸۶] پ) چاههای ذوات الشعراء، قعین، معید و رعوان که در کناره‌های الرجاله واقع شده و آب فراوان دارد و همگی جزء موقوفات امیرالمؤمنین علیه السلام است. [۱۸۷] ت) ینبع: صحرای پهناوری است در حدود هفت مرحله‌ای [۱۸۸] غرب مدینه [صفحه ۱۳۴] منوره که دارای چشمه‌های متعدد و روستاهای گوناگونی است و از این جهت، افراد زیادی در آن منطقه سکونت داشته‌اند. بنابر نقل شریف بن سلمه بن عیاش ینبعی، ۱۷۰ چشمه‌ی بزرگ و کوچک در آن جا وجود داشته و قبیله‌های جهینه، لیث و همچنین انصار در آن منطقه زندگی می‌کرده‌اند و دارای زراعت، درخت‌کاری و نخل‌های فراوان بوده‌اند. این منطقه همچنان سرسبز است و به همین جهت شهرت دارد. علی بن ابی طالب علیه السلام آن را وقف نمود و تولیتیش را به فرزندش امام مجتبی علیه السلام واگذاشت. همان طور که در ابتدای بحث اشاره شد، ابوعلی الهجری گفته است: بسیاری از صدقات و موقوفات علی بن ابی طالب علیه السلام در ینبع واقع است. [۱۸۹] ث) بغيغات: بالاتر از صحرای ینبع و

نزدیکی وادی صفراء و روستای بزرگ یلیل واقع شده که آن را وادی صفراء و وادی یلیل نیز می‌نامند؛ قسمت پایین آن به دریا می‌رسد. [۱۹۰]. چشممه‌های معروف این منطقه عبارت است از: عین أبي سلم، عین أبي نیزر، عین مولا و عین البحور که امیرالمؤمنین علیه السلام خود در احداث و احیای این چشممه‌ها دخیل بوده است. صاحب عمدۃ الاخبار می‌گوید: چشممه‌ی البحور را علی بن ابی طالب علیه السلام به دست خود احیا نموده است. [۱۹۱]. در نقل‌های دیگر، عین البحور را عین البحیر و عین مولا را عین نیز نامیده‌اند و گفته‌اند که این دو چشممه در منطقه‌ی بنجع واقع شده است. [۱۹۲]. [صفحه ۱۳۵] بغیغات منطقه‌ی وسیعی است که شامل عین البحور و عین مولا نیز می‌شود و لذا بنجع یا بغیغات شامل آن دو که در قسمت فوقانی و کوهستانی است می‌باشد. امام صادق علیه السلام فرمود: «رسول خدا صلی الله علیه و آله چهار زمین را تصاحب کرد و سپس در راه خدا وقف نمود و آن‌ها را جزء صدقات و موقوفات قرار داد: فقیران، بئر قریش، الشجره، و سرزمین بنجع». [۱۹۳]. از این روایت روشن می‌شود که بخشی از سرزمین بنجع، موقوفه‌ی رسول خدا صلی الله علیه و آله است و بخشی دیگر از موقوفات علی بن ابی طالب علیه السلام، همان طور که ابوعلی هجری مطرح کرد. در این منطقه، موقوفات وسیع دیگری نیز بوده است، همانند موقوفات امام جعفر صادق علیه السلام که شامل نخل‌های بی‌شمار، چشممه‌های زیاد، روستاهایی همچون اربیله و... بوده [۱۹۴] و سخن درباره‌ی آن‌ها فرصت دیگری می‌طلبد. (ج) صحرای «رعیه» و «الأسحن» که دارای نخل‌های زیادی است و در شرق و غرب مدینه واقع شده است. [۱۹۵]. (چ) چشممه‌ی ناقه که نام دیگرگش «عین حسن» است و دو صحرای دیگر به نام‌های فقیرین و اضم (به وزن عنب) در نزدیکی مدینه هست که معمولاً سیل‌های موسمی از آن جا می‌گذرد. [۱۹۶]. (خ، ح) دیمه، اذینه دو مکان دیگر از موقوفات آن حضرت است که در وصیت خویش در کنار دیگر موقوفاتش نام برده، در آن وصیت چنین آمده است: [صفحه ۱۳۶] «هذا ما أوصى به وقضى به في ماله عبدالله على ابتلاء وجه الله ليولجني به الجنّة و يصرفني به عن النار و يصرف النار عنّي يوم تبيض وجوه وتسود وجوه ان ما كان لي من بنجع من مال يعرف لي فيها و ما حولها صدقة و رقيقةها... و ما كان لي بواudi القرى كله من مال بنى فاطمة و رقيقها صدقة و ما كان لي بديمه و أهلها صدقة و ما كان لي باذينه و أهلها صدقة...؛ اين وصیت بندۀ خدا علی بن ابی طالب [علیه السلام] در اموال خویش است، وصیتی که در آن برای خشنودی خداوند متعال دستور حتمی داده شده تا به واسطه‌ی آن بهشت مؤایش گردد و از آن آتش عذاب دور شود روزی که بعضی از چهره‌ها سفید می‌گردند و بعضی دیگر سیاه می‌شوند. آنچه از اموال منطقه «بنجع» و اطراف آن مربوط به من است وقف و صدقه قرار دادم و آنچه را در «وادی القرى» [۱۹۷] دارم همگی وقف بر اولاد فاطمه علیه السلام می‌گردد و سود و ثمره‌اش صدقه خواهد بود و نیز اموال من در دیمه صدقه و وقف است و غلامانی که در آن به کار مشغول هستند نیز صدقه می‌باشند و نیز اذینه و اهل آن [۱۹۸] موقوفه و صدقه خواهند بود» (در این وصیت عده‌ای از غلامان را آزاد کرده) [۱۹۹]. این وصیت را آن بزرگوار در مسکن [۲۰۰]، در دهم جمادی الاولی سال سی و هفت هـ. ق ایراد نمود و افرادی همچون ابوسمر بن ابرهه، صعصعه بن صوحان، یزید بن قیس و هیاج بن ابی هیاج شاهد و گواه بر آن بوده‌اند، در این وصیت مسؤولیت موقوفات خود را بر دوش امام حسن مجتبی علیه السلام فرزند اکبر خویش گذاشته است. [صفحه ۱۳۷]

موقوفه‌ی فاطمه‌ی زهرا

أم العیال: چشممه‌ای است که به برکت آن، روستایی بزرگ در کنارش ساخته شده، این روستا در نزدیکی قله‌های «آرۀ» - که بین راه مکه و مدینه می‌باشد - واقع است. در آن روز، بیش از بیست هزار درخت خرما داشته است و امروز هم میوه‌های مختلفی همچون لیمو، انگور و موز به عمل می‌آید. أم العیال در ۱۷۰ کیلومتری جنوب مدینه و ۵۶ کیلومتری شرق «سفیا» قرار دارد. [۲۰۱]. عرام بن أصیبغ سلمی که شخص مورد اطمینانی بوده و در سال‌های ۲۷۵ هجری قمری زندگی می‌کرده و در شناسایی منطقه «تهامه» از خبرگی خاصی برخوردار بود [۲۰۲]، می‌گوید: «أم العیال قریة صدقه فاطمة الزهراء بنت رسول الله صلی الله علیه و آله [۲۰۳]؛

روستای أم العیال صدقه و موقوفه فاطمه زهرا [علیها السلام] دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله است.» امروز هم فرزندان حضرت زهرا علیها السلام از آن بهره می‌گیرند. ام العیال از سوی آن حضرت بر سادات حسینی وقف گردیده است. [۲۰۴].

حیطان سبعه

در روایات دیگر آمده است، حیطان سبعه (الدلال، العواطف، البرقه، المیثب، الحسنی، الصافیه و مشربه ام ابراهیم) را رسول خدا صلی الله علیه و آله به دخترش فاطمه اظهر علیها السلام و اگذار کرد. فاطمه علیها السلام در وصیت خود، آنها را وقف نمود و پس از خود علی بن أبي طالب و سپس فرزند بزرگش حسن بن علی علیهم السلام و... را [صفحه ۱۳۸] متولی قرار داد. ابو بصیر می‌گوید: امام باقر علیها السلام فرمود: آیا وصیت‌نامه‌ی مادرم فاطمه علیها السلام را در این مورد بخوانم؟ ما تقاضا و درخواست نمودیم که قرائت فرماید. حضرت ظرف کوچک (و یا زنبیلی) را بیرون آورد و نوشته‌ای از میان آن به دست گرفت و چنین خواند، «بسم الله الرحمن الرحيم، هذا ما أوصت به فاطمة بنت محمد رسول الله صلی الله علیه و آله أوصت بحوائطها السبعة؛ العواطف والدلال والبرقة والمیثب والحسنی والصافیه و ما لأم ابراهیم الى على بن أبي طالب فان مضی علی فالی الحسن فان مضی الحسن فالی الحسین فان مضی الحسین فالی الأکبر من ولدی شهد الله علی ذلک و المقداد بن الأسود و الزبیر بن عوام و کتب علی بن ابی طالب علیها السلام [۲۰۵]. گواهی می‌دهد بر این وصیت‌نامه، خداوند متعال و مقداد بن اسود و زبیر بن عوام. این وصیت‌نامه توسط أمیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیها السلام نوشته شد.» در هر صورت، موقوفات یاد شده از صدقات پیامبر صلی الله علیه و آله و یا دختر گرامی‌شان بوده است. چهار روایت دیگر همانند روایت فوق از ائمه علیها السلام نقل گردیده و شیخ کلینی آنها را به صورت مسروح ذکر کرده است. [صفحه ۱۳۹]

فdk چیست؟

فdk، روستای آباد و حاصل خیزی است که در سرزمین حجاز واقع شده و بین این قریه تا مدینه منوره دو یا سه روز فاصله است. [۲۰۶] بعضی آن مسافت را ۱۴۰ کیلومتر نوشته‌اند. این روستا دارای چشممه‌های جوشان و درختان فراوانی بوده و بعد از خیر، بالاترین تکیه‌گاه اقتصادی یهودیان حجاز به حساب می‌آمده است. مشهور بین مورخان این است که در سال هفتم هجرت، بعد از فتح خیر و قلعه‌های یهودی‌نشین، وحشت و ترسی در دل اهل فdk به وجود آمد. رسول خدا صلی الله علیه و آله محیصه بن مسعود را جهت مذاکره با اهل فdk فرستاد، اهل فdk با محیصه به مذاکره پرداختند و گفته‌های وی را جهت مصالحه پذیرفتند، آن گاه نون بن یوشع و چند تن دیگر از رؤسای قبایل را، همراه محیصه، خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله فرستادند و قرارداد صلح را بر اساس واگذار نمودن نیمی از فdk به آن حضرت، امضا کردند. رسول خدا صلی الله علیه و آله قرارداد را امضا نمود و بدین ترتیب، فdk بدون درگیری و خونریزی فتح گردید و یهودیان اهل فdk تسليم شدند و آمان گرفتند. [۲۰۷]. خداوند منان، آیات ذیل را بر رسول خدا صلی الله علیه و آله نازل کرد: «و ما افاء الله على رسوله منهم فما اوجفتم عليه من خيل ولا رکاب ولكن الله يسلط رسle على من يشاء والله على كل شيء قدير، ما افاء الله على رسوله من اهل القرى فلله ولرسول ولذى القربي... [۲۰۸]؛ و آنچه را که خداوند از آنان (يهود) به رسولش [صفحه ۱۴۰] باز گرداند (و بخشید)، چیزی است که شما برای به دست آوردن آنها زحمتی نکشیده‌اید، نه اسبی تاختید و نه شتری، ولی خداوند پیامبران خود را بر هر کس بخواهد مسلط می‌نماید و خداوند بر هر چیزی تواناست. آنچه را خداوند از اهل این آبادی‌ها به رسولش باز گرداند، از آن خدا و رسول و خویشاوندان او می‌باشد.» و بدین سان فdk ملک خالص رسول خدا صلی الله علیه و آله گردید، زیرا بدون هیچ گونه درگیری و جنگ به دست مسلمانان افتاد و چنین چیزی بنابر تصریح آیات گذشته به اتفاق همه‌ی مسلمانان، ملک مطلق پیامبر گرامی اسلام است و در اکثر کتب تفسیری و

تاریخی ذیل آیات فوق، آن را نوشتند.

واگذاری فدک به فاطمه

بسیاری از اهل لغت، همانند ابن منظور [۲۰۹] و علامه طریحی [۲۱۰] و... و نیز مورخان نوشتند که رسول خدا صلی الله علیه و آله در حیات خویش فدک را به دخترش فاطمه زهراء علیها السلام بخشید و تا آخر عمر مبارکش در اختیار آن بانوی بزرگوار اسلام بود. مفسران در ذیل آیه شریفه «و آت ذالقربی حقه» [۲۱۱] نوشتند: به مجرد نزول این آیه، رسول خدا صلی الله علیه و آله فدک را به فاطمه اطهر علیها السلام بخشید. جلال الدین سیوطی از علمای بزرگ اهل سنت چنین نگاشته که ابوسعید خدری می‌نویسد: آن گاه که آیه «و آت ذالقربی حقه» نازل شد، پیامبر صلی الله علیه و آله دخترش فاطمه را طلبید و روتاستی فدک را به وی بخشید. [۲۱۲]. [صفحه ۱۴۱] و باز احمد بن حنبل از قول ابوسعید خدری نقل کرده: پیامبر صلی الله علیه و آله پس از نزول آیه شریفه «و آت ذالقربی حقه» رو به دخترش فاطمه نمود و فرمود: «یا فاطمه لک فدک» [۲۱۳]؛ ای فاطمه، فدک از آن تو باشد». و نیز مفسران شیعه، همچون طبرسی این حدیث را با سلسله سند کامل، از عطیه‌ی عوفی و ابوسعید خدری نقل کرده است که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله پس از نزول آیه «و آت ذالقربی حقه» فدک را به دخترش فاطمه علیها السلام بخشید. [۲۱۴]. و برتر از همه، شهادت و گواهی مولی الموحدین علی بن ابی طالب علیها السلام همراه امامین همسر گرامی رسول خدا صلی الله علیه و آله بود که در حضور خلیفه اول و دیگران هر یک گفتند: «اشهد ان الله - عزوجل - أوحى الى رسول الله صلی الله علیه و آله «و آت ذالقربی حقه». فجعل فدک کا لها طعمة بأمر الله» [۲۱۵]؛ شهادت می‌دهم که خداوند - عزوجل - آن گاه که آیه شریفه «و آت ذالقربی حقه» را بر رسول خود فرستاد، آن حضرت با فرمان پروردگارش فدک را از آن دخترش فاطمه ساخت. همچنین علی علیها السلام جهت فراموش نشدن این حقیقت تاریخی در نامه‌ی خود به عثمان بن حنیف نوشت: «بلى کانت فی أيدينا فدک من كل ما أظلته السماء، فشحت عليها نفوس قوم و سخت عنها نفوس قوم آخرين، و نعم الحكم الله» [۲۱۶]؛ آری از آنچه آسمان بر آن سایه افکنده، تنها فدک در دست ما بود که گروهی بر آن نیز بخل ورزیدند، در حالی که گروهی دیگر سخاوتمندانه از آن چشم پوشیدند و بهترین قاضی و داور خداوند است. [صفحه ۱۴۲] پس فدک، ملک فاطمه دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله بود که بعد از شهادت پدر بزرگوارش، به ناحق از او گرفتند. بدیهی است اگر فدک در دست فاطمه باقی می‌ماند، در جهاتی که مصلحت امت اسلامی و مورد نیازمندی امام امیرالمؤمنین علیها السلام بود، مصرف می‌شد. در هر حال نمی‌توان حکم به موقوفه بودن آن کرد و یا از اموال مسلمانان شمرد؛ اگر کسی غیر از این بگوید، نمی‌تواند نامه‌ی علی، امیرالمؤمنین علیها السلام به عثمان بن حنیف انصاری (فرماندار منصوب علی علیها السلام در بصره) را توجیه کند. این نامه اشاره دارد به آن حرکت غیر منطقی خلیفه اول و دوم و... که می‌خواستند علی بن ابی طالب و اهل بیت علیهم السلام را در مضيقه مالی قرار دهند و نگذارند آنان به حیات سیاسی مستقل خود ادامه دهند و به درماندگان و بیچارگان و مبغوضین حکومت وقت کمک نمایند. بحث در مورد فدک، نیازمند فرصت گسترده‌تری است و از آن جا که بزرگان اهل قلم در زندگی دختر گرامی رسول خدا صلی الله علیه و آله آن را به صورت مشروح آورده‌اند، که باید از آن‌ها تشکر نمود. در این جا در راستای مطلب فوق (این که حکام بنی امية و بنی العباس سعی داشتند از فدک به عنوان ابزار اقتصادی و سیاسی، جهت تسليم ائمه اهل بیت علیهم السلام استفاده کنند) تحولات مربوط به فدک را به طور فشرده می‌آوریم:

فدک در طول تاریخ

بودن فدک در دست علی بن ابی طالب و خاندان اهل بیت علیهم السلام می‌توانست پشتوانه‌ای اقتصادی باشد تا آنان با توان سیاسی و

امکانات مالی بتوانند در گسترش ولايت گام بردارند، همچنان که در آغاز حرکت توفندهی انقلاب اسلامی اموال خدیجه بزرگ‌ترین پشتونه، برای جذب مردم و رفع گرفتاری‌های آنان توسط رسول خدا صلی الله علیه و آله بود. [صفحه ۱۴۳] از این رو خلفاء غاصب بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله پس از تصرف کرسی خلافت سعی کردند فدک را که روزتای حاصل خیز و پردرآمدی بود، با هر حیله‌ای از دسترس فاطمه‌ی اطهر علیه السلام و علی بن ابی طالب علیه السلام درآورند و آنان را از حق مسلم خود و ارث پدر محروم نمایند و از آن به عنوان ابزار سیاسی استفاده کنند. مراحل غصب فدک و برگرداندن آن در دوره‌های مختلف به شرح زیر است: الف) ابوبکر پس از نشستن بر کرسی خلافت، این آبادی را تصرف و جزء اموال عمومی و ثروت ملی اعلام کرد و مأموران وی افراد منصوب شده از سوی فاطمه را از فدک بیرون راندند و تلاش‌های دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله جهت برگرداندن فدک به جایی نرسید. [۲۱۷] ب) خلیفه دوم، پس از قرار گرفتن بر مسند خلافت، فدک را به ورشه‌ی رسول خدا صلی الله علیه و آله، نه اولاد فاطمه و علی علیهم السلام [۲۱۸] بازگرداند تا برایش کسب آبرویی شود و اعمال گذشته‌شان در مورد فدک و... به بوته فراموشی سپرده شود. پ) عثمان مجدد آن را گرفت و در اختیار مروان بن حکم به صورت قطیعه (زمین‌هایی که از آن مالیات و جزیه دریافت می‌شود) قرار داد. ت) علی علیه السلام در زمان حاکمیت خود نسبت به فدک بی‌اعتنای بود و در نامه‌ی خود به عثمان بن حنیف نوشت: «و ما أصنع بفديك وغير فدك و النفس مظانها في غد جدث [۲۱۹]؛ مرا با فدک و غير فدک چه کار؟ در حالی که فردا بدنمان به خاک سپرده خواهد شد». حضرت با این سخنان، نشان داد که فدک به عنوان یک هدف و منبع اقتصادی [صفحه ۱۴۴] برای آنان مطرح نبوده است، بلکه طرح مسئله‌ی فدک برای اثبات ولايت و خلافت بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله بود تا از انحرافی که در مسئله‌ی جانشینی رسول خدا صلی الله علیه و آله به وجود آورده‌اند، جلوگیری شود. در دوران خلافت و حکومت علی علیه السلام وقتی در نزد آن حضرت، سخن از بازگرداندن فدک به میان آمد، با بزرگواری تمام فرمود: «انی لاستحبی من الله أن أرد شيئاً منه أبوبكر وأمضاه عمر [۲۲۰]؛ من از خدا شرم دارم، چیزی را که ابوبکر آن را بازداشت و عمر تأییدش نمود به صاحبان اصلی اش باز گردانم». گویا علی بن ابی طالب علیه السلام در این سخن خود می‌خواهد مانعان و غاصبان اصلی این حق را معرفی کند و چنانچه فدک در تصور دیگران به عنوان منبع اقتصادی است، او نسبت به فدک بی‌اعتنای باشد و دیگر این که رسیدن وی به حکومت را رسیدن به آمال و آرزوهای شخصی تصور نکند تا اسباب ماجراجویی برای طرفداران غصب فدک به وجود نیاید. ث) جریان فدک تا زمان عمر بن عبد العزیز همچنان ادامه داشت. اما از آن جا که او نسبت به اهل بیت علیهم السلام برخورد ملایم و مناسب در پیش گرفته بود، به فرماندار خود در مدینه «عمرو بن حزم» دستور داد تا فدک را به فرزندان فاطمه علیه السلام بازگرداند و او چنین کرد. ج) یزید بن عبد الملک از خلفای بنی امية پس از چندی مجده آن را غصب نمود. چ) پس از انقراض بنی امية، ابوالعباس سفاح، خلیفه‌ی معروف عباسی فدک را به عبدالله بن حسن بن حسن بن علی علیه السلام باز پس داد، چون وی را نماینده‌ی بنی فاطمه می‌دانستند [صفحه ۱۴۵] ح) پس از مدتی کوتاه، ابو جعفر عباسی بار عباسی فدک را از بنی الحسن گرفت، چون آنان قیامی را علیه بنی عباس انجام دادند. خ) مهدی عباسی فرزند ابو جعفر عباسی بار دیگر آن را به بنی فاطمه باز گرداند. د) موسی بن الہادی، خلیفه دیگر عباسی باز فدک را غصب کرد و بعد از آن هارون الرشید راه و رسم او را در این امر ادامه داد. ذ) مأمون فرزند هارون برای چندمین بار، پس از استقرار بر کرسی خلافت (در سال ۲۱۰ ه. ق.)، فدک را با احترامی خاص به بنی فاطمه پس داد. او در این زمینه نامه‌ای به فرماندار مدینه «قشم بن جعر» نوشت؛ از آن جا که نامه از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است و در آن، اقرار مأمون بر صدق و درستی ادعای فاطمه اطهر علیه السلام است، متن آن را می‌آوریم: «انه كان رسول الله صلی الله علیه و آله أعطی ابنته فاطمة علیه السلام فدک و تصدق علیها بها، وأن ذلك كان أمراً ظاهراً معروفاً عند آله علیه الصلاة والسلام ثم لم تزل فاطمة تدعى منه بما هي أولي من صدق علیه، وأنه قد رأى ردها الى ورثتها و تسليمها الى محمد بن يحيى بن الحسين بن زيد بن علی بن الحسين بن علی بن أبي طالب و محمد بن عبد الله بن الحسين بن علی بن الحسين بن

علی بن أبي طالب - رضى الله عنهم - ليقوموا بها لأهلها [۲۲۱]؛ همانا رسول خدا صلی الله عليه و آله فدک را به دخترش «فاطمه» عليها السلام بخشید که این مطلبی آشکار و روشن نزد أهل بیت رسول خداست. بعد همچنان فاطمه مدعی آن بود که فرمایش آن بانو سزاوارتر به تصدیق و قبول است، پس مصلحت در این است که فدک به ورثه‌ی فاطمه باز گردانده شود و به محمد بن یحیی و محمد بن عبدالله نوه‌های علی بن الحسین و اگذار کنید تا آن‌ها به اهلش برسانند. اقرار و اعتراف به درستی ادعای فاطمه‌ی زهرا عليها السلام در مورد مالکیت فدک [صفحه ۱۴۶] موضوعی است که نه تنها مأمون بدان اعتراف کرد، بلکه دانشمندان منصفی از اهل سنت نیز آن را صحیح دانسته‌اند و اعتراف بر درستی سخنان دختر رسول خدا صلی الله عليه و آله در نوشه‌های آنان منعکس گردیده. «ابن ابی الحدید معترلی» در شرح «نهج البلاغه» می‌نویسد: من از (استادم) «علی بن عیسی فارقی» معلم مدرسه غربیه در بغداد پرسیدم: آیا فاطمه علیها السلام در ادعای خود راستگو بود. او خنده‌ای بر لب آورد و سپس با کلام لطیف و زیبا و طنزگونه‌ای در حالی که فاطمه علیها السلام در ادعای خود راستگو بود. او خنده‌ای بر لب آورد و سپس با کلام لطیف و زیبا و طنزگونه‌ای در حالی که کم‌تر عادت به شوخی داشت چنین گفت: «لو أعطاهااليوم فدک بمجرد دعواها لجاءات اليه غدا و ادعت لزوجها الخلافة، و زحرته عن مقامه ولم يكن يمكنه الاعتذار والمدافعة بشيء لأنه يكون قد أسجل على نفسه أنها صادقة فيها تدعى كائنا ما كان من غير حاجة إلى بينة و شهود؛ و هذا كلام صحيح و ان أخرجه مخرج الدعاية والهزل [۲۲۲]؛ اگر ابی بکر آن روز «فدک» را به مجرد ادعای فاطمه علیها السلام به او می‌داد، فردا به سراغش می‌آمد و ادعای خلافت برای همسرش می‌کرد و وی را از مقامش کنار می‌زد و او هیچ گونه عذری و دفاعی از خود نداشت، زیرا با دادن «فدرک» پذیرفته بود که فاطمه علیها السلام هرچه را ادعا کند راست می‌گوید و نیازی به دلیل و شاهد ندارد، سپس «ابن ابی الحدید» اضافه می‌کند: این یک حقیقت است، گرچه استادم آن را به عنوان مزاح مطرح کرد. ر) متوكل عباسی فدک را در خلافت خود بار دیگر غصب کرد. ز) منتصر عباسی دستور داد آن را در سال ۲۴۸ ه. ق. مجددا به فرزندان امام حسن و امام حسین علیها السلام باز گرداند. [۲۲۳]. [صفحه ۱۴۷]

در دست گروهی قرار گرفت و ابزاری جهت اعمال سیاست‌های حکام بنی امية و بنی عباس شد که هر گاه می‌خواستند دست بر روى آن می‌گذاشتند و یا رهایش می‌کردند که سرانجام ویران گردید و درختانش خشک شد. و این بود مختصراً از مطالب پیرامون فدک و موقوفات و صدقاتی که در اختیار حسن بن علی علیها السلام گذارده شد و آن بزرگوار اداره‌ی امور آن‌ها را در دست داشت و در زمان حکومت پدر و بعد از ایشان به نحو شایسته از آن‌ها برای اسلام و مسلمانان استفاده نمود و با ضوابط دقیق به مصارف شرعی رساند.

مشارکت در جنگ جمل و بسیج مردم

اشاره

پیش از شروع جنگ جمل حسن بن علی علیها السلام طبق دستور پدر بزرگوار خود به همراه عمار یاسر و تنی چند از یاران امیر المؤمنین علیها السلام وارد کوفه شد. او مردم کوفه را جهت مشارکت در جهاد علیه ناکثین (طلحه، زیبر، عایشه و هواداران آن‌ها) فراخواند. [۲۲۴].

فراخوانی مردم کوفه به جنگ جمل

امام مجتبی علیها السلام طی سخنانی خطاب به مردم کوفه برای سرکوبی منافقین داخلی چنین گفت: «أيها الناس أجيروا دعوة أميركم، و سيروا الى اخوانكم فانه سيوجد لهذا الأمر من ينفر اليه، و والله لأن يليه أولوالنهي أمثل في العاجل والآجل و خير في العاقبة

[العافیة] فأجبوا دعوتنا وأعينوانا على ما ابتنينا به و ابنتیتم، و ان أمير المؤمنین يقول: قد خرجت مخرجی هذا ظالمًا أو مظلومًا، و ان ذكر الله رجلاً رعى حق الله الا نفر فان كنت مظلوماً أعناني و ان [صفحة ۱۴۸] كنت ظالماً أخذ مني، والله ان طلحه و زبیر لأول من بایعنى و أول من غدر، فهل استأثرت بما أو بدلت حکماً؟ فانفروا فمروا بالمعروف وانهوا عن المنکر فسامح [فتسامح] الناس و أجابوا و رضوا [۲۲۵]؛ ای مردم! به دعوت امام و امير خود پاسخ مثبت دهید و به کمک برادران مجاهد خود عليه شورشگران داخلی حرکت کنید، به طور مسلم کسانی امیر المؤمنین علیه السلام را یاری خواهند نمود. سوگند به خدا! چنانچه مردان هوشمند و با خرد او را یاری نمایند درس عبرتی برای آیندگان تزدیک و دور خواهد شد و عاقبت نیکی خواهید داشت، پس به دعوت ما پاسخ دهید و ارا بر آنچه ما و شما بدان مبتلا و دچار گشته ایم یاری نماید. همانا امیر المؤمنین علیه السلام می فرمود: من به سوی ناکثین - شورشیان در بصره - حرکت کردم تا آنان را به جای خود نشانم، در این حال از دو صورت خارج نیست. من یا ظالم و ستمگرم و یا مظلوم و ستمدیده. مردم! از خدا می خواهم مردی را برساند که جویای حقیقت باشد و حق خدا را در نظر بگیرد، چنانچه من مظلوم و ستمدیده هستم یاری ام کند و اگر ستم می کنم ممانعت و جلوگیری نماید. سوگند به خدا طلحه و زبیر از اولین کسانی بودند که با من بیعت کردند و از اولین افرادی بودند که پیمان شکستند و خدعا نمودند، آیا از بیت المآل چیزی را به خود اختصاص داده ام و یا حکمی را دگرگون کرده ام؟ پس حرکت کنید به سوی آنان و امر به معروف و نهی از منکر نمایید». مردم پس از شنیدن سخنان حسن بن علی علیه السلام متأثر شدند و به ندای امام خود لبیک گفتند و خشنودی خود را اعلان کردند. ابوموسی اشعری که به دست عثمان به عنوان والی کوفه گمارده شده بود، در آن ایام همچنان بر سر کار بود و با حکومت عادلانه علی بن ابی طالب علیه السلام مخالفت [صفحة ۱۴۹] می کرد و از بسیج مردم علیه ناکثین ممانعت می نمود. [۲۲۶] با همه مشکلات و کارشکنی ها از سوی وی، حسن بن علی علیه السلام توانست متتجاوز از نه هزار نفر را برای میدان جنگ بسیج کند و بنابر نقل ابن اثیر حدود ۶۲۰۰ نفر از راه خشکی و ۲۴۰۰ نفر از طریق دریا به سوی بصره حرکت داد. [۲۲۷] او خود در خط مقدم جبهه می جنگید و بر قلب سپاه دشمن یورش می برد. ابن شهر آشوب می نویسد: شهامت و شجاعت حسن بن علی علیه السلام، وی را در جنگ جمل به خط مقدم در کنار پدر کشانده بود. او گاه گاه صف دشمن را می شکافت و در قلب سپاه دشمن می رفت و آنان را به خاک و خون می کشید تا جایی که بر بسیاری از یاران امیر المؤمنین علیه السلام سبقت می جست. [۲۲۸].

ایثار در معركة صفين و تشویق مردم

از دیگر کارهای سبط اکبر رسول خدا صلی الله علیه و آله تحریک و ترغیب مردم برای جنگیدن با معاویه و سپاهیان شام بود. او در اجتماع مردم کوفه به پا خاست و در کنار پدر، خطبه‌ی جهادیه اش را چنین آغاز کرد: «الحمد لله لا اله غيره، وحده لا شريك له، و اثنى عليه بما هو أهل: ان مما عظم الله عليكم من حقه و أسبغ عليكم من نعمه ما لا يحصل ذكره ولا يؤدی شكره، ولا يبلغه صفة و لا قول، و نحن انما غضبنا الله و لكم، فانه من علينا بما هو أهلء نشكر فيه آلاءه و بلاءه و نعماءه قولًا يصعد الى الله فيه الرضا، و تنشر فيه عارفة الصدق، يصدق الله فيه قولنا و نستوجب فيه المزيد من ربنا، قولًا يزيد و لا يبيد، فانه لم يجتمع قومٌ على أمر واحد الا اشتد أمرهم و استحكمت عقدتهم فاحتشدوا في قتال عدوكم: [صفحة ۱۵۰] معاویه و جنوده. فانه قد حضر و لا تخاذلوا؛ فان الخذلان يقطع نیاط القلوب و ان الاقدام على الاسنة نجدة و عصمة لانه لم يتمتع فوم فقط الا رفع الله عنهم العلة و كفاهم جوائح الذلة و هداهم الى معالم الملة و الصلح [۲۲۹] يأخذ منه مارضيت [به] و الحرب يکفيك من أنفاسها جرع.» [۲۳۰]. سپاس خداوندی را که جز او خداوندی نیست، و شریکی ندارد و او را چنان که سزاوار است ستایش می کنم، سپس گفت: همانا خداوند حق بزرگ خود را بر شما تمام کرده و چنان نعمت فراوانی به شما ارزانی داشته است که به شمار درنیاید و سپاس و شکرش ادا نگردد، به توصیف و بیان درنگند. حمیت و خشم ما به خاطر خدا و در جهت مصالح شماست، زیرا خداوند بر ما منت نهاده تا شکرگزار وی شویم و

در نعمت‌ها و آزمون‌ها و بخشش‌هایش خشنودی و رضای او را به دست آوریم تا نشانه‌ی راستین حق در میان ما گسترش یابد و در آن حال، خداوند ما را راستگو شمارد و ما سزاوار نعمتی فروزن‌تر از جانب پروردگار خود شویم، گفتاری که نعمت را افزون کند و رحمتش را دور نکند. همانا هیچ ملتی بر کاری اجتماع نکردند و متحد نشدند، مگر آن که بدان کار استحکام و قدرت یافتد و پیوندشان استوار و محکم گردید. پس برای نبرد با دشمن خود (معاویه و سپاهش) بسیج شوید، زیرا او اینک آماده شده است. شما روحیه جنگ و پیکارجویی را رها نکنید [و یکدیگر را تنها مگذارید] که ترک آن (روحیه) رشته‌ی پیوند قلب‌ها را از هم می‌گسلد و پایمردی تغ و سنان، ضامن همیاری و جلوگیری (از شکست) می‌باشد، زیرا هرگز قومی پایداری نکردند، مگر آن که خداوند به برکت این پایداری ضعف و ناتوانی را از ایشان برگرفت و [صفحه ۱۵۱] خود از شداید ذلت و خواری حفظ و کفایتشان فرمود و به سوی نشانه‌های دیانت هدایتشان نمود. و در پایان به شعری از «عباس بن مرداس سلمی» [۲۳۱] استشهاد نمود که: و الصلح تأخذ منه مارضیت [به] و الحرب يکفیک من أنفاسها جرع [۲۳۲]. «از صلح چندان که تو را خرسند ساخته، بهره بردہای و جنگ از همان نخستین لحظه‌ی شروع، تو را از بردن لذت‌ها باز می‌دارد.» حسن بن علی سپس به همراهی برادرش حسین علیه السلام و دیگر مردمان به دنبال آنان راهی پیکار صفين گردیدند و علی بن ابی طالب علیه السلام را یاری دادند. حضور پربرکت امام مجتبی علیه السلام در میان لشگریان علی، نقش تعیین کننده‌ای داشت. سخنان آتشینش در موقعیت‌های گوناگون سرنوشت‌ساز بود، و نیز رزم شجاعانه و بی‌امانش در صحنه‌ی نبرد و پیکار ممتاز بود. او در رکاب پدر برای به کرسی نشاندن حق، سر از پا نمی‌شناخت و عاشقانه می‌جنگید و بسیاری از سران لشکر معاویه را به جهنم فرستاد تا آن که امیرالمؤمنین علیه السلام از یاران خود خواست که حسن و حسین را از ادامه‌ی جنگ بازدارند و فرمود: «املکوا عنی هذا الغلام لا يهدني، فانتي أنفس بهذين (يعنى الحسن و الحسين عليهما السلام على الموت لثلا. ينقطع بهما نسل رسول الله صلى الله عليه و آله)» [صفحه ۱۵۲] از ادامه‌ی پیکار بازش دارید و از پیشوی‌اش جلوگیری کنید تا مرگ او را در هم نکوبد. من در مرگ این دو (حسن و حسین) بخل می‌ورزم، چرا که می‌ترسم با مرگ آن‌ها نسل رسول خدا صلی الله علیه و آله قطع شود. [۲۳۳].

امام جمعه‌ی وقت از سوی امیرالمؤمنین

اشاره

از دیگر مسؤولیت‌های مهم امام حسن مجتبی علیه السلام که در زمان پدرش به وی واگذار شد، امامت و اقامه‌ی نماز جمعه بود. مسعودی [۲۳۴] می‌نویسد: آن گاه که عذری، مانند مريضی و مسافت و... برای امیرالمؤمنین علیه السلام پیش می‌آمد و نمی‌توانست برای اقامه‌ی نماز جمعه در مسجد کوفه حضور یابد، طی حکمی فرزند برومندش حسن را به این امر مهم می‌گمارد. روزی امام مجتبی علیه السلام برای اقامه‌ی نماز جمعه به مسجد کوفه آمده بود، بر فراز منبر رفت، ابتدا بر خداوند حمد و ثنا گفت و از نعمت‌های بی‌شمارش سپاسگزاری کرد و سپس خطبه‌های دلنشیں خود را آغاز نمود. در بخشی از خطبه‌ی خویش فرمود: «ان الله لم يبعث نبيا الا اختار له نقيبا و رهطا و بيتا، فوالذى بعث محمدا صلى الله عليه و آله بالحق نبيا لا ينتقص من حقنا أهل البيت أحد إلا نقصه الله من عمله مثله و لا - تكون علينا دولة الا - و تكون لنا العاقبة، و لتعلمون نبا بعد حين...» [۲۳۵]؛ همانا خداوند سبحان مبعوث نمود پیامبری را مگر این که تعین کرد بعد از او خلیفه و جانشینی را و یا معین نمود گروه و یا اسره‌ای را، پس قسم به آن کس که محمد صلی الله علیه و آله را به پیامبری برگزید، هیچ کس در حق ما اهل بیت کوتاهی نخواهد کرد، مگر این که خداوند سبحان اعمال او را [صفحه ۱۵۳] ناقص خواهد گذاشت و هیچ دولتی بر ضد ما حاکمیت پیدا نخواهد کرد، مگر این که عاقبت از آن ما خواهد شد و متتجاوزان به حق ما پس از چند صباحی سزای عمل خود را خواهند دید و به مكافات آن خواهند رسید.» همچنین در

خطبه‌ای دیگر در زمان امامت خویش و بعد از بیعت مردم فرمود: «ما رستگاریم و خویشاوندان نزدیک رسول خدا صلی الله علیه و آله و اهل بیت آن حضرتیم که از پاکی ظاهری و واقعی برخورداریم. ما یکی از دو ثقلی هستیم که رسول خدا صلی الله علیه و آله آن دو را جانشین خود قرار داد و دومی آن دو، «كتاب خدا» است که در برگیرنده و آینه‌ی تمام‌نمای همه‌ی موجودات است و سخن ناصواب در آن وجود ندارد و باید در همه امور بر آن تکیه کرد. ما در تفسیر و تأویلش اشتباه نمی‌کنیم، بلکه حقایق آن صدرصد برای ما روشن و واضح است، باید فرمان ما را اطاعت کنید، زیرا اطاعت از فرمان ما لازم و واجب است و اطاعت فرمان ما در کتاب خدا در کنار اطاعت از فرمان خدا و پیامبر صلی الله علیه و آله ذکر شده و با آن‌ها مغرون است.» آن گاه استشهاد به این دو آیه‌ی کریمه نمود که: «يا أيها الذين آمنوا أطیعوا الله و أطیعوا الرسول و أولى الأمر منكم، فان تنازعتم في شيء فردوه إلى الله و الرسول [۲۳۶]؛ ای کسانی که ایمان آورده‌اید، اطاعت کنید از خداوند و پیامبر و صاحبان امر (اوصیای پیامبر)، پس هرگاه در چیزی اختلاف و نزاع داشتید، آن را به خدا و پیامبر بازگردانید و از آنان داوری بطلبید...» و نیز فرموده «و لو ردوه إلى الرسول و إلى أولى الأمر منهم، لعلمه الذين يستبطونه منهم [۲۳۷]؛ و اگر امور خود را به پیامبر و اوصیایش (که پیشوایان بعد از پیامبرند) واگذار می‌نمودید، هر آینه ریشه‌های مسائل و قضایای آن از سوی جانشینان به [صفحه ۱۵۴] حق پیامبر آشکار می‌گشت...» و سپس ادامه داد: «به شما هشدار می‌دهم که به ندای شیطان گوش ندهید که دشمنی او برای شما روشن و آشکار است. شما همانند سردمداران جبهه‌ی کفر و نفاق نباشید که شیطان بر آن‌ها سلطه پیدا کرده و بر آنان چنین القا نموده است: «لا غالب لكم اليوم من الناس و اني جار لكم، فلما ترآءات الفتان نكص على عقيبه و قال اني بريء منكم، اني أرى ما لا ترون [۲۳۸]؛ امروز هیچ کس بر شما پیروز و غالب نخواهد شد و من در کنار شما (پناه دهنده‌ی شما) هستم. پس آن گاه که دو گروه (کافر و مؤمن) در برابر یکدیگر قرار گرفتند (و مؤمنان مورد حمایت فرشتگان واقع شدند و کافران عقب‌نشینی کردند) شیطان گفت: من از شما (دوستان و پیروان) متفرق و بیزارم، من چیزهایی را می‌بینم که شما نمی‌بینید...» آن گاه فرمود: «چنانچه معروف شوید، هدف نیزه‌ها و شمشیرها و گرفتار اشتباهات صدرصد خواهد شد و در آن هنگام با تیرها شما را نشان خواهند گرفت که دیگر ایمان آوردن و بازگشت شما سودی نخواهد داشت و بر فرض بازگشت، در آن ایمان و اعتقاد خیری نخواهد دید.» [۲۳۹].

خطابه‌های امام محتبی

ابن ابیالحدید به نقل از مدائی می‌نویسد: «و كان الحسن أكبر ولد على و كان سيد الأصحاب حليما خطيبا و كان رسول الله يحبه [۲۴۰]؛ حسن بن على بزرگترین فرزند علی بن ابی طالب بود. او سرور [صفحه ۱۵۵] سخاوتمندان، حليم و بربار و گوینده‌ای توانا بود. رسول خدا صلی الله علیه و آله بسیار دوستش می‌داشت.» و نیز طه حسین در کتاب «الفتنة الكبرى» می‌نویسد: «الحسن قد خطب الناس غير مرئ في حياة أبيه و بعد وفاته، فلم يعرف الناس منه عيا أو حصرها و هو بعد ذلك أو قبل ذلك من أهل البيت لم يعرفوا قط بعي أو حصر و انما كانوا معدن الفصاحه و اللسان و فضل الخطاب، وقد خطب الحسن فقال خير ما كان يمكن أن يقال و أصدق ما كان يمكن أن يقال أيضا [۲۴۱]؛ حسن بن على [عليه السلام] به هنگام زنده بودن پدر و بعد از آن، سخنرانی‌های فراوانی ایراد نمود. مردمی که به سخن‌نش گوش می‌دادند، هرگز در او خستگی و سستی و کمبود مطالب مشاهده نکردند. در هر صورت او از خاندانی بود که خستگی و سستی و محدودیت مطالب برایشان ناشناخته بود. خاندان آن‌ها معدن فصاحت و بلاغت و سخن بودند و در شباهات آخرین سخن را می‌گفتند. آن گاه که خطبه می‌خواند، بهترین گفتنه‌ها و درست‌ترین مطالب ممکن را ادا می‌نمود.»

مساعدت در کارهای قضایی

با توجه به این که قضاوت و حل و فصل نزاع‌ها و اختلاف‌ها در مسائل حقوقی و جزایی و کیفری و... از شؤون حاکم اسلامی است و علی بن ابی طالب علیه السلام بعد از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در دوران خلافت ابوبکر، عمر، عثمان و همچنین به هنگام خلافت خود، قضاوت‌های فراوانی داشت. افراد گوناگون و گروه‌های مختلف جهت دادخواهی خدمت آن حضرت (به عنوان حاکم اسلامی) می‌آمدند و تقاضای استرداد حقوق خویش، همچون اirth، قصاص، مالکیت و یا تنبیه [صفحه ۱۵۶] مجرمان و جناحتکاران، همانند اجرای حدود زنا، شرب خمر، سرقت و... را می‌نمودند. حسن بن علی علیه السلام در این برده از زمان، بازویی قوی و مطمئن برای زمامدار مسلمانان بود. وی که عالم و عارف به تمامی مسائل شرعی بود، مسائل قضایی اسلام را به صورت عملی از پدر آموخت. نکات برجسته‌ی قضاوت‌های علی علیه السلام در نظر آن بزرگوار مجسم شد؛ نکات زیبایی که هر مجرمی را از عذاب و جدان رهایی می‌بخشید. نکات برجسته‌ی قضاوت‌های آن حضرت را می‌توان چنین ترسیم نمود: (الف) برخورد جدی با تخلفات و افراد جناحتکار. (ب) اجرای دقیق قوانین الهی درباره‌ی طرف‌های درگیر (مدعی، مدعی علیه). (پ) طرح ادله‌ی مسائل قضایی اسلام، همچون ادله‌ی اثبات کننده، شاهد، اقرار، یمین (قسم دادن منکر و قسم یاد کردن) و... ت) بیان حدود الهی در شاخه‌های مختلف آن، مانند دیات، کفارات و... ث) چگونگی برخورد با متهم قبل از اثبات جرم و بعد از آن و چگونگی برخورد بعد از اجرای حدود... لیاقت ذاتی امام حسن علیه السلام و پرورش در مکتب قضایی پدر باعث شد که امر قضا در دوران حکومت پدر، در موارد گوناگونی به او واگذار شود.

قضايا امام مجتبی

علی بن ابراهیم از امام صادق علیه السلام نقل کرده که آن حضرت فرمود: «در دوران حاکمیت امیرالمؤمنین علیه السلام مردی را جهت دادخواهی به محضر آن حضرت آوردن، آن مرد را در خرابه‌ای کنار کشته‌ای یافته بودند، در حالی که چاقویی خون‌آلود در دست داشت و بالای سر مقتول که به خون خویش می‌غلتید ایستاده بود. حضرت پرسید: ای مرد در این مورد چه می‌گویی؟ [صفحه ۱۵۷] متهم پاسخ داد: ای امیرمؤمنان! اتهام را می‌پذیرم. علی علیه السلام دستور داد: او را ببرند و به جای مقتول قصاص کنند. در این هنگام مردی با عجله و شتاب خود را رساند و فریاد زد: او را بازگردانید، به خدا سوگند! او جرمی ندارد، مقتول را من کشته‌ام. امیرالمؤمنین علیه السلام از مرد متهم پرسید: چه چیز تو را وادار کرد که اتهام قتل را پذیری و حال آن که او را نکشته‌ای؟! مرد پاسخ داد: وضعیت به گونه‌ای بود که نمی‌توانستم کمترین دفاعی از خود کنم، زیرا چندین نفر مرا در حالی که کارد خونین در دست، داشتم و بالای سر مقتول ایستاده بودم، دیدند و دستگیرم کردند و باید بگویم که ماجرا از این قرار است که من در کنار خرابه مشغول ذبح گوسفند بودم، وقتی آن را سر بریدم نیاز به قضای حاجت پیدا کدم، از این رو داخل خرابه شدم که ناگهان دیدم مردی در خون خود می‌غلتند، به شدت شگفت‌زده بودم، در حالی که چاقوی خون‌آلود در دستم بود، چند نفر وارد شدند و مرا با آن مقتول دیدند و بازداشتمن نمودند... علی علیه السلام دستور داد آن دو را نزد فرزندش حسن علیه السلام ببرند و داستان را برای او بیان کنند و حکم الهی را بپرسند. آنان به نزد امام مجتبی علیه السلام رفته، مطالب را خدمت آن حضرت عرض کردند و آن حضرت پس از شنیدن مطالب، چنین قضاوت نمود: مرد اول که قاتل واقعی است: با اقرار و صداقت‌ش جان متهم را نجات داد و با این کارش گویی بشریت را نجات داده است. خداوند سبحان فرمود: «و من أحيها فكأنما أحي الناس جميعاً [۲۴۲]؛ هر کس انسانی را از مرگ رهایی بخشد، چنان است که گویی همه‌ی مردم را زنده کرده است.» بنابراین آن دو را [صفحه ۱۵۸] آزاد کنید و دیهی مقتول را از بیت‌المال مسلمین پرداخت نمایید. [۲۴۳].

هنگامی که علی بن ابی طالب علیه السلام جهت کارهای قضایی مردم به دارالقضاء می‌رفت، یاران نزدیکش او را در این امر یاری می‌دادند. گاهی لازم می‌شد افرادی را در محکمه حاضر کنند تا مطالبی را با متهمان در میان بگذارند و یا اشیایی را بخندند و مقدماتی را فراهم آورند و... تا امیر مؤمنان علیه السلام حکم نهایی را صادر کنند. این گونه کارها را، گاهی به فرزند برومندش حسن بن علی علیه السلام واگذار می‌کرد [۲۴۴] و گاه بر عهده‌ی چهره‌های درخشان دیگری، همچون عمار یاسر، میثم تمار، قبر، اصیب بن نباته و... می‌نھاد. نمونه‌های این چنینی را در قضاوت‌های آن حضرت بسیار می‌توان یافت. [صفحه ۱۶۱]

امامت و رهبری

اشارة

امامت و رهبری معصوم، بعد از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله از معتقدات شیعه است و همین اعتقاد، شیعه را از دیگر مذاهب اسلامی جدا کرده است. در طول تاریخ اسلام، امامت محور همهی نزاع‌ها و کشمکش‌های حق و باطل بوده و اگر در این گیرودار امامت راستین، جایگاه خود را بازمی‌یافتد، صلاح و سعادت بر امت اسلامی حاکم می‌شد و چون چنین نشد، این همه مصائب و تیره‌بختی‌ها جامعه‌ی اسلامی را فراگرفت و کیان اسلامی بازیچه‌ی ناکسانی، همچون بنی امیه و بنی عباس و... شد. بر این اساس در اینجا با توجهی بیشتر این مبحث را دنبال می‌کنیم: علما و دانشمندان کلام، امامت را چنین تبیین می‌کنند: «الإمامية رئاسة عامة في أمور الدين والدنيا لشخص من الاشخاص نيابة عن النبي صلی الله علیه و آله و هی واجهة عقلاء». [۲۴۵]. امامت، ریاست همگانی امت است در تمام امور دینی و دنیاگی که به انسانی واگذار می‌گردد و او به نیابت و جانشینی از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله امو جامعه را با مسؤولیت خود می‌پذیرد و به انجام می‌رساند و این امری بدیهی و روشن و مورد [صفحه ۱۶۲] قبول عقلای عالم است. در نیازمندی جامعه به چنین منصب و مقامی، هیچ گونه تردیدی وجود ندارد و همهی فرقه‌های اسلامی، اعم از اشاعره، معتزله و امامیه بر آن اتفاق نظر دارند و امامت را برای جامعه امری ضروری و حتمی می‌دانند و بالاتر آن که چنین امامت و زعامتی را لطفی از ناحیه‌ی پروردگار می‌دانند. [۲۴۶]. آیه‌های: «يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلَغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ...» [۲۴۷] «الَّذِينَ يَبْلُغُونَ رِسَالَاتَ اللَّهِ وَيَخْشَوْنَهُ...» [۲۴۸] چیزی نیست جز اعلان و ابلاغ لطف و رحمت از ناحیه‌ی پروردگار عالم بر مردم، توسط رسول گرامی‌اش. امامت، پیمان و عهد الهی است که هر کسی را لیاقت آن نیست که عهده‌دار آن باشد، (لایمال عهدی الظالمین) [۲۴۹] بلکه اشخاصی معین از سوی خداوند و یا رسول گرامی‌اش تعیین می‌شوند که این بار سنگین را بر دوش کشند. مسؤولیت امامت و رهبری امت در یک زمان بر عهده‌ی یک نفر خواهد بود [۲۵۰]؛ روایات متواتر و مشهوری بر این مطلب دلالت دارد که نمونه‌هایی از آن را خواهیم آورد.

گفتار شیعه و معتزله در امامت

علمای امامیه (شیعه) و معتزله گویند: امامت و زعامت معصوم، بندگان خدا را به حق نزدیک و از معصیت دور می‌کند و این خود لطفی است که شامل حال همهی انسان‌ها می‌شود و لطف خالق بر مخلوق (با توجه به فیاضیت مطلق خداوند) در نظر عقل امری لازم است؛ بنابراین بر خداوند است انتخاب [صفحه ۱۶۳] و تعیین امام. [۲۵۱]. مطلب دیگر این که امامت، مکمل رسالت است و این جاست که خداوند در خدیر خم، پس از تعیین علی بن ابی طالب علیه السلام به خلافت فرمود: «الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتَمَّتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيَتْ لَكُمْ الْإِسْلَامُ دِينًا» [۲۵۲]؛ امروز دین شما را کامل کردم و نعمت‌ها را بر شما تمام نمودم و اسلام را برای شما آئین [جوایدان] قرار دادم. در تفسیر علی بن ابراهیم است که محمد بن مسلم نقل می‌کند: امام باقر علیه السلام فرمود: «آخِرُ فَرِيضَةٍ أَنْزَلَهَا اللَّهُ تَعَالَى، الْوَلَايَةُ، ثُمَّ لَمْ يَنْزِلْ بَعْدَهَا فَرِيضَةً ثُمَّ نَزَلَ: الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ: بَكْرَاعُ الْغَمَيمِ، فَأَقَامَهَا رَسُولُ اللَّهِ

بالجھفه، فلم ینزل بعدها فریضه [۲۵۳]؛ آخرین واجبی را که خداوند تبارک و تعالی نازل کرد ولایت بود و بعد از آن درباره هیچ فریضه‌ای آیه نازل نشد تا این که در کراغ غمیم [۲۵۴]، آیه‌ی «الیوم أكملت...» نازل گردید، پس رسول خدا صلی الله علیه و آله در جھفه اعلام نمود و این واجب را انجام داد و بعد هم در مورد هیچ فریضه‌ای آیه‌ای نازل نگردید.» پس امامت و وصایت علی بن ابی طالب علیه السلام از امور مسلم بین مسلمانان است و حتی ابوالفتح اربلی (متوفی ۶۹۲ ه. ق.) درباره امامت حسن بن علی علیه السلام نیز ادعای اتفاق و اجماع می‌کند و می‌گوید: هیچ یک از مسلمانان در امامت امام مجتبی علیه السلام با ما مخالف نیست و سپس روایتی از اهل سنت نقل می‌کند که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «ان الخلافة بعدى ثلاثون سنة ثم تعود ملکا [۲۵۵]؛ جانشینی بعد از من سی سال [صفحه ۱۶۴] ماندگار است و پس از آن به صورت حکومت و سلطنت درخواهد آمد.» [۲۵۶]. پس اهل سنت، حکومت هفت ماهه‌ی امام مجتبی علیه السلام را جزء سی سال می‌دانند که بعد از آن، معاویه خلافت و جانشینی رسول خدا صلی الله علیه و آله را به صورت سلطنت و حکومت در خاندان خود (بنی امية) درآورد.

بیعت و معیارهای حاکم اسلامی

اشاره

بیعت با حاکم، پیمانی است که مردم با پیشوای خود می‌بنند و امور مملکتی خود را به او وامی گذارند و همگی تسلیم امر او می‌شوند. حاکم و رهبر در اداره امور فرهنگی، اجتماعی، سیاسی و اقتصادی مردم نقش اساسی دارد. او از افراد لایق و شایسته کمک می‌گیرد و امور مردم را سامان می‌بخشد. بیعت یعنی این که افراد و نمایندگانی از قبائل و گروه‌ها به رسم وفا، دست در دست حاکم می‌نهند و او را بر پیشوایی و امامت می‌پذیرند و این امری معمولی و قراردادی است اجتماعی که در بسیاری از کشورها به اجرا گذاشته می‌شود. بیعت از دیدگاه مردم مسلمان آن روز (سال چهل هجری قمری)، که زمانی با رسول خدا صلی الله علیه و آله در رمی جمره عقبه [۲۵۷] و زمانی دیگر به هنگام فتح مکه، زن [۲۵۸] و مرد بیعت کرده بودند و روزی هم دست در دست والاترین و برجسته‌ترین [صفحه ۱۶۵] شخصیت بعد از پیامبر، یعنی علی بن ابی طالب علیه السلام گذاشتند، پس بیعت در نزد آنان معنا و مفهوم دیگری داشت، زیرا حاکم را خلیفه‌ی خدا و رسولش می‌دانستند و به تعبیر دیگر، آنان برای خلیفه‌ی مسلمین شرایط ویژه‌ای را معتقد بودند که منبع و برخاسته از قرآن و رفتار رسول صلی الله علیه و آله بود، در اینجا به بعضی از آن ویژگی‌ها اشاره می‌کنیم:

مخالفت با هوای پرستی

رهبر و پیشوای باید پیروی از هوای نفس نکند و مصالح امت را بر هر چیز دیگر مقدم بدارد، همان طور که خداوند در مورد حضرت داوود علیه السلام فرمود: «يا داود انا جعلناك خليفة في الأرض فاحكم بين الناس بالحق و لا تبع الهوى فيضلوك عن سبيل الله [۲۵۹]؛ ای داود! ما تو را جانشین خود در روی زمین قرار دادیم، پس داوری خود را بر اساس حق و راستی قرار ده، مبادا هوای نفس، تو را از راه خدا و [حاکمیت پروردگارت] منحرف سازد.»

عدالت گستر

نسبت به خود و دیگران ستمگر و ظالم نباشد، زیرا در دیدگاه قرآن کریم، اشخاص ستمگر نمی‌توانند زعامت و پیشوایی مردم را به دوش گیرند. قرآن خلافت را از فرزندان و ذریه‌ی ابراهیم نفی کرد، آن گاه که ابراهیم خلیل علیه السلام برای فرزندانش تقاضای

مقام امامت کرد و گفت: «قال و من ذرتی» امامت را در ذریه و فرزندانم قرار ده. خداوند فرمود: «لا- ینال [صفحه ۱۶۶] عهدی الطالمن [۲۶۰]؛ خلافت و امامت که عهد و امانت من است، به افراد ستمگر نخواهد رسید. و در جای دیگر فرمود: «فاصبر لحكم ربک و لا تطع منهم آثما او کفورا [۲۶۱]؛ پس در برابر پروردگارت شکیبا باش و از آنانی که ناسپاس و گناهکارند اطاعت مکن.» و نیز محمد بن مسلم با سند صحیح از امام صادق علیه السلام نقل می‌کند که امام علیه السلام خطاب به او فرمود: «... والله يا محمد من أصبح من هذه الأمة لا امام له من الله - عزوجل - ظاهر عادل أصبح ضالاً تائها. و ان مات على هذه الحالة مات ميتة كفر و نفاق. واعلم يا محمد ان ائمة الجور و اتباعهم لمعزولون عن دين الله قد ضلوا و أضلوا فأعمالهم التي يعملونها كرماد اشتدت به الريح في يوم عاصف... [۲۶۲]؛ سوگند به خدا ای محمد بن مسلم! هر کس از این امت شب را صبح کند و دارای امام و پیشوای مقتداً ی دیگر ای روحش و عادل از سوی خداوند نباشد در گمراهی و هلاکت فرو رفته است، اگر در آن حالت بمیرد کافر و منافق از دنیا رفته است. بدان ای محمد! همانا رهبران ستمگر و پیروان آن‌ها که از دین الهی فاصله دارند خود گمراه و سبب گمراهی دیگراند، پس اعمالی را که انجام می‌دهند همانند خاکستری است که در معرض باد تند و شدیدی قرار گیرد.»

آگاه و توائفند

آگاهی و توانایی جسمی از ویژگی‌های مهم در رهبری است تا در مدیریت خود، گفتار اضطراب و حیرت زدگی نشود و همانند رسول خدا صلی الله علیه و آله با تدبیر و اخلاق و صبر و برداری و شجاعت در صحنه‌های سیاسی و نظامی و... سربلند [صفحه ۱۶۷] و موفق باشید که قرآن در مورد انتخاب طالوت فرمود: «و زاده بسطة في العلم والجسم؛ [۲۶۳] يفزو خداوند [برای خلافت طالوت] او را دانش و علم و نیز پیکرش را قوی قرار داد.» و علی بن ابی طالب علیه السلام فرمود: «أيها الناس، إن أحق الناس بهذا الأمر أقواهم عليه، وأعلمهم بأمر الله فيه. فان شغب شاغب استعبد فان أبي قوتل [۲۶۴]؛ ای مردم! سزاوارترین فرد به امر خلافت، تواناترین مردم است بر آن (از جهت سیاست اداره کشور و مملکت و کارهای جنگ و سامان دادن به کارهای مردم) و داناترین فرد آنان به احکام خداوند است، پس اگر آشوبگری به فتنه‌انگیزی برخیزد، از او خواسته می‌شود که به حق بازگردد و اگر امتناع ورزید با او به نبرد باید پرداخت.»

محافظ سرمایه‌های معنوی و مادی مردم

مردم کوفه از زبان امیر مؤمنان علی علیه السلام در مورد ویژگی‌های حاکم اسلامی شنیده بودند که می‌فرمود: «و قد علمت أنه لا ينبغي أن يكون الوالي على الفروج والدماء والمغانم والأحكام وأمامه المسلمين البخيل ف تكون في أموالهم نهمته، ولا- الجاهل فيضلهم بجهله، ولا الجافى فيقطعهم بجهائه، ولا الخائف للدول فيتخذ قوما دون قوم، ولا المرتشى في الحكم فيذهب بالحقوق، ويقف بهادون المقاطع ولا المعطل للسنة فيهلك الأمة [۲۶۵]؛ شما (از رویه خلفای پیش از من) دانستید آن کس که بر نوامیس، خون‌ها، غنایم، احکام مسلمانان حکومت می‌کند، و امام آن‌ها است نباید بخیل باشد تا با جمع آوری اموال آنان برای خویش حرص ورزد و نباید جاگل و نادان باشد که با جهله آن‌ها را [صفحه ۱۶۸] گمراه کند و نه جفاکار تا پیوندهای آن‌ها را از هم بگسلد و به نیازهای آن‌ها پاسخ نگوید و نه ستمکار باشد تا اموال و ثروت آنان را حیف و میل نماید و گروهی را بر گروه دیگر مقدم دارد و نه رشوه‌گیر در قضاوت تا حقوق را از بین ببرد و در رساندن حق به صاحبانش کوتاهی ورزد و نه آن کس که سنت پیامبر صلی الله علیه و آله را تعطیل کند و بدین سبب امت را به هلاکت بیفکند (این‌ها هیچ کدام لایق مقام ولایت و سرپرستی مسلمانان نیستند).

احیاگر قرآن و سیره‌ی پیامبر خدا

حرکت در راستای سنت و سیره‌ی پیامبر صلی الله علیه و آله و کتاب خدا از امور روشنی است که باید حاکم اسلامی آن را در نظر داشته باشد به طوری که هر روز در سایه‌ی حاکمیت عدل او یک یا چند سنت الهی احیا شود و موانع اجرای قوانین اسلامی برطرف گردد. امام مجتبی علیه السلام در برابر معاویه فرمود: «انما الخليفة من سار بكتاب الله و سنة نبیه صلی الله علیه و آله و لیس الخليفة من سار بالجور» [۲۶۶] همانا خلیفه و حاکم اسلامی کسی است که بر راه و روش کتاب خدا و سیره‌ی پیامبرش عمل کند و آن‌ها را زنده بدارد و اما حاکمی که بی توجه به سنت پیامبر صلی الله علیه و آله است و ستم روا می‌دارد او خلیفه مسلمانان نخواهد بود. و نیز امام حسین علیه السلام در پاسخ به نامه‌های مردم کوفه چنین نوشت: «فلعمرى ما الامام الا الحاكم بالكتاب، القائم بالقسط، الدائن بدين الحق الحابس نفسه على ذات الله» [۲۶۷] سوگند به جانم امام و جانشین پیامبر صلی الله علیه و آله نخواهد بود، مگر کسی که بر اساس کتاب خدا حکم فرما باشد و عدل را به پا دارد و خود را مديون به دین [صفحه ۱۶۹] حق بداند و در برابر خداوند نفسش را تسليم کند و از هر گونه پیروی هوا و هوس جلوگیری نماید.

بیعت امت با امام خویش

آگاهی و آشنایی مردم مسلمان در شهرهای مختلف، همچون عراق، مصر، بصره، مکه، مدینه و بغداد... از معیارها و ویژگی‌های رهبری در اسلام سبب شد که به مجرد شنیدن خبر شهادت امیر مؤمنان علیه السلام آمادگی جهت بیعت با امام حسن مجتبی علیه السلام را داشته باشند و می‌دانستند جهت زعامت مسلمانان و امامت آن‌ها برتر و والاتر از حسن بن علی وجود ندارد، از این‌رو بدون هیچ گونه تأمل و درنگی، اطراف خانه‌ی آن حضرت گرد آمدند تا بیعت کنند.

امامت حسن بن علی در روایات

اشاره

زعامت و امامت حسن بن علی علیهم السلام از جمله اموری است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و أمیر مؤمنان علیه السلام بر آن اصرار می‌ورزیدند و بارها در جمع مسلمانان در دوران دهه‌ی اول هجرت و بعد از آن تصریح نمودند و مسلمانان و به ویژه شیعیان را بر آن توجه می‌دادند؛ این خود بیانگر لیاقت و استعداد سرشاری بود که در آن حضرت وجود داشت و می‌توانست با مدیریت قوی خود، جامعه‌ی اسلامی را به سعادت دنیوی و اخروی برساند، اما مساعدت نکردن مسلمانان از آن حضرت و سلطه‌ی بنی امیه بر آنان، مانع از این شد که امام حسن علیه السلام بعد از پدر بزرگوارش اهداف والای نبوی و علوی خود را جامه‌ی عمل پوشاند و مردم را با آن آشنا کند. موضع رسول خدا صلی الله علیه و آله و علی بن ابی طالب علیه السلام در این مورد، به قدری روشن است که بعضی از علمای بزرگ، همچون فاضل مقداد (ره) ادعای [صفحه ۱۷۰] تواتر اخبار می‌کنند. [۲۶۸] و نیز شهرت وصیت علی بن ابی طالب علیه السلام درخصوص تعیین فرزند برومندش حسن بن علی علیه السلام بر امامت، غیر قابل انکار است. بسیاری از کتاب‌های سیره و تاریخ شیعه و اهل سنت آن را مطرح نموده‌اند و ما به نقل چند روایت بسنده می‌کنیم:

امامت (حسن بن علی) از سوی پیامبر

- جابر بن عبد الله انصاری (ره) می‌گوید: خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله بودم که این آیه شریفه نازل شد: «يا أيها الذين آمنوا أطیعوا الله و أطیعوا الرسول و أولى الأمر منکم [۲۶۹]؛ ای مؤمنان! پیروی کنید خدا را، پیروی کنید از رسول خدا صلی الله علیه و آله و کسانی از شما که در سمت اولی الأمری هستند». پرسیدم: ای رسول خدا! شناختیم خدای را و سپس اطاعت‌ش کردیم،

همچنین تو را شناختیم و اطاعت نمودیم، حال أولی الأمر چه کسی است که ما را از جانب پروردگار به اطاعت آن دستور می‌دهی؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «هم خلفائی با جابر و أولیاء الأمر بعدی أولهم أخي علی علیه السلام ثم من بعده الحسن ولدہ ثم الحسين ثم علی بن الحسين ثم محمد بن علی و ستدرکه یا جابر فاذا ادرکته فاقرئه منی السلام ثم جعفر بن محمد ثم موسی بن جعفر ثم علی بن موسی ثم محمد بن علی ثم الحسن بن علی ثم محمد بن الحسن یملا الأرض قسطا و عدلا [صفحه ۱۷۱] کما ملئت ظلما و جورا [۲۷۰]؛ ای جابر! آن‌ها (اولو الأمر) جانشینان من هستند و أولیای بعد از من می‌باشند. أولین آن‌ها برادرم علی بن ابی طالب علیه السلام است، سپس فرزند حسن بن علی و بعد حسین بن علی و بعد علی بن الحسين و بعد محمد بن علی و تو ای جابر! محمد بن علی (امام پنجم) را خواهی دید، در آن هنگام از جانب من بر او سلام برسان، پس از او جعفر بن محمد و موسی بن جعفر و علی بن موسی و محمد بن علی و علی بن محمد و حسن بن علی و محمد بن الحسن - که آخرین آن‌هاست [علیهم أفضـل الصـلاة و التـسلـيم] دوازدهمین آن‌ها زمین را پر از دل و داد می‌کند، همان‌گونه که از ستم و جنایت پر شده باشد.»

تصویح بر امامت حسن بن علی از سوی امیر المؤمنین

حمد بن عیسی از عمرو بن شمر و او از جابر بن عبد الله نقل می‌کند که امام باقر علیه السلام فرمود: «أوصي أمير المؤمنين علیه السلام الى الحسن وأشهد على وصيته الحسين علیه السلام و محمدا و جميع ولده و رؤساء شيعته و أهل بيته، ثم دفع اليه الكتاب والسلاح، ثم قال لابنه الحسن: يا بنى أمرنى رسول الله صلی الله علیه و آله أن اوصى اليك و أن أدفع اليك كتبى و سلاحى كما أوصى الى رسول الله و دفع الى كتبه و سلاحه، و أمرنى أن آمرك اذا حضر الموت أن تدفعه الى أخيك الحسين... فقال: يا بنى أنت ولی الأمر ولوى الدم فان عفوک فلك و ان قلت فضربة مكان ضربة و لاتائم [۲۷۱]؛ أمیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام در آخرین روزهای عمر خویش به فرزندش امام مجتبی علیه السلام وصیت کرد و در آن هنگام، حسین و محمد و همهی فرزندانش و بزرگان شیعه و أهل بیت را بر آن گواه گرفت، سپس کتاب و [صفحه ۱۷۲] سلاح مخصوص خویش را به وی داد و فرمود: فرزندم حسن! فرمان داد رسول خدا صلی الله علیه و آله بر من تا تو را وصی خود قرار دهم و کتاب‌ها (نوشته‌ها) و سلاح خویش را به تو دهم، همان‌طور که رسول خدا صلی الله علیه و آله با من چنین کرد و کتاب‌ها و اسلحه‌اش را به من واگذار نمود و رسول خدا صلی الله علیه و آله دستور داد که به تو فرمان دهم، هر گاه مرگت فرا رسید، آن کتاب و سلاح را به برادرت حسین بسپار. آن گاه فرمود: فرزندم! تو ولی امری و نیز ولایت و اختیار قصاص خون من در دست تو است، چنانچه خواستی عفو کن و اگر تصمیم بر قصاص گرفتی، در برابر هر ضربت، ضربتی بزن و از این تعددی و زیاده روی نکن». همانند حدیث فوق را سلیم بن قیس نیز روایت کرده است. [۲۷۲].

سپردن و دایع امامت به حسن بن علی

شهر بن حوشب می‌گوید: آن گاه که علی بن ابی طالب علیه السلام از مدینه به سوی کوفه حرکت کرد، ام‌سلمه را خواست و کتاب‌ها (نوشته‌های خاص) و وصیت‌نامه‌ی خویش را به وی سپرد و هنگامی که حسن بن علی علیه السلام به مدینه منوره بازگشت، ام‌سلمه آن امانت‌ها را به حضرت بازگرداند. [۲۷۳]. مطلب فوق - بدون کم و زیاد - به وسیله راویان دیگر نیز از امام صادق علیه السلام نقل گردیده است. [۲۷۴].

آغاز دوره‌ی امامت حسن بن علی

در روز نوزدهم ماه مبارک رمضان سال چهلم هجری، توطئه‌ی شوم خوارج به [صفحه ۱۷۳] اجرا درآمد و مولی الموحدین، امیرالمؤمنین علیه السلام در حالی که نماز صبح را در مسجد کوفه می‌خواند، توسط عبدالرحمن بن ملجم مرادی - لعنة الله عليه - به وسیله‌ی شمشیری زهرآلود مورد حمله قرار گرفت و فرق مبارکش شکافته شد و در روز بیست و یکم همین ماه به فیض عظمای شهادت نایل آمد و پس از آن روز، حسن بن علی بن ابی طالب علیهم السلام عهده‌دار مسؤولیت سنگین زعامت و رهبری امامت اسلامی در آن موقعیت حساس گردید. ابن ابی الحدید معتلی از قول هبیره بن [۲۷۵] مریم که شاهد و ناظر بر حوادث و قضایای مختلف از جوانب گوناگون بوده است می‌نویسد: پس از شهادت مظلومانه مولا متقیان علی بن بی ابی طالب علیه السلام در روز بیست و یکم ماه رمضان چهلم هجرت، بسیاری از مردم کوفه و دیگر ممالک اسلامی متوجه عظیم خوارج گردیدند، از آن جهت بدون کمترین تأمل، پس از اعلام شهادت، بزرگترین اجتماع در کوفه در جلو خانه‌ی آن حضرت به وجود آمد. مردم جهت شنیدن آخرین اخبار و مطالب نسبت به امام شهیدشان در مسجد کوفه اجتماع نمودند، در آن هنگام، فرزند فرزانه‌اش امام حسن مجتبی علیه السلام به میان مردم آمد و جهت بیان مطالبی، بر فراز منبر مسجد کوفه رفت، وقتی خواست سخن گفتن آغاز کند، اشک از دیدگانش سرازیر شد و بعض گلویش را فشرد، اندکی صبر کرد و پس از حمد و ثنای پروردگار فرمود: «در شبی که گذشت، مردی از جهان رخت بربست که در میان پیشتران به اسلام هیچ فردی جز رسول خدا صلی الله علیه و آله بر او سبقت نگرفت، او در کنار پیامبر خدا صلی الله علیه و آله جهاد کرد و پرچمی را که پیامبر به او داده بود بر دوش کشید، در حالی که [صفحه ۱۷۴] جریل علیه السلام او را از سمت راست و میکائیل علیه السلام از سمت چپ همراهی و حمایت می‌نمودند. او از جبهه‌ی کارزار روی بر نمی‌گرداند تا این که خداوند پیروزی را نصیش می‌کرد. او در شبی به جوار رحمت الهی رفت که قرآن در آن شب بر رسول خدا صلی الله علیه و آله فرود آمد و عیسی بن مریم علیهم السلام به آسمان عروج کرد و یوشع بن نون نیز به شهادت رسید.» امام مجتبی علیه السلام ضمن تجلیل و ذکر فضایل پدر بزرگوارش از او با لقب‌های خاتم الوصیین، وصی خاتم النبیین و امیر الصدقین و الشهدا یاد کرد، در ادامه‌ی مطالبشان فرمودند: «پدر من از دارایی و اموال دنیا (اموال شخصی) دینار و درهمی باقی نگذارد، مگر هفتصد درهمی که از عطای [۲۷۶] او کنار گذاشته شده تا برای خانواده‌ی خود خدمتگزاری بگیرد. ابن اثیر آن را هفتصد یا هشتصد درهم می‌نویسد.» [۲۷۷]. سپس بعض گلویش را گرفت، اشک‌هایش جاری شد، مردم نیز به همراه او [صفحه ۱۷۵] گریستند. بعد چنین فرمود: «ای مردم! هر کس مرا می‌شناسد که می‌شناسد و اگر کسی نمی‌شناسد، بداند که من حسن بن علی فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله هستم من فرزند بشیر و نذیرم. فرزند کسی هستم که شما را به خدا دعوت می‌نمود و چراغ راه هدایت بود. رسالت و پیامبری اش رحمت برای جهانیان بود. من از اهل بیتی هستم که خداوند منان آنان را از هر گونه آلودگی متنه گردانید و طهارت واقعی را نصیب آنان نمود. جرایل بر آن خانواده - اهل بیت - فرود آمد و از آن جا به آسمان‌ها عروج کرد. من از خانواده‌ای هستم که خداوند دوستی و ولایتشان را بر هر کسی واجب نمود و فرمود: «قل لا أسائلکم علیه أجرًا الا المودة في القربى و من يقترب حسنة نزل له فيها حسنة» [۲۷۸] انجام حستنا، دوستی و پیروی ما اهل بیت علیهم السلام می‌باشد. [۲۷۹]. سخنان امام مجتبی علیه السلام مردم را چنان متأثر نمود که اشک بر گونه‌هایشان جاری شد، آنان بر مظلومیت و عظمت علیه السلام می‌اندیشیدند و بر سرنشست خویش نگران بودند ولیکن سخنان آن حضرت آنان را دگرگون کرد، همچنین آرامش و اطمینان او به مردم روحیه‌ای داد که زمزمه بیعت با حسن بن علی بن ابی طالب علیهم السلام در میانشان مطرح گردید.

بیعت مردم با امام حسن

ابوالفرج اصفهانی گوید: پس از اجتماع عظیم مردم در مسجد کوفه و خطابه‌ی [صفحه ۱۷۶] زیبای آن حضرت، عبدالله بن عباس به پا خاست و مردم را بر بیعت با امام مجتبی علیه السلام دعوت نمود، در آن هنگام که مردم همه‌ی معیارهای حاکم اسلامی را در

چهوری تابناک سبط اکبر رسول خدا صلی الله علیه و آله می دیدند، بی درنگ به نشانه بیعت، دست مبارک او را فسردند. [۲۸۰]. بیعت مردم کوفه و رؤسای قبایل، شادی و فرح در میان مسلمانان را به دنبال داشت و از سوی دیگر دشمنان اهل بیت همانند ناکثین و مارقین و... به ویژه حاکمیت غاصب شام را مضطرب و سرگردان نمود و آنان به فکر توطئه بیشتری جهت سرنگونی حکومت نوپای حسن بن علی علیه السلام افتادند و از هیچ گونه حرکت سیاسی و غیر سیاسی بر ضد آن حضرت کوتاهی نکردند، زیرا معاویه می دانست که حسن بن علی علیه السلام از محبوبیت بسیار زیادی در میان مسلمانان برخوردار است و در اندک زمان، جای خالی پدر را پر خواهد نمود، همان طوری که بعد از بیعت عمومی مردم، سبط اکبر رسول خدا صلی الله علیه و آله دست به سازماندهی مجدد نیروها زد. او عبدالله بن عباس را به عنوان والی و فرماندار بصره روانه آن دیار نمود و به مردم آن سامان معرفی کرد. قیس بن سعد بن عباده و سعید بن قیس و عبیدالله بن عباس را نیز به فرماندهی بخشی از نیروهای مسلح [صفحه ۱۷۷] خود برگزید و بسیاری از افرادی را که در زمان پدر خود منصب و مقامی داشتند، در پستشان ابقا نمود. [۲۸۱].

حکومت شام و توطئه‌های جدید

اشاره

انتشار اخبار فوق، معاویه را بر آن داشت که به سرعت شورایی تشکیل دهد و با یاران صمیمی و مورد اعتمادش به مشورت بنشیند و آنان را از وضعیت خطرناک آینده بیم دهد. او در برابر عمر و عاص و قیس بن اشعث و دیگر بزرگان اموی گفت: چنانچه اندیشه‌ای اساسی جهت براندازی حکومت حسن بن علی نکنید، برای همیشه با تهدید موافق خواهیم شد. [۲۸۲] پس از سخنان معاویه شورا برگزار شد و تصمیمات زیر اتخاذ گردید:

فرستادن جاسوس جهت آشوب و اغتشاش

در آن روزها حکومت شام اولین مرحله توطئه خود را با اعزام دو جاسوس کارآزمودهی خود از دو قبیله حمیر و بنی القین و همکاری عده‌ای دیگر به اجرا گذاشت: یکی را به کوفه فرستاد و دیگری را روانه بصره نمود. همزمان افراد دیگری را در راستای اهداف شوم خود به شهرهای دیگر فرستاد تا از اوضاع داخلی عراق مطلع گردند و در زمان مناسب، دست به اغتشاش و آشوب زند. دو جاسوس ماهر و مورد اعتماد معاویه، هر یک وارد محل مأموریت خود شدند. جاسوس حمیری در شهر کوفه وارد خانه قصابی شد و کار خود را از آن جا آغاز نمود، که نیروهای مخفی و اطلاعاتی شهر کوفه او را شناسایی و دستگیر نمودند و به حضور امام مجتبی علیه السلام آوردند و حضرت حکم قتل [صفحه ۱۷۸] او را صادر نمود و دستور داد گردنش را از تنش جدا کردند. آن گاه نامه‌ای به بصره نوشته و عبدالله بن عباس را از حرکات جاسوسی معاویه آگاه ساخت که به محض رسیدن نامه‌ای امام علیه السلام مأموران در بصره دست به کار شدند و جاسوس بنی القینی را نیز دستگیر نمودند؛ و بنا به دستور حکومت، او را هم در برابر مردم گردان زدند. [۲۸۳].

تطمیع و تهدید نیروهای ارشد نظامی

معاویه همواره می‌کوشید تا چهره‌هایی همچون عبیدالله بن عباس بن عبدالمطلب و قیس بن سعد بن عباده و... را به نحوی بخرد و تطمیع کند و یا بترساند. او افرادی مانند عبیدالله بن عباس را با آن که سابقه‌ی درخشانی داشت و همواره در خط مستقیم علویان بود و مکرر وفاداری خویش را به اهل بیت علیهم السلام اثبات کرده بود، فریب داد. عبیدالله به جهت کشته شدن دو فرزندش در یمن و

یا مکه در جلو همسرش به دست بسر بن أبي أرطاء عامری، فرمانده نظامی جنایتکار و سفاک معاویه، کینه‌ای شدید و عمیق نسبت به معاویه در دل داشت [۲۸۴] لیکن جنگ روانی و تبلیغاتی معاویه به حدی شدید بود که او هم تحت تأثیر قرار گرفت و با دریافت پانصد هزار درهم و وعده‌ی پانصد هزار دیگر به لشکریان معاویه پیوست و ننگ همیشگی را برای خود خرید. [۲۸۵] عبیدالله بن عباس فرار نمود و به معاویه پناهنده شد. بعد از فرار، دو سوم نیروهای تحت فرماندهی اش درهم ریخت و [صفحه ۱۷۹] آنان نیز گروه گروه گریختند. [۲۸۶] کار بدانجا رسید که معاویه فکر کرد، دیگر کسی نمانده است. لذا بسر بن أبي أرطاء را با سه هزار نفر به سراغ بقیه فرستاد. ولیکن قیس بن سعد که به همراه چهار هزار نفر باقی مانده که پیمان و میثاق اساسی بسته بودند ایستادند و مقاومت کردند. وقتی بسر و لشکریانش همراهش وضعیت را جنین دیدند به سوی شام عقب‌نشینی کردند. معاویه مجدداً به فکر فریب قیس بن سعد درآمد. قیس وفاداری خود را به امام مجتبی علیه السلام اعلام کرد و معاویه را «وثی بن وثی» (بت پرست فرزند بت پرست) دانست که در نامه‌ی بعدی، معاویه [صفحه ۱۸۰] هم او را «فرزنده یهودی!» خواند. [۲۸۷] قیس بن سعد اخبار را طی نامه‌ای به امام مجتبی علیه السلام در ساباط نوشت و به هیچ وجه، فریب شایعات معاویه مبنی بر تقاضای صلح از سوی امام مجتبی علیه السلام را نخورد و سرانجام وقتی خبر مجروح شدن آن حضرت را در «ساباط» [۲۸۸] شنید و احساس کرد صلح برقرار خواهد شد با نیروهای خود مشورت کرد و طریق کوفه را پیش گرفت.

شايعه صلح قبل از تحقق آن

اشاره

از دیگر توطئه‌های حکومت شام اشاره‌ی پیشنهاد صلح از سوی امام حسن مجتبی علیه السلام به معاویه بود. شایعه این مطلب و مطالب غیر واقعی دیگر از سوی خوارج که با انگیزه‌های دیگری شرکت در جنگ داشتند روحیه‌ی رزمندگان مسلمان را در هم می‌شکست، به خصوص آنان که پدر، برادر یا فرزندان خود را در جنگ و مبارزه از دست داده بودند [۲۸۹] و حال آن که آغازگر صلح، معاویه پسر ابوسفیان بود. وی یک مرتبه توسط عبدالله بن نوفل و مرتبه‌ی دیگر توسط عبدالله بن عامر صلح را خدمت امام مجتبی علیه السلام مطرح کردند، لیکن حضرت با قاطعیت تمام آن را رد کرد و نپذیرفت. [۲۹۰]. [صفحه ۱۸۱]

پاسخهای متقابل

امام مجتبی علیه السلام در برابر توطئه‌های معاویه و حکومت شام ایستاد و هیچ گونه سستی از خود نشان نداد. آن بزرگوار بارها حکام شام را تهدید به جنگ کرد. اینکه به چند نمونه از آن موارد اشاره می‌شود: ۱) پس از آن که جاسوسان معاویه را اعدام کرد، نامه‌ای به شرح زیر نوشت: «اما بعد، فانک دستست الى الرجال، كأنك تحب اللقاء، لا شك في ذلك، فتوقعه انشاء الله [۲۹۱]؛ اما بعد، اي معاویه! تو به وسیله‌ی بعضی از نیروهایت در میان ما به جاسوسی پرداخته‌ای، گویا فتنه‌ی جنگ را دوست داری، البته شکی دز این امر وجود ندارد، پس منتظر باش با عنایت خداوندی به سراغت خواهم آمد.» ۲) گواه دیگر و بلکه بهترین گواه، حرکت امام حسن مجتبی علیه السلام به ساباط مداین، جهت ترغیب به مشارکت افراد در جنگ صفين است. [۲۹۲]. ۳) امام مجتبی علیه السلام پسر عم خود «مغیره بن نوفل بن حرث بن عبدالمطلب» را در کوفه گمارد و به او سفارش کرد که از تحریک و تشویق مردم در جهاد و جنگ غفلت ننماید که او وظیفه‌ی خود را انجام داد. امام مجتبی علیه السلام در میان آنان آمد و سه نوبت نماز خواند و تا دیر عبدالرحمن همراهی نمود و عبیدالله بن عباس را فرمانده و قیس بن سعد و سعید بن قیس را به عنوان دو مشاور و معاون قوی تعیین کرد. [۲۹۳]. ۴) از سوی معاویه گروهی جهت مذاکره درباره‌ی صلح به ساباط آمدند که حضرت تقاضای آنان را رد نمود.

[صفحه ۱۸۲] معاویه توسط ستون پنجم خود شایع کرد که امام مجتبی علیه السلام خواهان صلح است و با کمال تأسف، این شایعه به سرعت و به طور گسترش پیچید تا آن جا که گروهی تندرو، ناآگاه و فریب خوردهی معاویه در ساباط مداری آن حضرت را در حالی که خطبه می‌خواند و مردم را به جهاد فرامی‌خواند مورد سوء قصد قرار داده و مجروحش کردند، بعد از این ماجرا امام مجتبی علیه السلام را به مداری منتقل کردند. [۲۹۵]

شایعات دیگر

ستون پنجم حکومت شام، هر خبری را که موجب تضعیف روحیه لشگریان عراق می‌شد، توسط وابستگان فکری خود شایع می‌کرد، از آن جمله این که: فلان مرد جنگی و رزمی پناهده شده و یا مجروح گردیده است و یا می‌گفتند: او شهید شده، مانند شایعه شهادت قیس بن سعد، که مناسبت با روحیه و وضعیت آن فرماندهی شجاع داشت؛ زیرا نمی‌توانستند مطلب دیگری درباره اش شایع کنند؛ در هر صورت، انتشار شایعه شهادت قیس بن سعد به گونه‌ای بود که بعضی از نیروهای تازه نفس از میان راه بازگشتند [۲۹۶] و این خود سبب از هم گسیختگی بیشتر شد؛ وضع بدانجا کشید که راهی غیر از مصالحه نبود و قرارداد صلح که از هر زهری کشنده‌تر بود امام ناگزیر بدان تن داد. شاعر وضعیت حضرت مجتبی علیه السلام را در رباعی خود چنین می‌سراید: در صلح حسن نهال دین نارس بود می‌کرد همین به جای او هر کس بود [صفحه ۱۸۳] او خواست مجال تا شود وقت قیام این صلح نبود بلکه آتش بس بود

قضاوتهای نادرست

آن‌گاه که صلح تحمیل گشت و حوادث ناگوار یکی پس از دیگری به وجود می‌آمد، بسیاری از یاران نزدیک و دور و دیگر افراد، آن حضرت را سرزنش می‌کردند. ابوسعید عقیصی گوید: آن بزرگوار در جواب آنان با صبر و تحمل می‌فرمود: «و يَحْكُمُ ما تدرُّونَ مَا عَمِلْتُ، وَ اللَّهُ لِلَّذِي عَمِلْتَ لَشَيْعَتِي خَيْرٌ مَا طَلَعَتْ عَلَيْهِ الشَّمْسُ أَوْ غَربَتْ، أَمَّا تَعْلَمُونَ أَنِّي أَمَّا مُكْمِنُ وَ مُفْتَرِضُ الطَّاعَةِ عَلَيْكُمْ، وَ أَحَدُ سَيِّدِي شَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ بِنَصِّ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ عَلَى؟ فَقَالُوا: بَلِي [۲۹۷]؛ وَإِنِّي بِرَشْمًا! آيَا مِنِ دَانِيدَ مِنْ چَهْ كَرْدَمْ، قَسْمَ بِهِ خَدَا آنچه را که من برای مصالح مسلمانان و حفظ شیعیان و پیروانم انجام داده‌ام بهتر است از آنچه که خورشید از حین طلوع تا زمان غروب بر آن می‌تابد. آیا توجه دارید که من امام شمایم و اطاعت من بر شما واجب است و من یکی از دو سرور و آقای جوانان بهشتم، طبق آنچه رسول خدا صلی الله علیه و آله درباره‌ی من تصریح کرده است؟ همگی در جواب گفتند: آری.»

پیشنهاد صلح از سوی چه کسی بود؟

از آنچه گذشت، روشن شد که داستان صلح (مصالحه) ابتدا از سوی معاویه پسر ابوسفیان به جهت رسیدن به اهداف شیطانی - که بعدا در بخش پیمان شکنی‌های معاویه خواهد آمد - مطرح شد و با کمال تأسف، بعضی از مورخان قرن سوم و چهارم در آن راستا قلم زده‌اند و از روی جهل و غفلت و یا [صفحه ۱۸۴] دست نشاندگی از ناحیه‌ی حکومت‌ها هیزم کش معركه‌ی باطل علیه حق گردیده‌اند و آن را نسبت به حسن بن علی علیه السلام داده‌اند.

اشتباه بزرگ طبری و ابن قتیبه

ابن جریر طبری (متوفی ۳۱۰ ه. ق.) می‌نویسد: «و استخلف أهل العراق الحسن بن علي عليهما السلام على الخلافة و كان الحسن لا يرى القتال و لكنه يريد أن يأخذ لنفسه ما استطاع من معاویه، ثم يدخل في الجماعة و عرف الحسن أن قیس بن سعد لا يوفقه على

رأیه فتزره و أمر عبیدالله بن عباس، فلما علم عبیدالله بن عباس بالذى يرید الحسن عليه السلام أن يأخذ لنفسه كتب الى معاویه يسأله الأمان يشترط لنفسه على الأموال التي أصابها فشرط ذلك له معاویه [٢٩٨]؛ مردم عراق بعد از شهادت امیرالمؤمنین عليه السلام حسن بن علی را جهت خلافت و حکومت برگزیدند و حال آن که او هیچ گونه تمایلی به جنگ نداشت و می خواست در حد توان، امکاناتی را از معاویه دریافت کند و سپس در میان مردم به طور معمول زندگی نماید. حسن بن علی می دانست که قیس بن سعد با عقیده و فکر او (صلح با معاویه) موافقت نمی کند، از این رو او را بر کنار کرد و عبیدالله بن عباس را امیر لشکر معاویه نوشت و در آن، درخواست پناهندگی سیاسی کرد و همچنین شرط کرد، مقدار پولی را دریافت نماید که معاویه آن را پذیرفت.» ابن قتیبه (متوفی ٢٧٦ هـ) می نویسد: «فلما تمت البيعة له وأخذ عهودهم و موايثهم على ذلك كاتب معاویة فأتاه [صفحه ١٨٥] فخلأ به فاصطلح معه على أن لمعاویة الامامة ما كان حيا فإذا مات فالامر للحسن عليه السلام [٢٩٩]؛ آن گاه که مردم با امام مجتبی علیه السلام بیعت کردند و بر پیمان و عهد خود قرار بستند، حضرت مکاتبه خود را با معاویه آغاز کرد و به معاویه اعلام آمادگی برای صلح کرد و اظهار امیدواری نمود و سپس چنین توافق نمود: حکومت در اختیار معاویه باشد، مدامی که معاویه زنده است و آن گاه که او مرد، امامت و زعامت به دست حسن بن علی برگردد.» سپس قرارداد صلح را امضا نمود و بر فراز منبر رفت و آن را بر همگان اعلام کرد.

حقیقت چیست؟

امام حسن مجتبی علیه السلام به این توطئه بزرگ که باور بسیاری از ارباب قلم را جلب نموده، پاسخ روشن و دندان‌شکنی می‌دهد. سلیم بن قیس می‌گوید: مردم کوفه در مسجد با معاویه اجتماع کرده بودند که امام حسن از منبر بالا رفت و با توجه به این حیله‌ی معاویه که «آغازگر قرارداد صلح، حسن بن علی است» پس از حمد و ثنای پروردگار فرمود: «ایها الناس ان معاویة زعم أني رأيتم للخلافة أهلا- و لم أرنفسي لها أهلا و كذب معاویة أنا أولى الناس بالناس في كتاب الله و على لسان نبی الله فأقسم بالله لو أن الناس بایعونی و اطاعونی و نصرونی، لأعطيتهم السماء قطرها و الأرض بركتها و لما طمعتم فيها يا معاویة و لقد قال رسول الله صلى الله عليه و آله: ما ولت أمّة أمرها رجلاً قط و فيهم من هو أعلم منه الا لم يزل أمرهم يذهب سفالاً حتى يرجعوا الى ملة عبده العجل... و لو وجدت أنا أعوانا ما بایعتك [صفحه ١٨٦] يا معاویة [٣٠٠]؛ ای مردم! معاویه بر این باور است که من او را لا-یق و شایسته‌ی خلافت و زعامت دانسته و خود را سزاوار آن نمی‌دانم، او دروغ می‌گوید. معاویه! بنابر آنچه در کتاب خدا آمده و بر زبان نبی مکرمش جاری گشته است، من برای حکومت، سزاوارترین و شایسته‌ترینم. پس سوگند به خدا! اگر مردم با من بیعت حقیقی می‌کردند و از من اطاعت می‌نمودند و نصرت و یاری ام می‌دادند، برکات الهی از آسمان و زمین بر آنان نازل می‌گشت و معاویه در حکومت شما به شما طمع نمی‌کرد. همانا رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: هیچ امت و ملتی امامت و ولایت خویش را به فردی واگذار نخواهد کرد، در حالی که داناتر و لایق‌تر از او در میانشان وجود داشته باشد و چنانچه چنین کنند (زمام امور را به فرد غیر لایقی واگذار نمایند) به سرنوشت ملتی گرفتار خواهند شد که گوساله را معبود خود قرار می‌داد... [٣٠١] ای معاویه! چنانچه من انصار و اعوانی داشتم، هرگز کار به مصالحه نمی‌انجامید و با تو بیعت نمی‌کردم.»

نقد و بررسی

باید گفت: سخن طبری و ابن قتیبه اولاً: اجتهاد در برابر نص است، زیرا امام علیه السلام آن را انکار نموده و با صراحة، موضع خود را از ابتدأ تا انتها بیان می‌کند. اینان آن حضرت را متهم به تماس‌های سری جهت آماده نمودن معاویه برای صلح می‌کنند. ثانیاً: قیس بن سعد تا آخرین لحظات در ساباط فرماندهی حدود یک تیپ را به عهده داشت. پس این که آنان می‌گویند: امام علیه السلام

او را برکنار کرد تا بتواند با [صفحه ۱۸۷] معاویه قرار داد صلح امضا کند، مطلب درستی نیست. ثالثا: مورخان دیگر همچون ابی حنیفه دینوری (متوفای ۲۲۷ ه. ق) می‌نویسد: آن گاه که از هم گسیختگی نظامیان حسن بن علی علیه السلام در معركه سبات برمیگان روشن شد، شرایط صلح توسط عبدالله بن عامر مطرح گردید و چنین نیست که امام حسن علیه السلام فکر بیعت و مصالحه با معاویه را از همان روزهای اول در سر داشت. [۳۰۲]. ابن جوزی نیز پیشنهاد مصالحه را از سوی معاویه دانسته و می‌نویسد: «و لما رأى الحسن تفرق الناس عنه و اختلاف أهل العراق عليه و غدر أهل الكوفة به رغب فى الصلح و كان معاويا قد كتب اليه فى السر يدعوه الى الصلح فلم يجده ثم أجابه [۳۰۳]: إمام مجتبى علية السلام آن گاه که دید، مردم پراکنده‌گی اختیار کرده و هر کدام سازی می‌زند و کوفیان نیز با او به مکر و حیله رفتار می‌کنند طرح مصالحه با معاویه را عنوان کرد، لیکن این تمایل به مصالحه، بعد از نوشتن نامه‌های سری و پنهانی معاویه به حسن بن علی [علیه السلام] بود که حضرت بدان نامه‌ها جوابی نداده بود، ولی سرانجام ناگزیر به پذیرش صلح گردید». در هر صورت، آنان که می‌خواهند پیشنهاد صلح را از سوی امام علیه السلام به جهت ضعف و یا دنیاطلبی! وانمود سازند، باید بدانند که چنین نیست و این باوری است نادرست. از دیدگاه ما که امام را معصوم می‌دانیم و با توجه به مطالبی که از پیش مطرح نمودیم، امام مصالح امت اسلامی را در نظر داشت، در این صورت دیگر مهم نیست که پیشنهاد صلح ابتدا از سوی معاویه باشد یا امام حسن مجتبی علیه السلام، گرچه روایات و مطالب تاریخی و سیره‌ی آن بزرگوار و اهل بیت همان است که پیش از این گفتیم و ابن جوزی نیز بدان تصریح نمود. [صفحه ۱۸۸] در پایان این بحث به گفتار دو تن از چهره‌های درخشان شیعه بسنده می‌کنیم، همان طوری که عالم ژرف‌اندیش، مرحوم آیه‌العظمی میلانی بر گفتار آن دو بزرگ مرد اعتماد نموده است:

سخن سید مرتضی مشهور به علم الهدی

مرحوم سید مرتضی (ره) مطلب را به صورت پرسش و پاسخ طرح نموده و چنین می‌نویسد: با این که فساد و رذالت معاویه بر همه روشن بود، چرا امام علیه السلام قدرت و حکومت را به او واگذار نمود و خود گوشنه‌نشینی را برگزید؟ در حالی که کسانی حاضر بودند جان و مال خود را برایش فدا کنند، پس چرا به اعتبار اجتماعی خود ضربه زد، تا آن جا که بعضی نام «خوار کننده مؤمنان» بر او نهادند؟ وی آن گاه در پاسخ آورده است: عصمت امام مجتبی علیه السلام از امور قطعی و مسلم است و ادله و برهان مؤید این امر است. ما ناگزیریم در برابر گفتار و کردار امام علیه السلام تسلیم باشیم، هر چند دلیل و علت کار آن حضرت به طور گسترده بر ما روشن نباشد و گروهی از اقدامات آن حضرت خرسند نبوده و آن را نپیستندند. [۳۰۴].

کلام سید بن طاووس

سید بن طاووس، همان عارف و عالم بزرگ، علی بن جعفر بن موسی بن محمد بن احمد بن محمد بن محمد بن طاووس الحسینی (ره) است و در سال‌های ۵۸۹ تا ۶۶۴ ه. ق. می‌زیسته است. وی در عمر پر برکت خویش کتاب‌های بسیاری همچون: «الاقبال بالأعمال الحسنة»، «الملهوف على قتلى الطفواف»، «التممات و المهمات»، «مضمار السبق» و... را نوشته است و مورد توجه بزرگان می‌باشد. او در سن ۶۱ سالگی به هنگام وصیت، درباره‌ی مظلومیت جدش، امام حسن علیه السلام [صفحه ۱۸۹] به فرزند هفت ساله‌اش (سید محمد) چنین می‌گوید: (فرزنند!) شکفت آور نیست که گروهی جدت امام حسن علیه السلام را درباره‌ی صلح با معاویه مورد اعراض قرار دهنده، ولی این کار به فرمان جدش پیامبر صلی الله علیه و آله صورت گرفت و ما می‌بینیم که پیامبر صلی الله علیه و آله با کافران صلح کرد، پس عذر امام در این مورد کاملاً-روشن است و آن گاه که برادرش حسین علیه السلام به یاری مردم عراق برخاست و دعوت آن‌ها را پذیرفت و با یزید تبهکار مصالحه نکرد، همین مردم عراق یا به جنگش

رفتند و یا به گوشه‌ای خزیدند و به ذلت پناه بردنده و پس از حادثه‌ی جانگداز کربلا هم شنیده نشد که این مردم از کشته شدن فجیع آن حضرت ناراحت شوند و بر یزید بشورند و یزید را از مقام خلافت به زیر آورند، لیکن همین مردم به نفع عبدالله بن زبیر قیام کردند و او را در گمراهی اش یاری دادند و در این امر، مفتضح گردیدند و در انتخاب این راه زشت، سوء نیت آن‌ها روشن گردید. آیا از چنین مردمی انحراف از حق و حقیقت بعید است؟ آن‌ها سرانجام به آن وضعیت نادرستی که انتخاب کرده بودند گرفتار شدند. سید بن طاووس (ره) سپس چنین ادامه می‌دهد: مولای ما حسن بن علی و ائمه‌ی اطهار علیهم السلام حکومت و خلافت را به آن شیوه و راهی که خداوند تعیین نموده است می‌خواستند تا مجری اوامر الهی باشند، لیکن معاویه و زیاد حکومت را جهت زورگویی و ستم می‌خواستند و برای به دست آوردن آن به هر کاری و ستمی دست یازیدند. [۳۰۵].

قطعیت امام در مبارزه با طاغوت شام

معاویه با لطائف العیل می‌کوشید، چنین وانمود کند که حسن بن علی از روی [صفحه ۱۹۰] صفاتی دل و خشنودی کامل صلح را پذیرفته است و بعد از این مطیع و فرمانبر معاویه خواهد بود [۳۰۶] و در اصل معاویه را لایق خلافت و زعامت بر مسلمانان می‌دانسته است. به دنبال این حیله‌گری، وقتی شنید که خوارج به سرکردگی فروه بن نوفل [۳۰۷] تمام قوای خود را علیه وی گرد آورده‌اند و می‌خواهند بر پایگاه حکومتی اش هجوم آورند، نامه‌ای نوشت و توسط مأمور ویژه‌اش برای آن حضرت که در بین راه مدینه و کوفه در نزدیکی «قادسیه» بود فرستاد و از آن بزرگوار خواست که شورش خوارج را سرکوب کند پس از آن به سفرش ادامه دهد. امام مجتبی علیه السلام در پاسخ پیام معاویه نوشت: «لو آثرت أن أقاتل أحدا من أهل القبلة لبدأت بقتالك، فإنى تركتك لصلاح الأمة و حقن دمائها [۳۰۸]؛ اگر بنا داشتم با کسی از اهل قبله (افراد به ظاهر مسلمان و در واقع دشمن اسلام) به جنگ برخیزم، پیش از هر کسی با تو می‌جنگیدم، من به جهت ملاحظه‌ی مصالح امت اسلامی و حفظ جان مسلمانان از جنگ با تو دست برداشتم و این موجب نمی‌شود که به نفع تو با دیگران بجنگم». از این حدیث چنین برمی‌آید که امام علیه السلام جنگ با معاویه را افضل و برتر از جنگ با خوارج می‌داند. در گفتار فوق امام علیه السلام معاویه را تحقیر می‌کند و می‌فرماید: «فانی [صفحه ۱۹۱] تركتك...؛ تو را رها ساختم و دست از سرت برداشتم» همانند عقابی که گنجشک را رها کرده باشد. پس در نظر امام علیه السلام جنگ با معاویه یک اصل است و مصالحه، تاکتیک و بهترین روشی است که آن روز می‌توانست برای حفظ مسلمانان به کار ببرد. او خود در جواب بعضی از افراد معارض نسبت به صلح فرمود: «ليلة القدر خير من ألف شهر» [۳۰۹] صلحی را که انجام دادم، همانند فضیلت شب قدر بهتر از هزار ماه است. برخورد زیبا و پرشکوه امام مجتبی علیه السلام صلابت و پابرجایی آن بزرگوار را می‌رساند و انسان را به یاد پیشگویی‌های رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌اندازد آن گاه که فرمود: «ان ابني هذا سيد ولعل الله أن يصلح به بين فتنين عظيمتين من المسلمين [۳۱۰]؛ همانا پسرم پیشوای مسلمانان است و امید است خداوند به دست او بین دو گروه بزرگ از مسلمانان، صلح برقرار کند.» [صفحه ۱۹۵]

انگیزه‌های صلح (مصالح امت اسلامی)

اشارة

طولانی شدن معركه‌ی صفين به مدت هیجده ماه و کشته شدن حدود هفتاد هزار نفر در لیله الهریر [۳۱۱] و فقدان نیروهای ارزشمند و صحابه‌ی بزرگ پیامبر صلی الله علیه و آله همانند عمار یاسر، هاشم مرقان، ثابت بن قیس، ذو الشهادتین و... که سابقه‌ای بس درخشان داشتند وجود هریک، سبب امیدواری صدها تن دیگر می‌گشت که به گفته‌ی مورخان ۳۶ تن از رزم‌مندگان غزوی بدر

که آخرین ستارگان افق تابناک ایمان و عقیده از زمان پیامبر صلی الله علیه و آله بودند و از مشهورترین صحابه‌ی بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله به حساب می‌آمدند، در نبردهای جمل، نهروان، و صفين به شهادت رسیدند. شهادت این گروه و جایگزین شدن افراد ناتوان و احیاناً منافق، ضربه‌ای کوبنده بر روحیه‌ی پرتوان لشکریان عراق بود و از همه بالاتر ترور و به شهادت رسیدن مولی‌الموحدین، أمیر المؤمنین علیه السلام در مسجد کوفه آن هم در حساس‌ترین زمان‌های جنگ. همه این‌ها از یک سو و از سوی دیگر، تبلیغات پر فریب حکومت شام، [صفحه ۱۹۶] تطمیع و تهدید فرماندهان، ضعف و سستی و از هم گسیختگی نظام و چینش نیروهای مسلح و شایعات بی‌اساس در میان سربازان، موجب یأس و ناامیدی حسن بن علی علیه السلام گردید و دانست که با وضعیت موجود نمی‌توان به اهداف نظامی درستی دست یافت. ابن اثیر گوید: فرزند پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در برابر نیروهای مسلح خود ایستاد و فرمود: «ألا أن معاوية دعانا لأمر ليس فيه عز ولا نصفة، فإن أردتم الموت رددناه عليه و حاكمناه على الله - عزوجل - بظبي السيوف و ان اردتم الحياة قبلناه و أخذنا لكم الرضى. فناداه الناس من كل جانب: البقية، البقية [۳۱۲]؛ بدانید معاویه مرا به امری فراخوانده که در آن نه عزت است و نه انصاف، حال اگر شما برای کشته شدن و مرگ شرافتمدانه آماده‌اید، دعوتش را رد می‌کنم و اگر دنیای خود را دوست دارید و زندگی با ذلت را ترجیح می‌دهید دعوت او را می‌پذیرم و خشنودی شما را به دست می‌آورم. در آن هنگام همگی فریاد برآوردن: زندگی، زندگی (باقي ماندن در دنیا).» و شیخ طبرسی (ره) در احتجاج آورده است که فرمود: «والله ما سلمت الأمر اليه الا أني لم أجد أنصارا، ولو وجدت أنصارا لقاتلته ليلي و نهاري حتى يحكم الله بيني وبينه، ولكنى عرفت أهل الكوفة و بلوتهم، ولا يصلح لى منهم من كان فاسدا، انهم لا وفاء لهم ولا ذمة في قول ولا فعل انهم لمختلفون و يقولون لنا: ان قلوبهم معنا، و ان سيفهم لمشهور علينا [۳۱۳]؛ سوگند به خدا! من حکومت و خلافت را تسليم معاویه نکردم، جز این که یارانی برای نبرد با او پیدا نکردم، چنانچه همراهانی می‌داشت، شب و روزم را به جنگ با او می‌پرداختم و نبرد علیه او را ادامه می‌دادم تا خداوند بین من و او [صفحه ۱۹۷] حکم کند، لیکن من مردم کوفه را شناختم و آنان را آزمایش و تجربه کردم؛ افراد فاسد آن‌ها اصلاح نمی‌شوند. آنان را هیچ گونه وفایی نیست، به گفتار و کردار و تعهدات آنان اعتمادی نخواهد بود. آنان در میان خود اختلاف و چندگانگی دارند، می‌گویند: دل‌های ما با شمامست، در حالی که شمشیرهایشان را بر روی ما کشیده‌اند و جهت کشتن ما آمادگی دارند.» بالاتر این که امام علیه السلام می‌دید، اگر جنگ روع شود و ادامه یابد، منتهی به شکست نظامی لشکریان عراق خواهد شد و آن گاه معاویه بدین بهانه، هر کسی را که از موالیان و دوستداران اهل بیت است خواهد کشت و یک نفر از آنان را باقی نخواهد گذاشت. در این زمینه فرموده است: انى خشيت أن يحث المسلمين عن وجه الأرض فأردت أن يكون للدين ناعي [۳۱۴]؛ من ترسیدم که ریشه‌ی مسلمانان از روی زمین کنده شود، خواستم برای پاسداری و حفاظت از دین نگاهبانی باقی بماند.» و بنابر نقل دیگر فرمود: «فصالحت بقیا علی شیعتنا خاصة من القتل، فرأیت دفع هذه الحروب الى يوم ما فان الله كل يوم هو في شأن [۳۱۵]؛ نگهداری و حفاظت شیعه مرا ناگزیر به مصالحه نمود، پس مناسب دیدم، جنگ به روزی دیگر محول گردد. تکلیف انسان بر اساس اوامر الهی، هر روزی به گونه‌ای است و باید آن را انجام داد.» اهمیت حفظ شریعت و مسلمانان از انگیزه‌های بسیار قوی در موضع گیری امام علیه السلام بود. از آن جا که تشیع، همواره هسته‌ی اصلی اسلام بوده و شیعیان و موالیان اهل بیت علیهم السلام پاسداران حقیقی آن بوده‌اند، امام علیه السلام برای حفاظت این دو، دوراندیشی ویژه‌ای را به کار می‌برد که بعدها امامان معمصون ما تاکتیک و ابتكار آن [صفحه ۱۹۸] حضرت را مورد تأیید صدرصد خویش قرار می‌دهند. پس با توجه به مطالبی که گذشت، ضعف و سستی مردم کوفه و تأثیرپذیری آن‌ها در برابر جنگ‌های روانی معاویه و حکام شام موجب شد که امام حسن علیه السلام در آن موقعیت تنها بماند و اگر می‌خواست علیه معاویه جنگ را راه بیندازد غیر از کشته شدن نیروهای خویش به ویژه افراد متعهد، سابقه‌دار و باوفا و از هم پاشیدن شیرازه‌ی جبهه حق اثری نداشت و در آن وضعیت دشوار، بهترین اقدام، همان عقب‌نشینی تاکتیکی بود که آن حضرت انجام داد و در سایه‌ی آن، نیروهای خویش را حفظ کرد و در عقد صلح و

قرارداد، مطالبی را پیش‌بینی کرد که هر انسان منصفی آن را تحسین می‌کند.

پرسش

ممکن است گفته شود: بعد از انعقاد صلح و تسلط معاویه و حكام شام بر امور مسلمین باز هم نیروهای ارزشمندی، همچون حجر بن عدی، عمرو بن حمق، کدام بن حیان و قبیصه [۳۱۶] و... به شهادت رسیدند و خون پاکشان بر زمین ریخته شد و بنی امیه به ویژه معاویه آن همه ستم و استبداد را بر مردم مظلوم عراق و... روا داشتند و کردند آنچه را که نباید انجام می‌شد.

پاسخ

شهادت هر یک از یاران اهل بیت بعد از قرارداد صلح، بیداری امت را موجب گشت و حرکتی ایجاد کرد و لحظه به لحظه پایگاه بنی امیه را سست نمود و افکار انحرافی آنان در برابر اسلام و اهل بیت علیهم السلام برای همیشه دفن شد و شهادتشان باعث بقای آنان و مكتب اسلام و اهل بیت گردید و نیز پیمان شکنی‌های مختلف از [صفحه ۱۹۹] سوی معاویه، چهره‌ی مزور و حیله‌ی گروی را افشا کرد. [۳۱۷] اینک نگاهی به قرارداد و عقد صلح نامه:

قرارداد صلح و شرط‌های اساسی آن

گروهی از مورخان نوشتند: در سال ۴۱ ه. ق. در یکی از ماههای ربیع الاول و یا ربیع الثانی و یا جمادی الاولی، معاویه نامه‌ای را به عنوان قرار صلح برای حسن بن علی علیهم السلام توسط عبدالله بن عامر و عبدالرحمن بن سمرة فرستاد. این نامه کاملاً سفید بود و فقط در بالای آن یک سطر نوشته شده بود: «أن اشترط في هذه الصحيفة التي ختمت أسفلاها ما شئت فهو لك» [۳۱۸]؛ این نامه‌ای است که در رابطه با عقد صلح فرستادم و من آن را امضا کرد، هر شرطی را که شما می‌خواهید و صلاح می‌دانید در آن بنویسید، مورد قبول من است». و بنا به نقلی دیگر: معاویه در پایان نامه، جهت اطمینان بیشتر، سوگندهای بزرگی یاد کرد و به امضای همه‌ی اعضای هیأت حاکمه خود رساند که بدین مضمون آمده است: «و على معاویة بن ابی سفیان بذلک عهد الله و میثاقه و ما اخذ الله على أحد من خلقه بالوفاء وبما اعطى الله من نفسه» [۳۱۹]؛ معاویه بن ابی سفیان متعهد می‌شود، به مضمون قرارداد همانند محکم‌ترین پیمان و میثاق که خداوند از بندگانش می‌گیرد، وفادار باشد و به آن عمل کند. [صفحه ۲۰۰] شرایط و بندهایی که در نامه آمده، مختلف نقل شده و درباره‌ی آن، احادیث و روایات گوناگونی وارد شده است، ولی آنچه مسلم است این که شخصیتی همانند حسن بن علی علیهم السلام که از دوران طفولیت خویش در گیر و دار مسائل حکومتی و سیاسی بوده، در نامه‌ی خویش، جوانب احتیاط را به دقت مراعات می‌کند، به ویژه آن که این نامه را آیندگان خواهند دید و بر آن قضاوت خواهند کرد، گرچه بداند بسیاری از شرایط از سوی معاویه عمل نمی‌شود. لازم بیادآوری است که بین امام علیهم السلام و معاویه نامه‌های بسیاری رد و بدل شد و اما نامه‌ای که شرایط مصالحة را در بر دارد، این نامه است: بسم الله الرحمن الرحيم «هذا ما صالح عليه الحسن بن علی بن ابی طالب معاویة بن ابی سفیان: صالحه على أن یسلم اليه ولاية أمر المسلمين على أن یعمل فيهم بكتاب الله و سنة رسوله صلى الله عليه و آله و سيرة الخلفاء الصالحين و ليس لمعاویة بن ابی سفیان أن یعهد الى أحد من بعده عهداً بل يكون الأمر من بعده شوری بين المسلمين و على أن الناس آمنون حيث كانوا من أرض الله في شامهم و عراقهم و حجازهم و يمنهم و على أن أصحاب علي و شيعته آمنون على أنفسهم و أموالهم و نسائهم و أولادهم، وعلى معاویة بن ابی سفیان بذلک عهد الله و میثاقه و ما أخذ الله على أحد من خلقه بالوفاء وبما اعطى الله من نفسه و على أن لا یبغى للحسن بن علی و لا لأخیه الحسين و لا لأحد من أهل بیت رسول الله صلى الله عليه و آله غائلاً سراً و لاً- جهراً، و لاً- یخفی أحداً منهم فی أفق من الآفاق. شهد عليه فلاں و فلاں بذلک و کفی بالله شهیداً.

والسلام [۳۲۰]؛ این قرارداد صلحی است بین حسن بن علی [علیه السلام] با معاویه بن ابی سفیان. مقرر گشت در صورتی، حکومت مسلمانان به معاویه واگذار شود که طبق فرمان خداوند و سنت پیامبر صلی الله علیه و آله [صفحه ۲۰۱] و روش خلفای شایسته عمل کند، پس از خود کسی را به جانشینی و خلافت انتخاب نکند و تعیین خلیفه را به شورای مسلمانان واگذارد. مردم در هر جا که هستند (شام، عراق، حجاز، یمن و...) در امنیت کامل باشند و شیعیان علی بن ابی طالب و اموال و زنان و فرزندانشان در امنیت باشند. معاویه باید در این پیمان در گرو وعده‌ی الهی باشد، پیمانی که خداوند هر یک از بندگانش را بر اجرای آن ملزم می‌کند و هرگز نباید نسبت به حسن و برادرش حسین علیهم السلام و هیچ کدام از فرزندان پیامبر صلی الله علیه و آله در پنهان و آشکار، آزاری را روا دارد و توطئه‌ای کند و هیچ کس را در میهن اسلامی به وحشت و ترس نیندازد. جمعی بر این پیمان، گواهی و شهادت دادند و خداوند بهترین گواه و شاهد است». مورخان درباره قرارداد صلح امام علیه السلام با معاویه گاهی همه‌ی آن را به صورت جمعی نقل کرده‌اند، همان طور که گذشت و گاهی به نقل یک یا چند ماده پرداخته و آن را مورد تأکید قرار داده‌اند.

بندهای قرارداد صلح

المادة الاولى: «تسلیم الامر الى معاویه على أن يعمل بكتاب الله و بسنة رسوله صلی الله علیه و آله و بسیرة خلفاء الصالحين [۳۲۱]؛ واگذار نمودن حکومت به معاویه به شرط آن که بر اساس کتاب خدا و سنت پیامبر صلی الله علیه و آله و سیره و روش خلفای شایسته عمل کند». المادة الثانية: «أن يكون الأمر للحسن من بعده فان حدث به حدث فلأخيه الحسين، وليس لمعاویه أن يعهد به الى أحد [۳۲۲]؛ خلافت بعد از معاویه از آن حسن بن علی علیه السلام است و چنانچه حادثه‌ای برای او پیش آمد و او موفق نشد، حکومت از آن [صفحه ۲۰۲] حسین علیه السلام است و معاویه حق ندارد، پس از خود جانشینی تعیین کند». المادة الثالثة: «أن يترك سب أمير المؤمنين و القوت عليه بالصلوة و أن لا يذكر عليا الا بالخير [۳۲۳]؛ دشنام و نفرین به امير المؤمنين علیه السلام در قنوت نماز ترك شود و کسی از آن حضرت جز به نیکی یاد نکند». المادة الرابعة: «على أن الناس آمنون حيث كانوا من أرض الله، في شامهم و عراقهم و حجازهم و يمنهم و أن يؤمن الأسود والأحمر و أن يحتمل معاویه ما يكون من هفوائهم و ان لا يتبع أحدا بما مضى و أن لا يأخذ أهل العراق باحنة [۳۲۴]؛ همهی مردم از هر رنگ و نژادی که هستند و در هر جا زندگی می‌کنند، باید از امنیت کامل برخوردار باشند و از آنچه در گذشته انجام داده‌اند در گذرد و به بهانه‌های واهی، افراد را تعقیب نکند و با مردم عراق به خشونت رفتار نشود». المادة الخامسة: «على أمان أصحاب على حيث كانوا، و أن لا ينال أحدا من شيعة على بمكروه، و أن أصحاب على و شیعه آمنون على أنفسهم وأموالهم و نساءهم وأولادهم، و أن لا يتعقب عليهم شيئاً ولا يتعرض لأحد منهم بسوء و يوصل إلى كل ذي حق حقه و على ما أصحاب أصحاب على حيث كانوا... [۳۲۵]؛ یاران و شیعیان علی علیه السلام در هر جا هستند در امان باشند و به آنها تعرضی نشود و جان و مال و ناموس و فرزندانشان از امنیت کامل برخوردار باشد، معاویه باید اینان را مورد تعقیب و سوء قصد قرار ندهد، حقوق هر صاحب حقی را به خودش برساند و هر آنچه در دست یاران علی علیه السلام است باز پس گرفته نشود». المادة السادسة: «على لا يبغى للحسن بن على -ع- و لا لأخيه الحسين و لا لأحد من [صفحه ۲۰۳] أهل بيت رسول الله صلی الله علیه و آله غائلة سرا ولا- جهرا ولا- يخيف أحدا منهم في افق من الآفاق [۳۲۶]؛ هرگز نسبت به امام حسن و برادرش امام حسین علیهم السلام و هیچ یک از خاندان اهل بیت در آشکار و نهان توطئه‌ای نکند. [ستمی و آزاری نرساند] و در هیچ نقطه‌ای از روی زمین برای آنان وحشتی ایجاد نکند». المادة السابعة: «و أن لا يقيم عنده الشهادة و أن لا يسميه أمير المؤمنين [۳۲۷]؛ در حضور معاویه اقامه شهادت نشود و معاویه حق ندارد خود را امیر المؤمنین بنامد». المادة الثامنة: «أن يستثنى من بيت المال الكوفة خمسة آلاف الف فلا يشمله تسلیم الامر و يقضى عنه ديونه و على معاویه أن يحمل الى الحسین علیه السلام کل عام الفی الف درهم، و أن يفضل بنی هاشم فی العطاء و الصلات علی بنی عبد شمس و أن یفرق فی اولاد من قتل مع أمیر المؤمنین یوم الجمل و اولاد من قتل معه

بصفین الف درهم و آن یجعل ذلک من خراج دارابجرد [۳۲۸]؛ از بیت المال کوفه، مبلغ پنج میلیون درهم مستثنی است، آن مبلغ ربطی به قرارداد صلح ندارد معاویه باید بدھی‌های بیت المال را پردازد و بر اوست هر سال مبلغ دو میلیون درهم به برادرم حسین بدھد. بنی‌هاشم را در بخشش‌ها و عطاها بر بنی عبد شمس ترجیح دهد و هر سال یک میلیون درهم جهت فرزندان شهدای جنگ‌های جمل و صفين، آنانی که در رکاب امیرالمؤمنین علیه السلام به شهادت رسیدند، داده شود و این مبلغ باید از مالیات مربوط به دارابجرد [۳۲۹] باشد. [صفحه ۲۰۴] شروط فوق در نامه‌های رسمی امضا شده ردوبدل گردید. معاویه از شام به مسکن آمد و در آن جا به صورت علنی و رسمی در حضور افراد زیادی خوانده شد و اعلان گردید. بعضی از مورخان گفته‌اند: عقد صلح در «بیت المقدس» [۳۳۰] و یا «أذرح» [۳۳۱] اجرا گردیده که این دو قول قوت چندانی ندارد، زیرا در مسکن [۳۳۲] محل تجمع نیروهای نظامی دو طرف بود و فرماندهان عالی رتبه نیز حضور داشتند. [صفحه ۲۰۵]

توضیحی پیرامون مواد صلحنامه

بندهای قرارداد مصالحه که از سوی سبط اکبر پیامبر صلی الله علیه و آله مطرح شده، دارای امتیازات بسیار و برتری‌های ویژه‌ای است که در هر زمان، جایگاه والای سیاسی - الھی خود را باز می‌کند و منشور اصلاح و انقلاب تدریجی را پی‌ریزی می‌نماید. امام علیه السلام در این قرارداد سعی نموده است پرده از چهره‌ی معاویه بردارد و تبلیغات دروغین را که جهت تثیت موقعیت اجتماعی او انجام گرفته، ختنی نماید. در بند اول، اعمال و کردار وی را مخالف قرآن و سیره‌ی پیامبر صلی الله علیه و آله و خلفای صالح دانسته و از او خواسته است تا بعد از واگذاری حکومت، برنامه‌های آینده‌ی خویش را بر آن اساس و روش قرار دهد. بند دوم، اشاره به موقت بودن حاکمیت معاویه است و این که او نمی‌تواند سرنوشت آینده‌ی مسلمانان را بر عهده گیرد، بلکه آینده از آن خود و یا برادرش حسین علیه السلام است و یا شورایی از مسلمانان که خط و مشی را تعیین می‌کند. بند سوم، بیانگر کینه‌ای است که معاویه نسبت به اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله دارد و این که او آغازگر سب و نفرین بر ضد شخصیتی همچون علی بن ابی طالب علیه السلام بوده است. در بند چهارم، بر بی‌تقوایی، ستمگری و نژادپرستی معاویه اشاره رفته و از او تعهد گرفته شده که برای مردم امنیت برقرار کند و متعرض آنان به ویژه مردم عراق و علاقه‌مندان به اهل بیت علیهم السلام نگردد، زیرا بسیاری از آنان حامی و یاور پدرش علیه السلام بوده‌اند. بند پنجم، خواستار حفاظت و امنیت ویژه‌ای برای یاران پدرش علیه السلام شده است و سپس فرموده: بر معاویه است بر پاکباختگانی چون حجر بن عدی، میثم تمار، عمرو بن حمق و... ارج نهد و حقشان را ادا کند، نه این که به خاطر [صفحه ۲۰۶] حق گویی، آنان را تعقیب کند و ترس و وحشت را حاکم نماید. بند ششم، تأکیدی است بر دو بند پیشین و هشداری است بر ترک توطئه‌ی آشکار و پنهانی حاکمان شام علیه خود و برادرش حسین علیه السلام و همچنین اهل بیت علیهم السلام زیرا که آنان مشعل و مناره‌های هدایت این امتداد و معلوم بود که معاویه و بنی‌امیه برای رسیدن به اهداف شوم خود نخست سراغ آنان را خواهند گرفت و سپس دیگران. امام مجتبی علیه السلام در بند هفتم، بالاترین ضربه‌ی روحی را بر پیکر معاویه و بنی‌امیه وارد کرده است، زیرا: اولاً: اقامه‌ی شهادت باید در نزد افراد عادل، مطمئن و مورد ثائق انجام گیرد و معاویه از این گونه خصال نیک به دور است. مرحوم مجلسی در این باره می‌نویسد: شهادت باید نزد حاکم عادل و قاضی فصل (تمیز دهنده‌ی بین حق و باطل) اقامه شود و درباره‌ی او اطمینان حاصل شود که حق را احیا می‌کند و با باطل مبارزه می‌نماید. [۳۳۳]. امام علیه السلام با آوردن این قیدها خواسته است، معاویه را فاقد صفات و خصال مذکور معرفی کند. ثانياً: اگر معاویه خود را امیرالمؤمنین نداند، مسلم امام علیه السلام که خود یکی از افراد مؤمن است، تحت ولایت و سرپرستی او نخواهد بود، به همین ترتیب، دیگر افراد متدين، متعهد و دلسوز شیعه، پس در آن صورت او حقی بر گردن هیچ مؤمنی پیدا نخواهد کرد. [۳۳۴]. اما بند هشتم، که در برگیرنده‌ی مسائل مالی، بیت المال و پرداخت سالانه به حسین بن علی و پرداخت بدھی‌های حضرت و رسیدگی به بازماندگان شهدای [صفحه

[۲۰۷] صفين و جمل است، از اساسی‌ترین شروط قرارداد صلح به شمار می‌آید.

نقد و بررسی

بعضی از نویسندها توأم‌گان همچون علامه‌ی باقر شریف قرشی، آن را قبول ندارد و بعضی دیگر آن را از شروط غیر واقعی می‌دانند، زیرا طبق استدلال آن‌ها اموال بیت‌المال در اختیار امام مجتبی علیه السلام بوده و دیگر درخواست معنا ندارد و بالاتر این که این بند با سیره‌ی آنان که بیت‌المال را هر شب جاروب می‌نمودند و به فقرا می‌دادند، سازگار نیست. [۳۳۵]. در پاسخ باید گفت: اولاً: امام علیه السلام با این حرکت، صداقت خویش را ثابت کرد و برای همیشه از اتهام اختلاس بیت‌المال رهایی یافت و هیچ کس نتوانست آن حضرت و برادرش و دیگر دست‌اندرکاران حکومتش را متهم نماید. ثانياً: مملکتی که گرفتار جنگ‌های پر هزینه‌ای همچون صفين و جمل و... بوده و پیوسته نیازمند تدارک اسب، شتر، لباس و تسليحاتی همچون شمشیر، سپر و نیزه بود، مگر می‌شد پشتوانه‌ای در بیت‌المال نداشته باشد، آن هم جنگی که بیش از هشتاد هزار نیرو و جنگجو در آن شرکت جسته است. ثالثاً: سیره‌ی علی بن ابی طالب علیه السلام افزومند و زیاد کردن بیت‌المال است (توفیر فیئکم علیکم) [۳۳۶] به طوری که پشتوانه‌ای قوی برای مسلمان‌ها باشد و فیء شامل غنایم، مالیات و زکوات می‌شود. رابعاً: صدقات و حق فقرا که علی بن ابی طالب علیه السلام آن را نگه نمی‌داشت و به فقرا می‌رساند و سعی می‌کرد چیزی از آن را نگه ندارد [۳۳۷]، جزئی از بیت‌المال [صفحه ۲۰۸] عمومی یک کشور است نه همه‌ی آن. و اما در مورد درخواست دو میلیون درهم سالانه برای حسین علیه السلام باید توجه داشت که این مبلغ، برای مصرف شخصی خود و یا امام حسین علیه السلام نبوده، بلکه جهت فقرا و درمان‌گان بوده است، زیرا خانواده‌های فقیر آبرومندی در کوفه بودند که غیر از امام علیه السلام و برادرش کسی آن‌ها را نمی‌شناخت. شیعه بن نعame در این زمینه چنین می‌گوید: بعد از آن که علی بن الحسين، زین‌العابدین علیه السلام از دنیا رفت، متوجه شدیم که وی چهارصد خانواده‌ی فقیر را سرپرستی نموده و کمک مالی می‌رسانده است و حال آن که احدی غیر از آن حضرت از وضعیت آنان مطلع نبوده است. [۳۳۸]. نکته‌ی قابل ذکر دیگر این که چون دین و بدھکاری امام مجتبی علیه السلام مربوط به بیت‌المال بوده، از این رو پرداختش را به معاویه محول می‌کند. بنابراین روشن شد که شرایط و مواد صلح‌نامه بسیار دقیق و اساسی بوده و با درایت و پیش‌بینی امام مجتبی علیه السلام انجام گرفته است؛ بیشتر مورخان شیعه و اهل سنت آن را در نوشته‌های خود آورده‌اند، پس شک و تردید در آن جای ندارد. قرارداد مصالحة و اعلان آن، چنانچه در پانزدهم جمادی الأولی سال ۴۱ هجری انجام گرفته باشد، مدت خلافت و حاکمیت آن حضرت، پنج ماه و ۲۴ روز به طول انجامیده است و اگر در ۲۵ ربیع الاول واقع شده باشد، حکومت ظاهری آن بزرگوار شش ماه و چهار روز طول کشیده است و بالأخره اگر [صفحه ۲۰۹] ۲۵ ربیع الآخر باشد، هفت ماه و چهار روز بوده است. [۳۳۹].

شعار صلح از سوی معاویه

«صلح» از جمله واژه‌هایی است که زیبایی ویژه‌ای دارد و برای هر انسانی آرام‌بخش و جاذب است، به خصوص هنگامی که زمینه‌ی برتری حق بر باطل را فراهم آورد. حال اگر گروه منحرف و باطل‌پیشه چنین واژه‌ای را شعار خود ساخته باشند، به فرموده‌ی امیر مؤمنان علیه السلام (کلمه حق یراد بها الباطل) [۳۴۰] می‌خواهند در سایه‌ی آرامش به اهداف شیطانی خود برسند و از مشکلاتی که جبهه‌ی حق برای آنان فراهم آورده بگریزند. شیوه‌ای که معاویه در صفين پیش گرفت و با بلند نمودن قرآن بر فراز نیزه از فشارهای کمرشکن لیله الهریر گریخت، اینکه نیز در برابر حسن بن علی علیه السلام واژه‌ی صلح را شعار خود قرار داده و دلسوزی امین گردیده است!! همان طور که در نوشته‌هایش آمده: «فانا مناصحون لک... یا بن عم لا تقطع الرحيم الذى بينك وبيني فان الناس قد غدوا بك و بأبيك من قبلك [۳۴۱]؟ ما پنددهنده‌ی توییم... ای پسر عم! خویشاوندی بین من و خود را قطع نکن. مردم به تو

مکر و حیله نمودند، همان طوری که پیش از این با پدرت چنین کردند.» سپس ادامه می‌دهد: «اگر می‌دانستم که تو برای مردم مناسب‌تر و جامع‌تری و دارای برنامه‌ی سیاسی و مالی بهتری هستی و در برخورد با دشمن از مکر و حیله‌ی بیش‌تری استفاده می‌کنی، من به دعوت تو پاسخ مثبت می‌دادم، لیکن مدت حکومت من از تو بیش‌تر بوده و تجربه و سن بیش‌تری دارم، پس ت حاکمیت مرا پذیر و بعد از من خلیفه و حاکم باش! [۳۴۲]. مژدگانها که گریه عابد شد عابد و زاهد مسلمانا [صفحه ۲۱۰] امام مجتبی علیه السلام پیش از پذیرش صلح برای معاویه نوشت: «... فالیوم فلیتعجب المتعجب من توثبک يا معاویة على أمر لست من أهله و لا بفضل فی الدين معروف و لا أثر فی الاسلام محمود و أنت ابن حزب من الأحزاب و ابن أعدی قريش لرسول الله صلی الله علیه و آله و لكن الله حسیبک فسترد فتعلم لمن عقبی الدار» [۳۴۳]. امروز شگفتی از تصرف غاصبانه تو است، رهبری (و حکومت مسلمین) را که هر گز صلاحیت آن را نداری، زیرا زشتی عملکرد تو در دین و سوء سابقهات در اسلام بر همگان روشن است. تو که نوچه‌ی یکی از گروه‌های جنگ احزاب (خندق) هستی و فرزند دشمن ترین فرد قریش نسبت به پیامبر خدایی، امروز خیرخواه این امت گشته‌ای! بدان حساب رس حقيقة خداست، به زودی در صحنه‌ی قیامت، عاقبت زشت را خواهی دید و خواهی دانست، خانه‌ی جاوید از چه کسی است. معاویه بر حکومت سلطه یافت و تمام وعده‌هایش را فراموش کرد و اهداف شیطانی خویش را دنبال نمود. اولین مطلب، نابود کردن شخصیت حسن بن علی علیه السلام و رسیدن به سلطه و قدرت مطلق و ایجاد یأس و نامیدی کامل در مواليان اهل بيت علیهم السلام و به وجود آوردن جنگ روانی بزرگ‌تر از سوی دشمن و دوست علیه خاندان عصمت و طهارت و انزوای محض آنان است و بلکه بالاتر در صدد نابود ساختن اهداف پیامبر و قرآن و عترت رسول خدا صلی الله علیه و آله است.

اهداف شوم معاویه از انعقاد صلح

شکست روحی و معنوی در مواليان اهل بيت

بنا به نقل عالم ارزشمند، مرحوم شیخ مفید (ره) معاویه ابی سفیان بعد از [صفحه ۲۱۱] امضای قرارداد صلح، بی‌درنگ از شام بیرون آمد و خود را به نخلیه، مرکز تجمع نیروها رساند. ظهر روز جمعه بود، نماز جمعه برپا شد، او برای مردم خطبه خواند و مطالبش را چنین آغاز کرد: من با شما نجنگیدم تا نماز به پا دارید و روزه بگیرید و حج به جا آورید و یا زکات دهید، زیرا شما خود اهل نماز و روزه و حج و زکات بودید و آن‌ها را به جا می‌آورید. من با شما می‌جنگیدم تا سلطه‌ی خود را بر شما ثابت کنم و این را خدا به من داد و شماها ناراضی و ناخرسند بودید. توجه داشته باشید، همانا من در حضور حسن بن علی تعهد‌هایی داده‌ام، بدانید که همه را زیر پا می‌نهم و به هیچ یک وفا نخواهم کرد. [۳۴۴]. وی آن گاه به سوی کوفه حرکت کرد و چند روزی در آن شهر اقام‌گردید و مهره‌های خود را در پست‌های مختلف جایگزین کرد [۳۴۵] و روزی در حضور مردم بر فراز منبر رفت و خطبه‌ای خواند و نام امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام را به زبان جاری کرد و آنچه ناصواب و نامناسب بود، نسبت به آن حضرت گفت و سپس در مورد امام مجتبی علیه السلام سخنانی گفت که سزايش نبود. امام حسن مجتبی و برادرش حسین علیهم السلام هر دو در آن اجتماع حضور داشتند. امام حسین علیه السلام به پاخاست تا جواب آن مکار خدעה گر را بدهد، لیکن امام مجتبی علیه السلام آن حضرت را نشاند و خود ایستاد و به یاوه‌های معاویه پاسخ داد و بر او و اصحابش لعن و نفرین فرستاد. در آن هنگام گروهی از حسن بن علی علیه السلام حمایت کردند، اما دیگر دیر شده بود و معاویه بر خر مرادش سوار گردیده بود. [صفحه ۲۱۲]

در پی اعلان نقض پیمان و شکستن تعهدات از سوی معاویه بن ابی سفیان، تهاجم تبلیغاتی گسترده‌ای علیه امام مجتبی علیه السلام از سوی دشمن و دوست نادان آغاز گردید. دشمن به خاطر شکستن روح مقاومت و صبر و ایستادگی در یاران سلاطین پیامبر صلی الله علیه و آله و دوستان نادان به جهت دلسوزی و ترس از سلطه و سیطره معاویه، هریک زبان به اعتراض گشودند. سخنان بعضی از آنان را می‌آوریم: (در اینجا باید سه نکته‌ی اساسی مورد توجه قرار گیرد: اول. چگونگی انتقاد و اعتراض دو گروه (دشمن و دوست). دوم. چگونگی پاسخ امام مجتبی علیه السلام در برابر آنان. سوم. برداری و صبر و برخورد حکیمانه و پرصلابت آن بزرگوار که تأثیرپذیری خاص و آموزندگی بسیار عمیقی داشت)

معترضان وابسته به دشمن

سفیان بن ابی لیلی

او که فردی خبیث و پلید بود و از سوی خوارج تغذیه فکری می‌شد، و در زمان حکومت عدل علیه السلام نیز به مخالفت برخاسته بود، خدمت آن حضرت آمد و با کلماتی که نشان از روح پلیدش داشت به امام مجتبی علیه السلام گفت: «السلام عليك يا مذل المؤمنين [۳۴۶]؛ سلام بر تو ای خوارکننده مؤمنان». امام علیه السلام که وی را می‌شناخت با چهره‌ای برافروخته فرمود: «واي بر تو! ای خارجی با من به خشونت سخن مگوی، زیرا آن چیزی که [صفحه ۲۱۳] باعث صلح شد، رفتار و کردار ناپسند و ناهنجار شما بود. شما پدرم را کشتید و سپس بر من خنجر کشیدید و اردو گاهم را غارت کردید. شما آن گاه که به جنگ صفين می‌رفيد، دينتان در جلو دنیايتان بود و امروز که ديگر دنیايتان مقدم بر دينتان می‌باشد [چنین برخورد ناسالمی داری]. واي بر تو! من دیدم که به مردم کوفه نمی‌شود اعتماد کرد، هر کس بخواهد به کمک آنان پیروز شود شکست خواهد خورد. دو نفر از اینان با یکدیگر توافق ندارند. پدرم از ناحیه‌ی آنان سختی‌ها کشید و زجرهای زیادی را تحمل کرد. این کوفه به زودی خراب می‌شود، چرا که مردمش در دین خدا تفرقه ایجاد کردن و گروه گروه گشتند.» [۳۴۷].

عبدالله بن زبیر

عبدالله بن زبیر نیز از افراد فرمایه‌ای بود که دشمنی اش با اهل بیت علیهم السلام زبانزد و مشهور بود. او در مورد صلح به امام مجتبی علیه السلام اعتراض کرد و قرار صلح را ناشی از ترس و زبونی آن حضرت دانست. امام حسن علیه السلام خطاب به وی فرمود: گمان می‌کنی من از روی ترس و زبونی با معاویه صلح کردم؟! واي بر تو! واي بر تو! چه می‌گویی؟ مگر ممکن است؟! من فرزند شجاع‌ترین مردان عربیم، فاطمه سرور زنان عالم مرا به دنیا آورده. واي بر تو! هرگز ترس و ناتوانی در من راه ندارد، علت صلح من، وجود یارانی همچون تو بود که ادعای دوستی با من داشتید و در دل نابودی مرا آرزو می‌کنید، چگونه به نصرت و یاری شما می‌شود اعتماد کرد؟! [۳۴۸]. [صفحه ۲۱۴] امام مجتبی علیه السلام ضمن جواب صریح به چنین افرادی افشاگری می‌نمود و ماهیت خبیث و پلید آنان را روشن می‌کرد. بدیهی و روشن بود که اینان از اعتراض خود، هدفی جز شکست روحیه و سرکوبی فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله و اهل بیت علیهم السلام نداشتند. امثال این افراد فراوان بود که ما برای نمونه تنها به دو تن از آنان اکتفا کردیم.

معترضان دلسوز و علاقمند

اشاره

امام حسن علیه السلام از جانب گروهی دلسوز و حامی ناآگاه، نسبت به صلح، مورد اعتراض قرار گرفت. آنان چون ماهیت معاویه و دست‌اندرکاران حکومت شام را (با توجه به هیجده ماه در گیری در صفين و خباث آنان در تعرض به کودکان و نوامیس و عرض و آبروی بسیاری از صحابه و...) می‌شناختند، احساس خطر نسبت به خود و کیان اسلام می‌کردند و وحشت و اضطراب فوق العاده‌ای داشتند. امام مجتبی علیه السلام که بر نیت پاک آنان آگاه بود، در پاسخشان خطر ادامه‌ی در گیری و نبود یارانی باوفا و... را مطرح می‌ساخت و گوشزد می‌کرد که باید نهضت را به گونه‌ای دیگر آغاز نمود تا در نسل‌های آینده نام پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سیره‌ی پر برکت اهلیت علیهم السلام به صورت جاوید و مستمر همچون خورشید تابان، در برابر همه‌ی ظلمت‌ها و تاریکی‌ها جلوه گر شود. سخنان امام حسن مجتبی علیه السلام با «مالک بن ضمرة»، «حجر بن عدى»، «عدى بن حاتم»، «بشر همدانی» و ابوسعید عقیص‌اصفی و... گواه صادقی است بر مطالب فوق:

مالك بن ضمرة

مالك از اصحاب و یاران امیرالمؤمنین علیه السلام و از ملازمان صحابی بزرگ پیامبر صلی الله علیه و آله ابوذر غفاری بوده است. وی به حالت ناراحتی و اعتراض بر [صفحه ۲۱۵] امام مجتبی علیه السلام وارد شد و درباره‌ی صلح پرسید؟ امام علیه السلام در پاسخ فرمودند: ترسیدم ریشه‌ی مسلمانان از زمین کنده شود و کسی از آنان باقی نماند، از این رو خواستم با مصالحه‌ای که صورت گرفت، حافظ و نگهداری برای دین باقی بماند. [۳۴۹]. پس امام حسن علیه السلام برای حفظ جان مسلمانان و بقای اسلام تن به مصالحه داد و حاضر شد آن همه سرزنش و شماتت را از دوست و دشمن بشنود.

حجر بن عدى

حجر بن عدى (ره) یار فداکار و باوفای امیر المؤمنان علیه السلام بود. او امتحان خوبی در نهروان و جمل و صفين داده بود. روزی مولای موحدان علی علیه السلام از وی پرسید: کیف لی بک اذا دعیت البرائة منی فما عساک أَنْ تقول؟ «چه بر تو خواهد گذشت آن گاه که از تو بخواهند نسبت به مولایت، علی بن ابی طالب علیه السلام برایت و بی‌زاری بجوبی؟» حجر در جواب گفت: والله يا امیرالمؤمنین لو قطعت بالسیف اربا اربا و اضرم لی النار و القيت فیها لاثرت ذلك على البرائة منک. سوگند به خداوند بزرگ ای امیر المؤمنان! چنانچه با شمشیر قطعه‌ام کنند و سپس آتش برایم افروخته شود و بدنم را در میان آن بیندازند، آن را ترجیح خواهم داد بر این که نسبت به شما بی‌زاری و برایت جویم. علی بن ابی طالب علیه السلام سخنانش را تصدیق کرد و فرمود: وقت لکل خیر یا حجر جزاک الله خیرا عن أهل بیت بیت نبیک. « توفیق هر کار خیری نصیبت گردد. ای حجر، خداوند از ناحیه‌ی اهل بیت پیامبر جزا و پاداش خیر بر تو عنایت فرماید.» (شیخ عباس قمی، سفینۃ البخار، ج ۲، ص ۹۸). در مورد حجر بن عدى گفته‌اند که وی در شبانه روز هزار رکعت نماز می‌گزارد. سلطه‌ی معاویه به گونه‌ای بر یاران امام سخت و وحشتناک بود که حجر این اسوه‌ی مقاومت و قهرمان عقیده و ایمان نیز با دلی اندوه‌گین خدمت حضرت رسید و [صفحه ۲۱۶] معتبرسانه چنین گفت: «به خدا قسم دوست داشتم که می‌مردم و همگی با تو جان می‌دادیم و چنین ماجرایی را نمی‌دیدیم. اکنون ما شکست خورده و غمزده به خانه‌های خود باز می‌گردیم و دشمنان ما شاد و پیروز به شام برمی‌گردند.» [۳۵۰]. امام علیه السلام دست حجر را گرفت و او را به گوشه‌ای خلوت برد و فرمود: «ای حجر! سخت را در مجلس معاویه شنیدم، ولی هر انسانی مجبور نیست هر آنچه را که تو دوست داری دوست بدارد و رأی و نظرش همانند افکار تو باشد، به خدا قسم! من صلح را نپذیرفتم، مگر به خاطر بقای شما و اراده‌ی خداوند متعال در هر روز به گونه‌ای است.» [۳۵۱].

عدى بن حاتم

او نیز اعتراضی همانند حجر بن عدى کرد. امام علیه السلام در پاسخش فرمود: من دیدم مردم اشتیاق فراوانی به صلح دارند و از جنگ بیزارند، بنابراین، نخواستم جنگ را به آن‌ها تحمیل کنم و بهتر دانستم به روزی که موعد آن خواهد رسید موکول نمایم، زیرا اراده‌ی خداوند هر روز به گونه‌ای است.» [۳۵۲]. [صفحه ۲۱۷]

بشر همدانی

بشر با امام حسن مجتبی علیه السلام در مدینه ملاقات کرد و رو در روی امام ایستاد و گفت: «السلام عليك يا مذل المؤمنين؛ سلام بر تو اي خواركنته مؤمنان» امام علیه السلام جواب سلامش را داد و فرمود: بشين و او نشست. در جواب او فرمود: من مؤمنان را خوار نکردم، بلکه به آن‌ها عزت بخشیدم؛ قصدام از صلح این بود که شما را از مرگ برهاشم، زیرا دیدم یارانم آماده جنگ نیستند.

[۳۵۳]

ابوسعید عقیصاتیمی

ابوسعید نیز برخوردي همانند بقیه داشت. وقتی خدمت حضرت رسید و در مورد پذیرش صلح انتقاد نمود، چنین گفت: ای پسر رسول خدا صلی الله علیه و آله! چرا در برابر معاویه سستی کردی و صلح با او را پذیرفتی؟ تو خود میدانی که حق با تو است و معاویه فردی گمراه و سرکش است. امام علیه السلام در پاسخش فرمود: مگر من حجت خدا بر بندگانش نیستم و بعد از پدرم پیشوای مسلمانان نمی‌باشم؟ ابوسعید گفت: چنین است. حضرت فرمود: مگر رسول خدا صلی الله علیه و آله درباره‌ی من و برادرم نفرمود: «حسن و حسین هر دو امام و پیشوای شماییند، قیام کنند یا ساکت باشند.» گفت: آری. حضرت فرمود: پس من امام و پیشوای شماییم، با آنان به جنگ برخیزم و یا مصالحه نمایم. ابوسعید! من به همان جهت با معاویه صلح کردم که [صفحه ۲۱۸] پیامبر خدا صلی الله علیه و آله با قبیله‌ی بنی ضمره و قبیله‌ی بنی اشجع و مردم مکه در حدیبیه صلح کرد. آنان کافران به نزول قرآن بودند و معاویه و یارانش کافران به تأویل و تفسیر صحیحند. وقتی من از جانب خدای متعال امام مسلمانانم، نباید در جنگ یا صلح مرا متهم به نادانی کنید، اگر چه حکمت و علت آن را ندانید و امر بر شما مشتبه گردیده باشد. ای ابوسعید! آن گاه که حضر علیه السلام کشته را سوراخ کرد و پسری را کشت و دیواری را تعمیر و بازسازی نمود، موسی علیه السلام که بر اثر آگاه نبودن به حکمت و علت آن کارها خشمگین شده بود، آیا وقتی خضر علیه السلام حکمت آن‌ها را بیان کرد، آرام و خشنود نگردید؟ و اکنون شما هم در مورد کاری که حکمت آن را نمی‌دانید و بر من می‌شورید، اگر من این کار را نمی‌کردم، حتی یک نفر از یاران و شیعیانم در روی زمین زنده نمی‌ماند و همگی را می‌کشند.» [۳۵۴]. امام حسن مجتبی علیه السلام در این گفتگو عملکرد خود را همانند کارهای رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌داند و برخوردهای این چنینی را پشتونه‌ای برای مصالح عمومی امت اسلامی می‌شمارد، گرچه مردم از آن آگاهی نداشته باشند و پیش داوری‌های امت خود را به ماجراهی خضر و موسی علیه السلام تشییه می‌کند و می‌فرماید: همان گونه که موسی بعد از اطلاع بر مصالح کارهای خضر اظهار خشنودی کرد و سر تسلیم فرود آورد، شما هم باید چنین باشید. برخوردهایی نظیر گذشته از سوی دیگر یاران امام مجتبی علیه السلام همچون: سلیمان بن صرد خزاعی، و مسیب بن نجیب فزاری [۳۵۵] و... نیز رخ داد که مشعل آسمان امامت و ولایت با حلم و برداری اش همه آن شباهات و تخیلات را از [صفحه ۲۱۹] اذهان آنان زدود و بار دیگر بر گردانگرد خود جمعشان کرد و در مسجدالنبی، همچون جد بزر گوارش به نشر فرهنگ اسلامی پرداخت و سیره‌ی رسول خدا صلی الله علیه و آله و امیر مؤمنان علیه السلام را بازگو نمود.

تحلیل گران نآشنا

عده‌ای از روشنفکران قلم به دست با اندیشه‌هایی نادرست و از پیش تعیین شده به بررسی و تحلیل افکار و عملکرد امامان معصوم علیه السلام پرداخته‌اند؛ اینان همان مادیگرایان و اسلام‌شناسان غیر اصیلند که قبل از آشنایی درست با معارف ارزشمند اسلامی، مغز و فکرشنان شکل گرفته و بعد هم با وجود مطالعه و آشنایی با عقاید، اقتصاد، سیاست و حاکمیت اسلام، نتوانستند اسلام اصیل و ناب را از چشمۀ زلال اهل بیت علیهم السلام فراگیرند و با اساتید و اندیشمندان شناخته شده‌ی اسلامی آشنا گردند و از محضر پریض آنان نورانیت کسب کنند و اندیشه‌های نادرست خویش را اصلاح نمایند. این گونه افرادی در هر بخشی از مسائل اسلامی اظهار نظر کرده‌اند، گفتار کج اندیشی و ناصوابی مطالب خویش گشته‌اند و یا در نتیجه گیری، لغزش و اشتباهات فاحشی را مرتکب گردیده‌اند. بعضی از این افراد در بینش تاریخی و شناخت شخصیت‌های اسلامی چنین گمان برده‌اند که رهبران اسلامی بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله به دو جناح چپ و راست تقسیم شده‌اند؛ گروه چپ، جناح انقلابی و همساز با فقر و مخالفت سرمایه‌داری و حامی طبقه‌ی کارگر و پروتالیا و گروه راست، طرفدار سرمایه‌داری، رفاه، استراحت‌طلبی، خودخواهی (و نه غیرخواهی) بوده‌اند.

[صفحه ۳۵۶] اینان این اندیشه‌ی نادرست و غلط خویش را در قالب «اليمين واليسار في الإسلام» (رأى اليمين واليسار في الإسلام) در اسلام، یعنی میانروها و طرفداران اصلاح روبنایی (لیبرال) [۳۵۷] و تندروها و طرفداران اصلاح اساسی (رادیکال) [۳۵۸] ریخته‌اند. اینان در تحلیل‌های خود، نسبت‌های ناروایی به جانشینان به حق پیامبر صلی الله علیه و آله داده‌اند؛ علی علیه السلام را از جناح چپ دانسته و سپس یاران آن بزرگوار را با همین طرز تفکر بر دو دسته تقسیم کرده‌اند و بعد حسین بن علی علیه السلام و یارانش را از این جناح دانسته‌اند و از سوی دیگر، حسن بن علی علیهم السلام و کسانی که او را همراهی کرده‌اند جناح راست معرفی می‌نمایند و این را به دیگر امامان معصوم سرایت می‌دهند. با همین بینش غلط به بررسی صلح و شروط قطع نامه‌ی آنان پرداخته‌اند و در پایان، گفتار غلط لامنس و دیگر نویسنده‌گان غربی را نشخوار کرده‌اند و جهت تأیید گفتار غلط خود، مطالبی را از «طه حسین» آورده‌اند که می‌گوید: «إن الحسن كان عثمانيا» [۳۵۹]؛ حسن بن علی طرفدار عثمان بوده است و در آخر نتیجه می‌گیرد که همه‌ی این‌ها بیانگر آن است که حسن بن علی علیهم السلام از جناح راست و سردمداران راستگرا و با سیره‌ی پدرش أمیرالمؤمنین و برادرش حسین بن علی علیهم السلام مخالف بوده است. [۳۶۰] در پاسخ به چگونگی تحلیل و بررسی این افراد باید گفت: اینان پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و ائمه‌ی اهل بیت را درست نشناخته‌اند و نمی‌دانند که حقایق امور برای آنان همانند آفتاب روشن است و هیچگونه حجاب و مانع وجود ندارد؛ عملکرد آنان بر اساس مصالح امت اسلامی است. پیامبر صلی الله علیه و آله برای برخورد با مشرکان و [صفحه ۲۲۱] اصلاحات اساسی جامعه هجرت می‌کند و در جنگ‌های گوناگونی به دفاع می‌پردازد و یا هجوم می‌برد و باز همان پیامبر صلی الله علیه و آله جهت مصالح اسلامی صلح حدیثیه را انجام می‌دهد و برای دسترسی به کعبه، تمام شرایط هر چند ناگوار آنان را می‌پذیرد و همچنین وصی و جانشین پیامبر صلی الله علیه و آله با این که در بسیاری از غزوات و جنگ‌های صدر اسلام شرکت کرده، و لکن بعد از رحلت آن حضرت، ۲۵ سال گوشنهشینی را اختیار می‌کند و در برابر هیأت حاکمه (خلفای سه‌گانه) به کوچک‌ترین درگیری مسلحانه و غیر مسلحانه دست نمی‌زند و خود می‌فرماید: «فرأيت أن الصبر على هاتا أحجي، فصبرت و في العين قدى وفي الحلق شجا، أرى تراثي نهبا حتى مضى الأول لسيله فأدلی بها الى ابن الخطاب بعده فمني الناس لعمر الله بخط و شناس، و تلون و اعتراض فصبرت على طول المدة و شدة المحنة حتى اذا مضى لسيله، جعلها في ستة زعم انى أحدهم فيا الله و للشورى» [۳۶۱]؛ پس دیدم برداری و صبر به عقل و خرد نزدیک‌تر است، از این رو شکیایی نمودم، و لکن همانند کسی بودم که خاشاک، چشممش را پر کرده و استخوان، راه گلولیش را گرفته و با چشم خود می‌دیدم، میراثم را به غارت می‌برند تا این که اولی به راه خود رفت (مرگ دامنش را فراگرفت) و بعد از خودش خلافت را به پسر خطاب سپرد و... سوگند به خدا مردم در ناراحتی و رنج عجیبی گفتار بودند و من در این مدت طولانی با محنت و عذاب، چاره‌ای

جز صبر و شکیایی نداشت، سرانجام روزگار عمر او نیز به پایان رسید. او خلافت را در میان گروه شش نفره به شورا گذاشت، به پندرash مرا نیز از آن‌ها محسوب داشته است؛ پناه به خدا از این سورا! امیر مؤمنان علیه السلام روزی هم بر کرسی حاکمیت الهی تکیه می‌زند و با همه [صفحه ۲۲۲] مخالفان (ناکشین، قاسطین و...) برخوردی قاطع می‌نماید. فرزندش حسن بن علی علیه السلام هم، چنین بود، برخوردش و عملکردش بر اساس مصالح امت اسلامی بود نه غیر. این امام مجتبی علیه السلام همان شخصیت زمان پدر خویش با پنج سال فاصله است نه بیشتر. او فرزند همان علی و فاطمه و پیامبر - صلوات الله علیهم - است، پس وضعیت دیگری پیش آمده و مسلم تاکتیکی دیگر لازم است، که امام علیه السلام آگاهانه آن را به کار گرفت. پس طرح چپ‌گرایی و راست‌گرایی نتیجه‌ی عدم آگاهی و عدم شناخت اهل بیت علیهم السلام است. لازم است جهت باور بیشتر، در پاسخ‌های امام علیه السلام به معترضان دلسوز تأمل و اندیشه نمود.

وابسین روزها در کوفه

پس از تصرف غاصبانه‌ی حکومت عراق و حجاز و نقض عهدنامه از سوی معاویه، امام مجتبی علیه السلام چند روزی در کوفه حضور داشت و شخصیت‌های مختلف از راههای دور و نزدیک، خدمت آن حضرت می‌رسیدند و کسب فیض می‌نمودند. حساسیت اطرافیان معاویه، مانند عمرو بن عاصم، ولید بن عقبه، مغیثه بن شعبه و عتبه بن ابوسفیان نسبت به آن رفت و آمد، باعث شد که آنان گزارشی به معاویه بنویسند و احساس خطر خود را از محبویت و جلوه شخصیت آن حضرت اعلام نمایند. اینان جهت خاموش نمودن نور الهی و مبارزه‌ی با اهل بیت علیهم السلام به معاویه پیشنهاد کرده و گفتند: ای معاویه! تو مجلسی ترتیب بده و سران قبایل را به آن مجلس دعوت کن و نیز حسن بن علی را در آن جا حاضر کن تا ما با وی گفتگو و بحثی را آغاز کنیم، ما با این کار، او و پدرش را قاتل عثمان معرفی می‌کنیم، در نتیجه از موقعیت سیاسی و اجتماعی او خواهیم کاست. معاویه در پاسخ و درخواست آنان گفت: حسن بن علی زبان گویایی دارد. [صفحه ۲۲۳] شما در مقابله با او مغلوب خواهید شد، سپس اضافه کرد: اگر من او را فراخوانم، میدانش خواهم داد تا هر چه را سزاوار آئید بگویید. عمرو عاصم پرسید: آیا می‌ترسی باطل او را بر حق ما غالب شود؟! معاویه گفت: بدانید که کسی نمی‌تواند اهل بیت پیامبر را سرزنش کند و ننگی را به آنان نسبت دهد. شما سعی کنید کشته شدن عثمان را به پدرش علی بن ابی طالب نسبت دهید و این مطلب را جا بیندازید که وی از سه خلیفه‌ی قبل از خود خشنود نبوده است. همراهان معاویه بر تشکیل مجلس، قبل از خروج حسن بن علی علیهم السلام از کوفه و رفتن به مدینه، تأکید زیادی کردند و معاویه به دنبال اصرار آنان، مجلس را تشکیل داد و بسیاری از رجال کوفه را دعوت نمود، شخصی را نیز به دنبال امام حسن علیه السلام فرستاد. آن حضرت از چگونگی جلسه و افراد حاضر در آن پرسش نمود، آن گاه فرمود: «ما لهم خر عليهم السقف من فوقهم و أتاهم العذاب من حيث لا يشعرون؛ اینان چه هدفی را دنبال می‌کنند؟ خراب شود بر سرشار سقف و گرفتار عذاب الهی گردند از جایی که هیچ گونه توجهی به آن ندارند.» لباس‌هایش را پوشید و این دعا را به هنگام حرکت زمزمه کرد: «اللهم انی ادرأ بك في نحورهم وأعوذ بك من شرورهم وأستعين بك عليهم فاكفينهم بما شئت وأنی شئت من حولك و قوتک يا أرحم الراحمين؛ بار خدایا! از تو کمک می‌خواهم تا با نیروی تو بر آنان غالب شوم، از شر آنان به تو پناه می‌برم و از تو یاری می‌خواهم، پس نگه دار مرا در برابر آنان، هر گونه که خود صلاح می‌دانی، به قدرت و توان خود، ای مهربان‌ترین مهربانان.»

منظرهی طولانی

در لحظه‌ی ورود امام علیه السلام به مجلس، معاویه از جای خویش به پا خاست و با آن [صفحه ۲۲۴] حضرت مصافحه کرد و خوش آمد گفت. امام علیه السلام بدون تأمل فرمود خوش آمد گفتن و مصافحه نمودن علامت امنیت و سلامت برای مهمان است.

سپس معاویه به آن حضرت گفت: آمدنت بدین جا به خواست این جماعت است، اینان می‌خواهند از تو اقرار بگیرند که عثمان به دست پدرت کشته شد و او مظلوم بود، مطالب اینان را گوش کن و پاسخشان را بده و از این جهت تا من در جلسه حضور دارم، نگران نباش. امام علیه السلام فرمود: سبحان الله! ای معاویه، خانه خانه‌ی تو است و اجازه‌ی هر کاری در این جا مربوط به تو است. حال اگر تو خواسته‌ی آنان را اجابت کرده‌ای، من از عمل زشتی که مرتكب شده‌ای شرم دارم و از ناسزا گفتن به تو نیز خجلم و اگر آنان بر تو غلبه کرده‌اند و تو وادر شده‌ای، از ناتوانی و بیچارگی ات شرم می‌کنم، حال بر کدام یک اعتراف می‌کنی؟! البته اگر من می‌دانستم که چنین کسانی با تو همراهند، من نیز افرادی در ردیف و رتبه‌ی آنان از بنی عبدالمطلب می‌آوردم، من هرگز از تو و این افراد هراسی به دل راه نمی‌دهم، بلکه اینان وحشت زده‌اند، چرا که ولی من خداوند یکتاست، آن که قرآن را فرو فرستاده و اختیاردار نیکوکاران است.

اتهامات و برچسب‌های ناروا

پس از گفتگوی آغازین امام علیه السلام با معاویه، صحنه گردانان معرکه؛ از قبیل عمرو بن عثمان، عمرو بن عاص، ولید بن عقبه، عتبه بن ابی سفیان و مغیره بن شعبه وارد صحنه شدند و هر کدام با حرارت در برابر دیگران مطالبی غیر منصفانه و غیر حقیقی را نسبت دادند که شنونده منصف و علاقه‌مند به اهل بیت علیهم السلام از آن رنج می‌برد و ما از آن جهت که پاسخ‌های امام علیه السلام ناظر بر گفته‌های آنان بوده، اتهامات و مطالب ناروای آنان را به صورت فهرست می‌آوریم: (الف) بنی امية در جنگ بدر هفده کشته داده‌اند که باید از بنی هاشم انتقام [صفحه ۲۲۵] گرفت، آن هم بعد از آن که پدر تو در کشته شدن عثمان شرکت داشته است. (ب) تو ای حسن بن علی، ادعا کرده‌ای که خلافت به تو می‌رسد، در حالی که خرد و توان آن را نداری؟ (پ) پدرت علی علیه السلام به خاطر دوستی دنیا و سلطنت بر عثمان عیوب‌جویی کرد و سپس در قتل او مشارکت نمود. (ت) ما تو را به این جا دعوت کرده‌ایم تا تو و پدرت را دشنام دهیم، اما پدرت را خدا به تنها‌ی سزايش را داد و ما را بی‌نیاز از پرداختن به وی نمود، اما اگر تو به دست ما کشته شوی، هرگز بر ما گناهی نیست و مردم نیز ما را سرزنش نخواهند کرد. (ث) پدرت علی علیه السلام ابوبکر را مسموم کرد و در توطئه‌ی قتل عمر بن خطاب دست داشت. (ج) شما مدعیان چیزهایی بوده‌اید که حقیقت ندارد. (چ) پدرت با رسول خدا صلی الله علیه و آله دشمنی داشت. او شمشیری بلند و زبانی گویا داشت، زنده‌ها را می‌کشت و مردگان را متهم و معیوب می‌ساخت. (ح) تو و پدرت در قتل خلفای قبلی شرکت داشتید، با ابوبکر درست بیعت نکردید، در حکومت عمر کارشکنی می‌کردید و عثمان را کشتید. او مظلوم شد و امروز معاویه ولی مقتول مظلوم است. ای حسن علیه السلام سلطنت و نبوت در خاندان شما جمع نخواهد شد. [۳۶۲].

افشاگری و رفع اتهام

بعد از آن که مهره‌های ناپاک حکومت شام، مطالب دیکته شده‌ی خود را یکی [صفحه ۲۲۶] پس از دیگری مطرح کردند و با گمان باطل خود، اهل بیت علیهم السلام را متهم و چهره‌ی نورانی آنان را لکه‌دار کردند، آنگاه زبان گویای حق حسن بن علی علیه السلام به پا خاست و نقاب از چهره‌ی بنی امية باز کرد و جنایات هر یک را بر شمرد، به طوری که آبرویی برای آن‌ها باقی نماند و تمام اتهامات بی‌اساس آن‌ها را پاسخ گفت. امام مجتبی علیه السلام ابتدا رو به مجرم اصلی (معاویه) کرد و مطالبش را چنین آغاز نمود: «الحمد لله الذي هدى أولكم بأولنا و آخركم بآخرنا و صلى الله على سيدنا محمد النبي و آله و سلم - ثم قال اسمعوا مني مقالتى و أعيروني ففهمكم و بک أبدأ يا معاویه» سپاس خدای را که هدایت و ارشاد اولین و آخرین شما را بر عهده‌ی اولین و آخرین ما گذاشت و درود و رحمت خداوند بر پیامبرش محمد صلی الله علیه و آله، سپس رو به معاویه کرده و فرمود: ای معاویه

بشنو و شما ای یاران معاویه بشنوید: این گروه به من ناسزا نگفتند: بلکه تو به ناسزا گفتی، زیرا تو با زشتی انس گرفته‌ای و اخلاق ناپسند در جانت ریشه دوانده، با محمد و خاندان او دشمنی می‌ورزی، سوگند به خدا! ای معاویه! اگر من و این جماعت در مسجد پیامبر صلی الله علیه و آله در گیر می‌شدیم و مهاجرین و انصار در اطراف ما بودند، جرأت چنین جسارت‌هایی نسبت به ما نداشتند و چنین برخورد نمی‌کردید. شما که در این جا علیه ما گرد آمدید، مطالب حقی را که می‌دانید کتمان نکنید و مطالب باطل را گواهی ننمایید، سپس فرمود: شما را به خدا سوگند! آیا می‌دانید آن کسی را که دشنام دادید به سوی هر دو قبله نماز گزارده است، در حالی که تو ای معاویه، نسبت به هر دو قبله کافر بوده‌ای و «لات» و «عزی» را عبادت می‌کردی؟ او در دو بیعت رضوان و فتح شرکت داشت، اما تو نسبت به بیعت رضوان کفر ورزیدی و در بیعت فتح، عهد و پیمان شکستی. [صفحه ۲۲۷]

بیان مناقب علی در برابر هیأت حاکمه شام

شما را قسم می‌دهم به خدا، آیا علی بن ابی طالب نخستین کسی نبود که در جنگ بدر پرچم اسلام را بر دوش گرفت و تو ای معاویه همان نیستی که پرچم کفر را بر دوش داشتی و جنگ با پیامبر صلی الله علیه و آله را بر خود فرض می‌دانستی؟! علیه السلام در جنگ احد و احزاب همراه پیامبر صلی الله علیه و آله بود و پرچم پیامبر صلی الله علیه و آله را بر دوش داشت، لیکن تو همانی که در جبهه کفر پرچم کفر را بر دوش گرفته بودی. خداوند در هر سه جنگ حجتش را آشکار ساخت و دین خود را یاری کرد و گفتار پیامبر را در مورد پیروزی گواهی نمود. پیامبر صلی الله علیه و آله در همه‌ی این جنگ‌ها از پدرم خشنود بود و از تو و پدرت خشمگین. [۳۶۳]. علی بن ابی طالب کسی بود که شب را در بستر پیامبر آرمید تا حضرتش را از چنگال مشرکین به سلامت رهایی دهد و درباره‌اش این آیه نازل گردید: «و من الناس من يشتري نفسه ابتلاء مرضات الله» [۳۶۴]: بعضی از مردم همچون علی بن ابی طالب علیه السلام در لیله المیت به هنگام خفتن در جایگاه پیامبر] جان خود را به خاطر خشنودی خداوند می‌فروشنند. شما را به خدا، به یاد می‌آورید هنگامی را که لشکر اسلام به فرماندهی پیامبر صلی الله علیه و آله بنی قریظه و بنی نصیر را محاصره کرد و پرچم مهاجرین را به عمر و پرچم انصار را به سعد بن معاذ (ره) سپرد و سعد مجروح گردید که بدن او را به پشت جبهه منتقل کردند، لیکن عمر که خود ترسیده بود، دیگران را نیز ترسانید در آن هنگام رسول خدا صلی الله علیه و آله فرود: «لأعطي الرأيَةَ غداً رجلاً يحب الله و رسوله و يحبه الله و رسوله كراراً غير فرار لا يرجع» [صفحه ۲۲۸] حق یفتح الله علی یدیه؛ فردا پرچم را به دست مردی می‌دهم که دوست دارد خدا و پیامبر را و خدا و پیامبر نیز او را دوست می‌دارند، جنگجویی است که هر گز هزیمت نمی‌کند و از جنگ باز نمی‌گردد تا این که خداوند به دست او پیروزی نصیب کند. در آن هنگام ابوبکر و عمر و دیگر مهاجرین و انصار نگران بودند که این مرد چه کسی است، زیرا پدرم علی بن ابی طالب گفتار چشم درد سختی بود. ناگهان دیدند که پیامبر صلی الله علیه و آله پدرم را خواست و مقداری از آب دهان مبارکش را به چشم او مالید که بلاfacله بهبود یافت. رسول خدا صلی الله علیه و آله پرچم اسلام را به وی داد، آن حضرت به سوی بنی قریظه و بنی نصیر رفت و بالطف و یاری خداوند با پیروزی و سربلندی باز گشت. ای معاویه، تو آن روز در مکه بر دشمنی با خدا و پیامبر صلی الله علیه و آله اصرار می‌ورزیدی. آیا مردی همانند علی علیه السلام که عمرش را به پند و اندرز برای خدا و در راستای اطاعت رسول خدا صلی الله علیه و آله گذراند، با توبی که دشمن خدا و پیامبر بودی، مساوی هستید؟! سوگند به خدا که هنوز ایمان در دل تو جای نگرفته است و تو از ترس جان خویش، چیزهایی را بر زبان می‌رانی که در قلب وجود ندارد. سپس رو به مردم کرده، فرمود: شما را به خدا سوگند! به یاد نمی‌آورید که در غزوه‌ی تبوک، رسول خدا صلی الله علیه و آله علی علیه السلام را در مدینه به جای خویش گمارد تا اداره‌ی مدینه را عهده‌دار شود؟! در آن روزها مناقین مطالب بسیاری علیه او گفتند تا مدینه از وی خالی شود. علی علیه السلام به رسول خدا صلی الله علیه و آله گفت: من در هیچ غزوه‌ای از شما دور نبودهام، من را نیز شرکت دهید. رسول خدا - ص - فرمود: «أنت وصيي و

خليفتى فى أهلى بمترلة هارون من موسى، ثم أخذ بيد على عليه السلام فقال: ايها الناس من تولانى فقد تولى الله و من تولى الله و من تو لانى و من أطاعنى فقد أطاع الله و من أطاع الله و من أطاعنى فقد أحب الله و من أحب الله و من أحب الله فقد [صفحة ۲۲۹] أحبني؛ تو وصى و جانشين منى از ميان اهل بيتم. تو نسبت به من همانند هارونى نسبت به موسى بن عمران. پیامبر صلی الله علیه و آله دست پدرم علی را گرفت و فرمود: هان ای مردم! هر کس مرا ولی خود بداند خدا را ولی خود دانسته و کسی که علی عليه السلام را ولی خود بداند مرا ولی و سرپرست خود دانسته است. و هر کس از من پیروی و اطاعت کند از خدا پیروی و اطاعت نموده است و کسی از علی اطاعت کند از من اطاعت کرده است. و کسی که مرا دوست دارد، خدای را دوست داشته و کسی که علی عليه السلام را دوست بدارد مرا دوست داشته است.» دگربار، شما را به خدا سوگند! نمی دانید و به یاد نمی آورید، مطالبی را که پیامبر صلی الله علیه و آله در حجۃ الوداع مردم را مخاطب خویش ساخت و فرمود: «أيها الناس انی قد تركت فيکم ما لم تصلوا بعده كتاب الله فأحلوا حلاله و حرموا حرامه و اعملوا بمحكمه، و آمنوا بمتشابهه و قولوا آمنا بما أنزل الله من الكتاب و أحبو أهل بيتي و عترتي و والوا من والاهم و انصروهم على من عاداه و انهما لم يزالا فيکم حتى يردا على الحوض يوم القيمة ثم دعا - و هو على المنبر - عليا فاجتنبه بيده فقال: اللهم وال من والا و عاد من عاده، اللهم من عادي عليا فلا تجعل له في الأرض مقعدا ولا في السماء مصعدا و اجعله في أسفل درك من النار...؛ ای مردم! باقی گذاردم در میان شما کتاب خدا را تا به گمراهی نیفتید، پس حلال بدانید حلال آن را و حرام بدانید محرمات آن را، به محکمات آن عمل کنید و به متتشابهات آن ایمان آورید و تصریح کنید، ایمان آوردم بدانچه قرآن آورده است و دوست بدارید اهل بیت و عترت مرا و نیز دوست بدارید دوستان ایشان را و یاری کنید آنها را در راه غلبه یافتن بر دشمنانشان. قرآن و اهل بیتم در میان شما باقی خواهند ماند تا روز قیامت، آنگاه در کنار حوض کوثر به من ملحق می شوند. پیامبر صلی الله علیه و آله در حالی که بر روی منبر بود، علی عليه السلام را صدا زد و با دستش او را به [صفحة ۲۳۰] سوی خود کشید و فرمود: «پروردگار!! دوست بدار هر کس علی را دوست دارد و دشمن بدار هر کس او را دشمن دارد. پروردگار!! هر کس با علی دشمنی می کند، برای او در روی زمین جایگاهی قرار مده و در آسمان نیز بر او جای مده، بلکه او را در پست ترین جایگاه آتش قرار ده...» شما را به خدا سوگند: به یاد نمی آورید زمانی را که پیامبر صلی الله علیه و آله به علی عليه السلام فرمود: «أنت الذي أنت عن حوض يوم القيمة تزود عنه كما يزود أحدكم الغريبة من وسط أبله؛ تو دور كننده بیگانگانی از حوض من در روز قیامت، طرد می کنی از کنار آن، بیگانه را، همانند کسی که شتر بیگانه‌ای را از میان شتران خود می‌راند و بیرون می کند.» شما را به خدا سوگند! آیا نمی دانید و به یاد نمی آورید که علی عليه السلام به هنگام مریضی پیامبر صلی الله علیه و آله (همان مریضی که در آن رحلت نمود) بر آن حضرت وارد شد و دید که پیامبر صلی الله علیه و آله می گرید و اشک می ریزد. پدرم علی بن ابی طالب عليه السلام پرسید: ای پیامبر خدا! گریهات برای چیست؟ فرمود: گریهام به خاطر تو است، چون می دانم عده‌ای از امت، کینه‌ی تو را به دل گرفته و آن گاه که به قدرت برسند در صدد تلافی و ستم برخواهند آمد و عقده‌های خویش را خالی می کنند.

اهمیت اهل بیت پیامبر

شما را به خدا سوگند، آیا به یاد دارید که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به هنگام احتضار و مرگ در حالی که اهل بیتش همگی جمع بودند، فرمود: «الله هؤلاء أهل بيتي و عترتي اللهم وال من والاهم و انصرهم على من عاداهم و قال: انما مثل أهل بيتي فيکم کسفینه نوح من دخل فيها نجی و من تخلف عنها غرق؛ پروردگار!! اینها اهل بیت و عترت من هستند. خدایا! دوست بدار کسی را که [صفحة ۲۳۱] دوست دار این‌هاست و یاری کن اینان را بر دشمنانشان و فرمود: اهل بیت من در میان شما همانند کشتی نوح هستند، هر کس بر آن وارد شد نجات پیدا کرد و هر کس سر بر تافت غرق و نابود گردید.» شما را به خدا سوگند، آیا به یاد می آورید که اصحاب و یاران پیامبر صلی الله علیه و آله در زمان حیات آن حضرت، خلافت و جانشینی علی عليه السلام را تبریک

گفتند؟ و باز فرمود: شما را به خدا: آیا می‌دانید که در میان یاران پیامبر صلی الله علیه و آله علی علیه السلام اولین کسی بود که خواسته‌های نفسانی خویش را بر خود حرام کرد و سپس آیات مبارکه‌ی ذیل نازل گشت: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَحْرِمُوا طَبَابَاتِ مَا أَحْلَ اللَّهُ لَكُمْ وَلَا تَعْتَدُوا إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْمُعْتَدِينَ وَكُلُوا مَا رَزَقَكُمُ اللَّهُ حَلَالًا طَيْبًا وَاتَّقُوا اللَّهَ الَّذِي أَنْتُمْ بِهِ مُؤْمِنُونَ [۳۶۵]»؛ ای کسانی که ایمان آورده‌اید! چیزهای پاکی را که خداوند بر شما حلال کرده است حرام نکنید و از حد تجاوز ننمایید، زیرا خداوند متتجاوزان را دوست نمی‌دارد. از نعمت‌های حلال و پاکیزه‌ای که خداوند بر شما روزی کرده است بخورید و از پروردگاری که به او ایمان آورده‌اید پیرهیزید.» علی بن ابی طالب علیه السلام کسی بود که نسبت به زمان مرگ مردم آگاهی داشت، حقیقت احکام و قضایا را می‌دانست و تمیز دهنده‌ی حق و باطل بود، آگاهی به تنزیل و تأویل قرآن داشت و از تعداد انگشت شماری بود که خداوند سبحان آنان را مؤمن نامیده است که تعدادشان به ده نفر یا کمتر می‌رسید. تو ای معاویه و شما ای هوداران معاویه، کسانی هستید که رسول خدا صلی الله علیه و آله لعن و نفرینتان نمود و من گواهی می‌دهم که شما ملعونان (نفرین شدگان) پیامبر صلی الله علیه و آله هستید. [صفحه ۲۳۲]

سوابق نتکین معاویه و خاندان ابی سفیان

شما را به خدا سوگند! آیا نمی‌دانید که پیامبر صلی الله علیه و آله کسی را سراغ معاویه فرستاد تا او نامه‌ای را برای قبیله بنی خزیمه بنویسد، آن گاه که خالد بن ولید آسیبی بر بنی خزیمه وارد کرده بود، وقتی آن شخص محضر پیامبر بازگشت، گفت او مشغول خوردن است و این رفت و بازگشت سه بار تکرار شد - [تأخر معاویه بی‌توجهی به پیامبر خدا صلی الله علیه و آله بود] که پیامبر صلی الله علیه و آله به خشم آمد و فرمود: «اللَّهُمَّ لَا تُشَبِّعْ بَطْنَهِنَا بِمَا لَمْ يَرَهُ أَعْيُنُنَا وَلَا تُمْكِنَنَا بِمَا لَمْ يَمْكُرْ دَانُنَا». سوگند به خدا! ای معاویه دعای پیامبر صلی الله علیه و آله درباره تو مستجاب گردید و تو به این شکم پرستی و پرخوری تا روز قیامت مبتلا خواهی بود، بدانید آنچه را می‌گوییم حق است. آن گاه طرف سخن خود را معاویه قرار داد و چنین ادامه سخن داد: اما تو ای معاویه! پدرت در روز نبرد احزاب بر اشتراحتی قرمز رنگ سوار بود و مردم را به جنگ علیه مسلمانان تشویق می‌نمود، در حالی که تو شتر را می‌راندی و برادرت عتبه که اینک در این مجلس حاضر است، مهار شتر را می‌کشید، چون رسول خدا صلی الله علیه و آله چنین دید، بر هر سه شما نفرین نمود که: «خدا ای! سواره، رانده و مهار گیرنده را از رحمت خود دور گردان!» معاویه! آیا فراموش کرده‌ای که چون پدرت تصمیم گرفت اسلام بیاورد، تو در حالی که او را مخاطب خویش قرار داده بودی، اشعاری را خواندی و او را از اسلام آوردن باز داشتی؟ [۳۶۶]. [صفحه ۲۳۳] و اما شما ای گروه (حامیان معاویه) به خداوند سوگند تان می‌دهم: آیا به یاد نمی‌آورید روزی را که رسول خدا صلی الله علیه و آله در هفت جا بر ابوسفیان لعنت کرد؛ کسی از شما می‌تواند آن را انکار کند؟ آنها عبارتند از: الف) روزی که در خارج مکه نزدیکی طائف در حالی که پیامبر صلی الله علیه و آله قبیله‌ی بنی ثقیف را به اسلام دعوت می‌کرد، پدرت پیش آمد و به پیامبر صلی الله علیه و آله ناسزا گفت. آن حضرت را دیوانه و دروغگو خواند و حتی می‌خواست بر آن حضرت حمله کند که در آن روز خدا و پیامبر بر ابوسفیان لعنت فرستادند. ب) آن هنگام که کاروان قریش از شام می‌آمد و پیامبر صلی الله علیه و آله می‌خواست آنان را در برابر اموالی که از مسلمانان گرفته بودند، توقیف کند، ولی ابوسفیان کاروان را از بیراهه به سوی مکه برد و جنگ بدر را به راه انداخت و رسول گرامی صلی الله علیه و آله او را لعن و نفرین نمود. پ) در روز جنگ احد آن گاه که پیامبر صلی الله علیه و آله بر فراز کوه بودند و فریاد می‌زدند: «الله مولانا و لا مولی لكم؛ خداوند ولی ماست و شما را ولی و سرپرستی نیست». ابوسفیان نعره می‌زد: «اعل هبل، ان لنا العزی و لا عزی لكم؛ برافراشته باد بت هبل، ما بت عزی داریم و شما چنین بت عظیمی ندارید». در آن جا خداوند و فرشتگان و انبیا و مؤمنان بر او لعن و نفرین فرستادند. ت) در جنگ احزاب نیز پیامبر صلی الله علیه و آله بر او لعن کرد. [صفحه ۲۳۴] ث) در روز صلح حدیبیه که ابوسفیان به همراه قریش راه

را بر مسلمانان بست و آنان را از انجام فریضه‌ی حج محروم نمود، پیامبر صلی الله علیه و آله بر رهبر مشرکین و پیروانش لعنت کرد. به آن حضرت گفتند: آیا امید اسلام به هیچ یک از آنان را نداری؟ فرمود: این لعنت بر مؤمنان از فرزندان آن‌ها نمی‌رسد و اما زمامداران شان هرگز روی رستگاری را نخواهند دید. ج) در جنگ حنین ابوسفیان کفار قریش و هوازن را جمع کرد و عینه، قبیله‌ی غطفان و عده‌ای از یهود را گرد آورد، خداوند شر ایشان را دفع کرد. ای معاویه! تو مشرک بودی، پدرت را یاری می‌کردی و علی علیه السلام بر دین پیامبر صلی الله علیه و آله ثابت قدم بود. چ) روز شنبه که یازده نفر به همراهی ابوسفیان کمر به قتل پیامبر صلی الله علیه و آله بسته بودند (شش نفر از بنی امية و پنج نفر از دیگر افراد قریش)، آن حضرت آنان را لعن و نفرین نمود. امام حسن علیه السلام بار دیگر رو به شرکت کنندگان در مجلس نمود و فرمود: شما را به خدا سوگند، آیا می‌دانید که ابوسفیان بعد از بیعت مردم با عثمان به خانه‌ی وی رفت و گفت: برادرزاده! آیا غیر از بنی امية، کس دیگری در اینجا هست؟ عثمان جواب داد: نه. گفت: ای جوانان بنی امية! خلافت را مالک شوید و همه‌ی پست‌های اساسی آن را به دست گیرید، سوگند به کسی که جانم در دست اوست، نه بهشتی وجود دارد و نه جهنمی! ای مردم! آیا نمی‌دانید بعد از بیعت مردم با عثمان، ابوسفیان دست برادرم حسین علیه السلام را گرفت و به سوی قبرستان بقیع غرق [۳۶۷] برد و در آن‌جا به آواز بلند فریاد براورد: ای اهل قبرستان! شما با ما بر سر حکومت و خلافت جنگیدید و [صفحه ۲۳۵] امروز بدتان در زیر خاک پوسیده است و کار حکومت در دست ماست. حسین علیه السلام خطاب به او فرمود: ابوسفیان! عمری بر تو گذشته، صورت زشت باد، سپس دست خود را کشید و به سوی مدینه آمد. اگر نبود نعمان بن بشیر، چه بسا ابوسفیان حسین علیه السلام را نایبود کرده بود. ای معاویه! این است کارنامه‌ی ننگین زندگی تو و پدرت، آیا جوابی داری؟ عمر بن خطاب تو را والی شام نمود و تو خیانت کردی، در پی او عثمان آن حکم را تنفیذ کرد، باز تو او را در دهان مرگ انداختی. از این‌هر دو بالاتر و عظیم‌تر این که به خود جرأت دادی و با جسارت و پرروی در برابر خدا ایستادی و با علی بن ابی طالب علیه السلام مخالفت کردی! تو خوب می‌شناختی فضایل و کمالات و سابقه علی علیه السلام را در اسلام و می‌دانستی او بر تو و امثال تو برتری دارد. تو مردم نادان را برانگیختی و آنان را به معركه‌ی جنگ آوردی و با مکر و حیله خونشان را بر زمین ریختی و این‌ها ثمره‌ی تلح ایمان نداشتن تو به معاد و نترسیدن از عقاب الهی است. ای معاویه! آن‌گاه که تو در قیامت پرونده‌ی عملت را به دست گیری و به سوی دوزخ سرازیر گردی، علی بن ابی طالب علیه السلام روانه‌ی بهشت خواهد شد.

پاسخ به عمرو بن عثمان بن عفان

ای پسر عثمان! با آن حمات و نادانی که در ذات تو است، قدرت فهم و کشف امور سیاسی را در تو نمی‌بینم. تو به همراه این جماعت حیله‌گر، همانند پشه‌ای می‌مانی که بر روی نخل خرما نشست و گفت: محکم بایست که می‌خواهم از روی تو فرود آیم. نخل در پاسخ گفت: من هرگز ورود و نشست تو را متوجه نشدم تا فرود آمدنت بر من گران آید. ای پسر عثمان! هم‌اکنون من توجه نداشتم که تو با ما دشمنی، تا موضع گیری‌ات بر ما سخت آید و اینک بشنو پاسخ آنچه را که مطرح نمودی. آیا دشنام و سب تو نسبت به علی علیه السلام از جهت [صفحه ۲۳۶] نقصان و کمبودی است که در حسب و نسب علی علیه السلام بود یا از ناحیه‌ی جدایی او با پیامبر صلی الله علیه و آله است و آیا به خاطر ضرری است که وی بر اسلام وارد کرد یا به جور و ستم حکمی نمود و یا به خاطر تمایل آن حضرت به دنیا بوده است؟! هر کدام را که مطرح کنی، چیزی غیر از کذب و دروغ نگفته‌ای. و اما آنچه را که درباره‌ی کشتگان بنی امية در جنگ بدر مطرح کردی که نوزده نفر از آن کشته‌ها بر ذمه و عهده‌ی ماست، ادعایی دروغ است، زیرا آنان را خدا و پیامبر صلی الله علیه و آله کشت و به حکم خداوند نایبود شدند.

سپس از شهدای بنی‌هاشم و کشته‌های بنی‌امیه خبرداد و فرمود: قسم به جان خودم، به شهادت می‌رسند از بنی‌هاشم نوزده نفر و سپس سه نفر دیگر و از بنی‌امیه کشته می‌شوند نوزده نفر و نیز نوزده نفر دیگر، همگی در جایگاه واحدی خواهند بود. بعد از آن، مقدار زیادی از بنی‌امیه کشته می‌شوند که تعداد آن‌ها را خدا می‌داند، پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «اذا بلغ ولد الوزع ثلاثین رجالاً أخذوا مال الله بينهم دولاً و عباده خولاً و كتابه دغلاً فإذا بلغوا ثلائة و عشر حقوقت عليهم اللعنة و لهم سوء الدار، و اذا بلغوا أربعينه و خمسة و سبعين کان هلاکهم أسرع من لوک تمرة؛ آن گاه که تعداد فرزندان وزغ (بنی‌امیه) [۳۶۸] به سی تن مرد برسد، اموال الهی را در سلطه‌ی خود درمی‌آورند و هر کدام مقداری را حیف و میل کنند و بندگان خدا - صاحبان حقیقی آن‌ها - را ارزشی قائل نباشند و هر گاه تعدادشان به ۳۱۰ نفر برسد باید آنان را لعن و [صفحه ۲۳۷] نفرین نمود - لعن و نفرینشان واجب است - و وقتی شمارشان به ۴۷۵ نفر برسد، به سرعت به نابودی خواهند گردید، همچون جویده شدن خرما، بلکه سریع‌تر، امام مجتبی علیه السلام سخنان خود را چنین ادامه داد: پیامبر صلی الله علیه و آله مطالب فوق را در مورد وزغ (بنی‌امیه) می‌فرمود که حکم بن ابی العاص وارد شد. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: آهسته سخن بگویید تا مطالب شما را وزغ (حکم بن ابی العاص) نشنود.

پاسخ امام به عمر و بن عاص

آن گاه امام علیه السلام رو به او کرده فرمود: اما تو ای عمر و بن عاص که پست‌ترین و فروماهیه ترین آنانی، تو سگی هستی که پنج نفر از مردان قریش ادعای پدری تو را دارند [۳۶۹] و در میان آن پنج نفر، کسی که نژادش از همه پست‌تر و جایگاه اجتماعی اش از همه فروماهیه‌تر بود، بر سایرین غلبه یافت و تو را به خود نسبت داد و بدین گونه تو بر بستری مشترک به دنیا آمدی. پدر تو (العاص) همان کسی است که با صراحة خود را دشمن پیامبر صلی الله علیه و آله خواند و آن حضرت را «أبتر» نامید، آن گاه این آیه نازل گردید که: «ان شانئک هو الأبتر» [۳۷۰]؛ همانا دشمن و بدخواه تو ای پیامبر، بی‌دوستان است. تو خود در تمام جنگ‌ها رویارویی با پیامبر صلی الله علیه و آله جنگیدی، در مکه او را آزردی و به وی سخنان زشت گفتی و بر او مکر و حیله نمودی. تو از سرسرخ‌ترین مردمی بودی که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله را در مکه‌ی معظمه دروغگو خواندند و با وی دشمنی ورزیدند. تو همان کسی هستی که برای بازگرداندن جعفر طیار و همراهانش از [صفحه ۲۳۸] حبسه به نزد نجاشی رفتی و چون نجاشی خواسته‌ی تو را برنياورد و خدای یگانه تو را نامید بازگرداند، از دوست و همراه خویش - عماره بن ولید - نزد نجاشی بددگویی کردی و رابطه پنهانی وی را با کنیز حبسی بر ملا ساختی، ولی نجاشی هر دو شما را رسوا نمود. تو در زمان جاهلیت و در دوره‌ی اسلام با بنی‌هاشم داشتی و رسول خدا صلی الله علیه و آله را در شعری هفتاد بیتی هجو کردی که پیامبر صلی الله علیه و آله در این مورد فرمود: «اللهم انی لا أحسن الشعراً ولا ينبغي لی أن أقوله فالعن عمو و بن العاص بكل بیت [ألف] لعنة؛ پرودگارا! من زیبا شعر نمی‌گوییم و سزاوار نیست که شعر بگوییم، پس لعنت فرست عمو و بن عاص را در مقابل هر بیتی هزار مرتبه [که در آن قصیده‌ای که علیه من سروده است].» اما آنچه را که درباره‌ی عثمان گفتی، تو کسی هستی که برای عثمان در این دنیا آتشی برافروختی و خود به فلسطین گریختی، آن گاه که خبر کشته شدنش را دریافتی، گفتی من ابو عبدالله هستم که چون زخمی را بیام با انگشتمن آن را می‌شکافم و به خون می‌آورم، سپس به معاویه پیوستی و دینت را به دنیا نیت فروختی. آری، ما تو را، نه درباره‌ی کینه‌توزی ات سرزنش می‌کنیم و نه درباره‌ی دوستی ات مؤاخذه؛ به خدا سوگند! تو نه عثمان را از روی دوستی یاری کردی و نه هنگامی که کشته شد به خاطر مظلومیتش خشمگین گشتی. تو دشمن بنی‌هاشم در دوره‌ی جاهلیت و اسلام بودی و هستی. وای بر تو ای عمو و عاص! آیا فراموش کرده‌ای شعری را که به هنگام حرکت به سوی نجاشی سرودی؟ فراموش کرده‌ای، همان شعری را که در بدگویی از بنی‌هاشم در آن چیزی را فروگذار نکردی؟ این سخن تو است که: دخترم پیوسته می‌پرسد به کجا می‌روی و چرا

مقصدت معلوم نیست؟ به او می‌گوییم: مرا واگذار که من می‌خواهم برای بدگویی [صفحه ۲۳۹] از جعفر بن ابی طالب به حبشه نزد نجاشی روم و در حضور وی به جعفر و همراهانش بدگویی کنم... و در آخر آن اشعار گفتی: و لا أنتی عن بنی هاشم بما استطعت فی الغیب و المحضر و عن عایب اللات لا أنتی [۳۷۱] و لولا رضی اللات لم تمطر [۳۷۲]. «من هرگز از بنی هاشم دست بردار نیستم و تا بتوانم در پنهان و آشکارا سیز و دشمنی می‌نمایم. زشتی‌ها و معایب بت لات در سخنان او مرا از خود دور نمی‌کند، زیرا اگر نبود خشنودی لات باران نمی‌بارید.»

پاسخ امام به ولید بن عقبه

سوگند به خدا ای ولید [۳۷۳] تو را بر دشمنی با پدرم علی علیه السلام ملامت و سرزنش نمی‌کنم، زیرا پدرم تو را به جهت شرب خمر هشتاد تازیانه زده، آن گاه که در نماز صبح با حالت مستی حاضر شدی و نماز جماعت گزاردی و گفتی آیا می‌خواهید زیادتر بخوانم؟! حطیه شاعر عرب درباره‌ات گفت: [صفحه ۲۴۰] «بامدادان حطیه به هنگام نماز صبح دید ولید را که بعد از نماز در حالت مستی عذرخواهی می‌کند و می‌گوید: نماز فجر را خواندم، آیا زیاده بخوانم برای شما؟ در حالی که نمی‌داند، چرا می‌خواهد نماز زیادتر بخواند و اگر مردم می‌پذیرفند، نماز صبح او از ده رکعت تجاوز می‌کرد....» [۳۷۴]. ای ولید! پدرم علی عقبه را در پیشگاه پیامبر، در جنگ بدر به منظور اجرای فرمان خداوند کشت، چرا تو سب نکنی؟! خدای متعال در ده جای قرآن علی را مؤمن خطاب کرده و تو را فاسق نامیده است آن جا که فرمود: «أَفْمَنْ كَانَ فَاسِقاً لَا يَسْتَوُنَ [۳۷۵]؛ آیا آن کس که مؤمن است، مانند کسی است که فاسق است؟ هرگز آن‌ها برابر نیستند.» و نیز فرمود: «إِنْ جَاءَكُمْ فَاسِقٌ بَنْبَأْ فَتَبَيَّنُوا أَنْ تَصِيبُوا قَوْمًا بِجَهَةِ الْفَتْصَبُّوْنَ عَلَى مَا فَعَلْتُمْ نَادِمِينَ [۳۷۶]؛ چنانچه فاسقی برای شما خبری نقل کرد، بررسی کنید، زیرا در صورت اعتماد به او با نادانی و جهل روبه رو خواهید گشت و همگی برای اعتماد، نادم و پشیمان خواهید شد.» حسان بن ثابت درباره‌ی تو و پدرم علی علیه السلام چنین سروده است: [صفحه ۲۴۱] «خداوند بزرگ در قرآن علی علیه السلام را در کفه ایمان و ولید را در کفه کفر قرار داده و فرموده: هرگز مؤمنی که خدایش را عبادت کرده، به مانند فاسق جنایتکار نیست. ولید به زودی در قیامت احضار خواهد شد و در برابر کارهای کفرآمیزش قرار خواهد گرفت و علی علیه السلام که مجسمه ایمان است برای پاداش نیک خواهد آمد، به علی بهشت واگذار می‌گردد، لیکن ولید به جزای کردارش خوار و ذلیل خواهد شد» [۳۷۷]. ای ولید! تو را به قریش چه کار؟! تو مردی درشت و شکم‌گنده‌ای از قبیله‌ی صفوریه، به خدا سوگند! عمرت از آن کسی که می‌گویند پدر تو است زیادتر است.

پاسخ به عتبه بن ابی سفیان

امام علیه السلام رو به عتبه کرد و فرمود: ای عتبه! سوگند به خدا تو نه مرد صاحب رأی و نظری که پاسخ حرف‌هایت را بگوییم و نه از اهل خردی که با تو گفتگو کنم و سرزنشت نمایم و نه خیری در پیش تو است که بتوان بدان امید داشت و نه شری از تو سر می‌زند که دوری از آن لازم آید، عقل تو و کنیزت به یک اندازه است - تو فرد بی‌خاصیتی هستی - اگر تو در حضور همه‌ی مردم علی علیه السلام را دشنام دهی، به او زیانی نخواهد رسید و بر تو خشم نمی‌کنم، زیرا تو توانایی برابری با یکی از [صفحه ۲۴۲] غلامان او را نداری، تو فرزند و برادر آن کسانی هستی که خداوند در قرآن به تو و بدان‌ها و عده‌ی جهنم داده است، آن جا که فرمود: «عاملة ناصبة، تصلی نارا حامیة، تسقی من عین آئیة، لیس لهم طعام الا من ضریع لا یسمن و لا یغنى من جوع [۳۷۸]؛ آن‌هایی که پیوسته عمل کرده‌اند - و شرور را دنبال نموده‌اند - در آتش سوزان وارد می‌گردند، از چشمه‌های بسیار داغ به آنان می‌نوشانند، غذایی جز ضریع (خار خشگ تلخ و بدبو) ندارند، غذایی که نه آن‌ها را فربه می‌کند و نه از گرسنگی نجات می‌دهد.» راستی ای عتبه! تو مرا به کشتن تهدید می‌کنی و از قتل می‌ترسانی؟! بهتر آن است که آن مرد لحیانی را که در بستر تو با همسرت خوابیده بود

و ساز مشارکت نواخت، می‌کشتی، زیرا آن قدر کوس رسوایی اش بلند بود که نصر بن حجاج در بی‌آبرویی او شعر سرود. ای عتبه! تو را بر سب على عليه السلام سرزنش نمی‌کنم، زیرا علی کسی است که برادرت (حنظله) را در یک آن از پای درآورد و در کشتن جدت عتبه با حمزه (ره) مشارکت نمود تا به وسیله‌ی آن دو به جهنم فرستاده شد و عذاب الهی را چشید و نیز پدرم عمومی تو را با فرمان رسول خدا صلی الله علیه و آل‌هه تبعید نمود. و اما این که گفتی در طلب خلافت، باید بگوییم من خواستار خلافت نبودم، بلکه اجابت کنده‌ی درخواست مؤمنان بودم و در هر صورت تو همانند برادرانت نیستی، زیرا آنان در نافرمانی خداوند جسوت و در خونزی مسلمانان حریص‌تر و در به دست آوردن آنچه که اهlesh نبودند مکارتر و حیله‌گرتر بودند که با خدا و مردم خدعاً نمودند و بدانید که خداوند بهترین چاره‌اندیش است و اما این که گفتی: «علی شر قریش برای قریش است»، سوگند به خدا! حقیر و کوچک نشمرد انسانی را که سزاوار رحمت بود و هرگز نکشت آن را که مظلوم و ستمدیده بود. [صفحه ۲۴۳]

پاسخ به مغیره بن شعبه

در آخر رو به مغیره بن شعبه کرد و فرمود: تو (مغیره) با خدا دشمنی کردی و با کتابش مخالفت نمودی و پیامبر خدا صلی الله علیه و آله را تکذیب کردی. تو کسی هستی که به جرم ارتکاب زنا سنگ‌سار کردنت واجب گشت و انسان‌های متقدی و عادل جنایت تو را تصدیق کردند و بر آن گواهی دادند، لیکن عمر سنگ‌سار شدنت را به تأخیر انداخت و با مغالطه، حق را به واسطه‌ی باطل از بین بردا. خداوند تو را در دنیا و آخرت به خواری و ذلت گرفتار می‌کند و کیفرت خواهند نمود. مغیره! تو کسی هستی که فاطمه علیها السلام دختر پیامبر خدا صلی الله علیه و آله را آزردی و مجروحش نمودی، به طوری که فرزند داخل رحمش سقط شد. این کار تو اهانت به پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و مخالفت با او و شکستن حریم قدس نبوتش بود. پیامبر درباره‌ی فاطمه علیها السلام فرمود: «أَنْتَ سَيِّدُ نِسَاءِ أَهْلِ الْجَنَّةِ؛ دَخْتِرُمْ! تَوْ سَرُورُ هَمَّهِي زَنَانَ بَهْشَتِي» سوگند به خدا به دوزخ افکنده خواهی شد و جزای کارهای زشت به تو خواهد رسید. تو به کدام یک از این صفات سه گانه‌ی علی علیها السلام او را سب و نفرین کردی؟ در حسب و نسب نقصان داشت؟ با پیامبر صلی الله علیه و آله بیگانه بود؟ معضله و گرفتاری برای اسلام ایجاد کرده بود یا برخلاف اسلام حکمی به ستم اجرا کرده بود؟ هر کدام را ادعا کنی دروغ گفته‌ای و مردم هم تو را تکذیب می‌کنند. گمان می‌کنی که علی علیها السلام عثمان را کشته است؟! سوگند به خدا علی از کسانی که او را سرزنش می‌کنند پرهیز گارتر و پاک‌تر است. چرا تو عثمان را در زمان زندگی اش هرگز کمک نکردی و بر مرگش محظوظ نگشته‌ی؟ در طائف در منزل خویش به خیانت و جنایت پرداختی، به احیای مجدد قوانین جاهلیت پرداختی و برای نابودی اسلام و محو آن از هیچ توطئه‌ای کوتاهی نکردی. اما این که از بنی‌هاشم و بنی‌امیه سخن می‌گویی، چیزی جز خواخواهی معاویه نیست و در مورد سخنانت درباره‌ی حکومت و فخر به سلطنت باید گفت: [صفحه ۲۴۴] فرعون بر مصر چهارصد سال حکومت کرد و در آن وقت، موسی و هارون علیها السلام دو پیامبر بزرگوار الهی همواره در غم و اندوه و زحمت بودند، پس سلطنت و حکومت از خداست، گاهی آن را به رسم آزمایش و امتحان به انسان‌های نیکوکار می‌دهد و گاهی به جنایتکار (همانند شماها). خداوند منان فرمود: «وَ إِنْ أَدْرِي لِعِلَهٖ فَتَنَّهُ لَكُمْ وَ مَتَاعُ الِّحِينَ [۳۷۹]؛ من نمی‌دانم، شاید این آزمایشی برای شماست و مایه‌ی بهره‌گیری تا مدتی معین». و نیز فرمود: «إِذَا أَرَدْنَا أَنْ نَهْلَكَ قَرْيَةً أَمْرَنَا مُتَرْفِيهَا فَفَسَقُوا فِيهَا فَحَقَ عَلَيْهَا الْقَوْلُ فَدَمِرْنَا تَدَمِيرًا [۳۸۰]؛ هنگامی که بخواهیم شهر و دیاری را به هلاکت برسانیم، نخست به تبهکاران و مترفین (ثروتمندان مست شهوت) قدرت می‌دهیم، آنان به فسق و فجور می‌پردازند و استحقاق مجازات پیدا می‌کنند و بعد ما آن‌ها را به شدت درهم می‌کوییم». در اینجا بود که امام مجتبی علیها السلام به سخنان خویش پایان داد و از جا برخاست تا به منزل رود، رو به معاویه و آن جمع نمود و آیه‌ی کریمه ذیل را تلاوت فرمود: «الْخَيْثَاتُ لِلْخَيْثِينَ وَ الْخَبِيثُونَ لِلْخَبِيثِاتِ [۳۸۱]؛ زنان زشت سیرت، مردان خیث را درمی‌یابند و مردان زشت سیرت زنان خیث را» ای معاویه! سوگند به خدا، ناپاکان در آیه‌ی شریفه، تو و یاران

همراهت هستید» سپس دنباله‌ی آیه‌ی کریمہ را قرائت نمود: «و الطیبات للطیین و الطیبون للطیيات أولئک مبرءون مما يقولون، لهم مغفرة و رزق کریم [۳۸۲]؛ زنان پاک از آن مردان پاند و مردان پاک از آنان زنان پاک. اینان از نسبت‌های ناروایی که ناپاکان به آن‌ها می‌دهند مبرا هستند و بر ایشان آمرزش الهی و روزی پرارزشی است.» [صفحه ۲۴۵] و در آخر فرمود: پاکان در آیه‌ی شریفه، علی بن ابی طالب علیه السلام و یاران و شیعیان آن بزرگوار هستند. سپس از مجلس خارج گردید، در حالی که رسوایی عجیبی برای آنان به بار آورده بود، به طوری که هریک دیگری را مورد سرزنش قرار می‌داد و نهایتاً تشکیل آن مجلس را به ضرر خود دانستند. در این هنگام معاویه همه‌ی آنان را نکوهش کرد و گفت: من از اول اخطار کردم که شما توان معارضه با حسن بن علی را ندارید، برخیزید و از من دور شوید. [۳۸۳]. [صفحه ۲۴۹]

بازگشت به مدینه منوره

اشارة

چند روز پس از قرارداد امضای صلح و رفت و آمده‌ای مکرر از سوی دوستان و دشمنان، امام مجتبی علیه السلام مصلحت را در آن دید که به همراه بعضی از یاران به مدینه‌ی جدش رسول خدا صلی الله علیه و آله هجرت نمایند. انتشار این خبر بازتابی گسترده برای دوستان و دشمنان داشت. غم و اندوه مردم را فراگرفت. مسیب بن نجیه فزاری به همراه ظبیان بن عماره‌ی تمبی خدمت امام رسیدند و اصرار و پافشاری زیادی جهت ماندن آن حضرت در کوفه نمودند، لیکن امام علیه السلام پیشنهاد آنان را نپذیرفت و فرمود: «لیس الی ذلک سبیل [۳۸۴]؛ چاره‌ای جز این نداریم». فردای آن روز به همراه برادرش حسین بن علی علیهم السلام و خانواده و اطرافیانش، راهی مدینه شدند. مردم کوفه با اندوه بسیار به مشایعت آن حضرت شتافتند، در حالی که اشگ، چشمان بسیاری را فراگرفته بود، با آنان وداع نمود. [۳۸۵] مشایعت کنندگان با نگاه‌های طولانی خود حسرت خود را اظهار می‌داشتند و با زبان حال بر سرنوشت تیره‌ی خود - که با هجوم و سلطه‌ی چکمه‌پوشان معاویه گره می‌خورد سرود اندوه می‌سرودند - امام علیه السلام و همراهان چون به دیر هند [صفحه ۲۵۰] رسیدند، آن بزرگوار نگاهی به شهر کوفه کرد و چنین سرود: و لا عن قلی فارقت دار معاشری هم المانعون حوزتی و زماری [۳۸۶]. «من خانه‌ی دوستانم را از روی دشمنی ترک نمی‌کنم، چون آن‌ها از پیمان من و تعهد‌هایم دفاع می‌کردند». کاروان جهت بازگشت به مدینه راه خود را ادامه دادند تا در آن جا اقامت گریدند. سبط اکبر پیامبر، این ناخدای بربار تصمیم گرفت با فروبردن خشم خود و صبر و تحمل، کشتی اسلام را از غرقاب حتمی حکومت معاویه نجات بخشد و نگذارد حکام بنی امیه با احادیث جعلی و نسبت‌های ناروا به پیامبر عظیم الشأن صلی الله علیه و آله و پدرش امیر مؤمنان علیه السلام و صحابه بزرگ، چهره‌ی واقعی اسلام را عوض کنند و به اسم «حکومت اسلامی» بعد از پیامبر، اهداف شیطانی خود را بر امت اسلامی تحمیل نمایند و بدعت‌ها و سنت‌های جاهلیت را دوباره همانند اجدادشان احیا کنند، از این رو در دوران اقامتش در مدینه این اهداف را خوب پیگیری کرد.

دورنمایی از کارنامه‌ی ده ساله‌ی امام حسن در مدینه منوره

بازگشت و حضور حضرت مجتبی علیه السلام به همراه برادرش حسین بن علی علیهم السلام و دیگر ستارگان آسمان عصمت و طهارت در مدینه، این شهر را فروغ و عظمتی دیگر بخشید، گویی مردم مدینه بار دیگر به استقبال رسول خدا صلی الله علیه و آله آمده بودند، جمعیت مشتاق و دلبخته‌ی اهل بیت علیهم السلام در دروازه‌ی مدینه به انتظار قافله نشسته بودند. زنگ شترهای قافله به گوش رسید، پس از لحظاتی زن و مرد مدینه، خاندان نبوت و امامت را در آغوش گرفتند و با اشگ شوق خود از آنان [صفحه

[۲۵۱] استقبال نمودند [۳۸۷] و به انتظار شنیدن حوادث و وقایع کوفه از زبان حضرت مجتبی علیه السلام بودند. امام علیه السلام سستی و ضعف و پراکندگی و خیانت سپاهش را بازگو کرد [۳۸۸] و فرمود: خیر و صلاح امت در همان چیزی بود که من انجام دادم و سپس مردم را به صبر و برداشتن سفارش کرد، آن گونه که در موارد دیگر توصیه نموده بود. [۳۸۹]. آری سعادت و رحمت به مدینه روی آورد و محرومیت بزرگی که از زمان عزیمت امیر مؤمنان علیه السلام بر مدینه منوره تحمل شده بود زدوده گردید. مردم از وجود پرفیض آن امام همام بهره‌مند گردیدند. حضرت ده سال در مدینه اقامت گزید که در این مدت همچون پدر و جد بزرگوارش، طبیب و معلمی دلسوز و پناهگاهی مطمئن برای مردم مدینه و مظلومان عالم بود و خورشید گونه بر همهی زوایای تاریک عالم اسلام می‌تابید و با سخنان زیبای علی گونه‌اش و رفتار حلیمانه‌ی محمدی اش و حجب و تقوای فاطمه گونه‌اش مسلمین جهان را رهبری می‌کرد و در مقابل جبهه‌ی کفر تأویلی [۳۹۰] و همهی اندیشه‌های شیطانی آنان در راستای مبارزه با باطل، راست قامتانه ایستادگی کرد و بر نور الهی درخششی دیگر داد. اینک دورنمایی از آنچه در آن مدت کوتاه – با توجه به جنگ‌های گوناگون روانی معاویه و بنی امیه – توسط سبط اکبر رسول خدا صلی الله علیه و آله انجام گفت به ترتیب ذیل می‌آوریم:

تریت و آموزش نیروهای کارآمد

اشاره

پس از حضور آن حضرت در مدینه، محدثان، راویان و دانشمندان بزرگ [صفحه ۲۵۲] سوی آن شهر شتافتند و جهت کسب فیض بیشتر بر گرد آن حضرت جمع شدند. پس از چند صباحی مدینه با فروغ ستارگان در خشان درخشش یافت و گویا مکتب سازنده‌ی رسول خدا صلی الله علیه و آله بار دیگر افتتاح گردید. مکارم اخلاق و کردارهای پسندیده‌ی آن بزرگوار، در روح افراد لایق جلوه می‌کرد و هر روز بر مشعلداران نهضت فرهنگی و سیاسی اسلام افزوده می‌شد. یاران باقی‌مانده‌ی علی بن ابی طالب علیه السلام و موالیان اهل بیت علیهم السلام در خود سازماندهی جدیدی را سامان می‌دادند و نیروهای کارآمد را شناسایی کرده و جنگ سردی را علیه نظام حاکم آغاز نمودند. در این مدت، بسیاری از افراد که در خواب غفلت و گمراهی به سر می‌بردند، با روش‌نگری آن حضرت بیدار گشتند و مبانی اصیل اسلام را از آن سلاله‌ی پاک پیامبر آموختند. مورخان مسلمان همچون ابن عساکر و مرحوم علامه مجلسی [۳۹۱] و میرزا محمد تقی سپهر، ابن شهر آشوب و... شاگردان نامدار و راویان اخبار آن حضرت را به تفصیل آورده‌اند. باید گفت: این ستارگان فروزان که از مشعل تابناک امام دوم حسن بن علی علیه السلام کسب فضیلت و معنویت می‌نمودند، از دو گروه تشکیل شده بودند: - بعضی از صحابه پیامبر صلی الله علیه و آله و یاران با سابقه‌ی علی بن ابی طالب علیه السلام. - تابعین و دیگر، اشخاصی که در خدمت آن بزرگوار تلمذ می‌کردند. ما بر اساس همین دو طبقه، نام آن‌ها را در ذیل می‌آوریم:

گروه ۱

- ۱) احنف بن قیس: شیخ طوسی او را از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله و امیر مؤمنان [صفحه ۲۵۳] و حسن بن علی علیهم السلام می‌داند.
- ۲) اصیغ بن نباته: از راویان اصحاب خاص علی بن ابی طالب و امام حسن علیهم السلام بوده و حدود ۵۶ روایت نقل کرده است.
- ۳) جابر بن عبد الله انصاری: از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله و علی بن ابی طالب علیه السلام و حسین و زین العابدین و امام باقر علیهم السلام که در غزوه‌ی بدر و هژده غزوه دیگر شرکت نمود، هفده روایت از وی نقل شده است و در سال ۷۸ ه. ق. از دنیا رفت.
- ۴) جعید همدانی: اهل کوفه و از اصحاب امیر المؤمنین و امام مجتبی بوده است و امام حسین

و زین العابدین علیهم السلام را نیز در کرده است. ۵) حبئه بن جوین عرفی: اهل یمن و از اصحاب امیر مؤمنان و امام حسن علیهم السلام بوده است. ۶) حبیب بن مظاہر: او از یاران علی بن ابی طالب و امام مجتبی علیهم السلام بوده و نامش از زمره‌ی «شرطه الخمیس» [۳۹۲] است و در کربلا به شهادت رسیده است. ۷) حجر بن عدی بن حاتم کنده کوفی: شرح حالش مفصل خواهد آمد. ۸) رشید هجری: از اصحاب خاص امیر مؤمنان و اما حسن علیهم السلام بوده و در مسیر دوستی علی بن ابی طالب علیهم السلام به شهادت رسید و در رجال کشی از وی روایات زیادی نقل شده است. ۹) رفاعة بن شداد: از اصحاب امام اول و دوم بوده است. ۱۰) زید بن ارقم: وی نایبنا بوده و و به محضر رسول خدا صلی الله علیه و آله و امام اول و دوم و سوم رسیده است و روایاتی را از آنان نقل کرده است. ۱۱) سلیمان بن صرد خزاعی: بنابر نقل شیخ طوسی، وی به محضر [صفحه ۲۵۴] رسول خدا صلی الله علیه و آله و امام اول و دوم رسیده و از اصحاب آنان می‌باشد. ۱۲) سلیم بن قیس هلالی: او از یاران علی بن ابی طالب علیهم السلام بود و از محضر امام مجتبی علیهم السلام فیض می‌برد، لکن حجاج او را تعقیب کرد تا او را بکشد. سلیم بن قیس فرار کرد و به «أبان بن ابی عیاش» پناه برده، مدتی بدین وضع بود که مرگش نزدیک شد، به هنگام مرگ کتابی را به رسم امانت به وی داد که همه‌اش احادیث و روایات بود. کسی غیر از «أبان بن ابی عیاش» از سلیم بن قیس هلالی روایتی نقل نکرده است. ابان درباره‌ی او می‌گوید: پیرمردی متبد و خداپرست بود که نور از چهره‌اش درخشش می‌نمود. [۳۹۳]. ۱۳) عامر بن واٹله بن أسعق: کنیه وی «ابالطفیل» بوده و روایاتی از رسول خدا صلی الله علیه و آله و امام اول و دوم نقل کرده است. ۱۴) عبایة بن عمرو بن ربیع: عبایة بن ربیع نیز گفته شده و از یاران امام اول و دوم می‌باشد. ۱۵) عمرو بن حمق خزاعی: وی از نیروهای شرطه الخمیس بود و در جنگ جمل و صفين به همراهی علی بن ابی طالب علیهم السلام جنگید و با امام مجتبی علیهم السلام بود تا به دست معاویه به شهادت رسید. ۱۶) قیس بن عباد: او نیز از یاران علی بن ابی طالب علیهم السلام بوده است. ۱۷) کمیل بن زیاد نخعی: او از اهل یمن بوده که از افراد مورد اطمینان علی بن ابی طالب و حسن بن علی علیهم السلام به شمار می‌رفت. ۱۸) حارت اعور بن بنان منقری: از افراد ثقه و مورد اطمینان امام اول و دوم می‌باشد که در آن مدت کسب فیض نمود. ۱۹) مسیب بن نجیه فزاری: وی زاهد زمان و از یاران امام اول و دوم بوده و به کتابت در خدمت امام حسین علیهم السلام نیز مشغول بوده است. [صفحه ۲۵۵] ۲۰) میثم بن یحیی تمار معروف به «میثم تمار» [۳۹۴]: از بزرگان صحابه‌ی علی علیهم السلام و در شمار شرطه الخمیس بوده و خود شرحی مفصل دارد.

گروه ۲

و اما راویان و کسانی که در نزد آن حضرت تلمذ نموده و روایاتی را نقل کرده‌اند: ۱) أبوالسود دوئلی. ۲) ابواسحاق بن کلیب سیعی. ۳) ابوجوزی. ۴) ابوصادق «کسان بن کلیب» ۵) ابومخنف (لوط بن یحیی ازدی). ۶) ابویحیی (عیمر بن سعد نخعی). ۷) اسحاق بن یسار. ۸) اشعت بن سوار. ۹) جابر بن خلد. ۱۰) جارود بن منذر. ۱۱) حبابة بنت جعفر والیة [۳۹۵]. [صفحه ۲۵۶] ۱۲) حذیفه بن اسید غفاری. ۱۳) سفیان بن ابی لیلا همدانی. ۱۴) سفین بن لیل. ۱۵) سوید بن غفله. ۱۶) شعبی. ۱۷) طحرب عجلی. ۱۸) عبدالله بن جعفر طیار. ۱۹) عبدالله بن عباس. ۲۰) عبدالرحمان بن عوف. ۲۱) علاء بن عبدالرحمان. ۲۲) عمر بن قیس مشرفی. ۲۳) عیس بن مأمون زراره. ۲۴) فاطمة بنت حبابة والیة. ۲۵) محمد بن اسحاق. ۲۶) مسلم بن عقیل. ۲۷) مسلم بطین. ۲۸) مولی ابی وائل (ابورزین بن مسعود). [صفحه ۲۵۷] ۲۹) نفالة بن مأمون. ۳۰) هبیرة بن مریم. ۳۱) هلال بن نساف. اینان برخی از شاگردان و یاران امام حسن مجتبی علیهم السلام بودند که از شهرها و کشورهای مختلف مانند کوفه، یمن، همدان و... جمع شده بودند و بسیاری دیگر هم بودند که ذکر نام آنان در این مختصر نمی‌گنجد. آنان همگی در محضر آن بزرگوار کسب فیض نمودند و تربیت یافتند و در برابر هجوم فرهنگی معاویه‌ی بدعت گذار ایستادند، برخی از آنان بعد از شهادت حسن بن علی علیهم السلام به دست معاویه‌ی جنایتکار به شهادت رسیدند و برخی دیگر در سال ۶۱ هجری قمری در رکاب ابا عبدالله الحسین علیهم السلام در برابر یزید بن معاویه،

طاغوت دیگر عصر ایستادند و با خون خود اسلام و قرآن را آبیاری کردند. [۳۹۶]. گذشته از شاگردان معروف آن حضرت، فرزندان برومند آن بزرگوار همچون: حسن بن حسن معروف به حسن مشی (ره) و زید بن حسن (ره) و عمرو بن حسن و عبدالله بن حسن و قاسم بن حسن [۳۹۷] و... که همگی در مدرس پر فیض پدر از دریای نورانیت آن پدر بزرگوار بهره می‌بردند و هر کدام در تاریخ به نوعی درخشش داشتند.

نشر فرهنگ اصیل اسلام

اشاره

از امور اساسی دیگر که امام مجتبی علیه السلام آن را به بهترین وجه انجام داد و بدان [صفحه ۲۵۸] اهمیت فراوان می‌داد، نشر فرهنگ اصیل اسلام در برابر تحریفات و تهاجم فرهنگی حاکمان اموی به ویژه معاویه بن ابی سفیان بود، زیرا این خاندان بیشترین و بالاترین دشمنی‌ها را در حق اسلام و رسول خدا صلی الله علیه و آله رواداشتند. ابوسفیان با تحریک قریش و تهیه سلاح، جنگ بدر و احد و احزاب و... را علیه رسول خدا صلی الله علیه و آله و مسلمانان به راه انداخت، پسرش معاویه نیز جنگ صفين را علیه خاندان اهل بیت علیهم السلام رهبری کرد و در نهروان و جمل و تحریکات داخلی دیگر هیچ گونه جنایتی را فروگذار نکرد. معاویه پس از پیروزی نظامی علیه حکومت عراق و اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام، تهاجمی را برای نابودی فرهنگ رسالت و امامت امامان راستین شیعه آغاز کرد و از ایجاد هر گونه بدعتی علیه اسلام و قوانین مترقبی آن کوتاهی ننمود، به عنوان نمونه:

بدعت‌ها توسط معاویه

- ۱) در ایام خلافتش چهل روز در نماز جمعه، صلووات و درود بر رسول خدا صلی الله علیه و آله را ترک کرد، وقتی از او پرسیدند: چرا چنین کردی؟! گفت: نام پیامبر را بر زبان جاری نمی‌کنم تا اهل بیت او بزرگ نشوند. [۳۹۸]. ۲) معاملات ربوی را تجویز کرد، به طوری که ابودrade در برابر ایستاد و گفت: «سمعت رسول الله صلی الله علیه و آله ینهی عن مثل هذا الا مثلا بمثل؛ شنیدم پیامبر خدا صلی الله علیه و آله نهی می‌کرد مردم را از معاملات ربوی، مگر آن که وزن دو جنس با یکدیگر برابر باشد». معاویه اعتمایی نکرد و به کار خود ادامه داد. ابودrade از گستاخی معاویه نسبت به دین خدا به خشم آمد و با این که [صفحه ۲۵۹] قاضی دمشق بود، راهی مدینه گردید و گفت: هیچ گونه عذری برای همکاری با معاویه برای من باقی نمانده است، زیرا او در برابر فرمان رسول خدا صلی الله علیه و آله به رأی خود عمل می‌کند. [۳۹۹]. ۳) حدود الهی را تعطیل کرد، زیرا دزدی را که سارق بودنش ثابت شده بود به طوری که بر نه نفر همراه و شریک وی حد جاری کرده بودند، معاویه برای او (دهمین نفر) وساطت کرد و جلو اجرای حدود الهی را گرفت. [۴۰۰]. صاحب البدایه و النهایه می‌نویسد: این اولین حدی بود در اسلام که از اجرای آن جلوگیری شد [۴۰۱] و درباره‌ی شخص دیگری حد جاری کرد، در حالی که استحقاق حدود را نداشت و جرمی مرتکب نشده بود. [۴۰۲]. ۴) بعضی از احکام حج را عماً تغییر داد. او در هنگام احرام بر خود عطر زد و بوی خوش استعمال نمود. [۴۰۳]. ۵) نسبت به دیگر احکام الهی بی‌اعتنای بود و هر گونه که می‌خواست عمل می‌کرد، مثلاً در نماز عید فطر و قربان اذان و اقامه اضافه کرد، با این که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده است: «لیس فی العیدین أذان و لا اقامه» [۴۰۴]؛ در نماز عید فطر و قربان اذان و اقامه مشروعیت ندارد. [۴۰۵]. خطبه‌های نماز عید فطر را قبل از نماز خواند و این عمل را بنی‌امیه بر خلاف سنت رسول خدا صلی الله علیه و آله ادامه دادند. آن را نهی کرده بود. [۴۰۶]. ۶) آب را در ظرف طلا و نقره می‌نوشید و در آن‌ها غذا می‌خورد، در حالی که رسول خدا صلی الله علیه و آله آن را نهی کرده بود. [۴۰۷]. ۷) لباس حریر (که بر مردان حرام است) بر تن می‌کرد و اعتمایی به محرمات الهی نمی‌کرد. [۴۰۸].

بنی امیه به پیروی از حکام خود، همچون معاویه در یکی از دو خطبه‌ی نماز جمعه و عید - به هنگام گوش دادن خطبه‌ها - می‌نشستند و در دیگری می‌ایستادند. [۴۰۸].

تشویق جاعلان حدیث

معاویه برای کاستن از عظمت اهل بیت و زدودن محبت آن‌ها از دل مردم، دست به توطئه دیگری زد و آن این که دستور داد جاعلان حدیث در مدح و منقبت او و عثمان و... احادیثی بسازند تا بدین وسیله زمینه‌ی کم رنگ شدن جلوه احادیث نبوی در مورد اهل بیت، به ویژه علی بن ابی طالب علیه السلام ایجاد گردد، لذا معاویه در چند مرحله به عمال خود نوشت: مرحله اول: با کمال دقت راویانی را که طرفدار عثمانند و در فضایل و بزرگواری‌های او سخن می‌گویند، شناسایی کنید و آن‌ها را گرامی بدارید، در مجامعتشان شرکت کنید و بزرگشان بدارید و نام آنان را به همراه روایات و احادیثی که درباره‌ی عثمان و پدرش نقل می‌کنند برای من بفرستید. [۴۰۹]. گویندگان و نویسنده‌گان پس از مدتی که احادیث گوناگون درباره‌ی او و [صفحه ۲۶۱] عثمان نوشتند به اموال فراوانی از سوی معاویه دست یافتند و در پی این امر، احادیث جعلی همه جا فراگیر شد. معاویه این سیاست را تا مدت‌ها دنبال کرد: مرحله دوم: معاویه نوشت: روایات درباره‌ی عثمان زیاد شده و همه جا را فراگرفته است، از این پس به گویندگان و نویسنده‌گان بگویند درباره‌ی ابوبکر و عمر و دیگر صحابه حدیث بسازند؛ هر حدیثی را که درباره‌ی ابوتراب شنیدید آن را راه نکنید مگر این که حدیثی از صحابه در رد آن برای من نقل کنید؛ چنین روایاتی چشم مرا روشن و ادله و احادیث مربوط به ابوتراب (علی بن ابی طالب) را کم رنگ‌تر می‌کند و حجتشان را باطل می‌نماید. [۴۱۰]. عمال و دستاندرکاران معاویه دست به جعل و ساختن حدیث زدند. ابوهریره‌ها و عمرو عاصه‌ها و کعب بن أحبه‌ها و... میدان‌دار این معركه‌ی ننگین گردیدند و معاویه محور اصلی و اساسی این خیانت بزرگ بود. اسرائیلیات - خرافاتی که منافقان از یهود، مانند کعب احبار و دیگران ساختند و نسبت به اسلام و فرهنگ اسلامی دادند - سراسر کتب اهل سنت را فراگرفت و حتی کتب صحاح آنان نیز از این مسئله مستثنی نشد. کار بدان جا رسید که هر کسی حدیثی را از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل می‌کرد، با دیده‌ی شک و تردید به او نگاه می‌کردند. امام باقر علیه السلام در مجلسی جهت آگاهی مردم از این گونه احادیث بر اساس درخواست بعضی از یارانش، بیش از صد مورد خواند و سپس فرمود: مردم گمان می‌کنند این گونه احادیث صحیح است! آن‌گاه فرمود: «هی و الله كلها كذب [صفحه ۲۶۲] و زور؛ سوگند به خدا! همه‌ی این احادیث دروغ و بهتان است.» [۴۱۱]. و در جای دیگر فرمود: «و يرون عن على - علیه السلام - أشياء قبيحة، و عن الحسن و الحسين عليهما السلام ما يعلم الله أنهم قد رروا في ذلك الباطل والكذب والزور [۴۱۲]؛ روایات و مطالب زشت و ناپسندی درباره‌ی علی بن ابی طالب علیه السلام و حسین علیهما السلام جعل کردند. خدا می‌داند که همه‌ی آن‌ها باطل، دروغ و بهتان است.».

علنی نمودن منکرات

بعضی از کارهای معاویه به قدری زشت و بی اساس بود که زبانزد مردم شد. او زیاد بن عیید (أبیه) را به پدر خود ابوسفیان نسبت داد و او را برادر خود خواند! در نامه‌ای رسمی می‌نویسد: «من أمير المؤمنين معاویه بن ابی سفیان الی زیاد بن ابی سفیان...؛ این نامه‌ای از معاویه پسر ابوسفیان به زیاد پسر ابوسفیان است» مادر زیاد بن أبیه از زن‌های بدکار و شناخته شده‌ی مکه بود. بر سر در خانه‌ی خود پرچم داشت و افراد لابالی و هرزه به آن جا رفت و آمد می‌کردند...! معاویه زیاد را به پدر خود نسبت داد، همین حرکت زشت سیاسی معاویه [صفحه ۲۶۳] باعث شد که صحابه‌ی گرام به او اعتراض کنند و هر کدام به نوعی انزجار و تنفر خود را از اوی و روشی که در پیش گرفته اعلام نمایند. [۴۱۳]. حسن بن علی و حسین بن علی علیهما السلام و یونس بن عیید، و عبدالرحمان بن

حكم و ابوعریان و ابوبکر و حسن بصره و... از کسانی بودند که معرض شدند و نوشتند رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «الولد للفراش و للعاهر الحجر...» [۴۱۴] فرزند متعلق به مادر است و زناکار باید سنگسار گردد. پس باید او را زیاد بن سمیه نامید نه زیاد بن ابیسفیان، زیرا به شهادت ابی مریم سلوی ابوسفیان از جمله کسانی بود که با سمیه رابطه‌ی نامشروع داشت و این انتساب معاویه خلاف صریح فرمایش رسول خدا صلی الله علیه و آله است. لذا امام مجتبی علیه السلام به زیاد بن سمیه نامه‌ای نوشت و برای معاویه فرستاد: «اما بعد فان رسول الله صلی الله علیه و آله قال: «الولد للفراش و للعاهر الحجر. والسلام.» [۴۱۵]. و حسین بن علی علیه السلام خطاب به معاویه به صورت مشروح نوشت: «أو لست المدعى زياد بن سميحة المولود على فراش عبيد ثقيف فزعمت انه ابن ابيك وقد قال رسول الله صلی الله علیه و آله: الولد للفراش و للعاهر الحجر فتركت سنة رسول الله صلی الله علیه و آله تعمدا و اتبعت هواك بغير [صفحه ۲۶۴] هدى من الله، ثم سلطته على العراقيين [۴۱۶]؛ آيا تو نیستی که ادعای برادری با زیاد بن سمیه را داری. زیاد پسر سمیه که بر بستر غلامان و بندگان ثقیف (از زنا) به دنیا آمد و تو گمان می‌کنی که او پسر پدر تو است، در صورتی که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: فرزند بر بستر زناشویی متعلق است و زناکار باید سنگسار شود. تو سنت پیامبر صلی الله علیه و آله را کنار گذاشتی و از هوا و هوس خود پیروی کردی و زیاد را بر سر مردم مسلمان بصره و کوفه مسلط گرداندی». باید گفت: معاویه با همه‌ی سعی و کوششی که در ازین بردن سیره‌ی رسول خدا صلی الله علیه و آله و متزوی گردان اهل بیت علیهم السلام داشت، موفقیت چندانی به دست نیاورد، زیرا امام مجتبی علیه السلام شیوه‌ای را که در تربیت مردان صالح و فدایی برای اسلام و معرفی فرهنگ اصیل و صحیح امامت راستین در مدینه‌ی جدش رسول خدا انتخاب کرده بود، اثری ژرف در دل‌های مردم و مسلمانان گذاشت، آنان دانستند که احکام شرعی و مسائل روزمره خود را باید از مدینه دریافت کنند. امام مجتبی علیه السلام نامه‌هایی را به بعضی از افراد مؤثر و ناآگاه به صورت کاملاً پنهانی ارسال می‌داشت و در آن، انحرافات هیأت حاکم را از سیره‌ی جدش رسول خدا صلی الله علیه و آله بیان می‌نمود و نیز مردانی را آموزش و تعلیم می‌داد و به شهرهای مختلف می‌فرستاد. و لحظه‌ای آرام نمی‌گفت به طوری که معاویه از فعالیت‌هایش وحشت داشت، کمتر کسی را از مدینه می‌دید که از کارهای حضرت سؤال نکند. روزی معاویه از افرادی که از مدینه به شام رفته بودند پرسید: حسن بن علی علیه السلام چه می‌کند؟ [صفحه ۲۶۵] مردی از قریش که ساکن مدینه بود گفت: نماز صبح را در مسجد جدش برگزار می‌کند تا طوع آفتاب می‌نشیند و سپس تا به نزدیک ظهر به بیان احکام الهی و تعلیم و آموزش مردان مشغول است سپس نماز می‌خواند و به همین گونه زنان از احادیث و روایات و گفته‌هایش بعد از ظهر استفاده می‌کنند و این برنامه کار هر روز اوست. [۴۱۷]. ابن صباح مالکی (متوفی سال ۸۵۵ه.ق.) درباره‌ی فعالیت‌های فرهنگی و تدریس امام مجتبی علیه السلام می‌نویسد: «وَ كَانَ إِذَا صَلَّى الْغَدَاءَ فِي مسجِدِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ جِلْسَةً فِي مَجْلِسِهِ، يَذْكُرُ اللَّهَ حَتَّى تَرْتَفَعَ الشَّمْسُ وَ يَحْبِسُ إِلَيْهِ مِنْ يَجْلِسِهِ سَادَاتُ النَّاسِ يَحْدُثُهُمْ... وَ يَجْمِعُ النَّاسَ حَوْلَهُ، فَيَتَكَلَّمُ بِمَا يَشْفَى غَلِيلُ السَّائِلِينَ وَ يَقْطَعُ حَجَّاجُ الْمُجَادِلِينَ.» [۴۱۸]. نماز صبح را در مسجد النبی برگزار می‌نمود و تا طلوع آفتاب می‌نشست و به ذکر خدا مشغول بود. روزها مردم گردآگردش حلقه‌ی زدنده او برایشان معارف و احکام الهی را بازگو می‌نمود... مردم بر اطراف آن بزرگوار گرد می‌آمدند تا سخنرانی را بشنوند که دل‌های شنوندگان را شفا می‌بخشید و تشنگان معارف الهی را سیراب می‌نمود. بیانش حجت قاطع بود، به طوری که جای احتجاج و مجادله و استیضاح باقی نمی‌گذاشت. پس نشر فرهنگ اصیل اسلام توسط حسن بن علی علیهم السلام در دوره‌ی ده ساله، احیای مجدد اسلام و یادآور گفتار و کردار و نظریات پیامبر عظیم الشأن بود. و اگر نبود نرمش قهرمانانه سبط اکبر رسول خدا صلی الله علیه و آله آن هم از پایگاه وحی و حرم پیامبر صلی الله علیه و آله، معاویه و عمالش اثری از اسلام و أهل بیت علیهم السلام باقی نمی‌گذاشتند. [صفحه ۲۶۶]

محبت و عطابخشی اهل بیت علیهم السلام به ویژه امام حسن مجتبی علیه السلام زبانزد عام و خاص گردیده بود. او که دارای قلبی پاک و رؤوف و پر مهر نسبت به دردمدان و تیره بختان جامعه داشت، همانند پدرش علی بن ابی طالب علیه السلام با خرابه نشینان دردمدان و اقسام مستضعف و کم درآمد همراه و همنشین می شد، درد دل آنان را با جان و دل می شنید و به آن، ترتیب اثر می داد و در این حرکت انسان دوستانه جز خدا را نمی دید و اجرش را جز از او نمی طلبید و او بارز ترین مصدق آیه شریفه ذیل بود: «الذین ینفقون أموالهم بالليل و النار سرا و علانية فلهم أجرهم عند ربهم ولا خوف عليهم ولا هم يحزنون [٤١٩]؛ آنانی که اموال خود را شب و روز، پنهانی و آشکار اتفاق می کنند، مزدشان در نزد پروردگارشان خواهد بود، نه ترسی و نه غم و اندوهی بر دل آنها راه پیدا خواهد کرد». از این روی هر ناتوان و ضعیف و درماندهای در خانه‌ی آن حضرت را می کویید. چه بسا افرادی از شهر و دیارهای دیگر به امید دستگیری امام مجتبی علیه السلام به مدینه منوره می آمدند و از آن دریای جود و کرم بهره می جستند. در میان مستمندان سادات و غیر سادات و در راه ماندگان و از راه رسیدگان و... دیده می شد. گاه براساس خواسته آنان، هزینه سفر، ازدواج و زندگی، هزینه مداوای مریض و دیگر نیازمندی های آنان را پرداخت می نمود و گاه بدون هیچ گونه پرسش بر آنان ترحم می کرد. کمک و دستگیری از مستمندان، سالخوردگان و فقرا از سوی آن حضرت، در دوران حاکمیت امیرالمؤمنین علیه السلام و حکومت خود در کوفه و مدینه و بعد از آن [صفحه ٢٦٧] به دو صورت انجام می گرفت: الف) کمک های مستمر و همیشگی که شامل سالمندان، ایتمام، خانواده های شهدا، اصحاب صفة و... می شد و در چهار چوب منظمی به صورت ماهیانه انجام می گرفت. گویا آنان حقوق بگیران دائمی از خاندان اهل بیت علیهم السلام بودند که بخش عمدہ ای از موقوفات و صدقات رسول خدا صلی الله علیه و آله و امیر المؤمنان علیه السلام و فاطمه ای اطهر علیها السلام و اموال شخصی حضرت مجتبی علیه السلام به این امر اختصاص می یافت. امام حسن علیه السلام پیش از آن از سوی پدر بر این کار بزرگ انتخاب و منصوب شده بود و بعد همچنان ادامه یافت. حکم تاریخی علی بن ابی طالب علیه السلام که در بخش «وظایف امام مجتبی علیه السلام در زمان حکومت پدرش» آورده ایم، گواه این مطلب است. سیاست و برنامه بر این بوده که اصل موقوفات حفظ گردد و از درآمد آن، فقرا و کسانی که مال بر آنان وقف شده بود (موقوف علیهم) را تأمین نمایند. ب) کمک های مقطوعی آن حضرت به فقرا، بیچارگان و مساكین در همه فراز و نشیب های زندگی. این کمک ها به طوری زیاد بود که بخشش و دستگیری آنها زبانزد عموم مردم شده بود. از امام مجتبی علیه السلام پرسیدند: چگونه است هر سائلی که بر در خانه شما می آید، نامیدش برنمی گردانید؟ حضرت فرمود: من هم نیازمند و محتاجی هستم به درگاه خداوند متعالی که دوست ندارم او مرا دست خالی بر گرداند، خداوندی که نعمت هایش را بر ما ارزانی داشته، هر گز نمی خواهد بندگانش را محروم کند، می ترسم اگر سائلی را رد کنم، او هم مرا دست خالی بر گرداند و سپس فرمود: اذا ما آتانی سائل قلت مرحباً بمن فضلہ فرض على معجل و من فضلہ فضل على کل فاضل و افضل ایام الفتی حين یسأل [٤٢٠]. [صفحه ٢٦٨] آن گاه که محتاجی به من روی آورد به او خوش آمد و آفرین می گوییم که بخشش به او بر من به سرعت واجب گردیده؛ او با اظهار نیازمندی اش بر من و امثال من تفضیل کرده و بهترین روزهای افراد جوانمرد هنگامی است که مورد سؤال واقع شوند. بیت های دیگری از شعر درباره جود و سخا به آن حضرت نسبت داده اند مانند: ان السخاء على العباد فريضة الله يقرأ في كتاب محكم وعد العباد الأحساء جنانه وأعد للبخلاء نار جهنم من كان لا تندى يداه بثائق فللراugin فليس ذاك بمسلم [٤٢١]. «بخشدگی بر بندگان فريضه ای از جانب خداوند است، همان طوری که در قرآن کریم آمده؛ خداوند بندگان بخششده اش را بهشت و عده نموده و برای بخیلان جهنم را آماده کرده است؛ آن کس که دست بخشندگی به محتاج و نیازمند نداشته باشد، مسلمان نیست.» دستگیری های امام مجتبی از فقرا و درماندگان بسیار است و کتب تاریخی آن را نوشته اند که در اینجا به سه نمونه از آن اکتفا می کنیم: الف) کنیزی از کنیزان آن حضرت، دسته گلی را به عنوان هدیه خدمتش آورد و آن حضرت هدیه را گرفت و فرمود: «أنت حرة لوجه الله؛ تو در راه خدا آزادی.» (أنس) بر این کار خرده گرفت و امام علیه السلام در پاسخ به اشکال و انتقاد او فرمود:

أَدْبُنَا اللَّهُ فِقَالْ تَعَالَى: وَإِذَا حَيَّتْ بِتَحْيَةٍ فَحَيَوْا بِأَحْسَنِهَا [٤٢٢]، وَكَانَ أَحْسَنُهُمْ مِنْهَا [٤٢٣]؛ خَدَاوَنْدُ الْأَخْلَاقِ وَآدَابِ الْجَمَاعَيِّ رَا بَهْ مَا آمَوْخَتْهُ وَفَرَمَوْدَهُ اسْتَ: آنَّ گَاهَ [صفحه ۲۶۹] كَه بَرْ شَمَا تَحْيَتْ وَتَحْيَتْ نَوَاخْتَنْدُ وَاعْطَايِ بَخْشِيدَنْدُ، سَعَى كَنِيدَ بَهْ بَهْتَرِينْ شَيْوَهْ جَبْرَانْ كَنِيدَ» وَپَادَشَ بَهْتَرِ هَدِيهِي اِينَ خَانَمَ، آزَادِي او بَودَ. ب) روزِی بَهْ هَنَگَامَ ظَهَرَ اِزْ كَوْچَهَهَيِ مدِينَهِ مَيْ گَذَشتَ، دَیدَ كَه مَرْدِي بَرَايِ رُفعَ گَرْفَتَارِهَيَاشَ دَهْ هَزارَ درَهَمَ اِزْ خَداوَنْدَ طَلَبَ مَيْ كَنَدَ. آنَّ حَضَرَتْ بَهْ فَرِيَادَ استَغَاثَهَاشَ پَاسَخَ گَفَتَ وَدرْ هَمانَ حَالَ مَبلغَ دَهْ هَزارَ درَهَمَ بَرَايَشَ فَرَسْتَادَ. [٤٢٤]. پ) اِمامَ حَسَنَ عَلِيهِ السَّلَامُ گَاهِي بَهْ هَمَراهَ بَرَآورَدنَ حَاجَتَ اِشَخَاصَ، مَسَائِلَيِ رَا بَهْ آنَهَا مَيْ آمَوْخَتَ. نَوَشَتَهَانَدَ كَه روزِي مَرْدِي اِزْ اِمامَ مجَتبِي عَلِيهِ السَّلَامُ كَمَكَ خَواستَ. حَضَرَتْ درْ پَاسَخَشَ فَرمَودَ: «اَنَّ الْمَسَأَلَةَ لَا تَصْلَحُ اَلَا فِي غَرَمٍ فَادْحُ أَوْ فَقْرٍ مَدْقَعٍ أَوْ حَمَالَةً مَقْطَعَةً» هَمَانا اَظْهَارَ حَاجَتَ وَدَرَخَواستَ شَايَسْتَهِ نَيِّسَتَ، مَكْرَهَ درْ سَهِ مَورَدَ: ۱) چَنَانِچَه بَدَهِي سَنَگَيِنَ وَنَانَگَوارِي بَهْ وَجْهَدَ آيَدَ، مَانَندَ پَرَدَاخْتَ دَيَهِ؛ ۲) فَقْرِي كَه اِنسَانَ رَا زَمِينَ گَيْرَ وَتَيْرَه بَخْتَ نَمَائِيدَ، مَانَندَ قَرْضَهَيِ فَراوانَ وَزِيَادَ؛ ۳) فَشارَ وَحَشْتَنَاكَ وَشَكْنَنَدَهَيِ بَرَ اِنسَانَ وَاردَ شَوَدَ، مَثَلاً اِتفَاقَاتَ نَاخْوَشَانِيَنَدَيِ پَشَتَ سَرَ هَمَ بَرَايَشَ اِتفَاقَ يَيْفَتَدَ. آنَّ مَرْدَ عَرَضَ كَرَدَ: سَؤَالَمَ بَهْ خَاطَرِيَّكَيِ اِزْ اِينَ سَهِ اَمَرَ اَسْتَ. اِمامَ عَلِيهِ السَّلَامُ صَدَ دِينَارَ بَهْ او بَخْشِيدَ. مَرْدَ سَائِلَ خَواستَهَاشَ رَا نَزَدَ اِمامَ حَسَنَ عَلِيهِ السَّلَامَ نَيْزَ مَطْرَحَ نَمَودَ. آنَّ حَضَرَتْ ۹۹ دِينَارَ بَهْ وَيِ دَادَ (يَكَ دِينَارَ كَمَرَه اِزْ بَرَادَرَشَ تَا اَحْتَرَامَيِ بَهْ بَرَادَرَ بَزَرَگَه تَرَه خَودَ گَذَشَتَه باَشَدَ). سَيِّسَ نَزَدَ عَبْدَالَهَ بَنَ عَمَرَ آمَدَ وَدَرَخَواستَ خَودَ رَا پَيَشَ او نَيْزَ مَطْرَحَ نَمَودَ. عَبْدَالَهَ بَنَ عَمَرَ هَفَتَ دِينَارَ بَهْ وَيِ دَادَ. [صفحه ۲۷۰] مَرْدَ فَقِيرَ رَوَ بَهْ عَبْدَالَهَ كَرَدَهَ، گَفَتَ: حَسَنِيْنَ عَلِيهِ السَّلَامُ كَمَكَ زَيَادَيِ بَهْ مَنْ كَرَدَنَدَ، توْ چَرا بَهْ اِينَ مَقْدَارَ؟ عَبْدَالَهَ بَنَ عَمَرَ جَوابَ دَادَ: توْ مَرَا باَ آنَ دَوَ بَزَرَگَوارَ مَقَايِسَه مَيْ كَنِيَ؟! آنَانَ اِزْ چَهَرَهَهَيِ درَخَشَانَ دَانَشَانَدَ، وَبَذَلَ وَبَخْشِشَ زَيَادَيِ دَارَنَدَ. [٤٢٥]. اِزْ اِينَ بَرَخُورَدَ زَيَابَيِ اِمامَ مجَتبِي عَلِيهِ السَّلَامَ باَ آنَ مَرْدَ فَقِيرَ چَنَدَ نَكَتَهِ وَمَطْلَبَ اِسَاسَيِ بَهْ دَسَتَ مَيْ آيَدَ: الف) سَفَارَشَ اِمامَ حَسَنَ عَلِيهِ السَّلَامَ بَهْ سَائِلَ كَه بَايدَ تَوَجَّهَ بَهْ نِيَازَمَنَدِيِ خَودَ دَاشَتَه باَشَدَ وَبَيِّ جَهَتَ دَسَتَ بَهْ سَوَى اِينَ وَآنَ درَازَ نَكَنَدَ. ب) اَحْتَرَامَ اِمامَ حَسَنَ عَلِيهِ السَّلَامَ بَهْ بَرَادَرَ بَزَرَگَه تَرَه اَعْطَايِ يَكَ درَهَمَ كَمَرَه اِزْ بَرَادَرَ بَزَرَگَه تَرَه. پ) اَعْتَرَافَ عَبْدَالَهَ بَنَ عَمَرَ بَرَزَرَگَوارِيِ وَبَخْشِنَدَگَيِ دَوَ سَبَطَ گَرامِيِ رسُولَ خَدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ تَوَجَّهَ دَادَنَ اِمامَ مجَتبِي عَلِيهِ السَّلَامَ درَ بَرَخُورَدَ باَ آنَ كَنِيزَ بَهْ درَسَ اَخْلَاقِيِ وَاجْتَمَاعِيِ قَرَآنَ كَرِيمَ (وَإِذَا حَيَّتْ بِتَحْيَةٍ فَحَيَوْا بِأَحْسَنِهَا)؛ [٤٢٦] چَونَ بَهْ شَمَا دَرُودَ وَتَحْيَتِيَ گَفَتَه شَدَ شَمَا بَهْ [صُورَتِي] بَهْتَرَ اَزَ آنَ پَاسَخَ گَوَئِيدَ. ث) اَعْطَا وَبَخْشِشَ بَرَ اِسَاسَ نِيَازَمَنَدِيِ سَائِلَ هَمَانَ طَورِيِ كَه درَ دَاستَانَ دَوَمَ مشَاهِدَه گَرَدَيدَ.

حمایت‌های سیاسی و اقتصادی از مواليان

با تسلط يافن معاویه بر عراق آن روز، آمار جنایت و خیانت وی بر مسلمانان اهل بیت علیهم السلام بیشتر می‌گردید و هر روز بر فراریان از مظالم ستمگر [صفحه ۲۷۱] شام که راهی مدینه می‌شدند افزون می‌گشت، همانند آنچه بر سر ابو درداء [٤٢٧]، عویمر بن مالک بن زید بن قیس بن امیهی خزرجی (صحابی و قاضی معروف دمشق) آمد. حسن بن علی علیه السلام پشتونهای محکم و استوار برای پناهندگان سیاسی بود که در دوران اقامت در مدینه جدش از هیچ گونه کوشش و حمایتی از آنان کوتاهی نکرد. سعید بن ابی سرح کوفی که از دوستان و مواليان اهل بیت علیهم السلام بود، مورد خشم و غضب استاندار کوفه (زیاد بن ابیه) قرار گرفت و سپس مورد تعقیب سیاسی واقع شد. زیاد او را احضار نمود، ولیکن او از کوفه فرار کرد و راهی مدینه منوره گردید و به امام مجتبی علیه السلام پناه برد. حاکم کوفه خانواده‌ی (زن و فرزندان) سعید را زندان کرد و اموالشان را مصادره نمود و خانه‌اش را با خاک یکسان ساخت تا وحشتی در دل مواليان اهل بیت به وجود آید و سعید بن ابی سرح خود را تسليم کند. سعید در محضر امام مجتبی علیه السلام در مدینه نشسته بود که خبر مصادره و تخریب خانه‌اش را آوردند. امام علیه السلام به شدت ناراحت شد و جهت جلوگیری از مظالم زیاد بن ابیه و گرفتن امان برای سعید بن ابی سرح، نامه‌ای خطاب به زیاد، بدین شرح نوشت: [صفحه ۲۷۲] «أَمَا بَعْدَ فَانِكَ عَمِدَتِ إِلَى رَجُلٍ مِنَ الْمُسْلِمِينَ لَهُ مَا لَهُمْ وَعَلَيْهِ مَا عَلَيْهِمْ فَهَدَمَتِ دَارَهُ وَ

أخذت ماله و حبست أهله و عياله فان أتاک کتابی هذا فابن له داره، و اردد عليه ماله، و شفعني فيه فقد أجرته. والسلام [۴۲۸]؛ اما بعد، تو یکی از مسلمانان را مورد غضب و خشم خویش قرار دادی، در حالی که سود او سود مسلمانان و ضرر به وی ضرر به مسلمانان است. خانهاش را ویران کردی و مالش را گرفتی و خاندانش را به زندان افکنید. تا نامه به تو رسید، خانهاش را درست کن و مالش را بر گردان و وساطت مرا دربارهی او پیذیر تا پاداش و اجر نیک بر تو رسد. نامهی امام علیه السلام دربر گیرندهی امر به معروف و نهی از منکر و حمایت صریح از سعید بن ابی سرح است و دارای متنی قوی و استوار می باشد و در این نامه خواسته شده که به سعید و خاندانش آسیب و گزندی نرسد و تمام ضررهای مالی که بر وی زده شده جبران گردد و از همه مهم‌تر این که امام علیه السلام سعید را بی گناه دانسته و مستحق عقوبت نمی داند. وقتی نامهی سبط اکر رسول خدا صلی الله علیه و آله به زیاد بن ائمه رسید و آن را خواند، از حمایت سیاسی امام علیه السلام و امر و نهی آن حضرت به خشم آمد و پلیدی ذات خود را نشان داد و تمام الطاف و مهربانی خاندان اهل بیت علیهم السلام در زمان حاکمیت امیر مؤمنان علیه السلام را از یاد برد و جوابیه‌ای بدین شرح برای حضرت ارسال داشت: از زیاد بن ابی سفیان به حسن بن فاطمه علیها السلام: «اما بعد، نامهات به من رسید، چرا نام خود را قبل از نام من نوشته بودی، در حالی که تو نیازمندی و من قدرتمند؟! تو که از مردم عادی هستی، چگونه است که همانند یک فرمانروای قدرتمند فرمان می دهی و از فرد بداندیشی که به تو پناه آورده و تو هم با کمال رضایت پناهش داده‌ای، حمایت می کنی؟ به خدا سوگند اگر او را بین پوست و گوشت هم قرار دهی، نمی توانی از او [صفحه ۲۷۳] نگهداری کنی و من چنانچه به تو دسترسی پیدا کنم هیچ مراعات نخواهم کرد و لذیذترین گوشت را برای خوردن، گوشت تو می دانم! سعید را به دیگری واگذار کن، اگر او را بخشیدم به خاطر وساطت تو نیست و چنانچه او را کشتم به جرم محبت او با پدر... تو است، والسلام». خباثت و بی‌شرمی زیاد بن ائمه در این نامه به وضوح روشن شده است. او زنازاده‌ای است که در سفاکیت و تکبر و بی‌باکی نظیر نداشت و چنانچه امام علیه السلام به وی نامه می نویسد و امر و نهی می کند، در حقیقت به او به چشم ذلت می نگرد و شخصیت پوشالی او را خرد می نماید و این، قدرت و شجاعت حسن بن علی علیه السلام را می رساند. امام علیه السلام با این تهدیدات و جوابیه‌ی توهین آمیز زیاد، دست از حمایت سیاسی سعید بن ابی سرح برنداشت و نامه‌ای به همراه نامهی سراسر هتاكی و فحش زیاد برای معاویه فرستاد و از او خواست تا جلو تجاوزات زیاد بن ائمه را بگیرد و امنیت را برای سعید بن ابی سرح ایجاد نماید. به دنبال این نامه معاویه که موقعیت امام مجتبی علیه السلام را خوب درک می کرد و می دانست موضع گیری صریح حسن بن علی علیه السلام برایش ارزان تمام نخواهد شد، نامه‌ای برای زیاد بن ائمه به مضمون ذیل نوشت: «اما بعد، حسن بن علی [علیه السلام] نامه‌ای به همراه نامه‌ی تو که در پاسخ نامه‌اش دربارهی سعید بن ابی سرح نوشته بودی، برایم فرستاد. من از کار تو بسیار درشگفتم. البته می دانم که تو دارای دو خصوصیتی: یکی بردباری و نیک‌اندیشی است که از ابوسفیان به ارث بردہای و دیگر از مادرت سمیه گرفته‌ای که دومی سبب گردیده، برای حسن [علیه السلام] نام نوشته‌ای و در آن پدرش را دشنام داده و فاسق نامیده‌ای، درصورتی که به جان خودم سوگند تو به فسق و گناه سزاوارتری. معاویه در ادامه‌ی نامه‌اش تمام نکات ذکر شده‌ی نامه زیاد را جواب گفت و نوشت: [صفحه ۲۷۴] اما این که نامش را پیش از نام تو نوشته است، حق با اوست، زیرا دارای مقام والا و بلندی است و این امر هیچ از مقام و شأن تو نمی کاهد، اگر تفکر و اندیشه کنی و این که در نامه‌اش به تو فرمان داده، او چنین حقی را دارد و اگر وساطت و شفاعتش را نمی پذیری، افتخار بزرگی را از دست می دهی، چرا که او از هر جهت از تو بالاتر است. به مجرد این که نامه‌ام به دست رسید، خاندان سعید بن ابی سرح را آزاد کن، خانه‌اش را بساز، اموالش را بر گردان و دیگر مزاحم او نباش. من نامه‌ای برای سعید نوشته‌ام و در آن نامه او را آزاد گذاشته‌ام، خواست در مدینه بماند و یا به شهرش باز گردد. زیاد! بدان از این که حسین [علیه السلام] را به مادرش نسبت داده‌ای و قصد جسارت داشته‌ای، وای بر تو! مگر او را به کدام مادر نسبت می دهی، اگر تو آگاه بودی و فکری داشتی، این بزرگ‌ترین افتخار و عزت برای او بود. ماد او فاطمه دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله است. سپس در پایان نامه‌اش این اشعار را در منقبت حسن بن

علی علیه السلام نگاشت: أما حسن فابن الذى كان قبله اذا سار سار الموت حيث يسير و هل يلد الرئبال الا نظيره و ذا حسن شبه له و نظير و لكنه لو يوزن الحلم وال幻جـا بأمر لقالوا يذبل و ثـير [۴۲۹]. «حسن فرزند کسی است که پیش از آن به هر کجا حمله می‌برد مرگ هم سراغ دشمنانش می‌رفت؛ و آیا شیر به جز همانند خود به دنیا می‌آورد؟ حسن در همه جهات همانند پدر خویش است. اگر بخواهیم برداری و دانایی او را بسنجیم، باید با وزن کوههای بلند آن را سنجش نماییم.» از خلال نامه‌ها، اعتراف معاویه و دشمنان اهل بیت نسبت به شخصیت و موقعیت امام مجتبی علیه السلام روشن می‌گردد و از طرف دیگر، حمایت سیاسی و اجتماعی و اقتصادی حسن بن علی علیه السلام نسبت به [صفحه ۲۷۵] موالیان اهل بیت علیهم السلام چقدر دقیق و حساب شده بود که حضرت هیچ گاه حاضر نشد دست از حمایت آنان بردارد.

اظهار انزجار و افشاگری بر ضد معاویه

اشاره

از دیگر برنامه‌های امام مجتبی علیه السلام آن گاه که به مدینه منوره باز گشت، اظهار تنفر و انزجار از حکومت بنی امية بود. در هر زمان و مکان مناسبی که فرصت می‌یافت مشروعیت حکومت معاویه را زیر سؤال می‌برد و نمی‌گذاشت تبلیغات مسوم آن‌ها که وانمود می‌کردند با خاندان رسالت رابطه‌ی حسنی دارند و آنان نیز از بنی امية راضی و خشنود بودند، به ثمر بنشینند. روزی امام حسن مجتبی علیه السلام در میان مسجد الحرام طوف می‌کرد که ناگاه چشمش به «حیب بن مسلمه فهری» [۴۳۰] افتاد. رو به وی کرد و فرمود: «يا حبـب رب مـسـير لـك فـي غـير طـاعـة الله؛ حـبـب بن مـسـلمـه! رـاه و مـسـيرـی رـا كـه اـنتـخـاب كـرـدـهـای رـاه خـدا نـیـسـت.» آن فاسق فریب خورده در جواب امام مجتبی علیه السلام از روی تمسخر و استهزـا گفت: «روزی کـه خط و مشـی پـدرـت عـلـی عـلـیـهـالـلـام رـا اـنتـخـاب كـرـدـه بـوم در مـسـير طـاعـت خـدا بـود؟!» حضرت به مطالب بـی اـسـاسـش پـاسـخ دـاد و فـرمـود: «بـلـی و الله لـكـنـک أـطـعـت مـعـاوـیـه عـلـی دـنـیـا قـلـیـلـه زـائـلـهـ، فـلـیـن قـام بـکـ فـی دـنـیـاـکـ لـقـد قـعـد بـکـ فـی آـخـرـتـکـ و لـو كـنـت اـذ فـعـلت خـیرـاـ کـانـذـکـ کـمـا قـالـ الله تـعـالـیـ: و آـخـرـونـ [صفحه ۲۷۶] اـعـتـرـفـوا بـذـنـبـهـم خـلـطـوا عـمـلـاـ صـالـحـاـ و آـخـرـ سـیـثـاـ و لـكـنـکـ کـمـا قـالـ الله سـبـحـانـهـ: کـلـاـ بـلـ رـانـ عـلـی قـلـوبـهـم مـا کـانـوا يـکـسـبـونـ.» آـرـیـ، سـوـگـنـدـ بـه خـدـاـونـدـ کـه تو بـرـای رـسـیدـنـ بـه اـنـدـکـی اـز مـالـ دـنـیـاـ قـلـادـهـی عـبـودـیـت و بـنـدـگـیـ مـعـاوـیـهـ رـا بـرـگـدنـ نـهـادـهـایـ. اـگـرـ مـعـاوـیـهـ زـنـدـگـیـ دـنـیـاـتـ رـا تـأـمـیـنـ کـرـدـهـ، بـه جـایـشـ آـخـرـتـ رـا اـز تو گـرـفـتـهـ اـسـتـ و چـنـانـچـهـ تو کـارـیـ بـه گـمـانـ خـودـ، نـیـکـ اـنـجـامـ دـهـیـ، مـصـدـاقـ اـیـنـ آـیـهـ شـرـیـفـ گـشـتـهـایـ کـه فـرمـودـ: و آـخـرـونـ اـعـتـرـفـوا بـذـنـبـهـم خـلـطـوا عـمـلـاـ صـالـحـاـ و آـخـرـ سـیـثـاـ [۴۳۱]؛ و گـرـوـهـیـ دـیـگـرـ بـه گـنـاهـانـ خـودـ اـعـتـرـافـ نـمـودـ و اـعـمـالـ زـشـتـ و زـیـبـاـ رـا بـه هـمـ مـخـلـوطـ کـرـدـهـانـدـ، و سـپـسـ اـدـامـهـ دـادـ: اـمـاـ خـدـایـ سـبـحـانـ درـ جـایـ دـیـگـرـ فـرمـایـدـ: «کـلـاـ بـلـ رـانـ عـلـی قـلـوبـهـم مـا کـانـوا يـکـسـبـونـ.» آـنـ گـاهـ اـمـامـ عـلـیـهـالـلـامـ اـزـ حـبـبـ بنـ مـسـلمـهـ روـیـ گـرـدـانـیدـ وـ بـهـ رـاهـ خـودـ اـدـامـهـ دـادـ. [۴۳۳]

نمونه‌ی دیگر

ولید بن عقبه: او از چهره‌های منفور زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله و طرفداران معاویه در صفين و غيره بود و آیه شریفه «ان جاء کم فاسق بـنـیـا فـتـیـنـوـ...» [۴۳۴] در شـأنـ او نـازـلـ گـرـدـیدـ و خـدـاـونـدـ او رـا بـرـایـ هـمـیـشـهـ مـعـصـیـتـ کـارـ و فـاسـقـ مـعـرـفـیـ کـرـدـ. [۴۳۵]. ولدی بن عقبه روزی در مدینه پیش روی امام مجتبی علیه السلام مطالبی ناروا درباره‌ی امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام گفت. [صفحه ۲۷۷] سبط اکبر رسول خدا صلی الله علیه و آله با کمال شجاعت رسوايش نمود و نفرت خود را نسبت به معاویه اعلام کرد.

ممانعت از پیوند ازدواج با بنی امية

تلاش معاویه بن أبي‌سفیان در برخوردهای اجتماعی بر آن بود تا کاری کند که مردم فکر کنند رابطه‌اش با حسن بن علی علیه السلام خوب است و از نفوذ اهل بیت علیهم السلام به نفع خود استفاده کند و نیز در همین راستا سعی فراوان کرد تا قرابت و خویشاوندی با بنی‌هاشم برقرار کند، از این رو مروان بن حکم، فرماندار مدینه را فرستاد تا از زینب دختر عبدالله بن جعفر برای پسر خود یزدی خواستگاری نماید. او به مروان گفت: چون ما بر این قرابت اصرار داریم، تو از جهت مهریه محدودیتی نداری، تضمین کن که بدھی‌های عبدالله جعفر پرداخت شود. مروان بن حکم مطالبش را با عبدالله بن جعفر در میان گذاشت. عبدالله در جواب گفت: در این امر باید با بزرگ خویش حسن بن علی علیه السلام به مشورت بنشینیم و هر چه او صلاح دانست عمل کنیم. مروان به همین هدف، مجلسی ترتیب داد و بزرگان بنی‌هاشم و بنی‌امیه را دعوت کرد و جای حسن بن علی علیه السلام را بالای مجلس قرار داد و با اطمینان خاطر خواسته‌ی معاویه مبنی بر خواستگاری از زینب دختر عبدالله بن جعفر برای یزید را مطرح کرد و گفت: «پدرش مهریه را هر مقدار که می‌خواهد تعیین کند و نیز همه‌ی قرض‌های عبدالله را خواهیم پرداخت و بین بنی‌هاشم و بنی‌امیه صلحی همیشگی برقرار خواهد شد». آن گاه ادامه داد: «یزید جوانی است که هرگز همتای ندارد. ابرها به برکت وجود او می‌بارند! باید بدانید در این ازدواج افتخاری که نصیب بنی‌هاشم می‌شود، بیش از آن است که نصیب بنی‌امیه خواهد شد!» سخنان مروان که به این جا رسید امام مجتبی علیه السلام به پا خاست و نقشه‌های [صفحه ۲۷۸] معاویه بن ابی‌سفیان را در این خواستگاری سیاسی فاش و خنثی ساخت و در چند جمله، مطالب بی اساس مروان بن حکم را پاسخ داد: (الف) این که گفتی مهریه‌ی زینب را هر چه پدرش تعیین کند خواهیم پرداخت، توجه داشته باشید ما در ازدواج فرزندانمان از سنت رسول خدا صلی الله علیه و آله تجاوز نخواهیم کرد، بلکه به مهر السنة [۴۳۶] پای‌بند هستیم. (ب) سابقه ندارد ما با مهریه‌ی دختران خود قرض‌هایمان را ادا کنیم. (پ) اگر بین بنی‌هاشم و بنی‌امیه دشمنی وجود دارد، برای خدادست، پس به خاطر دنیا صلح و آشتی نخواهد شد. (ت) همانا یزید از دودمان بت پرستان جاهلیت است و چیزی بر آن افزون نگردیده است. (ث) این که گفتی افتخار بنی‌هاشم به این ازدواج بیشتر است تا بنی‌امیه، باید گفت اگر خلافت بر نبوت برتری داشت، در این امر افتخاری نصیب ما می‌شد، اما نبوت اولی و اشرف از خلافت است، پس شما به افتخار و عزت می‌رسید نه ما. (ج) بارش باران به خاطر اهل بیت رسول خدا صلی الله علیه و آله است نه شما. و در پایان فرمود: ما بهتر دیدیم که زینب را به عقد پسرعمویش قاسم بن محمد بن جعفر درآوریم و مهریه‌اش را یکی از زمین‌های زراعی خود در مدینه قرار داده‌ام که این مزرعه را معاویه به ده هزار دینار از من می‌خواست و ندادم و مسلم این مزرعه آنان را بی‌نیاز می‌کند و جواب گویی گرفتاری شان خواهد بود. [صفحه ۲۷۹] [۴۳۷] بدین ترتیب، اساس این ازدواج سیاسی در هم ریخت و معاویه نتوانست به آرمان‌های شیطانی خود برسد و عده‌ای ساده‌اندیش را گول بزند. و همچنین معاویه بن خدیج می‌گوید: معاویه بن ابی‌سفیان مرا نزد امام حسن مجتبی علیه السلام فرستاد تا یکی از دختران و یا خواهرانش را برای یزید خواستگاری کنم. ابن خدیج می‌گوید: برای این امر به مدینه خدمت امام مجتبی علیه السلام رسیدم و پیغام معاویه را رساندم. حضرت فرمود: «انا قوم لا نزوج نسائنا حتی نستأمرهن؛ ما دختران خود را در انتخاب شوهر آزاد می‌گذاریم». ابن خدیج می‌گوید: من به همراه یکی از بانوان بیت نزد دختر آن حضرت رفتم، لیکن در جواب گفت: به خدا قسم! این کار محال است، زیرا معاویه در میان ما مسلمانان همانند فرعون است و از او پیروی می‌کند. او مردان را می‌کشد و زنان را بخود وامی گذارد. من برگشتم و عرض کردم یا بن رسول الله دخترت معاویه را تشییه به فرعون کرد و به این امر راضی نگردید. امام علیه السلام فرمود: «یا معاویه ایا ک و بغضنا؛ ای معاویه، از دشمنی با ما بپرهیز» و سپس گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده: «لا یبغضنا و لا یحسدنا أحد الا زید يوم القيمة عن الحوض بسياط من نار؛ هر کس نسبت به خاندان ما کینه و حسد ورزد، خداوند در روز قیامت او را از حوض کوثر با تازیانه‌های آتشین دور خواهد کرد». در برخورد فوق، امام مجتبی علیه السلام از حیله‌گری و سیاست‌های شیطانی معاویه [صفحه ۲۸۰] پرده برداشت و فرستاده‌اش معاویه بن خدیج با نومیدی برگشت و بر این ارتباط و پیوند سیاسی دست نیافت. [۴۳۸]

جنایات دیگر معاویه

برکناری هواداران اهل بیت از پست‌های مدیریت

معاویه پس از اعلان نقض عهدنامه، دستوری صدر کرد مبنی بر حذف و برکناری یاران و محبان اهل بیت از کارهای کلیدی و غیر کلیدی کشور پهناور اسلامی که شامل حجاز، عراق، ایران و شامات می‌شد، در بخشنامه‌اش نوشته: «انظروا الى من أقامت عليه اليه انه يحب عليا و أهل بيته فامحوه من الديوان و أسقطوا عطاءه و رزقه» و در نسخه دیگری آمده است: «من اتهمته بموالاة هؤلاء القوم فنكروا به و اهدموا داره...» [۴۳۹]. درباره‌ی هر کسی دلیلی اقامه شد که او علی بن ابی طالب و خاندانش را دوست دارد، اسمش را فنکلوا به و اهدموا داره...». این کسی را که متهم کردید به این که از لیست اداری کشور حذف کنید و به او حقوق و مزایا پرداخت ننماید. و باز آمده است: «هر کسی را که متهم کردید به این که او دوستدار و هوادار اهل بیت است، کار را بر او سخت بگیرید و خانه‌اش را بر سرش خراب کنید». معاویه تصمیم گرفت با این شیوه دست دوستان خاندان عصمت و طهارت را از حکومتی که حقشان بود، کوتاه کند و کارهای اجرایی مملکت را در اختیار افراد خود بگذارد و همچنین می‌خواست با برکناری آنان، فشار اقتصادی برایشان و خانواده‌هایشان وارد شود و به تدریج طرفداران و موالیان [صفحه ۲۸۱] اهل بیت علیهم السلام را تضعیف گردد و... تا بدین وسیله به همه‌ی اهداف شیطانی خود برسد.

کشن شخصیت‌های نامدار شیعه

معاویه سعی کرد با توطئه‌های گوناگون، چهره‌های معروف و مشهوری را که گفتار و کردار آنان یادآور و مروج فرهنگ اهل بیت علیهم السلام بود از میان بردارد؛ از این رو به طور مستقیم به دار آویخته شدن و اعدام یاران امیرمؤمنان علیه السلام نظرات می‌کرد و در مواردی خود فرمان کشن آن‌ها را می‌داد، مانند حجر بن عدی به همراه فرزندانش در مرج عذراء، رشید هجری، کمیل بن زیاد، میثم تمار، محمد بن اکتم، خالد بن مسعود، جویریه، عمرو بن حمق، قنبر، مزرع [۴۴۰] و... این‌ها همه جنایات شومی است که معاویه به دست خود و به طور مستقیم برای اجرای توطئه‌ها و منویات پلیدش انجام می‌داد و می‌خواست با این اعمال ترس و وحشت بیشتری ایجاد کند. معاویه با این گونه اعمال یکی دیگر از مواد قطعنامه‌ی معاهده‌ی صلح با امام مجتبی علیه السلام را زیر پا گذارد و گامی دیگر در جهت مبارزه با حق و حقیقت برداشت. این حرکات خطیر و خشن معاویه موجب می‌شد که گروهی از حامیان اهل بیت علیهم السلام، همچون ابواسحاق سبیعی [۴۴۱] (از بزرگان تابعین) فریاد برآورند و بر [صفحه ۲۸۲] ضد معاویه افشاگری کنند. ابواسحاق قسم یاد می‌کند و در آن روز تمام افکار و اعمال معاویه را محکوم می‌نماید و پس از نقل خطبه‌ی معاویه در نخیله و کوفه می‌گوید: «وَكَانَ وَاللَّهُ غَدَارًا؛ قَسْمٌ بِهِ خَدَا كَارِ معاوِيَةَ خِيَانَتٍ وَحِيلَةً وَپِيَمانَ شَكْنَى اَسْتَ». و نیز عبدالرحمن بن شریک [۴۴۲] گفت: «هَذَا وَاللَّهُ هُوَ التَّهْتَكُ» [۴۴۳]؛ قسم به خدا آنچه را معاویه انجام داد رسایی و پیمان‌شکنی محض بود.»

تغییر حکومت اسلامی به استبدادی و موروثی کردن آن

بیعت گرفتن از مردم برای فرزندش یزید (لعنة الله عليه) و موروثی نمودن آن از آرزوهای دیرینه‌ی معاویه بود. از این رو بعد از گذشت پانزده سال که موانع سر راه خود را برداشت تصمیم گرفت یک همه پرسی عمومی به راه اندازد و برای فرزندش یزید از عموم مردم مکه و مدینه و شامات و عراق و... بیعت بگیرد، او به همه‌ی مراکز حکومتی خود بخشنامه نمود و هر کجا مخالفتی دیده می‌شد سرکوب می‌کرد.

بزرگ ترین مانع ولایت عهدی بیزید

آنگاه که از طرح گرفتن بیعت عمومی مدتی گذشت، از خالمل برخوردها و جلسات مشورتی خود متوجه شد که از دو جهت بالاترین مانع برای گرفتن بیعت، حسن بن علی علیه السلام است، زیرا: [صفحه ۲۸۳] اولاً: بسیاری از مخالفان منتظرند بینند سلاله‌ی رسول خدا صلی الله علیه و آله چه می‌کند، چرا که در صلح نامه شرط کرده بود برای معاویه خلیفه و جانشین تعیین نشود. ثانیاً: امام مجتبی علیه السلام در میان مردم مسلمان از پایگاه بسیار قوی برخوردار است و شایستگی، عظمت و لیاقت آن حضرت برای تصدی خلافت و زمامداری جامعه‌ی اسلامی، زبانزد خاص و عام شده و از همگی برتر است. چنانچه این امر بعد از معاویه به مردم واگذار می‌شد، هیچ کس کمترین توجهی به یزید - چهره‌ی منفور و فاقد هرگونه صلاحیت - نمی‌کرد. از این رو معاویه مانده بود که چه کند؛ لذا جهت بیعت گفتن برای یزید و ادامه‌ی راه شیطانی خود، نامه‌هایی خصوصی برای حسین بن علی علیهم السلام و عبدالله بن عباس و عبدالله بن زبیر و عبدالله بن جعفر و... نوشته، که هر کدام از اینان به معاویه پاسخ دادند، در اینجا پاسخ نامه‌ی حسین بن علی علیهم السلام را می‌آوریم: «ای معاویه! در مورد جانشینی فرزندت یزید و اصرار بر آن از خدا بترس، بدان که برای خداوند منان صحیفه و کتابی است که تمام اعمال و کردار ریز و درشت را ثبت و ضبط می‌کند و هیچ عملی از آن مخفی نخواهد ماند. معاویه بدان خداوند همانند مردم نیست که بخشی از آنان را با کمترین سوء ظنی بکشی و عده‌ای دیگر را متهم نمایی و دستگیر کنی، فرزندت یزید که آرمان تو است شراب می‌آشامد و به سگ بازی مشغول است. معاویه! تو با این کار (گرفتن بیعت برای پسرت یزید) حکومت را استوار نمی‌بخشی، بلکه نابود می‌کنی دینت را و از بین می‌بری مردم را.» [صفحه ۲۸۷]. [۴۴۴]

مسومیت امام مجتبی علیه السلام

جنون آمیزترین جنایت

معاویه راه‌های مختلفی را جهت مبارزه با شخصیت اجتماعی و سیاسی امام مجتبی علیه السلام برگزید و آن را طی کرد. او هرچه سعی کرد شخصیت والا و پر نفوذ سبط اکبر پیامبر صلی الله علیه و آله را از قلب دوستدارانش بزداید، به هدفش نرسید. به هر جنایتی که دست می‌یازید نتیجه‌ی عکس می‌گرفت. و هر روز تعداد علاقه‌مندان آن حضرت و تشنجان دین و حقیقت زیادتر می‌شد و بر سرعت و قدرت محوریت امام مجتبی علیه السلام افزون می‌گردید. مدینه و اهل بیت خطری جدی برای بنی‌امیه محسوب می‌شدند. معاویه دید که مبارزه با شخصیت سبط پیامبر صلی الله علیه و آله با هر چهره و رنگی محکوم به شکست و رسایی است، از این جهت تصمیم گرفت شخص آن بزرگوار را از بین برد تا شاید دیگر افراد خاندان اهل بیت علیهم السلام گرفت و به واسطه‌های صدد مبارزه با رژیم وی هستند نامید گردند. معاویه بارها تصمیم بر مسموم کردن امام حسن علیه السلام گرفت و به پسرهای پنهان زیادی متولّ گردید. حاکم نیشابوری با سند محکم از أم‌بکر بنت مسور نقل می‌کند که گفت: [صفحه ۲۸۸] «كان الحسن بن على [عليه السلام] سمه مرارا كل ذلك يغلت حتى كانت مرة الأخيرة التي مات فيها فانه كان يختلف كبده، فلم يلبث بعد ذلك إلا ثلاثة حتى توفي [۴۴۵]؛ حسن بن علی [علیهم السلام] را بارها مسموم کردن، لیکن اثر چندانی نگذاشت ولی در آخرین مرتبه‌ی زهر کبدش را پاره پاره کرد، که بعد از آن دو یا سه روز بیش تر زنده نماند. ابن‌ابی‌الحدید می‌نویسد: «چون معاویه خواست برای پرسش یزید بیعت بگیرد، اقدام به مسموم نمودن امام مجتبی علیه السلام کرد، زیرا معاویه برای گرفتن بیعت به نفع پسرش و موروثی کردن حکومتش مانعی بزرگتر و قوی‌تر از حسن بن علی علیه السلام نمی‌دید، پس معاویه توطئه کرد، آن حضرت را مسموم نمود و سبب مرگش شد.» [۴۴۶]. در این توطئه، بیش ترین نقش را مروان بن حکم [۴۴۷] که فرماندار مدینه بود ایفا کرد. وقتی معاویه تصمیم بر این جنایت هولناک گرفت، آخرین مرتبه، طی نامه‌ای کاملاً سری از مروان فرماندار خویش خواست تا در مسومیت حسن بن علی علیه السلام سرعت گیرد و آن را در اولویت قرار دهد. مروان جهت اجرای این توطئه مأمور شد با جعده دختر اش

همسر امام مجتبی علیه السلام تماس برقرار کند. معاویه در نامه‌اش نوشته بود که جعده یک عنصر ناراضی و ناراحت است و از جهت روحی می‌تواند با ما همکاری [صفحه ۲۸۹] داشته باشد و سفارش کرده بود که به جعده [۴۴۸] وعده دهد بعد از انجام مأموریتش او را به همسری پسرش یزید در خواهد آورد و نیز توصیه کرده بود صد هزار درهم به او بدهد. بنا به گفته‌ی شعبی: چون جعده امام مجتبی علیه السلام را مسموم کرد، معاویه صد هزار درهم را به او داد، لیکن از ازدواج با پسرش یزید سر باز زد و در پیامی برایش نوشت، «چون علاقه به حیات و زندگی فرزندم یزید دارم، نمی‌گذارم با تو ازدواج کند.» [۴۴۹]. امام صادق علیه السلام فرمود: جعده – لعنه الله عليها – زهر را گرفت و به منزل آورد. آن روزها امام مجتبی علیه السلام روزه داشت و روزه‌ای بسیار گرمی بود، به هنگام افطار [صفحه ۲۹۰] خواست مقداری شیر بنوشد، آن ملعون زهر را در میان آن شیر ریخته بود، به مجرد این که شیر را آشامید، پس از چند دقیقه امام علیه السلام فریاد برآورد: «عدوه الله! قلتک الله و الله لا تصین منی خلفاً و لقد غرک و سخر منک و الله يخزيک و يخزيه؛ دشمن خدا! تو مرا کشته، خداوند تو را نابود کند. سوگند به خدا! بعد از من بهره و سودی (خوشحالی) برای تو نخواهد بود. تو را گول زندند و مفت و رایگان در راستای اهدافشان به کار گرفتند. سوگند به خدا!» (معاویه) بیچاره و بدبخت نمود تو را و خود را خوار و ذلیل کرد. امام صادق علیه السلام در ادامه‌ی سخنان خود فرمودند: «امام مجتبی علیه السلام بعد از این که جعده او را مسموم کرد، دو روز بیشتر باقی نماند و از دنیا رفت و معاویه هم بدانچه وعده کرده بود وفا ننمود.» [۴۵۰].

تطهیر جایتکار

بعضی از مورخان همانند لامنس [۴۵۱] و ابن خلدون خواسته‌اند دامن معاویه را از این جایت هولناک تطهیر کنند و بگویند، این هم از اخبار ساختگی است. ابن خلدون می‌نویسد: «و ما ينقل من أن معاویة دس اليه السم من زوجة جعده بنت الأشعث فهو من أحاديث الشیعه و حاشا لمعاویة من ذلک...» [۴۵۲]؛ نسبت مسمومیت حسن بن علی علیه السلام به معاویة بن ابی سفیان که به دست همسر شجعه دختر اشعث انجام شد، ساخته و پرداخته‌ی شیعه است و دامن معاویه از چنین نسبت‌هایی به دور است.» [صفحه ۲۹۱] سخنان لامنس در فصل یازدهم: (تهاجم فرهنگی امویان و عباسیان) خواهد آمد.

دیگر گفتار نادرست

عده‌ی دیگری از قلم به دستان ناآگاه و یا مزدور خواسته‌اند شهادت آن بزرگوار را به گونه‌ای دیگر نقل کنند که نتیجه‌اش تبرئه‌ی معاویه و بنی امیه است. لامنس می‌نویسد: «و توفي الحسن في المدينة بذات الرئه... و ربما كان وفاته عام ۴۹هـ. بالغاً من العمر الخامسة والأربعين» [۴۵۳]؛ حسن بن علی در مدینه به مرض سل وفات کرد و چه بسا مرگ او در سن ۴۵ سالگی در سال ۴۹هـ. ق. اتفاق افتاده باشد. مطالب فوق همانند دیگر گفته‌های لامنس غیر تحقیقی و دروغ است و هیچ مورخی گفته‌ی او را تأیید نمی‌کند. دکتر حسن ابراهیم به نقل از بعضی مورخان می‌نویسد: «حسن بن علی چهل روز بعد از بازگشت از عراق به مدینه به اجل عادی از دنیا رفته است.» [۴۵۴]. محمد اسعد طیس نیز گفتار این چنینی را تأیید می‌کند می‌گوید: «حسن بن علی پس از صلح به مدینه بازگشت. از این سفر دو ماه بیشتر نگذشته بود که از دنیا رفت.» [۴۵۵]. این گروه از نویسنده‌گان به این نکته توجه نکرده‌اند که امام مجتبی علیه السلام چند سال بعد از واقعه‌ی صلح در مدینه زندگی کرد و نیز نمی‌دانند که مسمومیت آن حضرت توسط معاویه مورد اتفاق ده‌ها مورخ است (در فصل‌های بعد، پیرامون آن خواهیم نوشت). [صفحه ۲۹۲] برخی از مورخان نیز هستند که مسمومیت را به دیگران نسبت می‌دهند، مانند: الف) احمد بن سهل بلخی می‌نویسد: «حسن بن علی در حال طوف بود که شخصی نیزه زهرآلودی را به پای آن حضرت فرو برد و او را مسموم کرد و بعد بر اثر آن رحلت کرد.» [۴۵۶] ب) صاحب کتاب روضه الشهدا

نوشته است: «امام حسن برای معالجه از مدینه به طرف موصل رفت، زیرا در بین راه فقیر نابینایی به بهانه‌ی صدقه گرفتن به سویش آمد که ناگهان عصای مسمومش را به پای آن بزرگوار فرو کرد و سبب مسمومیتش گشت، لیکن آن روز پزشکان معالج هم نتوانستند کاری انجام دهند.» [۴۵۷]. مطالب فوق دروغ قطعی است و به نظر می‌رسد که اینان نیز خواسته‌اند معاویه و بنی‌امیه را با نقل چنین مطالبی تبرئه کنند و دامن امویان را از این ننگ و جرم نابخودنی پاک نمایند.

اعتراف مورخان

توطئه معاویه جهت مسموم نمودن امام مجتبی علیه السلام به قدری روشن و آشکار است که فرصت هرگونه انکار را از مورخان و دانشمندان گرفته است و از این روست که دانشمندان و مورخان بدون اختلاف - جز در موارد اندک - آن را نگاشته‌اند، از جمله‌ی آن‌هاست: ابن حجر عسقلانی، [۴۵۸]، ابوالحسن علی بن علی مسعودی [۴۵۹]، ابوالفرج اصفهانی [۴۶۰]، [صفحه ۲۹۳] شیخ مفید [۴۶۱]، احمد بن یحیی بن جابر بلاذری [۴۶۲]، ابن عبدالبر [۴۶۳]، محمد بن علی ابن شهر اشوب [۴۶۴]، ابن صباح مالکی [۴۶۵]، سبط ابن جوزی [۴۶۶]، سیوطی [۴۶۷]، حاکم نیشابوری [۴۶۸]، أحمد بن اعثم کوفی [۴۶۹]، و جمال الدین ابی الحجاج یوسف المزی. [۴۷۰] به جهت اختصار به مطالب محمد بن جریر طبری بسنده می‌کنیم که می‌نویسد: «و کان سبب وفاته آن معاویه سمه سبعین مرء فلم يعمل فيه السم فأرسل الى امرأته جعدة بنت الأشعث ابن قيس الكندي و بذل لها عشرين الف دينار و اقطاع عشر ضياع من شعب السواد، سواد الكوفة، و ضمن لها أن يزوجها يزيد ابنة، فسقط الحسن السم في برادة من الذهب في السوق المقند [۴۷۱]؛ علت وفات و رحلت امام مجتبی علیه السلام این بود که معاویه هفتاد مرتبه آن حضرت را مسموم کرد و لیکن اثر فوری و اساسی نگذاشت تا این که زهری را جهت مسموم نمودن آن حضرت برای جده دختر محمد بن اشعث بن قيس کندي فرستاد و به همراه آن زهر، بیست هزار دینار فرستاد و ده قطعه باغ از باغ‌های کوفه را به نام او کرد و همچنین وعده داد بعد از انجام مأموریت، او را به ازدواج پسرش یزید بن معاویه درآورد. پس او در فرصتی خاص آن زهر را به خورد حسن بن علی داد و مسمومش کرد» [صفحه ۲۹۴] مورخ توana، علامه‌ی بزرگوار باقر شریف قرشی می‌نویسد: جده دختر اشعث بن قيس از خانواده‌های فرومایه، بسیار پست و فرصت طلبی بود. او نسبت به امام مجتبی علیه السلام عقده داشت، شاید بدان جهت که نتوانسته بود از آن حضرت فرزندی داشته باشد؛ از این رو وقتی زهر از سوی مروان رسید و وعده‌ها را شنید و پول‌ها را مشاهده کرد، ارتکاب آن جرم بزرگ را پذیرفت و در روزی گرم و سوزان که امام مجتبی علیه السلام روزه‌دار بود، به هنگام افطار زهر را در کاسه‌ی شیر ریخت و به آن حضرت خورانید. زهر بلافضله روده‌هایش را پاره کرد و امام از درد شدید به خود پیچید و فرمود: انا الله و انا اليه راجعون. [۴۷۲]

روزه‌های واپسین و کلمات گهربار

آخرین روزهای حیات آن حضرت، جناده‌بن امیه [۴۷۳] برای عیادت خدمتش آمد. او می‌گوید: حال امام منقلب بود و از شدت درد می‌نالید، تستی را در برابر حضرت قرار داده بودند. هرچند گاه، لخته‌های خون از راه دهان خارج می‌شد [۴۷۴]، این جا بود که به وحشت افتادم و سخت ناراحت شدم. [صفحه ۲۹۵] عرض کردم: چرا خود را معالجه نمی‌کنید؟ فرمود: چگونه می‌توانم مرگ را معالجه کنم؟! گفتم: «انا الله و انا اليه راجعون». در آن حال نگاهی به من کرد و فرمود: قسم به خدا! پیامبر خدا صلی الله علیه و آله امامت را برای ما - دوازده جانشین خود - تعهد نموده، سپس فرمود: هیچ کدام از ما از دنیا نخواهیم رفت مگر این که مسموم و یا مقتول خواهیم گشت. آن گاه تست را برداشتند در حالی که حضرت اشک می‌ریخت. جناده می‌گوید: عرض کردم: فرزند رسول خدا! مرا موعظه کن و پند و اندرز ده. فرمود: «نعم، استعد لسفرک و حصل زادک قبل حلول أجلک. و اعلم انک تطلب الدنيا و

الموت يطلبك، ولا تحمل هم يومك الذي لم يأت على يومك الذي أنت فيه. و اعلم أنك لا تكسب من المال شيئاً فوق قوتك الا كنت فيه خازناً لغيرك. و اعلم أن في حالها حساب و في الشبهات عتاب فأنزل الدنيا بمنزلة الميتة، خذ منها ما يكفيك فان كان ذلك حلالاً كنت قد زهدت فيها و ان كان حراماً لم يكن فيه وزر، فأخذت كما أخذت من الميتة و ان كان العتاب فان العتاب يسير. و اعمل لدنياك كأنك تعيش أبداً و اعمل لآخرتك كأنك تموت غداً. و اذا أردت عزاً بلا عشيرة و هيبة بلا سلطان، فأخرج من ذل معصية الله الى عز طاعة الله - عزوجل - [صفحة ۲۹۶] و اذا نازعتك الى صحبة الرجال حاجة فاصحب من اذا صحبته زانك، و اذا خدمته صانك، و اذا أردت منه معونةً اعانك و ان قلت صدق قولك و ان صلت شد صولك و ان مددت يدك بفضل مدتها، و ان بدت عنك ثلمة سدها و ان رأى منك حسنة عدها و ان سأله اعطاك و ان سكت عنه ابتدأك و ان نزلت احدى الملمات به ساءك، من لا تأييك منه البوائق و لا يختلف عليك من الطرائق و لا يخذ لك عند الحقائق، و ان تنازعتما منقسمًا آثرك [۴۷۵]؛ اى جناده، برای سفر آخرت آمده شو و توشهات را پیش از آمدن اجلت مهیا نما. بدان که تو در جستجوی دنیایی در حالی که مرگ به دنبال تو است. هیچ گاه اندیشه و اندوه روز آیندهات را بر اندیشه امروزت ترجیح مده. بدان اگر تو هر چیزی از دارایی دنیا را پیش از قوت (خوراک) لازمت گرد آوری و نگه داری، تنها خزانه‌دار دیگران خواهی بود. بدان، آنچه از دارایی و مال دنیا به دست می‌آوری، اگر در راه حلال مصرف شود، حسابرسی خواهد داشت و اگر در راه حرام خرج شود کیفر و عذاب به دنبال دارد و اگر در جایی که شبهمه‌نگار است به کار برد شود، سرزنش و توبیخ در پی خواهد داشت، بنابراین تو دنیا را همانند مردهای پندار و از آن در حد نیازت بهره‌برداری کن. حال آنچه را مصرف کرده‌ای اگر حلال باشد، تو از بی‌رغبتی به آن، زیان و ضرری نیدهای و اگر حرام باشد از کار زشت دوری گزیده‌ای و به اندازه‌ی نیاز از مردار استفاده کرده‌ای و اگر سرزنشی به دنبال داشته باشد آسان و زود گذر و قابل تحمل است. برای کارهای دنیایی خود چنان اقدام کن که گویی سالیان دراز در جهان خواهی بود و خواهی زیست و در کارها و امور آخرتی آن گونه باش که گویی فردا از جهان رخت برمی‌بندی و می‌میری. [صفحة ۲۹۷]

اگر عزت و سربلندی بدون وابستگی خانوادگی و بزرگی بدون سلطنت را خواستاری، از ذلت و حواری گناه دور شو و لباس عزت و فرمانبرداری خدا را برتن کن. هرگاه به همنشی و مصاحبی با مردم نیازمند شدی، این گونه رفیق و همنشین را برگزین و انتخاب کن: کسی که چون با او نشست و برخاست کنی بر وقار و عزت تو بیفزاید و چون به او خدمت کنی از تو حفاظت و نگاهبانی کند و چنانچه نیاز مالی داشته باشی به یاری ات بستابد و آن گاه که سخن می‌گویی به تو خوشبین باشد و تو را تصدیق کند و اگر در مورد کاری شدت و سختی به خرج می‌دهی با تو همسو و همنوا شود و چون برای کار ارزشمندی دست خود را دراز می‌کنی او نیز دست خود را جلو آورد و اگر از تو خطأ و اشتباهی سر زند آن را جبران کند و اگر از تو عمل نیکی بیند آن را فراموش نکند و یادآور شود و چنانچه از او خواسته‌ای داشتی برآورده کند و اگر از او جدا شدی او به تو پیوندد و اگر بر تو مصیتی وارد شد با تو همدردی نماید. همنشین تو باید کسی باشد که از او به تو زیانی نرسد، دشواری‌ها از ناحیه‌ی او برای تو پیش نیاید - برای تو مصیت درست نکند - در مسائل اساسی تو را خوار و ذلیل نکند و اگر مالی را بین خود تقسیم می‌کند او را بر خویشتن ترجیح دهد.» پند و اندرزهای حکیمانه‌ی امام مجتبی علیه السلام چون بدین جا رسید، نفس مبارکش قطع شد و زردی چهره‌اش به قدری زیاد شد که ترسیدم امام از دنیا برود، بعد از چند لحظه دوباره بهتر شد و به حالت قبلی بازگشت. [۴۷۶].

وصایای امام مجتبی

ائمه علیهم السلام در طول زندگی خود وصایای مختلفی داشته‌اند که شامل نصیحت و [صفحة ۲۹۸] پند و اندرزهای بسیار مفید بوده و هست. اما از آن جا که وصیت، اطلاق بر سفارشات لازم برای بعد از مرگ می‌شود، در اینجا به وصیت امام حسن مجتبی علیه السلام که در روزهای واپسین حیات (در حالی که زهر بدن آن حضرت را می‌آزرد و از شدت درد درهم می‌پیچید) فرمود

است می‌آوریم: شیخ طوسی (ره) از ابن عباس نقل می‌کند: در واپسین ایام عمر امام مجتبی علیه السلام برادرش حسین علیه السلام وارد خانه آن حضرت شد، در حالی که افراد دیگری از یاران امام مجتبی علیه السلام در کنار بسترش بودند. امام حسین پرسید: برادر! حالت چگونه است؟ حضرت جواب داد: در آخرین روز از عمر دنیا ای ام و اولین روز از جهان آخرت به سر می‌برم و از جهت این که بین من و شما و دیگر برادرانم جدایی می‌افتد، ناراحتم. سپس فرمود: از خدا طلب مغفرت و رحمت می‌کنم، چون امری دوست داشتنی، همچون ملاقات رسول خدا صلی الله علیه و آله و امیر المؤمنان و فاطمه و جعفر و حمزه علیهم السلام را در پیش دارم. آن گاه اسم اعظم و آنچه را از انبیای گذشته از پدرش امیر المؤمنین علیه السلام به ارث داشت تسليم امام حسین علیه السلام نمود. [۴۷۷] در آن لحظه فرمود بنویس: «هذا ما أوصى به الحسن بن على الى أخيه الحسين أوصى أنه يشهد أن لا اله الا الله وحده لا شريك له و أنه يعبد حق عبادته لا شريك له في الملك و لا ولی له من الذل و أنه خلق كل شيء فقدره تقديرها وأنه أولی من عبد و أحق من حمد، من أطاعه رشد و من عصاه غوى و من تاب اليه اهتدى، فاني اوصيك يا حسین بمن خلفت من أهلي و ولدى و أهل بيتك أن تصفح عن مسيئهم و تقبل من محسنهم و تكون لهم خلفا و والدا، و أن تدفنني مع رسول الله صلی الله علیه و آله فانی أحق به و ببیته فان أبوا عليك فأنشدك الله بالقربة التي قرب الله - عزوجل - منك و الرحم الماسة من رسول الله صلی الله علیه و آله أن لا تهريق في أمری محجمة من دم [صفحة ۲۹۹] حتى نلقی رسول الله صلی الله علیه و آله فنختصصم اليه و نخبره بما كان من الناس الينا [۴۷۸]؛ این وصیتی است که حسن بن علی به برادرش حسین نموده است. وصیت او این است: به یگانگی خدای یکتا شهادت می‌دهد و همان طوری که او سزاوار بندگی است عبادتش می‌کند، در فرمانروایی اش شریک و همتای وجود ندارد و هرگز ولایتی که نشانگر ذلت او باشد بر او نیست. او آفیدگار همه‌ی موجودات است و هر چیزی را به اندازه و حساب شده آفریده. او برای بندگی و ستایش سزاوارترین معبد است. هر کس فرمانبرداری او کند راه رشد و ترقی را پیش گرفته و هر کس معصیت و نافرمانی او کند گمراه شده است و هر کس به سوی او باز گردد - توبه کند - از گمراهی رسته است. ای حسین، تو را سفارش می‌کنم که در میان بازمندگان و فرزندان و اهل بیتم که خطاکاران آنان را با بزرگواری خود بیخشی و نیکوکاران آنها را بپذیری و بعد از من جانشین و پدر مهربانی برای آنان باشی. مرا در کنار قبر جدم رسول خدا صلی الله علیه و آله دفن نما، زیرا من سزاوارترین فرد برای دفن در کنار پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و خانه او هستم، چنانچه از این کار تو را مانع شدن سوگند می‌دهم تو را به خدا و مقامی که در نزد او داری و به پیوند و خویشاوندی نزدیکت با رسول خدا صلی الله علیه و آله که مبادا به خاطر من حتی به اندازه‌ی خون حجامتی، خون ریخته شود تا آن که پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله را ملاقات کنم و در نزد او نسبت به رفتاری که با ما کردند شکایت نمایم». و در روایتی دیگر وصیت آن حضرت چنین نقل شده: «ثم قال: يا أخى اذا [أنا] مت فغسلنى و حنطنى و كفنى و احملنى الى جدى صلی الله علیه و آله حتى تلحدنى الى جانبه فأن منعت من ذلك فبحق جدك رسول الله صلی الله علیه و آله و أبيك أمير المؤمنين و امك فاطمة الزهراء علیها السلام أن لا تخاصم أحدا، و اردد جنازتى من فورك الى البقيع حتى تدفن [صفحة ۳۰۰] مع أمي علیها السلام. برادرم، آن گاه که از دنیا رفتم، بدنم راغسل بدھ و حنوط کن و کفن نما و جنازه‌ام را به سوی حرم جدم ببر و در آن جا دفن کن، چنانچه از دفن جنازه‌ی من در کنار قبر جدم مانع شدند، تو را به حق جدم رسول خدا صلی الله علیه و آله و پدرت امیر المؤمنان و مادرت فاطمه‌ی زهرا علیها السلام با هیچ کس درگیر مشو و به سرعت جنازه‌ی مرا به بقیع برگردان و در کنار آرامگاه مادرم دفن نما». [صفحة ۳۰۳]

شهادت مظلومانه امام مجتبی علیه السلام

مشهور میان مورخان و علمای مسلمان این است که امام مجتبی علیه السلام بر اثر زهری که از سوی معاویه بن ابی سفیان توسط جعده به آن حضرت خورانیده شد، در روز پنجشنبه ۲۸ صفر سال پنجاهم هجرت در سن ۴۸ سالگی به شهادت رسید. همان طوری که شیخ مفید (ره) متوفی قرن پنجم، سال ۴۱۳ هجری [۴۷۹]، و مفسر ادیب و توانمند شیخ طبرسی (ره) در قرن ششم سال ۵۴۸ هجری در دو کتاب خود [۴۸۰] و علامه بزرگوار حلی [۴۸۱] در قرن هشتم سال ۷۲۶ هجری بر آن تصریح کرده‌اند. مرحوم شیخ طبرسی - روایتی را از طبرانی نقل می‌کند و می‌گوید: «ایشان در کتاب «معجمة» نوشته است: امام مجتبی علیه السلام در ماه ربیع الأول سال ۴۹ هجری به وسیله‌ی زهر به شهادت رسیده است.» [۴۸۲]. و در اینجا قول سومی وجود دارد و آن این که: «امام حسن علیه السلام در روز [صفحه ۳۰۴] پنجشنبه، هفتم ماه صفر سال پنجاهم هجری رحلت نموده است.» مرحوم علامه مجلسی این قول را به شیخ ابراهیم کفعی صاحب مصباح و بلد الامین نسبت داده است. [۴۸۳].

عکس العمل معاویه نسبت به جنازت خود

فضل بن عباس می‌گوید: قسم به خدا! من در داخل مسجد اموی نشسته بودم، در آن هنگام عبدالله بن عباس که در شام به سر می‌برد و خبر شهادت امام مجتبی علیه السلام را دریافته بود داخل شد. معاویه در میان عده‌ای از سران قبایل و طوایف ایستاده بود که به نشانه‌ی خوشحالی تکبیر گفت آنگاه فاخته (همسر معاویه) از او پرسید برای چه تکبیر گفتی و چرا خوشحال شدی؟ معاویه پاسخ داد: حسن بن علی مرد! فاخته گفت: «انا لله وانا اليه راجعون» [۴۸۴] سپس بر حسن بن علی [علیهم السلام] گریست. [۴۸۵]. ابن قتیبه دینوری می‌گوید: چیزی از رحلت امام مجتبی علیه السلام نگذشت که معاویه اقدام به گرفتن بیعت از مردم شام برای پسرش یزید کرد و این را طی بخشنامه‌ای به همه‌ی جهان اسلام اعلام نمود. [۴۸۶].

مرااسم کفن و دفن سبط اکبر پیامبر

آن گاه که امام حسن علیه السلام دارفانی را وداع گفت، عباس بن علی، عبدالرحمن بن جعفر و محمد بن عبدالله بن عباس به کمک امام حسین علیه السلام شتافتند و آن حضرت با کمک آنان جنازه‌ی برادرش را غسل داد، حنوط کرد و کفن نمود، آن گاه [صفحه ۳۰۵] به مصلا (جایگاه خاص، جهت نماز گزاردن بر مردگان) که در نزدیکی مسجد النبی بود منتقل نمودند، که آن مصلا را «بلاطه» می‌نامیدند [۴۸۷]. در آن جا بر جنازه‌ی آن حضرت نماز گزاردند [۴۸۸]، سپس جنازه را جهت تجدید عهد و دفن، نزدیک مزار رسول خدا صلی الله علیه و آله برند.

مانع از دفن در حرم پیامبر

فرماندار مدینه، مروان بن حکم به همراه آشوبگران جلو آمدند و فریاد برآوردند: شما می‌خواهید حسن بن علی را در کنار پیامبر دفن کنید؟ از طرف دیگر عایشه سوار بر استر به جمعشان پیوست و فریاد زد: چگونه می‌شود کسی را که من هرگز او را دوست ندارم به میان خانه‌ی من داخل کنید. مروان گفت: آیا سزاوار است عثمان در دورترین نقطه‌ی مدینه در قبرستان دفن شود و حسن بن علی در جوار پیامبر خدا صلی الله علیه و آله! هرگز نمی‌شود، من شمشیر به دست می‌گیرم و حمله می‌کنم و ممانعت خواهم نمود. [۴۸۹]. عده‌ای از امویان و آشوبگران به دنبال بهانه بودند و می‌خواستند فتنه‌ای به پا کنند که امام حسین علیه السلام با برداری جنازه‌ی برادرش را به سوی بقیع برگرداند و بنی‌هاشم را آرام نمود و در جوار جده‌اش فاطمه بنت اسد در بقیع دفن نمود و از خونریزی و فتنه به همان وضعی که امام مجتبی علیه السلام وصیت نموده بود جلوگیری کرد. امام حسین علیه السلام رو به مروان کرد و فرمود: اگر برادرم وصیت کرده بود که در کنار جدش پیامبر صلی الله علیه و آله دفن شود، می‌فهمیدی تو کوچک‌تر از آنی

که بتوانی ما را [صفحه ۳۰۶] برگردانی و جلو دفن جنازه‌ی او را در میان حرم پیامبر صلی الله علیه و آله بگیری. [۴۹۰]. ابن شهر آشوب می‌افزاید: به هنگام بردن جنازه‌ی امام مجتبی علیه السلام به سوی بقیع غرقد، افراد شرور و پست به پشتیانی امویان به جنازه‌ی آن بزرگوار تیراندازی کردند [۴۹۱]، به طوری که هنگام دفن هفتاد تیر از بدن آن حضرت جدا نمودند. [۴۹۲].

عاشه به هنگام دفن جنازه‌ی امام مجتبی

ابن عباس (ره) خطاب به عایشه (در حالی که چهل سواره در اطرافش بودند) گفت: «واسوأتأه فیوما علی بغل و يوما علی جمل، تریدین أن تطفئ نور الله و تقاتلی اولیاء الله ارجعي فقد كفیت الذی تخافین و بلغت ما تحبین و الله منتصر لأهل البيت و لو بعد حين [۴۹۳]؛ چه بیچارگی و بدبختی! امروز سوار بر استر شدی و یک روز سوار بر شتر گشتی (اشاره به جنگ جمل). تو می‌خواهی نور خدا را خاموش کنی و با اولیای خدا بجنگی. برگرد، آنچه دیگران می‌خواستند انجام دادی و مأموریت خویش را به پایان رساندی، خداوند اهل بیت علیهم السلام را یاری خواهد کرد، گرچه زمانی بگذرد...» و بعضی سخن ابن عباس را چنین نقل کرده‌اند: «جملت و بغلت و لو عشت لفیلت!» [۴۹۴] آن روز سوار بر شتر گشتی و امروز بر استر سواری، و اگر زنده بمانی [صفحه ۳۰۷] [برای مبارزه با نور خدا و اهل بیت] بر فیل نیز سوار خواهی گشت. و در قسمت‌هایی از زیارات جامعه، خطاب به امامان معصوم علیهم السلام ماجراهی شهادت آن بزرگوار را از زبان امام باقر علیه السلام چنین نقل می‌کند: «يا موالى... أنتم بين صريع في المحراب قد فلق السيف هامته و شهيد فوق الجنازة قد شكت بالسهام اكفانه [أكفانه بالسهام]...» [۴۹۵]؛ ای سروران من...! شما کسانی هستید که بعضی جسدتان در میان محراب عبادت در حالی که فرقان شکافته بود، به شهادت رسیدید و بعضی از شما شهیدی هستید که دشمنان اسلام بر جنازه‌ی شما تیراندازی کردند، به طوری که کفستان سوراخ سوراخ گردید... در روایت فوق، ابتدا اشاره به نحوی شهادت علی بن ابی طالب علیه السلام شده است و سپس ماجراهی تیرباران شدن جنازه‌ی امام مجتبی علیه السلام را بیان می‌کند و در ادامه‌ی آن، [صفحه ۳۰۸] ماجراهی شهادت امام حسین علیه السلام و دیگر ائمه را بیان می‌دارد.

انعکاس شهادت امام مجتبی

اشاره

شهادت مظلومانه‌ی سبط اکبر رسول خدا صلی الله علیه و آله پرده‌ی نفاق را از چهره‌ی کریه معاویه کنار زد؛ پرده‌ی نفاقی که ذوالفقار امیرمؤمنان علیه السلام در صحرای صفين قادر بر دریدن آن نگردید. شهادت امام مجتبی علیه السلام کاری کرد که عمرو بن نعجه گفت: «رحلت حسن بن علی [علیه السلام] اولین خاک ذات و خواری بود که بر سر عرب پاشید و سیاه‌بختش گردانید.» [۴۹۶]

واکنش مردم

امام باقر علیه السلام نسبت به انعکاس شهادت آن بزرگوار فرمود: «مکث الناس يبكون على الحسن بن على و عطلت الأسواق» [۴۹۷]؛ به هنگام شهادت امام مجتبی علیه السلام مردم گریه و زاری داشتند، حزن آنان را فراگرفت و عزاداری نمودند و بازارها را تعطیل کردند.»

حضور همگانی

جهنم بن أبي جهم می‌گوید: چون امام حسن مجتبی علیه السلام رحلت نمود، قبیله‌ی بنی هاشم همگی بسیج گردیدند و به تمام شهرها و روستاهای اطراف مدینه که در آن‌ها، انصار زندگی می‌کردند و رفتند و خبر شهادت آن حضرت را با حزن و اندوه اعلام داشتند، به مجرد شنیدن خبر رحلت آن بزرگوار، زن و مرد، کوچک و [صفحه ۳۰۹] بزرگ همگی در تشیع جنازه شرکت نمودند، به طوری که بر اثر کثرت جمعیت در میان بقیع اگر سوزن به روی زمین می‌افتد بر زمین نمی‌رسید. [۴۹۸].

مردم مکه و مدینه

ابن ابی نجیح می‌گوید: «در مکه‌ی معظمه و مدینه‌ی منوره یک هفته عزای عمومی بود و همه‌ی مردم اعم از زنان، مردان و فرزندان خردسال، در فقدان آن حضرت اشگ ک می‌ریختند». [۴۹۹].

مردم مصر

ابوالحسن مدائی می‌نویسد: عبدالله بن سلمه جهت رساندن خبر رحلت جانگداز امام مجتبی علیه السلام برای زیاد بن ابیه [۵۰۰] وارد بصره شد، که به محض پخش خبر شهادت آن حضرت، آه و ناله مردم بلند شد. ابوبکره برادر زیاد میریض بود، چون صدای گریه مردم را شنید از همسرش میسه بنت شحام پرسید: چه خبر شده؟ با بی‌پروایی گفت: «حسن بن علی درگشت و مردم از دست او آسوده شدند!» ابوبکره با خشم و ناراحتی گفت: «ساكت باش! وای بر تو! خدای سبحان او را از شر بسیاری آسوده کرد، ولیکن مردم با فقدان او خیر بسیاری را از دست دادند، خداوند حسن بن علی را رحمت کند». [۵۰۱].

همسر معاویه

ابن قتیبه نیز می‌نویسد: خبر رحلت امام مجتبی علیه السلام چون به معاویه رسید، او [صفحه ۳۱۰] و بعضی از همراهانش سجده‌ی شکر به جا آوردند و تکبیر گفتند، ولیکن فاخته همسر معاویه سخت ناراحت گردید و معاویه را بر شادمانی اش نکوهش نمود و فریادش به «انا الله وانا اليه راجعون» بلند شد. [۵۰۲].

معاویه و یارانش

در آن زمان عبدالله بن عباس در شام به سر می‌برد، چون خبر خوشحالی معاویه را در رحلت امام مجتبی علیه السلام شنید بر او داخل شد و چون بر زمین نشست، معاویه گفت: حسن بن علی مرد و هلاک گردید! عبدالله گفت: بلی، آن گاه چند مرتبه تکرار کرد: «انا الله وانا اليه راجعون» [۵۰۳] سپس گفت: معاویه! شنیدم اظهار خوشحالی و شادمانی کرده‌ای! آگاه باش! قسم به خدا با مرگ حسن بن علی هرگز قبر تو پر نمی‌گردد و کوتاهی عمر با برکت او بر عمر تو نمی‌افزاید. او رحلت نمود و حال آن که وجودش بهتر از تو بود. اگر امروز ما گرفتار فقدان آن وجود مبارک شده‌ایم، قبله به چنین مصیبی در رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله مبتلا گشته بودیم، ولیکن خداوند سبحان با تعیین جانشین نیکو، آن را جبران نمود. در این هنگام عبدالله فریادی برآورد و گریه‌ی زیادی کرد به طوری که هر کس در آنجا بود تحت تأثیر قرار گرفت و اشکش جاری گشت، حتی معاویه‌ی خیث هم گریان شد. راوی گفت: «هر گز مانند آن روز، مجلسی را چنان متأثر و گریان ندیدم». [۵۰۴].

بنی هاشم در مدینه منوره

حاکم در مستدرک می‌نویسد: [صفحه ۳۱۱] «چون امام حسن مجتبی علیه السلام درگذشت، زنان بنی هاشم یک ماه در سوگ آن

حضرت عزاداری و نوحه‌سرایی نمودند.» [۵۰۵]. عبیده بنت نائل از عایشه بنت سعد نقل می‌کند: «زنان بنی هاشم به مدت یک سال برای حسن بن علی عزاداری کردند.» [۵۰۶]

ابوهریره

سعد بن بکر گفت: «در روز رحلت حسن بن علی علیهم السلام ابوهریره جلو در مسجد النبی صلی الله علیه و آله ایستاده بود، گریه می‌کرد و با صدای بلند می‌گفت: و ای مردم! امروز محبوب‌ترین کس به رسول خدا صلی الله علیه و آله از دنیا رفته است، بر او گریه کنید.» [۵۰۷]. [صفحه ۳۱۵]

اوج استبداد و ستم امویان

اشاره

بعد از شهادت امام حسن مجتبی علیه السلام در سال پنجاه هجری معاویه بن ابی سفیان سخت‌گیری و فشار گسترده‌ای را بر پیروان اهل بیت علیهم السلام آغاز کرد تا آنان تسليم گرددند و بعد از شهادت حسن بن علی علیهم السلام به فکر سازماندهی مجدد و تشکلی دیگر نیفتند، میادا خطر جدی او را تهدید کردند. از این رو در سال ۵۱ هجری طی حکم جدیدی برای مغیره بن شعبه فرماندار سابق کوفه نوشته: از امروز باید روش دیگری را در پیش گیری، که زمان تحمل و برداری گذشت. تو را به چند نکته اساسی توصیه و سفارش می‌کنم: (الف) هرگز اهانت بر علی بن ابی طالب [علیه السلام] را فراموش نکنید و این را در سر لوحه‌ی کارهای خود قرار دهید و متقابلاً برای عثمان استغفار کنید و طلب رحمت نمایید. (ب) یاران علی بن ابی طالب [علیه السلام] را متهم کنید و از خود دور نمایید و در مقابل، طرفداران عثمان را به خود نزدیک کنید و به آن‌ها شخصیت اجتماعی و سیاسی دهید و در هر جا یک نفر منصوب کنید.

مبادرات حجر بن عدی و...

دستورالعمل فوق باعث شد یاران وفادار اهل بیت علیهم السلام همچون حجر بن عدی و [صفحه ۳۱۶] عمرو بن حمق و یارانشان نتوانند جسارت‌های آنان را تحمل کنند و در مقابل حاکمان زور گو و بی‌اراده‌ی اموی ایستادند و نهی از منکر نمودند که همین باعث شد مغیره بن شعبه نتوانند اهداف معاویه را جامه‌ی عمل پیوشنند. معاویه با مشورت، زیاد بن ایه، عمرو بن حریث را به فرمانداری کوفه برگزید [۵۰۸] که عمرو نیز نتوانست در برابر یاران علی بن ابی طالب علیهم السلام ایستادگی کند و مجری خوبی برای اهداف معاویه باشد، از این جهت عمرو بن حریث نامه‌ای خطاب به زیاد بن سمیه نوشته که: اگر نیاز به کوفه داری، خود را هر چه سریع‌تر به کوفه برسان. زیاد با عجله‌ی تمام از بصره بازگشت و خود زمام کوفه را به دست گرفت. او همه نیروهای پلیسی و امنیتی خود را بسیج کرد و با درگیری‌های مختلف و جستجوهای فراوان به دستگیری حجر بن عدی و عمرو بن حمق و یارانش پرداخت. عاقبت حجر بن عدی طایی را به همراه دوازده نفر دیگر دستگیر نمود و روانه‌ی زندان کرد، در حالی که حجر بن عدی را به زنجیرهای آهنین بسته بودند شبانه آنان را روانه‌ی شام نمودند. عده‌ای از مردم با حزن و اندوه نظاره گر ماجرا بودند، در اینجا دخترش [۵۰۹] که تنها فرزند وی بود، در وداع آخرین با اندوه تمام به آسمان می‌نگریست و می‌گفت: ترفع أيها القمر المنير لعلک آن تری حجرای سیر یسیر الى معاویة بن حرب لیقتله کما زعم الامیر و يصلبه علی بابی دمشق و تأكل من محاسنه الطیور تجبرت الجابر بعد حجر و طاب له الخورنق [۵۱۰] و السدیر [۵۱۱]. [صفحه ۳۱۷]

علیک ما أردی علیا و شیخا فی دمشق له زئیر ألا یا حجرا مات موتا و لم ینحر کما نحر البعیر فان تھلک فکل عمید قوم الی هلك من الدنیا یسیر [۵۱۲]. «ای ماه تابنده، اوج بگیر شاید حجر را به هنگام رفتن بیینی؛ او به سوی معاویه پسر حرب می‌رود تا کسی که خود را امیر می‌پنداشد او را بکشد؛ او را بر دروازه‌ی دمشق به دار زند و مرغان، محسان و چانه او را بخورند؛ بعد از شهادت حجر همه‌ی سلاطین ستم خواهند کرد و گوارا می‌شود ظلم در کاخ‌های خورنق و سدیر؛ ای حجر و ای حجر بن عدی تو را سلامتی و شادمانی همراه باد! ولی می‌ترسم تو هم مانند علی [علیه السلام] کشته شوی و آن پیرمرد شامی همانند شیر بناشد؛ ای کاش! حجر همانند دیگران می‌مُرد و او را همچون شتران ذبح نمی‌کردنده؛ و اما اگر هم کشته شوی همانند رئیس هر قومی است که کشته می‌شود و از این دنیا می‌رود.» کاروان آزادگان در بند را از کوفه خارج کردنده و در نزدیکی شهر شام در مرج عذرًا همه را نگاه داشتند، حجر بن عدی تا به مرج عذرًا [۵۱۳] رسید گفت: به خدا قسم من نخستین مسلمانی بودم که در این سرزمین سگ‌ها یش بر روی من پارس کردند و من در این جافریاد الله اکبر برآوردم. آن گاه با دو نفر دیگر که به یاران حجر پیوستند، مجموع قهرمانان عقیده و جهاد به چهارده نفر رسیدند که در مروج عذرًا زندانی شدند. در آن جا با [صفحه ۳۱۸] وساطت‌های گوناگون هفت نفر آزاد شدند و شش نفر دیگر [۵۱۴] به همراه حجر بن عدی (ره) مظلومانه به شهادت رسیدند. شهادت حجر بن عدی و اصحابش به قدری بر مردم کوفه، بصره و مدینه گران آمد که همگی بر این امر تأسف خوردنده و بر گذشته و آینده خویش بر خود لرزیدند. حسن بصری وقتی از شهادت حجر بن عدی و همراهانش باخبر شد پرسید: آیا بر آنان نماز خوانند و کفن نمودند و رو به قبله دفن کردنده؟ جواب دادند: آری. سپس گفت: شما را به پروردگار کعبه برای آنان حج به جا آورید. [۵۱۵]. ابومخنف می‌گوید: در آن سال، معاویه پس از انجام حج به مدینه منوره آمد، وقتی به خانه عایشه داخل شد. اولین سخن عایشه این بود: «آیا از خدا نترسیدی که حجر بن عدی و یارانش را کشته‌ی؟!» عایشه همیشه از شهادت حجر سخن می‌گفت و متأثر بود. از رسول خدا صلی الله علیه و آله درباره‌ی فضائل حجر چنین نقل می‌کرد که فرمود: «به زودی در مرج عذراء کسانی کشته می‌شوند که خدا و اهل آسمان‌ها از کشته شدن آن‌ها خشمگین خواهند شد». [۵۱۶]

یاران حجر بن عدی

اشاره

صالحان پارسا و مجاهدان عقیده و ایمان در جو خفقان بنی امية تشکلی پولادین - گرچه محدود و مخفی - داشتند، به همین جهت وحشتی در حکام شام و مزدورانشان در کوفه ایجاد شده بود. آنان دارای شهرتی نیکو و موقعیتی حساس [صفحه ۳۱۹] بودند. اینک به توضیحی کوتاه درباره‌ی آنان می‌پردازیم:

شريك بن شداد حضرمي

نام دیگر او ثداد حضرمی و عریک بن شداد است. او از مردان وفادار و مؤمن به خاندان رسول خدا صلی الله علیه و آله بود و خود را فدایی علی بن ابی طالب و اهل بیت علیهم السلام می‌دانست. در سال ۵۶ هـ ق. به دست معاویه به شهادت رسید. مأموران خون آشام معاویه قبل از به شهادت رساندن او و همراهانش گفتند: «انا أمرنا أن نعرض عليكم البرائة من على و اللعن له فان فعلتم تركناكم و ان أبیتم قتلناكم؛ ما مأموریم تا بر شما اعلن بیزاری و برایت از علی [علیه السلام] را پیشنهاد کنیم، چنانچه انجام دادید رهایتان می‌کنیم و اگر رد کردید شما را خواهیم کشت.» یاران علی جواب دادند: «لسنا فاعلی ذلك، فقتلواه ما هرگز لعن نخواهیم کرد و برایت نخواهیم جست.» که پس از آن آنان را گردن زدند و همگی به خیل شهیدان عقیده و ایمان پیوستند. [۵۱۷]

صیفی بن فسیل شیبانی

محدثان او را از چهره‌های معروف و مخالف معاویه دانسته‌اند، صیفی از یاران خاص و فداکار امیر مؤمنان علیه السلام بود و مدت‌ها توفیق خدمتگزاری آن حضرت را داشت. وی دارای شجاعتی قلبی بود، به طوری که در عقاید خود استوار و پابرجا ماند. [۵۱۸] آن روز که او را به همراه حجر بن عدی دستگیر کردند، زیاد رو به [صفحه ۳۲۰] صیفی شیبانی کرد و گفت: درباره‌ی ابوتراب چه می‌گویی؟ پاسخ داد: من ابوتراب را نمی‌شناسم. با خشونت فریاد زد: علی بن ابی طالب را نمی‌شناسی؟! جواب داد: خوب می‌شناسم. زیاد گفت: همان است ابوتراب. صیفی گفت: من او را ابوالحسن پدر امام حسن و امام حسین علیهم السلام می‌شناسم. رئیس پلیس زیاد گفت: امیر می‌گوید ابوتراب، تو می‌گویی نمی‌شناسم؟! صیفی رو به وی کرد و گفت: تو می‌خواهی اگر زیاد دروغ بگوید و شهادت باطل دهد، من گواهی کنم؟ در این هنگام، زیاد با عصبانیت با عصایی که در دست داشت بر گردن صیفی کویید و گفت: درباره‌ی او (علی بن ابی طالب) چه می‌گویی؟ صیفی با تمام شجاعت و ایمان گفت: من او را از بندگان مقرب خدا می‌شناسم و بهترین سخن را درباره‌ی او می‌گویم و هر آنچه رسول خدا صلی الله علیه و آله نسبت به آن حضرت داده و فرموده قبول دارم و عقیده من است. بعد از آن سخن او را بسیار شکنجه‌اش دادند و به زندانش انداختند و بر گردنش زنجیر زدند و بعد هم به همراه حجر بن عدی به شام فرستادند و در مرج عذر را به شهادتشان رساندند. [۵۱۹].

عبدالرحمان بن حسان عنزی

وی از جمله یاران مقاوم و پایداری بود که در برابر زیاد و معاویه هرگز سر فرود نیاورد و از ایمان و عقیده‌ی خود دفاع کرد. زیاد او را با غل و زنجیر به مرج عذر را فرستاد. عبدالرحمان در مرج عذر را بهتر از زیاد است و [صفحه ۳۲۱] شاید هم می‌خواست هدف خود را به طاغوت شام ابلاغ دارد، گفت: مرا پیش امیر بفرستید. وقتی نزد معاویه رسید، معاویه رو به او کرد و گفت: برادر ریعه! درباره‌ی علی [علیه السلام] چه می‌گویی؟ عبدالرحمان گفت: این برسیش را نکن و یقین بدان که او از تو بهتر است. معاویه گفت: تو را رها نمی‌کنم تا پاسخ دهی؟ جواب داد: نزد خداوند شهادتش خواهم داد که علی بن ابی طالب علیه السلام همیشه به یاد خدا بود، امر به معروف و نهی از منکر می‌کرد، همیشه برپا دارنده‌ی عدل و قسط بود و مردم را مورد عفو و بخشش قرار می‌داد. معاویه راهی جهت اعدام وی نیافت و پرسید: در مورد عثمان چه می‌گویی؟ عبدالرحمان پاسخ داد: او اولین کسی بود که راه ستم را گشود و درهای حق را به روی مردم بست. معاویه گفت: ابن حسان! خودت را به کشتن دادی. ابن حسان در پاسخ معاویه گفت: این تویی که خود را به کشتن دادی، همانا قبیله‌ی ریعه در بیابانند! وقتی معاویه وضع را چنین دید، او را به کوفه بازگردانید و به همراهش نامه‌ای ارسال داشت که در آن نوشته بود: «این بدترین کسی است که فرستاده‌اید! او را با بدترین شکل به قتل برسانید». [۵۲۰]. وقتی عبدالرحمان بن حسان به همراه نامه به کوفه بازگردانده شد، در قس الناطف (ناحیه‌ای در اطراف کوفه، نزدیکی دجله) ناحیه شرقی فرات زنده به گورش کردند و به شهادتش رساندند. [صفحه ۳۲۲]

قبیله بن ریعه العبسی

نیروهای پلیس زیاد، با مکر و حیله او را امان دادند و سپس دستگیرش نمودند، زیرا عهده‌شکنی از عادات بنی امیه بود. زیاد بن ایه گفت: تو مردی آشوبگر و فتنه‌انگیزی. او منکر شد و گفت: چنین نیست، اگر امان نداده بودی هرگز نزد تو نمی‌آمد. سرانجام او را روانه‌ی زندان کردند و به هنگام رفتن به زندان که جمعی پلیس در اطرافشان بودند، زنان قبیله‌ی ریعه بر او می‌گریستند. قبیله خطاب به آنان گفت: ساكت باشید و صبر کنید و پرهیز کاری پیشه کنید، من از پروردگارم خواستار دو چیز بودم: (الف) شهادت که

سعادت عظیم است؛ ب) سربلندی و سلامتی که با آن به خانه برگردید، خداوند رزاق است، زیرا او شما را آفریده است. قیصه را به زندان انداختند و شدیدترین شکنجه‌ها را به وی دادند. ابوشریف بدوى - بذى -، مسؤول زندان، گفت: تو برائت و بیزاری از علی بجوى، من تو را آزاد می‌کنم و دیگری را به جای تو و به نام تو خواهم کشت! پاسخ داد: ممکن نیست برای آزادی خود، خون دیگری را ببریم و از یک حقیقت آسمانی که قرآن بدان امر کرده، روی گردانم. قیصه نیز به همراه دیگر یاران حجر شربت شهادت نوشید و در زمرة شهیدان راه ولایت و امامت قرار گرفت. [۵۲۱].

کدام بن حیان عنزی

او همانند دیگر فدائیان اهل بیت در برابر نفاق و کفر تأولی بنی امية مقاومت کرد و از دین و عقیده‌ی خود دفاع نمود و با به شهادت رسیدن خود، معاویه [صفحه ۳۲۳] و حکام شام را که مظہر رذالت و پستی و ناجوانمردی بودند، معرفی نمود و برای همیشه نام خود و اهل بیت علیهم السلام را درخشش داد.

محرز بن شهاب بن بعیر بن سفیان بن خالد بن منقر تمیمی

او از بزرگان شیعه و اشراف قبایل عرب بود. در سال ۴۳ هـ. ق. در مبارزه با خوارج، همراه معقل بن قیس بود. وی بر سه هزار نفر از لشگریان فرماندهی می‌نمود. مورخان به نام، همچون طبری و ابن‌اثیر از او با عظمت یاد کرده‌اند. این قهرمان شجاع و بزرگ شیعه را به جرم دوستی و محبت و مودت امیرالمؤمنین و اهل بیت علیهم السلام کشتند. [۵۲۲].

عمرو بن حمق خزاعی

عمرو خزاعی در سال حدیبیه قبل از فتح مکه اسلام آورد و از یاران باوفای رسول خدا صلی الله علیه و آله گردید و عمرو خزاعی روزی رسول خدا صلی الله علیه و آله را دعوت نمود و با کاسه‌ی شیری پذیرایی کرد، آن گاه حضرت درباره‌ی او دعا کرد و فرمود: «اللهم متعه بشبابه»؛ «خداؤندا، به جوانی اش برکت ده» [او هشتاد سال عمر کرد و یک دانه موی سفید در سر و صورتش پیدا نشد]. پس از رسول خدا صلی الله علیه و آله از پیروان مخلص امیرالمؤمنین علیهم السلام شد، به طوری که بارها حضرت می‌فرمود: «لیت فی جندي مائة مثلک؟ کاش! در میان لشکریانم صد نفر همانند تو می‌داشتم». عمرو در رکاب علی بن ابی طالب علیهم السلام در جنگ جمل، نهروان و صفين قهرمانی‌ها آفرید. [۵۲۳] امیرالمؤمنین علیهم السلام همیشه از او تجلیل می‌نمود، آن حضرت خبر از شهادت وی می‌داد و می‌فرمود: [صفحه ۳۲۴] «یا عمرو انک لمقتول بعدی و ان رأسک لمنقول و هو أول رأس ينقل في الاسلام والويل لقاتلک» [۵۲۴]؛ ای عمرو! پس از من کشته خواهی شد و سر بریده‌ی تو را از شهری به شهر دیگر منتقل خواهند کرد و سر تو اول سر شهیدی است که از جایی به جای منتقل می‌شود؛ نفرین بر قاتل و کشنده تو! [۵۲۵] و در جای دیگر علی علیهم السلام درباره‌اش دعا کرد و فرمود: «اللهم نور قلبہ بالتقی و اهدہ الى صراطک المستقیم؛ بارالها! دل عمرو را به نور ایمان روشن گردان و راه راست را به او بنمایان» عمرو خزاعی در کوفه و مصر زندگی کرد و مدتها نیز در شام بوده است. وی به اتهام دوستی و محبت امیرالمؤمنان علیهم السلام و مخالفت بر ضد معاویه، همراه حجر بن عدی مورد تعقیب قرار گرفت و دستگیر شد و در سال پنجاه هـ. ق. شربت شهادت نوشید. همه‌ی یاران حجر بن عدی دارای سوابق درخشان و حرکت در خط ولایت و امامت پس از رسول خدا صلی الله علیه و آله بودند که شرح حال هر یک از آنان میدان گسترده‌تری را می‌طلبد.

با شناختی که زیاد بن سمیه از طرفداران اهل بیت علیهم السلام داشت، بعد از شهادت امام مجتبی علیه السلام نگذشت احدهی از شخصیت‌های معروف شیعه در عراق باقی بماند. او که هر سال شش ماه در کوفه و شش ماه دیگر را در بصره حکومت می‌کرد، سمره بن جنبد را قائم مقام خود در بصره قرار داده بود تا در نبود او آن شهر را اداره کند [۵۲۶]، اما آن سفاک از خدا بی خبر در غیاب زیاد، هشتاد هزار نفر را به قتل رسانید. زیاد ای وی پرسید: آیا نمی‌ترسی انسان بی‌گناهی را کشته باشی؟! جواب گفت: اگر دو برابر این مقدار را هم کشته بودم از چنین [صفحه ۳۲۵] احتمالی، هیچ گونه وحشتی به خود راه نمی‌دادم. ابوسوار عدوی می‌گوید: سمره در یک بامداد ۴۷ نفر از اقوام ما را کشت، در حالی که همگی حافظ قرآن بودند. [۵۲۷] و نیز معاویه بعد از شهادت امام مجتبی علیه السلام در سال پنجاه ه. ق. فرمان داد، منبر رسول خدا صلی الله علیه و آله را از مدینه منوره به شام منتقل کنند که بر اثر گرفتگی خورشید و به حرکت در آمدن خود منیر، مردم او را از تصمیمش منصرف کردند. [۵۲۸]. از سوی دیگر مروان بن حکم که مجری دستورات معاویه بود بر یاران اهل بیت علیهم السلام سخت‌گیری نمود و همه‌ی فدک را به تصرف خود درآورد. ابن ابی‌الحدید می‌نویسد: شیعیان و طرفداران علی بن ابی طالب علیه السلام در هر کجا بودند، به دست عمال معاویه به قتل رسیدند. کار گزاران بنی‌امیه دست و پاهای اشخاص را به احتمال این که از شیعیان هستند قطع کردند. هر کس را به عنوان طرفدار اهل بیت علیهم السلام می‌شناختند یا زندان می‌کردند و یا مالش را به غارت می‌بردند و یا خانه‌اش را ویران می‌کردند و چنانچه درجه‌ی علاقه‌اش بیش تر بود، مجازات بیش تری روا می‌داشتند. امام باقر علیه السلام فرمودند: «... و کان عظم ذلک و کبره زمن معاویه بد موت الحسن علیه السلام فقتل شیعتنا بكل بلده و قطعت الأيدي و الأرجل على الظنة... حتى ان الرجل ليقال له: زنديق او كافر، أحب اليه من أن يقال: شيعه على؛ شدت فشار و تضيقات در زمان معاویه بعد از شهادت امام حسن علیه السلام به حدی رسیده بود که اتهام به دوستی علی بن ابی طالب علیه السلام از اتهام به کفر و بی‌دینی بدتر به حساب می‌آمد و مجازات شدیدتری را به دنبال داشت.» [۵۲۹]. [صفحه ۳۲۶]

سازماندهی حق پرستان برای مبارزه با بنی‌امیه

فشار و تضيقات بیش از حد در کوفه، بصره، مدینه و... باعث گردید که مردم بر گذشته‌ی خود بیندیشند و بر سستی‌ها و کچ‌اندیشی‌های خود در زمان امام مجتبی علیه السلام تأسف بخورند و خود را سرزنش نمایند؛ هرگاه به یکدیگر می‌رسیدند، درباره‌ی کم‌کاری‌ها و سستی‌هایی که منجر به صلح با شام گردیده بود سخن می‌گفتند و انگشت ندامت به دندان می‌گرفتند و نسبت به آینده‌ی خود که چه می‌توانند بگنند به فکر و اندیشه فرو می‌رفتند.

آغاز مبارزه

مدت زیادی از شهادت امام حسن مجتبی علیه السلام نگذشته بود که گروه‌های مختلفی از عراقیان خدمت امام حسن علیه السلام آمدند، از آن حضرت تقاضای رهبری قیام و حرکت بر ضد معاویه را نمودند [۵۳۰]، به ویژه هنگامی که در سال ۵۶ هجری معاویه اقدام به گرفتن بیعت برای فرزندش یزید نمود که این امر با مخالفت حسین بن علی علیهم السلام و دیگر افرادی همچون عبدالله بن عمر و عبدالله بن زبیر و... روبرو گردید [۵۳۱]، زیرا همگی از استبداد معاویه به سته آمده بودند و می‌ترسیدند این حلقه‌ی بردگی برای همیشه بر گردنشان آویز گردد. در این راستا مبارزاتی متسلک علیه بنی‌امیه آغاز گردید، به چند نمونه اشاره می‌گردد: الف) در سال ۵۲ هجری زیاد بن خراش عجلی به همراه سیصد نفر نیروی سواره بر سرزمین مسکن وارد شدند و می‌خواستند بر نیروهای معاویه حمله کنند که با نیروهای سعد بن حذیفه روبرو شدند و مغلوب گشتند. [صفحه ۳۲۷] ب) و همچنین معاذ طائی با گروهی از نیروهای نظامی خود تشکلی پیدا کردند و حمله‌ای آغازیدند، لیکن آن‌ها نیز مغلوب شدند. [۵۳۲] ب) در سال ۵۳

هجری ربيع بن زیاد که خود فرماندار منصوب خراسان از سوی معاویه بود از جنایات معاویه به ستوه آمد و آن گاه که از کشتار مظلومانه‌ی حجر بن عدی (ره) و یارانش باخبر شدند، سخت متأثر گردید، در حضور مردم در نماز جمعه و غیره اظهار ناخشنودی نمود. او می‌گفت: از این پس مرگ به سراغ عرب خواهد آمد، چنانچه مردم کوفه به پشتیبانی حجر بر می‌خاستند او هرگز کشته نمی‌شد. اگر مردم کوفه در برابر قوای بنی‌امیه ایستادگی می‌کردند این را دماد آزاد و نیکوکار را نمی‌کشتند، اما آن‌ها از جهاد خودداری کردند پس به ذلت و بدبوختی و خواری خواهند افتاد و خوار شده‌اند. ربيع در روز جمعه همان ایام به هنگام خطبه‌های نماز جمعه دست به آسمان بلند کرد و گفت: «ای مردم! من از زندگی خسته شدم، دعا می‌کنم شما آمین بگویید، سپس گفت: بار خدایا! اگر ربيع در درگاه تو عمل خیری دارد جانش را بگیر و اجلش را برسان». همان روزها دعايش مستجاب شد و چیزی نگذشت که وی از دنیا رفت. [۵۳۳]. ت) در سال ۵۸ هجری عده‌ی زیادی از خوارج به سرپرستی حیان بن ظبیان سلمی بر معاویه خروج کردند که حرکت آنان به جایی نرسید و شکست خوردند. [۵۳۴]. نظیر این حرکت‌های منظم و سازمان یافته، فراوان علیه اموی‌ها پیش آمد، زیرا در سایه‌ی صلح و فرصت پیدا شده، بنی‌امیه ماهیت خبیث و پست خود را نشان دادند و در نزد همگان برای همیشه منفور گردیدند. [صفحه ۳۲۸] در سال شصت هجری به دنباله‌ی فرار سیدن مرگ معاویه و جانشینی فرزندش یزید، نهضت ابا عبد الله الحسین علیه السلام آغاز گردید، در آن سال از بیشتر بقاع اسلامی نامه‌ها به سوی آن حضرت سرازیر گردید. مردم کوفه و بصره و مدینه و مکه و شامات که تلخی حکومت استبدادی نوزده سال و سه ماهی معاویه را دیده بودند [۵۳۵] به هر نحو که شده می‌خواستند از آن استبداد شوم بگریزنند، تا این که در سال ۶۱ هجری افراد زیادی بیعت نمودند و نهضت عاشورا را ترتیب دادند. حزب حاکم بنی‌امیه که خود را در شرف نابودی همیشگی می‌دید، جنایت، کشتار، تخریب و زندانی نمودن انسان‌های آزاد را در همه جا گسترش دادند و یزید بن معاویه در مدت سه سال بعد از پدر فجایعی انجام داد که روی شدادها و ضحاک‌ها را سفید نمود و حادثه خونین و دلخراش کربلا را بوجود آورد و لعن و نفرین همیشگی را برای خود و خاندانش خرید و منفور همیشه تاریخ گردید. [صفحه ۳۳۱]

تهاجم فرهنگی امویان و عباسیان

اشاره

زماداران باطل جهت استثمار و استعمار جامعه و استحکام حاکمیت عنکبوتی خود، امامان به حق شیه را بزرگ‌ترین مانع و مزاحم سر راه خود می‌دیدند، از این رو در برخورد با آنان سعی می‌کردند اضافه بر کشتن و به شهادت رساندن آن‌ها، پایگاه فکری و شخصیتی آنان را نیز خدشه‌دار نمایند. داستان بیعت و اتهام این مطلب که آغازگر صلح امام محتبی علیه السلام بوده است، نه معاویه بن ابی سفیان از همین قبیل بود که توضیح آن گذشت. تاریخ، مملو از نسبت دادن این گونه اتهام‌ها و بهتان‌ها به ائمه اطهار علیهم السلام به ویژه حسن بن علی علیه السلام است که در صفحات بعد به نمونه‌ای از آن اشاره می‌کنیم:

اتهام ازدواج‌ها و طلاق‌های مکرر به امام محتبی

اشاره

یکی از موضوعات بی‌اساس و جعلی که قرن‌ها مورخان و نویسنده‌گان مسلمان (بیشتر نآگاه) به آن می‌برداختند و بالاتر آن که بدان تفاخر می‌کردند، بدون این که جویای صحت و سقم آن شوند و درست بررسی نمایند، داستان ازدواج و طلاق‌های متعدد امام حسن محتبی علیه السلام بوده است و همین باعث گردیده که دشمنان اسلام جهت انتقام گرفتن و ضربه زدن به شخصیت اهل بیت

علیهم السلام بر [صفحه ۳۳۲] همین نوشه‌ها تکیه کنند و سبط اکبر رسول خدا صلی الله علیه و آله را فردی شهوت‌ران و غیر متعهد به جهان معرفی نمایند [۵۳۶] و تعجب از بزرگانی همچون ابن شهر آشوب [صفحه ۳۳۳] است که احادیثی را درباره‌ی اهل بیت علیهم السلام به عنوان «مناقب» ذکر می‌کند، بدون این که توضیحی دهد و یا ردی کند همانند: «قال أبو طالب المکی: انه (الحسن) تزوج مأتین و خمسین امرأة. [۵۳۷] وقد قيل ثلاثة مائة» بعضی دیگر با عینک خوش‌بینی تا چهار صد عدد را هم نوشه‌اند - که به صورت مفصل خواهد آمد - و به آن‌ها پاسخ خواهیم داد: اما با کمال تأسف، نویسنده‌گان مغرض و مریضی، امثال گفتارهای فوق را مستمسک خویش قرار داده‌اند و به شخصیت سبط اکبر رسول خدا صلی الله علیه و آله هر چه توanstه‌اند نسبت‌های ناروا داده‌اند. پرسش: چرا نسبت ازدواج‌های زیاد و طلاق‌های مکرر در زمان امیرالمؤمنین علیهم السلام و خود امام مجتبی [۵۳۸] و امام حسین علیهم السلام بلکه بالآخر تا بعد از قرن یکم، مطرح نبوده و در کتب تاریخی اثری از این تهمت‌های ناجوانمردانه دیده نمی‌شود؟! پاسخ: در سال ۱۳۷ هجری قمری منصور دوایقی (عبدالله بن محمد بن علی بن عبدالله بن عباس) در میان خلفای عباسی روی کار آمد، او سیاست‌های ضد اسلامی و ضد مردمی عجیبی داشت، وی جهت خاموش کردن نهضت‌های علویان و سادت حسنی از هیچ گونه تهمتی پرهیز نداشت، لذا اتهام زننده‌ی اصلی منصور دوایقی، خلیفه‌ی عباسی است، گرچه مجموعات به گونه‌ای است که به [صفحه ۳۳۴] محضر خواندن آن به ذهن می‌گذرد که راویان آن اخبار قبل او می‌زیسته‌اند، ولکن با اندکی دقیق روش می‌گردد که چنین نیست. بعد از قیام سادات حسنی به زعامت محمد بن عبدالله بن حسن بن علی ابی طالب علیهم السلام در سال ۱۴۵ هجری که تا مرز نابودی خلافت منصور پیش رفتند، این خلیفه‌ی بی‌رحم فرمان داد عبدالله بن حسن، پدر محمد و بسیاری از یاران او را دستگیر نموده و در شهر «هاشمیه» [۵۳۹] روانه‌ی زندان کردند. [۵۴۰] آن گاه منصور خطابهای در برابر عده‌ای از اهل خراسان ایراد نمود که خود گواه مطالب فوق است، در بخشی از سخنان او آمده است: «ثم قال يا أهل خراسان أنتم شيعتنا و أنصارنا و أهل دعوتنا و لو بايتم غيرنا لم تبايعوا خيراً منا ان ولد ابى طالب و ترکناهم و الذى لا اله الا هو و الخلافة فلم نعرض لهم لا بقليل ولا بكثير فقام فيها على بن ابى طالب - رضى الله عنه - فما أفلح و حكم الحكمين فاختلت عليه الأمة و افترقت الكلمة ثم و ثب عليه شيعته و انصاره و ثقاته فقتلوه ثم قام بعده الحسن بن علی - رضى الله عنه - فو الله ما كان برج عرضت عليه الأموال فقبلها، و دس اليه معاوية: انى أجعلك ولی عهدی فخلعه و انسلح له مما كان فيه، و سلمه اليه، و أقبل على النساء يتزوج اليوم واحدة و يطلق غدا أخرى، فلم يزل كذلك حتى مات على فراشه... [۵۴۱]؛ ای اهل خراسان! شما پیروان و انصار ما هستید که به دعوت ما پاسخ گفته‌اید، اگر با غیر ما بیعت می‌کردید بهره‌ای بیش از این نمی‌بردید و بهتر از ما را نمی‌یابید، همانا ما نوادگان فرزند ابی طالب را رها نمودیم، زیرا سوگند به خدای واحد، ما در [صفحه ۳۳۵] راستای حاکمیت خویش به فرزندان ابی طالب هیچ گونه تعرضی نداشته‌ایم - آنان در امر خلافت بهره‌ای ندارند - پدرشان علی بن ابی طالب [علیهم السلام] برای خلافت به پا خاست و لکن پیروز نشد، وقتی حکمین (ابوموسی اشعری، عمرو عاص) کار خود را انجام دادند، پس اختلاف در میان امت پیش آمد و متفرق شدند، سپس شیعیان و یارانش بر او حمله کردند و او را کشتند، آن گاه فرزندش حسن بعد از او به پا خاست. به خدا سوگند! پول‌هایی را که به وی عرضه شده بود پذیرفت و معاویه او را فریب داد و وعده کرد که تو را جانشین خودم خواهم نمود، لیکن او را برکنار کرد و از موقعیتی که داشت به زیر کشید، او آن گاه به شهر خود (مدینه) بازگشت و روی به زنان آورد، امروز با یکی ازدواج می‌کرد و فردای آن روز، یکی را طلاق می‌داد و با این شیوه به سر بردا تا در بستر خویش بمرد...» حرکت شیطانی منصور و تبلیغات مسموم بنی امیه سبب شد که مزدوران قلم به دست و دوستان ناگاه و غیر ملتفت به مصالح امت اسلامی از کاه کوهی ساختند و از موی مناره‌ای تا آن جا که تعداد همسران امام حسن مجتبی علیهم السلام را از هشت تا چهار صد شمردند، اما هنگامی که سخن از نام و نشان آنان به میان می‌آید در می‌مانند و بعد تعداد انگشت شماری را معرفی می‌کنند که خود دلیل آشکار بر سستی سخن و بی‌پایگی این اتهام است. اینک احادیث و اقوال کثرت ازدواج آن حضرت، و ارقامی را که در بر دارد می‌آوریم و سپس اسامی

همسران آن حضرت و همچنین تعداد فرزندان و دامادهای آن بزرگوار را متذکر می‌شویم تا خود قضاوت کنید. روایات و احادیث این باب را می‌توان بر دو بخش تقسیم کرد:

اتهام ازدواج‌های متعدد

اشاره

الف) ابوالحسن مدائی گوید: «كان الحسن كثير التزوج... و قال أحصى [صفحة ۳۳۶] زوجات الحسن فكن سبعين امرأة [۵۴۲]؛ حسن بن على زياد ازدواج می‌نمود، وقتی همسرانش را شمردند به هفتاد تن رسید!» ب) تزوج الحسن سبعين حرة و ملك مائة و ستين أمة فيسائر عمره... [۵۴۳]؛ حسن بن على با هفتاد زن آزاد ازدواج کرد و ۱۶۰ کنیز را در بقیه عمرش گرفت. پ) شبنجی می گوید: «أحسن الحسن بن على تسعين امرأة [۵۴۴]؛ امام حسن بن على با نواد زن ازدواج نمود!» ت) كفععی گوید: «همسران امام مجتبی عليه السلام ۶۴ عدد بودند!» [۵۴۵]. ث) بلخی می گوید: «و كان أرخي ستره على مأتين حرة [۵۴۶]؛ حسن بن على با دویست زن آزاده ازدواج نمود و آن‌ها را به همسرى خود درآورد.» ج) ابوطالب مکی گفته است: «انه تزوج مأتين و خمسين امرأة و قيل ثلاثمائة و كان على يضجر من ذلك [۵۴۷]... و كان الحسن ربما عقد على أربعة و ربما طلاق أربعة.» [۵۴۸]. ابوطالب مکی گفته است: «حسن بن على ۲۵۰ زن را به همسرى خود درآورد و گفته شده، بلکه با سیصد زن ازدواج نمود و پدرش على بن ابی طالب از این امر رنج می‌برد [سپس اضافه می‌کند] عادت حسن بن على چنین بود که گاهی چهار زن را با هم طلاق می‌داد و همزمان با چهار زن دیگر ازدواج می‌نمود.» چ) «او با چهار صد زن ازدواج کرده است.» [۵۴۹]. [صفحة ۳۳۷] ح) «تعداد همسران امام مجتبی عليه السلام با توجه به فرزندان او از هشت تا ده نفر تجاوز نمی‌کند.» [۵۵۰].

تحقيق و بررسی این گروه از روایات

چند نکته‌ی اساسی در روایات فوق وجود دارد که لازم است آن‌ها را مورد توجه قرار دهیم و بیینیم که عده‌ای با بی‌توجهی خود چگونه آب به آسیاب دشمن می‌ریزند. الف) در تعداد زنانی که به عنوان همسر امام مجتبی عليه السلام معرفی شده است، تضاد فاحش وجود دارد، یعنی هشت تا چهارصد را نوشته‌اند و این خود بیانگر آن است که این‌ها همه کذب محض است و یک حرکت سیاسی بوده جهت از بین بردن شخصیت امام مجتبی عليه السلام و منقرض نمودن حکومت اهل بیت برای همیشه و تحت الشاعر قرار گرفتن همه‌ی کارها و برنامه‌های اساسی آن‌ها در تحول جامعه و... ب) مقایسه‌ی همسران ادعایی با تعداد فرزندان ذکر شده: کمترین عددی که برای فرزندان آن حضرت نوشته‌اند هفت [۵۵۱] و بالا-ترین آن ۲۳ نفر است که قائلش واقعی و هشام [۵۵۲] هستند و مرحوم سپهر ۳۱ تن را نقل کرده است. [۵۵۳] حال باید گفت که در صورت صحت آمار همسران امام مجتبی عليه السلام لازم است آن حضرت دارای فرزندان بسیار باشد، آن هم با توجه به اهمیت کثرت اولاد در آن روز و با توجه به روایاتی مانند: «تناکروا تکثروا انى أباھى بكم الأمل يوم [صفحة ۳۳۸] القيامة و لو بالسقوط [۵۵۴]؛ ازدواج کنید تا نسل و فرزندان شما زیاد گردد، من (پیامبر) افتخار می‌کنم روز قیامت بر زیادی امتم گر چه از کسانی باشند که در رحم مرده باشند.» بعضی ممکن است تصور کنند که آن حضرت زنان نازا می‌گرفته است و یا به اقتضای عوامل صحیح و یا غلط امروز از حاملگی جلوگیری می‌نموده و یا فرزندان زیادی به دنیا آمده‌اند و سپس مرده‌اند، در حالی که در کتب تاریخی، خبری در این خصوص دیده نمی‌شود و تصور آن از عقل به دور است. پ) آیا باید حداقل وضع نیمی از آمار ادعایی همسران آن حضرت و یا یک سوم آنان از جهت پدر، مادر، قبیله و طایفه مشخص باشد؟

همسران امام حسن مجتبی

مورخان آن روز (چه شیعه و چه سنی) با همه‌ی تفحصی که در زندگی ائمه‌ی معمصوم علیهم السلام داشتند و جزئیات زندگی آنان را زیر ذره‌بین قرار داده بودند، بیش از هیجده همسر با نام و نشان برای آن بزرگوار ذکر ننموده‌اند که از این تعداد، نام پنج نفر مشخص نیست، بلکه فقط نام قبیله‌شان وجود دارد و چند نفر هم کنیز (أمولد) بوده‌اند؛ که در آن روزگار ازدواج با آنان به صورت ملکی یمین معمول بوده است، بقیه آنان به ترتیب ذیل عبارتند از: ۱) حفصه دختر عبدالرحمون بن ابی‌بکر. ۲) زنی از خاندان بنی ثقیف. ۳) هند دختر سهیل بن عمرو. ۴) زنی از خاندان علقمه بن زراره. ۵) زنی از قبیله‌ی عمره بن ابراهیم منقری. [صفحه ۳۳۹]

۶) زنی از قبیله‌ی بنی کلب «بنی کلاب». ۷) زنی از قبیله‌ی بنی شیبان از خاندان همام بن مرءه که امام علیه السلام بعد از ازدواج با این زن خبر یافت، وی هم عقیده با خوارج است، آنانی که جنگ نهروان را به راه انداختند، از این رو طلاقش داد و می‌فرمود: «برای من ناخوشایند بود که پاره‌ای از آتش دوزخ را به بدن خود نزدیک کنم». [۵۵۵]. ۸) خوله دختر منظور بن زیاد فزاری. ۹) أم اسحاق دختر طلحه بن عبیدالله تیمی. ۱۰) أم بشر دختر ابو مسعود عقبه بن عمر انصاری خزرجی که أم بشیر هم نامیده شده. [۵۵۶]. ۱۱) جعده دختر اشعت بن قیس کنده همان زنی که به امام علیه السلام زهر خورانید. برخی نام او را «سکینه» و بعضی «شعنا» و برخی دیگر «عاشه» دانسته‌اند، لیکن صحیح‌ترین و مشهورترین نام «جعده» است، همان گونه که بیش تر چنین نوشته‌اند. [۵۵۷]. ۱۲) ام کلثوم دختر فضل بن عباس بن عبدالمطلب. وی طلاق داده شد و با ابو موسی اشعری ازدواج کرد. [۵۵۸]. ۱۳) نفیله (أمولد) و یا رمله. او مادر قاسم بن حسن است. ۱۴) زینب دختر سبیع بن عبد الله (برادر جریر بن عبد الله). ۱۵) عاشهی خشمیه. امام مجتبی علیه السلام او را در زمان زندگی پدرش علی بن [صفحه ۳۴۰] ابی طالب علیه السلام به همسری گرفت، چون امیر مؤمنان علیه السلام به شهادت رسید، آن زن به شماتت و زخم زبان رو به امام حسین علیه السلام گفت: گوارا باد تو را خلافت. امام حسن علیه السلام فرمود: به حاطر شهادت پدرم شماتت می‌کنی؟ سپس او را طلاق داد و باقی مانده‌ی مهر وی را با ده هزار درهم دیگر به جهت مخارج زندگی اش برای او فرستاد، وی چون نظر به پول‌ها افکند گفت: متاعی اندک از دوستی که از ما جدا شد و ما را گرفتار فراق خود نمود. [۵۵۹]. ۱۶) امر باب دختر امراء القیس بن عدی تیم. ۱۷) صافیه «امولد». [۵۶۰]. ۱۸) شهربانو. [۵۶۱]. با جمع‌بندی و نقل‌های مختلف پیرامون تعداد همسران آن حضرت، شمار آنان به هیجده نفر می‌رسد، اینک جای این پرسش است که ۳۸۲ تن دیگر را برای چه بدان‌ها افروزه‌اند؟!

دامادهای امام مجتبی

برای امام مجتبی علیه السلام سه داماد بیشتر معرفی نشده است و آن‌ها عبارتند از: ۱. امام علی بن الحسین زین العابدین علیه السلام شوهر ام عبد الله. ۲. عبدالله به زبیر، شوهر ام الحسن. ۳. عمرو بن منذر، همسر ام سلمه. آیا معقول و پذیرفتنی است که از چهار صد زن فقط سه دختر داشته باشد و یا حداقل شش دختر و فقط سه تن را ازدواج دهد و از بقیه نام و نشانی نباشد؟ اگر [صفحه ۳۴۱] مطالبی که ادعا شد درست بود باید هم فرزند بیشتری می‌داشت و هم دارای داماد زیادتری می‌بود. [۵۶۲]. گرفتاری‌های اجتماعی، سیاسی و عبادی امام مجتبی علیه السلام اجازه‌ی چنین سرگرمی‌های مبتذل و خوشگذرانی‌های مسئله‌ساز و لغو را به وی نمی‌داد. مگر نه این است که حل و فصل امور مردم مدینه و کوفه و نبردهای گوناگون و تعلیم و تربیت [۵۶۳] و تدبیر شؤون جامعه‌ی اسلامی بر دوش امام بوده است - که در بخش مسؤولیت‌های امام مجتبی در زمان پدر گشت. مدائی گفته است: امام مجتبی علیه السلام هر روز بعد از نماز صبح تا طلوع آفتاب در محراب عبادت می‌نشست، لیکن از طلوع آفتاب تا ظهر جوابگوی گرفتاری‌های مردم بود. [۵۶۴]. استفاده از غرایز جنسی آن هم به صورتی مبتذل برای کسی که علاقه‌ی فراوانی به عبادت داشت و

تهجد‌های شبانه‌اش زبانزد همه بود و سفرهای حجش از مدینه‌ی منوره به مکه معظمه (حدود ۴۵ کیلومتر فاصله است) آن هم با پای پیاده به ۲۵ بار می‌رسید [۵۶۵]؛ و نیز اموال خویش را سه مرتبه در راه خدا تقسیم کرد، به طوری که چیزی برایش باقی نماند! آیا داستان کوسه و ریش پهن نیست؟! انسان منصف و حقیقت‌جو اطمینان به وجود توطه‌ای عظیم از سوی دشمنان اسلام و اهل بیت علیهم السلام پیدا نمی‌کند؟ و آمار ادعایی را کذب و دروغ مغض نمی‌بیند؟! [صفحه ۳۴۲] برای روشن‌تر شدن داستان بخش دوم روایات را می‌آوریم:

اتهام کثیر طلاق از سوی روایات و مورخان

اشاره

۱. عبدالله بن سنان از امام صادق علیه السلام نقل می‌کند که فرمود: «علی بن ابی طالب علیه السلام بر روی منبر بود که فرود: «ازدواج ندهید فرزندم حسن را، زیرا او مردی است که زنان را زیاد طلاق می‌دهد! در آن هنگام مردی از اهل همدان به پا خواست و گفت: سوگند به خدا ما به او ازدواج خواهیم داد، او فرزند پیامبر خدا - ص - و امیر مؤمنان (شما) علیهم السلام است، پس چنانچه او را خواست نگه می‌دارد و اگر نخواست طلاق می‌دهد.» [۵۶۶]. ۲. مرحوم کلینی حدیث دیگری را از یحیی بن ابی العلاء نقل می‌کند که دارای همان مضامین فوق است، فقط در ابتدا به نقل از امام صادق علیه السلام اضافه می‌کند که آن حضرت فرمود: «همانا حسن بن علی علیهم السلام پنجاه زن را طلاق داد و امیر مؤمنان فرمود: ای مردم کوفه! به حسن زن ندهید، زیرا او مردی است که زنان را طلاق می‌دهد. در آن هنگام، مردی به پا خاست و گفت: سوگند به خدا دختران خود را به ازدواج او در خواهیم آورد، همانا او فرزند پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و فاطمه علیها السلام است، چنانچه او را خوش آمد نگه می‌دارد و زندگی می‌کند و گرنه طلاق می‌دهد.» [۵۶۷]. ۳. محسن برقی از امام صادق علیه السلام روایت کرده که مردی خدمت امیر مؤمنان علیه السلام رسید، عرض کرد: آمده‌ام با شما مشورتی کنم، زیرا حسن و حسین و عبدالله بن جعفر جهت خواستگاری دختر من آمده‌اند. حضرت فرمود: کسی که مورد مشورت قرار می‌گیرد باید امین باشد؛ راجع به فرزندم حسن، همانا او زنان را طلاق می‌دهد و اما حسین برای دخترت بهتر است، پس دخترت را به ازدواج حسین درآور.» [۵۶۸]. این بود عمده‌ترین احادیث و روایات در مورد طلاق دادن زنان توسط امام حسن بن علی علیهم السلام که بعضی از محدثان بزرگ شیعه (برای خدمت به فرهنگ ارزشمند و غنی آن با دیدگاهی مثبت و خوشبینانه آن‌ها را جهت تأکید و تأیید بیشتر در باب‌های خاصی آورده‌اند) مانند مرحوم کلینی دو روایت را در کنار شش روایت دیگر در باب «تطليق المرأة غير الموافقة» [۵۶۹]؛ طلاق دادن همسر ناسازگار و مرحوم محمد بن خالد برقی یک روایت در کنار پائزده روایت دیگر در باب «الاستشارة» [۵۷۰]؛ طلب مشورت نمودن و حاجی نوری (ره) در باب: «جواز رد الرجل المطلق اذا خطب و ان كان كفوا في نهاية الشرف.» [۵۷۱] پس باید گفت سعی آنان مشکور باد، لیکن جهت جلوگیری از سوء استفاده‌ی دشمنان اسلام و پاسخ‌گویی به افراد مغرض و مزدور به بحث و بررسی روایات در حد توان و وسع [صفحه ۳۴۴] ناچیز خود می‌پردازیم تا چهره‌ی پر درخشش امامان معصوم ما از غبار اتهامات دشمنان اسلام - اعم از امویان و عباسیان و... تطهیر گردد و نتوانند به این گونه احادیث و گفتار تمسک جویند و اعتماد نمایند.

بررسی روایات شیعه

روایاتی که بدان اشاره رفت از جهت «سنده» و «مفهوم» مورد بررسی قرار می‌دهیم تا روشن شود چگونه شد که به امام علیه السلام عنوان «مطلق!» دادند و بعد هم به روایات نقل شده از سوی اهل سنت خواهیم پرداخت.

نقد بر سند احادیث

۱. در سلسله روایان حدیث اول (روایت عبدالله بن سنان) دو نفر به نامهای «حمید بن زیاد» و «حسن بن محمد بن سماعه» [۵۷۲] قرار گرفته‌اند که هر دو آنان واقعی مذهب هستند و قولشان در صورتی حجت و قابل اعتماد است که معارض قطعی نداشته باشد. علامه نجاشی درباره «حمید بن زیاد» [۵۷۳] گفته است: «فالوجه عندي أن روایته مقبولة اذا خلت عن المعارض» [۵۷۴]; به نظر من احادیث و روایات حمید بن زیاد پذیرفتی و مقبول است، به شرط آن که دلیل دیگری با او معاوضه نکند. و روایات متعددی که دلالت بر مبغوضیت طلاق می‌کند (و به زودی [صفحه ۳۴۵] خواهد آمد) تضاد و تعارض با روایت عبدالله بن سنان داد، بنابراین اگر این روایت در سلسله سند خود حمید بن زیاد را هم نمی‌داشت، معارضه با روایات متعدد مبغوضیت طلاق می‌کرد. ۲. درباره روایت یحیی بن ابی العلا رازی که از امام صادق علیه السلام نقل کرد، باید گفت: این راوی غیر از یحیی بن ابی العلا است که نجاشی (ره) آن را توثیق کرده، گرچه هر دو آن‌ها اهل کوفه بوده‌اند، اما یحیی بن ابی العلا رازی توثیق نشده و چگونگی وضعیت حال وی مجهول است. [۵۷۵]. با کمی دقیق روش می‌شود که این دو روایت یکی است و مرد به پا خاسته در روایت دوم، همان مرد همدانی در روایت اول است و مردم هم (بر فرض صحبت) مردم کوفه‌اند. ۳. در مورد روایت محاسن برقی نجاشی (ره) می‌گوید: احمد بن محمد بن خالد بن عبد الرحمن بن محمد بن علی برقی اهل کوفه و صدرصد قابل اعتماد و اطمینان بود، لیکن او در نقل روایات بر افراد ضعیفی اعتماد کرده است و دارای روایات و احادیث مرسله‌ی فراوانی است، از این رو اعتماد به روایات وی (با توجه به تعارض و تضادی که موجود است) مشکل می‌باشد. [۵۷۶].

نقد بر مضمون و مفاهیم روایات گذشته

در سه روایت گذشته و روایات عامه (خواهد آمد) امام مجتبی علیه السلام با کلمه‌ی مطلق توصیف شده که چند نکته‌ی بسیار اساسی باید مورد توجه قرار گیرد: [صفحه ۳۴۶] ۱. به طور مسلم، اقدام به طلاق‌های مکرر، مستلزم ازدواج‌های متعدد و فراوان است که پیش از این درباره اتهام کثرت ازدواج آن حضرت به تفصیل مطالبی ذکر شد. ۲. واژه‌ی «طلاق» یا «مطلق» در دنباله‌ی نکاح و ازدواج‌های دائمی است - نه ازدواج موقت [۵۷۷] و ملک یمین [۵۷۸] - که باید در طهر غیر موقعة [۵۷۹] (و مقصود از آن این که زنی که می‌خواهد طلاق داده شود، باید بعد از نزدیکی با همسرش یک مرتبه حایض شده باشد، آن‌گاه که مدت حیض به پایان رسید و زن پاک شد، طهر غیر واقعه نامیده می‌شود) طلاق انجام گیرد. چند پرسش از کسانی که کثرت ازدواج و طلاق را به آن حضرت نسبت می‌دهند: الف) چرا امام مجتبی علیه السلام بدون مطالعه و شناخت و با سرعت همسر انتخاب می‌کرد که بعد از مدت کوتاهی مجبور به طلاق و جدایی شود؟ ب) زنان مطلقه از چه خانواده‌هایی بوده‌اند و سبب جدایی چه بوده؟ پ) چه کسانی بر طلاق شهادت داده‌اند؟ ت) آن زن‌ها پس از طلاق به همسری چه کسانی درآمده‌اند؟ این‌ها همه پرسش‌هایی است که بدون جواب مانده و حال آن که افراد دیگری که شخصیت آن‌ها با امام مجتبی علیه السلام قابل قیاس نبوده و بسیار هم ضعیف بوده‌اند، همه‌ی این امور درباره‌ی آن‌ها پاسخ گفته شده است. [صفحه ۳۴۷]

چند پرسش درباره‌ی روایت محاسن برقی

الف) شخص مشورت کننده با علی بن ابی طالب علیه السلام چه کسی بوده است؟ ب) آیا آن شخص طبق صلاح‌حدید امیر مؤمنان علیه السلام عمل کرد و دختر خود را به ازدواج امام حسین علیه السلام درآورد تا بتوان او را شناخت یا خیر؟ پ) آیا برتری حسین بن

علیٰ علیهم السلام بر عبدالله بن جعفر چه بوده است و چرا تنها نقطهٔ ضعفی برای حسن بن علیٰ علیهم السلام بیان شد و نسبت به عبدالله بن جعفر چیزی مطرح نشد؟ ت) چه شد که سه نفر (دو برادر و یک عموزاده) با هم به خواستگاری دختری رفتند؟ آیا زیبایی و نجابت و اصالت خانوادگی و شهرت و شجاعت قبیلهٔ آن دختر سه نفر از بزرگان بنی‌هاشم را به این اقدام وادار کرده است؟ چرا به پاسخ هیچ یک از این پرسش‌ها در تاریخ اشاره‌ای نشده است؟ و آخرین پرسش این که: این مشورت قبل از سفارش علیٰ بن ابی طالب علیه السلام نسبت به زن ندادن به حسن بن علیٰ علیهم السلام بوده است یا بعد از آن؟ گفتنی است که بی‌پاسخ بودن این پرسش‌ها در روایت محسن بر قی موجب تردید و شک بیشتری می‌گردد.

مغوضیت طلاق از دیدگاه فرقین (شیعه و اهل سنت)

همهٔ مذاهب اسلامی بر این اعتقادند که از میان احکام حلال «طلاق» منفورترین امر است و شارع مقدس هیچ گاه (بدون سبب) راضی به اجرای آن نیست. [۵۸۰]. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «أبغض الحلال الى الله الطلاق» [۵۸۱]؛ منفورترین حلال‌ها در [صفحه ۳۴۸] نزد خداوند طلاق است. و باز رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «ما أحل الله شيئاً أبغض اليه من الطلاق» [۵۸۲]؛ در میان احکام حلال الهی منفورتر از طلاق وجود ندارد. این باور کردنی است که امام معصوم و مریم و معلم بزرگ جهان انسانیت و مصلحی عالیقدر هر چند روز اقدام به طلاقی تازه کند و اثرهای ناگوار آن را نادیده بگیرد و کارش به جایی برسد که امام واجب الاطاعه‌ی مسلمانان علیٰ بن ابی طالب علیه السلام احساس خطر کند و بر فراز منبر رفته و در برابر مردم به فریاد درآید که... زهی ساده‌اندیشی و خام باوری! قبول این روایات، مستلزم متهم ساختن امام حسن مجتبی علیه السلام به شهوت‌رانی و بی‌اعتنایی به موازین و روایات اسلامی پیرامون ازدواج و طلاق است و نیز او را چنین می‌شناساند که بی‌توجه به نصایح و اندرزهای پدر است. در هر صورت، این گروه از روایات، افزون بر این که با شخصیت سبط اکبر پیامبر سازگاری ندارد، دارای تعارض و تضادی است با روایاتی که بیان کنندهٔ حکمت و فلسفهٔ مغوضیت طلاق است. جهت روشن تر شدن موضوع، بعضی از آن روایات را می‌آوریم. ۱) امام جعفر صادق علیه السلام فرمود: «ازدواج کنید و طلاق ندهید، زیرا عرش خداوند از طلاق به لرزه می‌آید» [۵۸۳]. ۲) و نیز امام صادق علیه السلام فرمود: «خداؤند خانه‌ای را که در آن ازدواج انجام گیرد دوست دارد و خانه‌ای را که طلاق در آن رخ دهد دشمن می‌دارد و [صفحه ۳۴۹] چیزی منفورتر از طلاق در نزد خداوند نیست.» [۵۸۴]. ۳) و همچنین امام ششم علیه السلام فرمود: «همسر انتخاب کنید و از طلاق بپرهیزید، زیرا خداوند مردان و زنانی را که هر بار با نکاح و طلاقی تازه، تغییر ذائقه جنسی می‌دهند دوست نمی‌دارد.» [۵۸۵]. ۴) امام صادق از قول پدرش امام باقر علیهم السلام نقل فرمود: «خداؤند کسی را که فراوان دست به طلاق می‌زند و هر بار به دنبال تنوی در ذائقه جنسی خود می‌باشد، دشمن دارد.» [۵۸۶]. ۵) امام محمد باقر علیه السلام ضمن نقل داستانی از رسول خدا صلی الله علیه و آله و یک نفر از یاران آن بزرگوار گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «همانا خداوند بزرگ دشمن می‌دارد و یا لعنت می‌کند هر مرد و زنی را که به طور مکرر شهوت جنسی خود را می‌چشند و کامگیری می‌کنند (هر بار ازدواجی می‌کنند)» [۵۸۷].

اتهام کثیر طلاق در روایات اهل سنت

- ابن شهر آشوب از کتاب قوت القلوب ابوطالب مکی نقل می‌کند: «همانا او (حسن بن علی) با ۲۵۰ زن ازدواج نمود و گفته شده سیصد زن! [صفحه ۳۵۰] علی از این ماجرا رنج می‌برد و زجر می‌کشید تا این که روزی در خطباهش فرمود: حسن را زن ندهید که او زیاد طلاق می‌دهد...» [۵۸۸] ابوطالب مکی اضافه می‌کند: «و حسن چنان بود که گاهی چهار زن برای او عقد می‌شد و او قبل از

آن چهار زن را طلاق می داد.» [۵۸۹]. ۲. بلاذری می نویسد: «ازدواج کرد حسن بن علی [علیهمالسلام] با نود زن، سپس علی فرمود: آن قدر حسن ازدواج کرد و طلاق داد که می ترسم عمل او سبب دشمنی دیگر اقوام و قبایل علیه ما گردد.» [۵۹۰]. ۳. محمد بن سعد کاتب و نویسندهٔ محمد بن عمر واقدی به نقل علی بن الحسین علیهمالسلام آورده است: «حسن [علیهمالسلام] مطلاق (پر طلاق) بود و هیچ زنی را طلاق نمی گفت جز آن که آن زن، وی را دوست داشت و شمار آنان به نود تن رسید.» [۵۹۱]. ۴. در کتاب روضه الصفا آمده است: «امیرمؤمنان حسن [علیهمالسلام] پیوسته زن می گرفت و طلاق می داد، از این جهت امیرمؤمنان علی [علیهمالسلام] می گفت: دختران خود را به پسر من تزویج نکنید که مذوق (کامگیر) و مطلاق (زیاد [صفحه ۳۵۱] طلاق دهنده) است!» [۵۹۲]. با توجه به آنچه گذشت، دیگر نیازی به بحث پیرامون مضمون روایات فوق نیست و اتهامات بی پایه و کاذب آنها برای هر فرد منصف و عاقلی روشن است، لیکن روشن شدن وضع راویان و قلم به دستان این گونه اخبار لازم است، تا عمق کینهٔ حکام ستمگر و اهداف شوم آنان نسبت به امام مجتبی علیهمالسلام و فرزندان به پا خاسته‌ی آن بزرگوار روشن تر گردد. و دیدگاه جامع تری به ما و جامعه‌ی اسلامی در برخورد با این گونه توطئه‌ها بیخشد.

مهاجمان فرهنگی در چهره‌ی راویان و مورخان

با یک بررسی کوتاه در میان راویان و محدثان اخبار فوق معلوم می شود که مرجع و مصدر بیشتر آنان به یکی از سه راوی ذیل بر می گردد: ۱. ابوطالب مکی - محمد بن علی بن عطیه - متوفای سال ۳۸۰ ه. ق. [۵۹۳]. ۲. محمد بن عمر واقد، مشهور به «واقدی» مورخ معروف، متوفای سال ۲۰۷ ه. ق. [۵۹۴]. ۳. ابوالحسن مدائی - علی بن محمد بن عبدالله بصری مشهور به «مدائی» متوفای سال ۲۲۵ ه. ق. [۵۹۵]. راویان فوق نه تنها از نظر علمای شیعه بلکه از نظر علمای اهل سنت نیز مورد وثوق و اطمینان نبوده‌اند و چون این گونه اخبار از سوی اینان بسیار نقل شده جهت روشن تر شدن موضوع به بررسی وضع و حال هریک به صورت اجمالی می پردازیم: [صفحه ۳۵۲]

ابوطالب مکی

بر نوشه‌های وی اعتماد و اطمینان نیست، به خصوص آنچه را که در کتاب «قوت القلوب» آورده، زیرا در اواخر عمرش گرفتار جنون شده بود و هذیان می گفت. [۵۹۶] علمای رجال گفته‌اند: او احادیثی را نقل کرده که اصل و اساس ندارد. [۵۹۷]. خطیب بغدادی گفته است: در کتاب «قوت القلوب» مطالب نازیبا و زشتی وجود دارد که خود گواه بر دروغ بودن آن‌هاست [۵۹۸] و چنانچه کسی چیزی را از او نقل کند باید گفت از چگونگی حالت بی خبر بوده است. با توجه به مطالب بالا- آیا می شود به گفته‌های اغراق‌آمیز او اعتماد کرد؟ به طور مسلم آماری را که وی نقل می کند فاقد ارزش است و اعتباری ندارد.

محمد بن عمر واقدی

وی در سال ۱۳۰ ه. ق. به دنیا آمد و در دوران حکومت رشید در سال ۱۸۰ عازم بغداد شد و متصدی پست قضایت در ناحیه‌ی شرقی بغداد گردید و در اواخر در ناحیه‌ی غربی و لشگرگاه خلیفه مهدی قاضی بود و از دنیا رفت. [۵۹۹]. واقدی کتاب‌های فراوانی داشت، لیکن بعضی از موثقین از اهل سنت گفته‌اند: بیشتر کتاب‌های واقدی مربوط به ابراهیم بن محمد بن ابی یحیی است که واقدی آنها را نقل کرده و به نام خود تمام نموده است. محمد بن سعید کاتب و نویسندهٔ واقدی می گوید: تعداد کتاب‌هایش بعد از مرگ ۲۸ جلد [صفحه ۳۵۳] شده بود. [۶۰۰]. شافعی گفته است: نوشه‌های واقدی کذب و دروغ است. معاویه بن صالح نیز

احادیث او را ضعیف شمرده و عبدالله بن علی مدنی از قول پدرش گفته است: نزد واقدی ۲۰۰۰ حدیث بود که هر گز شنیده نشده بود. واقدی در نقل حدیث جایگاه خوبی نداشته است. [۶۰۱]. آیا با آن پست بالای قضایی و اقوالی که درباره‌ی او موجود است، می‌شود به اخباری از او اعتقاد کرد که تعارض و تضاد معنوی با مقام شامخ امامت دارد؟!

ابوالحسن مدائی

و اما نسبت به ابوالحسن مدائی اکتفا می‌کنیم به آنچه دانشمند و مورخ پرتوان علامه باقر شریف قرشی در «حیاة الامام الحسن بن علی» نوشته است. ایشان به نقل از کتب تراجم می‌نویسد: مدائی از ثناگویان اموی بود که در تمجید و تقدير از حکام اموی مبالغه می‌کرد. او اخبار خود را از «عونانه بن حکم، متوفی سال ۱۵۸ ه. ق.» گرفته است که وی عثمانی بود و برای حکام بنی امية خبر می‌ساخت و دیگر این که مدائی تحت تأثیر افکار «سمرہ بن حبیب» که مولای او بود قرار گرفته بود و او صدرصد از دشمنان اهل بیت علیهم السلام بوده است [۶۰۲] و در مدح و ثنای معاویه نیز اشعاری سروده است. و مسلم بن حجاج صاحب صحیح مسلم از نقل مطالب و روایات توسط مدائی خودداری کرد و ابن عدی در کتاب «الکامل» خود گفته است: احادیث [صفحه ۳۵۴] مدائی از قوت و اعتبار برخوردار نیست و کمتر روایتی را ذکر می‌کند که مستند باشد. [۶۰۳]. حال آیا کسی که مبلغ امویان است و به نفع حکومت بنی امية در مقابل اهل بیت علیهم السلام موضع گیری می‌کند، دیگر جایی برای اعتماد بر نقل و سخن او می‌ماند؟ روش است که نتیجه‌ی اخبار و روایات و نوشتن مورخانی که در راستای سیاست بنی عباس و بنی امية قلم به دست گرفته‌اند، چیزی جز اهانت به اهل بیت علیهم السلام و ترور شخصیت آنان نبوده است آنان یا قلم به دستان سلاطین وقت بوده‌اند و یا نآگاهانی بوده‌اند که روایاتی مرسل و بدون سند را با توجه به خوشبینی که داشته‌اند نوشته‌اند و باید گفت توجیهات و تأویلاتی همچون «همسران افتخاری یک شب و چند روزه» و یا «به دنبال همسر همیشه باکره» و یا «داشتن مأموریتی از سوی خداوند» و... همه‌اش تطویل بلا فائده است، زیرا بینای این موضوع (کثرت ازدواج و طلاق امام محتبی) اتهام و لکه‌دار نمودن چهره‌ی پر فروغ فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله حسن بن علی علیهم السلام و نهضت‌های آزادی‌بخش تاریخ بوده است و بس. [صفحه ۳۵۷]

فرزندان امام حسن علیه السلام

اشاره

از نکات برجسته و مورد توجه زندگی امام محتبی علیه السلام تربیت فرزندان انقلابی و ظلم‌ستیز و متعهد بود که همواره یار و معین پدر خویش در کوفه و مدینه بودند و بعد از شهادت آن بزرگوار، یار باوفای امام زمان خود حسین بن علی علیهم السلام شدند. آنان پدر را برترین الگوی تربیتی خویش می‌دانستند و سعی می‌کردند آینه تمام‌نمای حسنی باشند. بسیاری از آنان مجسمه‌ی تقو، شجاعت، صداقت، رافت، مهربانی، سخاوت و عدالت شدند. آن‌ها پیروی مخلص و فداکار برای عمومی خود حضرت سید الشهدا گردیدند، حضور هفت یا هشت نفر از آنان در صحنه‌ی کربلا، بالاترین گواه بر این مدعاست که مطالبی که پیرامون آن خواهد آمد، از جمله آن‌هاست: حسن بن حسن معروف به «حسن منشی» که در زمان امام حسین علیه السلام مسؤول موقوفات و صدقات امیر مؤمنان علیه السلام شد و زید بن حسن که موقوفات و صدقات امیر مؤمنان علیه السلام شد و زید بن حسن که موقوفات پیامبر خدا صلی الله علیه و آله را عهده‌دار گشت. در دوران حاکمیت بنی امية و بنی عباس، بسیاری از نوادگان امام محتبی علیه السلام پرچمدار نهضت‌های اسلامی علیه حکام ستمگر زمان خویش بودند و یا به صورت آشکار مخالفت می‌کردند؛ همچون محمد بن عبدالله بن حسن بن [صفحه ۳۵۸] حسن بن علی بن ابی طالب علیه السلام در سال ۱۴۵ ه. ق. [۶۰۴] و حسین بن علی بن حسن بن

حسن بن علی بن ابی طالب علیه السلام در سال ۱۶۹ ه. ق. [۶۰۵] و... مورخان تعداد فرزندان آن حضرت را مختلف نوشته‌اند: ابن شهر آشوب فرزندان امام مجتبی علیه السلام را سیزده پسر و یک دختر به نام فاطمه نگاشته است. او اضافه می‌کند که فاطمه دختری پاک‌دامن، زیبا، عفیفه و فاضله بود که به همسری امام چهارم زین‌العابدین علیه السلام درآمد، او مادر امام محمد باقر علیه السلام گردید [۶۰۶]، او را «ام‌عبدالله»، «ام‌الحسن» و «ام‌عبده» نیز می‌نامیده‌اند. [۶۰۷]. شیخ مفید فرزندان آن حضرت را هشت پسر و هفت دختر می‌داند و مرحوم مجلسی یک نفر دیگر به نام ابوبکر بن حسن را به آن‌ها اضافه می‌کند. [۶۰۸]. شیخ طبرسی برای آن حضرت نه پسر و هفت دختر می‌شمارد. [۶۰۹]. ابن جوزی، ابن‌هشام و واقدی، فرزندان آن بزرگوار را پانزده پسر و هشت دختر می‌دانند و نام‌های آنان را ذکر می‌کنند. [۶۱۰]. و محمد تقی سپهر با استقصایی که دارد، برای امام مجتبی علیه السلام بیست پسر و یازده دختر نام برد که آن‌ها را از کتاب‌های مختلفی جمع‌آوری نموده، اینک اسامی آنان: پسران عبارتند از: زید، حسن مثنی، حسین اثرم، علی اصغر، علی اکبر، علی اصغر، [صفحه ۳۵۹] جعفر، عبدالله اکبر، عبدالله اصغر، قاسم، عبدالرحمن، احمد، عقیل، محمد اکبر، محمد اصغر، حمزه، ابوبکر، عمر و طلحه. علامه سید محسن امین (ره) بشر بن حسن را اضافه می‌کند. [۶۱۱]. ابن جوزی و ابن سعد دو نفر دیگر به نام‌های اسماعیل و یعقوب را اضافه می‌نماید و آنان را از جعده دختر اشعت می‌داند، او در این گفتار تنهاست، زیرا دیگران می‌گویند جعده از امام مجتبی علیه السلام بچه‌دار نشده است. [۶۱۲]. دختران عبارتند از: فاطمه (ام‌عبدالله)، سکینه، أم‌الحسین، فاطمه‌ی صغیری، أم‌الحسن، أم‌الخیر، اسلامه، ام‌عبدالرحمن، ام‌عبدالله، امرقیه و رمله بوده است. [۶۱۳].

ایثار‌گران حسنی در معركة کربلا

اشاره

بررسی کتاب‌های تاریخی و واقعه‌نگاری کربلا نشان می‌دهد که از فرزندان حسن بن علی علیهم السلام هفت نفر در واقعه‌ی خونین عاشورا شرکت داشتند، پنج نفر از آنان ضمن حماسه‌آفرینی به شهادت رسیدند و یک نفر مجروح گردید و یک نفر هم که کودکی خردسال بود، به همراه زین‌العابدین علیه السلام با قافله‌ی کربلا به مدینه‌ی منوره بازگشت، مجموعه‌ی آنان به ترتیب ذیل خواهد آمد: حسن مثنی، عمرو بن حسن، ابوبکر بن حسن، قاسم بن حسن، عبدالله اکبر، عبدالله اصغر و بشر بن حسن.

حسن بن حسن (مجروح معركة نینوا)

او را حسن مثنی نیز می‌نامیدند. وی پیش از حرکت به سوی کربلا به منزل [صفحه ۳۶۰] عمومی خود رفت تا یکی از دو دخترش (فاطمه یا سکینه) را خواستگاری کند. امام حسین علیه السلام فرمود: هر کدام را که بیش تر دوست داری انتخاب کن. حسن خجالت کشید و پاسخی نداد. امام فرمود: من فاطمه را به ازدواج تو در می‌آورم، او به مادرم فاطمه دختر پیامبر صلی الله علیه و آله شیعه تر است، این ازدواج همان روزها و یا در میان راه مدینه، مکه و کربلا به وقوع پیوست. [۶۱۴]. حسن مثنی با همسرش به همراه امام حسین علیه السلام کربلا رفت و در روز عاشورا شجاعانه جنگید و حماسه‌ها آفرید و هفده نفر از دشمنان اسلام را به درک واصل کرد. او سخت مجروح گردید و هیجده زخم بر بدنش وارد آمد و بر زمین افتاد و بی‌هوش شد. دشمنان خیال کردند که او کشته شده است، او را رهایش کردند. روز یازدهم محرم عمر سعد دستور داد سرهای شهیدان را از بدن جدا کنند، وقتی به او رسیدند، دیدند حسن بن حسن نیمه جان است. اسماء بن خارجه دایی وی (برادر مادر حسن مثنی) همراه آنان بود، چون چشمش به بدن نیمه جان وی افتاد از عمر سعد تقاضای مصراحت کرد، او را از میان شهدا بیرون آورد و به طرف کوفه برد تا درمانش کند. حسن بن حسن در کوفه به هوش آمد و وحشت زده از عمومیش حسین علیه السلام پرسید. جواب دادند: شهید گشته است. چون حسن

مثنی بهبود یافت روانه‌ی مدینه گشت و در آن جا او به عنوان مجروح واقعه‌ی کربلا-می شناختند. او مردی غیور و باهیت و رک گو بود تا آن‌جا که عبدالملک مروان از وی می‌ترسید و چشم می‌زد، هر کجا قدم می‌گذاشت، قضایای کربلا-را تعریف می‌کرد و آن را زنده می‌داشت. عبدالملک مروان او را عنصری مزاحم و مخالف علیه خود شناخته بود از این رو دستور داد او را در سن ۳۵ سالگی مسموم کردند [۶۱۵]، و به شهادت رساندند، که بعد [صفحه ۳۶۱] از شهادت جنازه‌ی وی در بقیع مدفون گشت.

عمرو بن حسن (آزاده‌ای کوچک)

ابن نما حلی (متوفای سال ۶۴۵ ه. ق.) او را عمر بن حسن معرفی می‌کند و می‌گوید: او کودکی خردسال بود و حدود یازده سال داشت که در سفر کربلا- عمویش را همراهی کرد. بعد از واقعه‌ی کربلا- با دیگر اسیران روانه‌ی شام شد. روزی در شام یزید بن معاویه علی بن الحسین علیه السلام و عمرو بن حسن را به حضور طلبید. یزید رو به عمرو کرد و گفت: حاضری با پسرم خالد کشتی بگیری؟ عمرو بن حسن جواب داد: «ما فی قوّة للصراع و لکن أعطینی سکینا و أعطه سکینا فاما أن یقتلنی فألحق بجذی رسول الله صلی الله علیه و آله و أبی علی بن أبي طالب علیه السلام و اما أن أقتله فألحقه بجذه أبي سفیان و أبيه معاویه؛ نیرویی که باو کشتی بگیرم در من نیست، خنجری به من بده و کاردنی به پسرت تا با هم بجنگیم یا او مرا می‌کشد، پس به جدم پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و پدرم علی بن أبي طالب علیه السلام ملحق می‌شوم و یا این که من او را می‌کشم، پس او را به جدش ابوسفیان و پدرش معاویه ملحق می‌نمایم». یزید نگاهی خشم آلود کرد و گفت: «اینان (اهل بیت نبوت) کوچک و بزرگشان دست از عداوت و دشمنی با ما برنمی‌دارند، سپس با خواندن شعر زیر اهانتی به اهل بیت علیهم السلام کرد: ششنۀ اعرافها من آخرم هل تلد الحیة الا حیة [۶۱۶]. [صفحه ۳۶۲] «این خوی و اخلاقی است که من از آخرم به یاد دارم، آیا از مار جز مار پدید می‌آید؟» سپس یزید گفت: بنگرید آیا او بالغ شده یا هنوز کودک است. جواب دادند: او هنوز کودک است. یزید دست از مجازات او برداشت. [۶۱۷] سپس او را با اهل بیت علیهم السلام و دیگر اسرا روانه‌ی مدینه کردند. سید بن طاووس یک نفر دیگر از فرزندان امام مجتبی علیه السلام به نام یزید را همراه اسرا معرفی می‌کند. [۶۱۸].

ابوبکر بن الحسن (شهید نینوا)

مادر وی کنیزی بود که به همسری امام مجتبی علیه السلام درآمد. نامش «رمله» بود، فرزندش به همراه عمومی خود به کربلا آمد. روز عاشورا در کنار امامش ایستاد و به لشگر امام علیه السلام زیبایی بخشید، او از عمومی خود حمایت کرد. عبدالله بن عقبه‌ی غنوی که از سوی لشکر یزید تیراندازی می‌کرد، وی را نشانه گرفت و به شهادت رساند [۶۱۹] سلیمان بن قبه شعری سروده و به شهادت ابوبکر بن حسن چنین اشاره می‌کند: و عند غنی قطرة من دمائنا و في أسد أخرى تعد و تذكر [۶۲۰]. [صفحه ۳۶۳] «نzd قبیله‌ی غنوی چند قطره از خون ما ریخته شده، زیرا در آن جا شیر دیگری یادآور و شمارش کننده‌ی شجاعت‌های ماست.»

قاسم بن الحسن (شهید نینوا)

مادر او نیز همان «رمله» است که بار دیگر فرزندی در راه خدا داد و افتخار دیگری را بر افتخارات پیشینش افروز. فرزندش قاسم نوجوانی است که به سن بلوغ نرسیده، لیکن عشق و علاقه به شهادت در چهره‌اش پدیدار گشته بود. شب عاشورا امام حسین علیه السلام رو به یاران خویش نمود و فرمود: فردا همه‌ی شما کشته خواهید شد. قاسم بن حسن چون این سخن را شنید به نزد عموم رفت و عرض کرد: عموجان! من هم فردا کشته می‌شوم؟ امام علیه السلام او را به سینه چسبانید و فرمود: «کیف الموت عندک؟ مرگ در نزد تو چگونه است؟» قاسم جواب داد: «الموت أحلى من العسل؛ مرگ برایم از عسل شیرین تر است» امام علیه السلام

فرمود: «انک فیمن یقتل بعد آن تبلو ببلاء عظیم [۶۲۱]؛ تو هم در میان شهدا خواهی بود، بعد از آن که گرفتار امتحان بزرگی شوی» (ممکن است مراد از بلا و امتحان به خون آغشته دیدن برادرهاش، همچون ابوبکر و عبدالله و... قبل از شهادت خود بوده است). قاسم بن حسن روز عاشورا به حضور امام حسین علیه السلام آمد تا اجازه‌ی جنگیدن با دشمنان را بگیرد. امام علیه السلام او را در آغوش گرفت و مدتی گریه کرد. قاسم اصرار کرد تا امام علیه السلام اجازه داد. قاسم در حالی که اشگ از چشمانش می‌ریخت و غم وجودش را فراگرفته بود با خواندن رجزهای زیر وارد معركه شد و توجه لشگریان دشمن را به خود جلب کرد: ان تنکرونی فأنان الحسن سبط النبی المصطفی المؤتمن [صفحه ۳۶۴] هذا حسین کالأسیر المرتهن بین اناس لا سقوا صوب المزن [۶۲۲]. «اگر نمی‌شناشید مرا، من پسر حسن، سبط پیامبر برگزیده و امین خدا هستم؛ این حسین است که همچون اسیر در میان شما مردم گروگان گرفته شده، خداوند شما مردم را از باران رحمتش سیراب نسازد.» [۶۲۳]. حمید بن مسلم می‌گوید: این نوجوان که چهره‌اش همانند نیمه‌ی ماه می‌درخشید، شمشیری در دست داشت و پیراهنی بلند پوشیده بود در حالی که بند کفش خود را می‌بست هزاران نفر در اطراف او را محاصره داشتند، لیکن او به همه چیز بی‌اعتنای بود. در این هنگام عمر بن سعد از دیگر گفت: بر این نوجوان سخت حمله می‌کنم. حمید گفت: آن‌ها بی‌او را محاصره کردند کفايت می‌کند، به خدا سوگند! اگر او بر من حمله کند به سوی او دست دراز نخواهم کرد. قاسم بن حسن با آن جماعت در گیر شد، دیری نپایید که عمر بن سعد از دیگر گفت: بر این نوجوان سخت حمله مبارک که قاسم زد به طوری که سرش شکافته شد. قاسم بن حسن به صورت بر روی زمین افتاد و فریاد برآورد: «يا عماه؛ عموجان به فریادم رس!» وقتی صدای قاسم به گوش امام حسین علیه السلام رسید، همانند شاهبازی که از بالا فرود می‌آید به نزدیکش رسید و بر دشمن حمله کرد تا به عمر بن سعد از دیگر رسید، شمشیری به سویش پرتاپ کرد و دستش را قطع نمود، نعره‌ای زد که لشگریان جهت نجاتش هجوم آوردند، در این میان پیکر قاسم بن حسن پایمال سم اسبابان گشت. او از شدت جراحات پا بر زمین می‌کوید تا این که روح ملکوتی اش به سوی خداوند پرواز نمود. در این هنگام امام حسین علیه السلام فرمود: «بعداً لقوم قتلوك خصمهم يوم القيمة جدك، عز و الله على عمهك أن تدعوه فلا يجيئك أو يجيئك فلا [صفحه ۳۶۵] ينفعك؛ از رحمت خدا دور باد قومی که تو را کشتند، جدت پیامبر خدا صلی الله علیه و آله دشمن آن‌ها در قیامت خواهد بود، سوگند به خدا سخت است بر عمومیت این که فریاد تو را بشنود و به تو جواب ندهد یا جوابی را که می‌دهد به حال تو سودی نداشته باشد». آن گاه جنازه‌ی قاسم را برداشت و در حالی که دو پایش بر زمین کشیده می‌شد، او را به سوی خیمه‌ها آورد و در کنار جنازه‌ی جوانش علی اکبر و دیگر شهدا گذاشت، آن گاه دستش را به سوی آسمان بلند کرد و فرمود: «اللهم احصهم عدداً و لا تغادر منهم أحداً و لا تغفر لهم أبداً، صبراً يا بني عمومتی صبراً يا أهل بيتي لا رأيتم هوانا بعد هذا اليوم أبداً [۶۲۴]؛ پروردگارا! اینان را نابود کن به طوری که یک نفرشان رها نگردد و آمرزش و مغفرت را برای همیشه از آنان بگیر. ای پسر عموماً و ای بستگانم صبر پیشه کنید، سوگند به خدا بعد از امروز هرگز ناگواری و ناراحتی نخواهید دید.»

عبدالله بن حسن (عبدالله اکبر)

او از دیگر فرزندان شجاع و دلاور حسن بن علی علیهم السلام بود که با قدرت روحی بسیار بالا در برابر صفووف دشمنان ایستاد و جهت یاری عمومیش امام حسین علیه السلام چنین خواند: ان تنکرونی فأنان حیدرۀ ضرغام آجام و ليث قسوره علی الأعادي مثل ریح صرصرۀ أکیلکم بالسیف کیل السندرۀ [۶۲۵]. «اگر نمی‌شناشید مرا، من از فرزندان حیدرم (حیدر از القاب علی بن ابی طالب است) همانند شیران بیشه سخت هجوم می‌برم و مخالف را از پا [صفحه ۳۶۶] در می‌آورم؛ بر دشمنان همچون بادی تند (گوش خراش) می‌وزم و شما را با شمشیر به دیار عدم می‌فرستم.» عبدالله بعد از خواندن رجز و اجازه از عمومیش حمله کرد، چهارده نفر را به هلاکت رساند و خساراتی وارد نمود، ناگاه از چند سوی بر او حمله بردنده. هانی بن شبیب حضرمی بر او تاخت و شمشیری

بر او زد که دیگر توانش را از دست داد و به روی زمین افتاد و جان به جانان تسلیم نمود. [۶۲۶].

عبدالله اصغر بن حسن

عبدالله یازده ساله بود، امام حسین علیه السلام او را به بانوان حرم سپرد تا در خیمه‌ها نگهداری اش کنند، اما هنگامی که غربت و تنها می‌بینید، برای یاری آن حضرت از خیمه‌ها به سوی میدان جنگ بیرون رفت. عمه‌اش زینب علیه السلام خواست او را برگرداند، اما نتوانست. عبدالله خود را به امام حسین علیه السلام رسانید و فریاد برآورد: به خدا از عمومیم جدا نمی‌شوم. حسین علیه السلام در آغوشش گرفت و با او سخن می‌گفت که ناگاه ابخر بن کعب شمشیر خود را فرود آورد تا به امام حسین علیه السلام بزند که عبدالله اصغر دست خود را جلو آورد و فریاد زد: «یابن الخیثة! انتقتل عمی؛ ای خیث زاده! می‌خواهی عمومی مرا بکشی؟» آن رشت سیرت با شمشیر دست عبدالله را قطع کرد. آن گاه صدای عبدالله بلند شد: «یا عماه یا ابته» عموم جان، پدر جان به فریادم بررسید که دستم قطع شد. امام حسین علیه السلام در حالی که خون از دست عبدالله بر زمین می‌ریخت او را به سینه چسبانید و دلجویی نمود فرمود: «یابن أخي اصبر على ما نزل بك، و احتسب في ذلك الخير فان الله يلحقك بأباائك الصالحين برسول الله صلى الله عليه و آله و على بن أبي طالب و حمزه و جعفر و الحسن بن على عليهم السلام؛ پسر [صفحه ۳۶۷] برادرم بر این مصائب صبر کن و این‌ها را خیر و خوبی به حساب آور، خداوند تو را به پدران صالحت ملحق گرداند، به زودی پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و علی بن ابی طالب و حمزه و جعفر و حسن بن علی (درود خدا بر همه آنان) را ملاقات کنی». ابو منخف می‌گوید: شنیدم امام حسین علیه السلام در آن حال می‌فرمود: «اللهم أمسك عنهم قطر السماء و امنعهم برکات الأرض اللهم و ان متعمهم الى حين فرقهم فرقا و يجعلهم طرائق قدوا و لا ترض عنهم الولاة أبدا فانهم دعونا لينصرؤنا فعدوا علينا فقتلوا [۶۲۷]؛ بار خدا! باران رحمت را از این‌ها دریغ دار و برکات زمین را از اینان بگیر. پرورد گار! اگر تا کنون جمع این‌ها را بهره‌مند گرداندی، پس از این اینان را متفرقشان گردان و اختلاف را بر این‌ها حاکم نما و هرگز حکام را از این‌ها خشنود مگردان. این مردم ما را دعوت کردند تا یاری‌مان کنند و لیکن ستیزه و دشمنی کردند و ما را کشتنند». ناگاه حرمۀ بن کاھل تیری را به سوی عبدالله بن حسن رها کرد و گلویش را نشانه گرفت که پس از چند لحظه همانند برادران دیگرش شربت شهادت نوشید و بر روی دست عموم، جان به جان‌آفرین تسلیم کرد. امام علیه السلام جنازه‌ی او را به نزدیک خیمه‌های آورد و در کنار دیگر اجساد شهدا قرار داد. [۶۲۸]. زینب کبری علیه السلام که از کنار خیمه‌ها بر غربت و مظلومیت آن دو می‌نگریست، با دلی سوخته و قلبی شکسته صدا زد: «لیت الموت أعدمني الحياة» [۶۲۹] ای کاش می‌مردم و این منظره را نمی‌دیدم.

بشر بن حسن

شهید دیگری از فرزندان امام مجتبی علیه السلام است که در معرکه‌ی کربلا جان خود را [صفحه ۳۶۸] در کف اخلاص گذاشت و در رکاب عمومیش به فیض عظمای شهادت نائل آمد. مرحوم سید محسن امین (ره) در جمله شهادای کربلا- آن را آورده است. [۳۷۰]. [صفحه ۳۷۱]

چهل حدیث برگزیده از مجموعه سخنان در دربار امام مجتبی علیه السلام

اشاره

قال رسول الله صلی الله علیه و آله: «من حفظ من امتی الأربعين حدیثا مما يحتاجون اليه من أمر دینهم بعثه الله يوم القيمة عالما فقيها

[۶۳۱]؛ هر کس از امت من، چهل حدیث حفظ کند، از روایات و احادیثی که مورد نیاز روزمره‌ی آن‌هاست، خداوند سبحان او را در روز قیامت دانشمند و فقیه محسور خواهد نمود». بر اساس حدیث شریف فوق، سعی کردیم در این بخش چهل موضوع مهم اعتقادی، اخلاقی، اجتماعی و... را که از منطق چهل روایت امام محتبی علیه السلام استفاده شده، جهت خوانندگان محترم بیاوریم تا راهنمای راهگشای بسیاری از معضلات عقیدتی، اخلاقی و سیاسی و... گردد و همراه با شناخت زندگی سیاسی آن حضرت، کلمات درر بار آن بزرگوار نصب العین ما باشد و معالم پرمحتوای آن مدرسه‌ی نبوی و علوی ما را از اضطراب و سرگردانی‌ها [صفحه ۳۷۲] بیرون آورد و ذخیره‌ای برای مؤلف در «یوم لا ينفع مال ولا بنون» [۶۳۲] باشد، اینکه شما و کلمات درر بار سبط اکبر رسول خدا - ص - [صفحه ۳۷۳]

خداشناسی

قال الحسن بن علي عليهما السلام في قول الله - عزوجل - «بسم الله الرحمن الرحيم؛ الله هو الذي يتأله اليه عند الحوائج والشدائد كل مخلوق عند انقطاع الرجاء من كل من دونه و تقطع الأسباب من جميع من سواه تقول بسم الله؛ أى أستعين على أموري كلها بالله الذى لا - تحق العبادة الا له، المغيث اذا استغيث و المجيب اذا دعى». [۶۳۳]. امام محتبی علیه السلام با تفسیر «بسملة» [۶۳۴] راه فطرت (که یکی از قوی‌ترین برهان‌های خداشناسی است) را بیان می‌کند. آن حضرت فرمود: «خداوند متعال وجودی است که همه‌ی موجودات در نیازمندی‌ها و سختی‌ها به او پناه می‌برند، به ویژه هنگامی که امید از غیر او قطع گردد و همه‌ی وسایط و اسباب را ناچیز بینند. [یعنی فطرت خداشناسی، انسان را در تنگناها به سوی واجب الوجود هدایت می‌کند]. این که می‌گویی: «بسم الله...» یعنی یاری و کمک می‌خواهم در همه کارهایم از خداوندی که عبادت (خصوص و کرنش) برای غیرش سزاوار نیست. او فریادرسی است که به هنگام دادخواهی، دستگیری می‌نماید و در هنگام مناجات و خواندن پاسخ می‌گوید. [صفحه ۳۷۴]

توحید و یکانگی

مردی خدمت امام محتبی علیه السلام رسید و عرض کرد: ای پسر رسول خدا صلی الله علیه و آله پروردگارت را به گونه‌ای بر من بشناسان که گویا او را با دیده می‌بینم. در آن هنگام حضرت کمی تأمل کردند و سپس فرمودند: «الحمد لله الذي لم يكن له أول معلوم ولا آخر متناه، ولا قبل مدرك ولا بعد محدود ولا أمد بحتي ولا شخص فيتجزأ ولا اختلاف صفة فيتهاي فلا تدرك العقول وأوهامها ولا الفكر و خطراتها ولا الألباب وأذهانها صفتة فتقول: متى؟ ولا بدی مما ولا ظاهر على ما ولا باطن فيما ولا تارک فهلا. خلق الخلق فكان بديبا بديعا، ابتدع ما ابتدع و ابتدع ما ابتداً و فعل ما أراد و أراد ما استزاد، ذلكم الله ربی و رب العالمين». ستایش مخصوص خداوندی است که نقطه‌ی آغاز و پایانی ندارد و نمی‌شود برای آن قبل و بعدی تصور نمود و حدودی را معین کرد. زمانی که غایتی برای او باشد در حقش معنا ندارد، [زیرا زمان مخلوق است و از خصوصیات اشیای مادی است] و تشخص نیز معنا ندارد تا تجزیه گردد. او دارای صفات مختلفی نیست که حدود هر یک دیگری را محدود و متناهی کند [صفات در عین تعدد و کثرت یکی است، رحمانیت و رحیمیت، قدرت و حیات و عالمیت و... در عین کثرت، واحد است و به عبارت دیگر وحدت در عین کثرت و کثرت در عین وحدت است]. پس عقل‌ها و تخیلات عقلی و فکرها و تراوش‌های فکری و نیز عقل‌های نورانی و تصورات آن از درک صفات خداوندی عاجزند. نمی‌توانید درباره‌ی او [صفحه ۳۷۵] بگویید: در چه زمانی و از چه چیزی آغاز گردید و بر چه چیزی ظهور و بروز پیدا کرد و در چه چیزی فرو رفته است؟ (باطن چیزی قرار نگرفته) هر گز نابود نگردیده (وانهاده نشده) تا از وجود او سؤال شود. آفرید مخلوقات و پدیده‌های تازه‌ای را و ساخت اشیای نو ظهوری را و به وجود آورد موجوداتی را که نبوده‌اند، آنچه را خود اراده کرده بود انجام داد و هر چه را خواست برکت و زیادی داد. اوست خداوندی که

آفریدگار من و آفریدگار همهٔ جهانیان است. [۶۳۵]. [صفحه ۳۷۶]

خشودی خداوند

قیل: للحسن بن علی [علیهم السلام]: ان أبادر يقول: «الفقر أحب الى من الغنى والسمّم أحب الى من الصحّة». فقال عليه السلام: رحم الله أبادر، أما أنا أقول: من اتكل على حسن اختيار الله لم يتمن أنه في غير الحالة التي اختار الله له، وهذا حد الوقوف على الرضا بما تصرف به القضاء». [۶۳۶]. به امام مجتبی علیه السلام گفته شد که ابادر (ره) می گفت: من فقر و تنگدستی را از بی نیازی و بیماری را از تندرستی و سلامت، بیشتر دوست دارم. [صفحه ۳۷۷] حضرت فرمود: خداوند ابادر را رحمت کند. اما من می گویم: آن کس که بر حسن اختيار خداوند توکل و اعتماد کند چیزی را نمی طلبد، مگر خداوند برایش انتخاب کرده باشد و این است معنای خشنودی در برابر حکم خداوند سبحان. [صفحه ۳۷۸]

حریت و آزادی (اختیار)

ابوالحسن بصری [۶۳۷] که خود از بنیانگذاران قدریه است، به امام حسن علیه السلام نامه‌ای نوشته و از آن حضرت دربارهٔ جبر و تفویض پرسید. حضرت به او و همهٔ کسانی که در این مسأله مهم اعتقادی راه اشتباه را طی کرده بودند و اختیار (امر بين الامرين) را که راه اصلی است فراموش نموده بودند نوشتند: «اما بعد فمن لم يؤمن بالقدر خيره و شره أن الله يعلمle فقد كفر. و من أحال المعاصي على الله فقد فجر، إن الله لم يطبع مكرها ولم يغض مغلوبا ولم يهمل العباد سدى من المملكه بل هو المالك لما ملكهم و القادر على ما عليه أقدرهم بل أمرهم تخيرا و نهاهم تحذيرا، فإن اثمروا بالطاعة لم يجدوا عنها صادرا و ان انتهوا الى معصية فشاء أن يمن عليهم [صفحه ۳۷۹] بأن يحول بينهم وبينها فعل و ان لم يفعل فليس هو الذى حملهم عليها جبرا ولا ألزموها كرها بل من عليهم بأن بصرهم و عرفهم و حذرهم و أمرهم و نهاهم لا جبالا لهم على ما أمرهم به فيكونوا كالملائكة و لا جبرا لهم على ما نهاهم عنه و الله الحجة البالغة فلو شاء لهديكم أجمعين، و السلام على من اتبع الهدى». [۶۳۸] اما بعد، کسی که به مقدرات الهی، اعم از خیر و شر ایمان نیاورده باشد کافر است. هر کس گناهان را به خداوند نسبت دهد، فاجر و ستمکار است، زیرا کسی خدای را با زور اطاعت نکرده و با قهر و غلبه معصیت ننموده است (نه بندگان مجبور به اطاعت هستند و نه خداوند عاجز از جلوگیری از معصیت). خداوند بندگانش را بی هدف و خودسر رها ننموده است. او مالک حقیقی همهٔ چیزهای است که در اختیار بندگان قرار داده و خود از قدرت بیشتری برخوردار است، پس آنان را امر و نهی نموده در حالی که قدرت انتخاب دارند، چنانچه بخواهند اطاعت کنند و فرمان برند هیچ مانعی و سد راهی وجود ندارد، لیکن اگر بخواهند معصیت کنند ممکن است خداوند بر آنان منت نهد و مانعی برای معصیت‌شان ایجاد کند (در امر و نهی و عده‌ی جزای نیکو و جزای شر داده است). پس در این صورت، چنانچه گناهی را مرتكب شدند، خداوند آنان را بر ارتکاب گناه مجبور ننموده، بلکه باز خداوند بر آنان منت نهاده که بصیرت و شناخت و بینایی به آنها عطا کرده است و نسبت به عواقب کارها هشدار داده و امر و نهی نموده، نه همچون ملائکه و فرشتگان که گل وجودشان را به اطاعت آمیخته و نه هم بر گناه اجبارشان نموده است. خدای را حجت‌ها را برهان‌های رسایی است که اگر بخواهد همگی را به راه راست هدایت می‌کند. سلام و درود بر کسانی که پیروی از راه راست (هدایت) کنند. [صفحه ۳۸۰]

شاخت قرآن مجید

قال الحسن بن علی [علیهم السلام] في وصف القرآن المجيد: «ان هذا القرآن فيه مصابيح النور و شفاء الصدور، فليجل جال بضوئه و ليجلم الصفة قلبه، فان التفكير حياة القلب البصير، كما يمشي المستنير في الظلمات بالنور». [۶۳۹]. در این قرآن است چراغ‌های

در خشنده‌ی هدایت و شفای دل‌ها و قلب‌ها، پس باید دل‌ها را با فروغ تابناکش روشن ساخت و با گوش دادن به فرامینش قلب را که مرکز فرماندهی بدن است در اختیارش گذاشت، زیرا به وسیله‌ی اندیشیدن، قلب زندگی روشن خود را می‌یابد، همان طور که رهروان در پرتو نور از تاریکی‌ها گذر می‌کند و می‌رهند. امام مجتبی علیه السلام در این کلام خود، جامعه را تشویق و ترغیب به قرآن می‌کند و آن را کتابی حیات‌بخش برای فرد و جامعه می‌داند. هر جزئی از آن را نور می‌شمارد و مرض‌ها را توسط آن مداوا می‌کند و برای رهروی که تاریکی‌ها و ظلمت را در پیش دارد، قرآن را تنها وسیله‌ی نجات و رهایی و رسیدن به سعادت ابدی می‌داند. [صفحه ۳۸۱]

پیروان حقيقی قرآن

قال الحسن بن علی علیهم السلام: «ما بقى فی الدنیا بقیة غیر هذا القرآن فاتخذوه اماماً يدلّكم علی هداكم، و ان أحق الناس بالقرآن من عمل به و ان لم يحفظه و أبعدهم منه من لم يعمل به و ان كان يقرأه». [۶۴۰]. تنها چیزی که در این دنیای فانی و زوال‌پذیر باقی می‌ماند، قرآن است، پس قرآن را پیشوا و امام خود قرار دهید تا به راه راست و مستقیم هدایت شوید. همانا بیشترین حق را کسی به قرآن دارد که بدان عمل کند، گرچه به ظاهر آن را حفظ نکرده باشد و دورترین افراد به قرآن کسانی هستند که به دستورات آن عمل نکنند گرچه حافظ و قاری‌اش باشند. امام مجتبی علیه السلام قرآن را رهبر واقعی جامعه می‌داند و دستیابی به سعادت واقعی را در سایه‌ی عمل بدان می‌بیند، پس پیروان واقعی قرآن کسانی هستند که آن را برنامه‌ی زندگی خود قرار دهند. [صفحه ۳۸۲]

قرآن در صحنه‌ی قیامت

قال الامام المجتبی علیه السلام: «ان هذا القرآن يجيء يوم القيمة قائداً و سائقاً يقود قوماً الى الجنة أحلاوا حلاله و حرموا حرامه و آمنوا بمتشابه و يسوق قوماً الى النار ضيعوا حدوده و أحكامه و استحلوا حرامه». [۶۴۱]. قرآن در صحنه‌ی قیامت به صورت رهبر و امام ظهور یافته و مردم را به دو دسته تقسیم می‌کند: الف) کسانی را که به قرآن عمل کردن، حلال و حرام آن را همان گونه که هست به جا آوردند و متشابه آن را با قلب پذیرا شدند، قرآن آنان را به سوی بهشت جاویدان هدایت می‌نماید. ب) آنان را که حدود و قوانین قرآن را ضایع نمودند و بر محramات آن تعدی کردند و حلال شمرdenد قرآن آنان را به سوی آتش (جهنم) روانه می‌سازد.

[صفحه ۳۸۳]

فضائل اهل بیت

قال الحسن بن علی علیهم السلام: «أيها الناس اعقولوا عن ربكم، ان الله - عزوجل - اصطفى آدم و نوح و آل ابراهيم و آل عمران على العالمين، ذريء بعضها من بعض و الله سميح عليم، فنحن الذريء من آدم و الأسرة من نوح، و الصفوءة من ابراهيم، و السلاقة من اسماعيل، و آل محمد نحن فيكم كالسماء المرفوعة، و الأرض المدحورة و الشمس الضاحية و كالشجرة الزيتونة، لا شرقية و لا غربية التي زيتها النبي صلى الله عليه و آله و على فرعها و نحن و الله ثمرة تلك الشجرة، فمن تعلق بغضن من أغصانها نجى و من تخلف عنها فالى النار هوی». [۶۴۲]. امام حسن علیه السلام فرمود: ای مردم! علم و معرفت را از پروردگار خود بیاموزید. همانا خداوند بزرگ، آدم و نوح و آل ابراهيم و آل عمران را برای جهانیان به پیامبری برگزید، آنان دودمانی بودند که [پاکی، تقوا و فضیلت را] بعضی از بعضی دیگر گرفته بودند. خداوند [از کوشش‌های آنان در راه رسالت] دانا و آگاه است. مردم! ما اهل بیت از فرزندان آدم و دودمان نوح و فرزندان برگزیده‌ی ابراهيم و تبار اسماعيلیم. ما آل محمد در میان شما همانند آسمان بلند و زمین گسترده و

خورشید پر فروغیم، همانند درخت زیتونیم که نه به شرق مایل است و نه [صفحه ۳۸۴] به غرب، درختی که ریشه اش رسول خدا صلی الله علیه و آله است و شاخه اش علی بن ابی طالب علیه السلام است. سوگند به خدا، ما اهل بیت میوه‌ی آن درختیم، پس هر کس به یکی از شاخه‌های آن چنگ زند نجات پیدا می‌کند (سعادتمند است) و هر کس از آن جدا شود جایگاهش آتش است.

[صفحه ۳۸۵]

دستیابی به علوم پیامبر

بعد از رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله امام حسن مجتبی علیه السلام در دوران کودکی اش روزی بر منبر بالا رفت، حمد و ثنای الهی به جا آورد، سپس رو به مردم کرد و فرمود: «ایها الناس سمعت جدی رسول الله صلی الله علیه و آله یقول: أنا مدینة العلم و على بابها و هل يدخل المدينة الا من بابها» [۶۴۳]. ای مردم! شنیدم از جدم پیامبر خدا صلی الله علیه و آله که می‌فرمود: من شهر علم و دانش و فضیلت و علی دروازه آن شهر است و کسی که می‌خواهد به شهری داخلی شود از غیر دروازه آن شهر وارد نخواهد شد. این کلمات کوتاه و پرمحتوا را گفت و از منبر پایین آمد، پدرش علی بن ابی طالب علیه السلام او را در بغل گرفت و به سینه چسبانید و مورد تفقد قرار داد. پس دسترسی به علم و فضایل رسول خدا صلی الله علیه و آله ممکن نیست، مگر از طریق امیر مؤمنان علیه السلام که او واسطه‌ی این فیض بزرگ است. [صفحه ۳۸۶]

آرامش در پرتو ولایت

امام مجتبی علیه السلام در حضور پدر گرامی اش خطبه‌ای خواند و در بخشی از آن فرمود: «اما بعد، فان عليا باب من دخله آمنا و من خرج منه کان کافرا، أقول قولی هذا، و استغفر الله لى و لكم». همانا علی بن ابی طالب علیه السلام دری است که هر کس بر آن وارد شود، یعنی او را بشناسد و بر او اقتدا کند، آرامش و امنیت کامل را درمی‌یابد و هر کس به آن درب روی نیاورد و مخالفت با او کند، کفر و بدیختی و تیره روزی او را فراخواهد گرفت، سپس فرمود: این گفته و مطلب اساسی من است، آن گاه برای خود و دیگران طلب رحمت و آمرزش نمود و گفت: استغفر الله لى و لكم. سپس از منبر فرود آمد. امیر المؤمنین علیه السلام ایستاد و پیشانی و بین دو چشم فرزندش را بوسید و این آیه‌ی شریفه را تلاوت کرد: «ذریه بعضها من بعض، و الله سمیع علیم» [۶۴۴]؛ فرزندان بعضی بر بعض دیگر برتری دارند، خدای سبحان شنوا و داناست. این آیه درباره‌ی فرزندان ابراهیم علیه السلام است که امامت به بعضی از آنان رسید. [صفحه ۶۴۵]. [صفحه ۳۸۷]

آمرزش گناه در پرتو محبت

قال الحسن بن علی علیهم السلام: «و الله لا يحبنا عبد أبدا و لو كان أسيرا في الدليل الا نفعه حبنا و ان حبنا ليساقط الذنوب من بني آدم كما يساقط الريح الورق من الشجر». [۶۴۶]. حسن بن علی علیهم السلام فرمود: سوگند به خداوند! کسی دوست نمی‌دارد ما را، گرچه در دورترین نقاط همچون دیلم [۶۴۷] اسیر باشد، مگر این که دوستی ما به حال او مفید خواهد بود. همانا ولایت و محبت ما اهل بیت گناهان فرزندان آدم را از بین می‌برد، همان طوری که باد برگ درختان را از شاخه و تنہی او جدا می‌کند و می‌ریزد. [صفحه ۳۸۸]

حرمت صدقه بر آل محمد

ابوالجوزاء می‌گوید: خدمت امام مجتبی علیه السلام رسیدم، پرسیدم آیا شما از رسول خدا صلی الله علیه و آله چیزی را به یاد

دارید؟ «قال: أذكُر أني أخذت تمرة من تمر الصدقة فجعلتها في فمِي. قال: فترعها رسول الله بلعبابها فجعلها في التمر، فقيل يا رسول الله ما كان عليك من هذه التمرة لهذا الصبي؟ قال: أنا آل محمد لا تحل لنا الصدقة.» [٦٤٨]. فرمود: به ياد دارم روزی در محضر رسول خدا صلی الله علیه و آله بودم، مقداری خرما برداشت و در دهانم گذاشتم تا بخورم. رسول خدا صلی الله علیه و آله آن را به همراه زنجاب‌های اطرافش گرفت و در روی خرمahای دیگر گذاشت. از حضرت سؤال شد: چرا آن خرما را از این فرزند کوچک (بچه) گرفتید؟! فرمود: ما آل محمدیم و صدقه بر ما حلال نیست، یعنی حرام است. [صفحه ۳۸۹]

نزول باران با دعای امام مجتبی

گروهی از مردم کوفه خدمت امیر مؤمنان علیه السلام رسیدند که از خشکسالی و کمبود آب و باران شکوه می‌نمودند و می‌نالیدند و از آن حضرت درخواست کردند تا دعاibi کند و باران بیارد. حضرت دو فرزندش حسن و حسین علیهم السلام را صدا زد و در حضور همه به امام مجتبی علیه السلام فرمود: برای ما دعا کن تا خداوند باران رحمتش را فرو فرستد. حسن مجتبی علیه السلام دست‌هایش را به آسمان بلند نمود و چنین گفت: اللهم هیج لنا السحاب، بفتح الأبواب بماء عباب و رباب بانصباب و انسکاب، يا وهاب واسقنا مطیقه معدقة مونقة، افتح أغلاقها و سهل اطلاقها و عجل سیاقها بالأندية في الأودية يا وهاب بتصوب الماء يا فعال، اسقنا مطرا قطرنا طلا مطلا طبقا مطينا عاما معما رهما رهیما رشا، مرشا واسعا کافیا عاجلا، طیبا مرئیا، مبارکا سلاطح، بلاطح یناطع الباطح، مخدودقا مطبوبقا مغوروقا، واسق سهلنا و جبالنا و بدوانا و حضرنا حتى ترخص به أسعارنا و تبارک في ضياعنا و مدننا، أرنا الرزق موجودا و الغلام مفقودا آمين يا رب العالمين.» [٦٤٩]. بارالله! ابرهای باران‌زایت را به سود ما به حرکت درآور، با گشوده شدن [صفحه ۳۹۰] درب‌های رحمت، بارانی زیاد و دنباله‌دار و فراگیر نازل کن. بارالله! سیراب کن همگی ما را به طور کامل به نحوی که خشنود گردید. خدایا! بگشا بر ما گرهای بارش رحمت را و آسان گردان استفاده از آن را. ای بخشندۀ! سرازیر نما باران رحمت را به صحراء‌ها جهت بهره‌برداری بیشتر، ای بخشندۀ! حیات و ای تلاشگر مستمر. بارالله! آیاری کن مزارع ما را با بارانی نرم، حفيف (نم‌نم)، دنباله‌دار، فراگیر، کفایت کننده، دربر گیرنده، شستشو دهنده و پربرکت در همه‌ی جاهای (صحراء، دشت‌ها، جلگه‌ها و مناطق مرتفع و کوهستان‌ها) بارانی بسیار و مؤثر در آب‌های زیرزمینی و نگهدارنده موجودات دیگر تا این که قیمت‌ها شکسته شود و ارزانی همه جا را فراگیرد و برکت بر باغ‌ها و مزارع و شهرها بازگردد، به طوری که در روزی همگی ما محسوس و قابل رؤیت باشد و در آن حال، گرانی رخت بریند. پروردگار جهان! دعای ما را مستجاب گردان. [صفحه ۳۹۱]

حکومت و اهل بیت

امام مجتبی علیه السلام در پاسخ به نامه‌ای که معاویه برای آن حضرت فرستاده بود، چنین جواب دادند: «إنما هذا الأمر لى و الخلافة لى و لأهل بيته و انها لمحمة عليك و على أهل بيتك سمعته من رسول الله صلی الله علیه و آله و الله لو وجدت صابرين عارفين بحقی غیر منکرین ما سلمت لک و لا أعطیتک ما ترید.» [٦٥٠]. همانا این امر (حکومت) و جانشینی رسول خدا صلی الله علیه و آله از آن من و مربوط به اهل بیت من است. تو غاصبی، خلافت بر تو و خاندانت حرام است [و] این مطلب را از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیده‌ام. سوگند به خداوند، چنانچه یارانی شکیبا و آگاه به حق خویش می‌یافتم، حکومت را به تو واگذار نمی‌کردم و نمی‌دادم به تو آنچه را که می‌خواستی (حتی با شرایطی که در عقد صلح‌نامه نوشته شده). [صفحه ۳۹۲]

فرجام امامان راستین

جناده گوید: در روزهای واپسین عمر امام مجتبی علیه السلام خدمت آن حضرت رسیدم، سم به شدت آن بزرگوار را می‌آزد،

عرض کردم: چرا خود را معالجه نمی‌کنید؟ فرمود: «انا الله وانا اليه راجعون» [۶۵۱]. سپس به سوی من نگاهی کرد و فرمود: «و الله لقد عهد اليها رسول الله صلی الله علیه وآلہ ان هذا الأمر يملکه اثنا عشر اماما من ولد علی و فاطمة علیها السلام ما منا الا مسموم أو مقتول». [۶۵۲] سوگند به خداوند! رسول خدا به ما وعده نمود: امامت و وصایت بعد از او را دوازده نفر به دست می‌گیرند، یازده نفر آنان از فرزندان علی و فاطمه علیها السلام هستند. آن گاه فرمود: همه‌ی ما در فرجام کار در راه خدا یا مسموم می‌گردیم و یا کشته می‌شویم. [صفحه ۳۹۳]

شیعیان کیستند و دوستان کدامند؟

«قال له رجل: يابن رسول الله اني من شيعتكم فقال الحسن عليه السلام: يا عبدالله ان كنت لنا في اوصمنا وزواجهنا مطينا فقد صدقتم و ان كنت بخلاف ذلك فلا- تزد في ذنوبك بدعوك مرتبة شريفة من أهلها، لا- تقل أنا من شيعتكم ولكن قل أنا من مواليكم و محبيكم و معادي أعداءكم و أنت في خير و الى خير.» [۶۵۳]. مردی خطاب به امام حسن علیه السلام گفت: ای پسر رسول خدا صلی الله علیه و آلہ من شیعی شما هستم. امام علیه السلام فرمود: ای بنده خدا، اگر در انجام واجبات و خودداری از محترمات (گناهان) پیرو ما هستی و تبعیت می‌کنی که راست می‌گویی و چنانچه این گونه نیستی با این ادعای دروغ بر گناهان خود افزودی، زیرا شیعه و پیرو ما از مقام والا و بلندی برخوردار است و تو اهل آن نیستی، مگو که من شیعه‌ی تو هستم، بلکه بگو من از دوستان و هواداران و نیز از بدخواهان دشمنان شمایم، در این صورت تو در خیر و نیکی به سر می‌بری و در مسیر خیرخواهی قرار داری. و در حدیثی دیگر آمده است: مردی از امام حسن علیه السلام خواست که دوست و همنشین وی باشد. امام علیه السلام سه شرط را برایش مطرح نمود: «قال عليه السلام: اي اک ان تمدحنی فأنا أعلم بنفسي منك أو تکذبني فانه لا رأى لمکذوب أو ۳۹۴ [صفحه ۳۹۴] تعتاب عندي أحدا، فقال له الرجل: ائذن لي في الانصراف فقال - عليه السلام - نعم اذا شئت». فرمود: ۱) آن که از من ستایش و تعریف نکنی، زیرا من نسبت به خودم از تو آگاهترم. ۲) مرا دروغگو ندانی، زیرا دروغگو رأی و عقیده‌ی درستی ندارد. ۳) مبادا در برابر من از کسی غیبت کنی. چون آن مرد شرایط دوستی با آن حضرت را دشوار دید گفت: می‌خواهم از درخواست خود منصرف شوم؟ امام علیه السلام فرمود: هر طور که می‌خواهی انجام بده. [۶۵۴]. [صفحه ۳۹۵]

سیاست از دیدگاه معصوم

مردی از امام مجتبی علیه السلام پرسید: سیاست چیست؟ امام فرمود: «هی أن ترعی حقوق الله، حقوق الأحياء، و حقوق الأموات فأما حقوق الله فأداء ما طلب و اجتناب عما نهى. و أما حقوق الأحياء: فهو أن تقوم بواجبك نحو اخوانك، ولا تتأخر عن خدمة أمتك و أن تخلص لولي الأمر ما أخلص لأمته و أن ترفع عقيرتك في وجهه إذا ما حاد عن الطريق السوي. و أما حقوق الأموات: فهو أن تذكر خيراتهم و تتغاضى عن مساوئهم فإن لهم ربا يحاسبهم.» [۶۵۵]. سیاست رعایت حقوق خدا، زندگان و اموات این مردم است، اما حق خداوند، انجام دادن فرایض (واجبات) و دوری کردن از آنچه ما را نهی کرده است (محترمات). اما حقوق زندگان این است که وظیفه‌ی خود را نسبت به مردم انجام دهی و هرگز از خدمت به جامعه‌ی خود باز نمانی و همان طوری که زمامدار با تو با صداقت رفتار می‌کند تو هم باید با حقیقت و اخلاص رفتار نمایی و چون اقوام و بستگان از راه راست منحرف شدند، آن‌ها را به راه راست رهنمون باشی. [صفحه ۳۹۶] و اما حقوق اموات، آن است که از خوبی‌های آنان سخن گویید و از زشتی‌هایشان چشم‌پوشی کنید، زیرا برای آنان خداوندی است که حساب آن‌ها را رسیدگی خواهد کرد. [صفحه ۳۹۷]

قال الامام المحتبی علیه السلام: «لو جعلت الدنيا كلها لقمة واحدة لقمتها من يعبد الله خالصا لرأيت أن مقصرا في حقه، ولو منعت الكافر منها حتى يموت جوعا و عطشا ثم أدقنته شربة من الماء لرأيت أنى قد أسرفت». [٦٥٦]. اگر همهی دنیا را تبدیل به یک لقمه غذا کنم و به انسانی که خدا را از روی خلوص عبادت می کند بخورانم، خودم را مقصرا (کوتاهی کننده) درباره او می دانم و چنانچه فرد کافری را گرسنگی دهم تا به آن اندازه که جانش از شدت گرسنگی و تشنگی به لب برسد، آن گاه مقدار کمی آب به او بدهم، خود را نسبت به او اسرافکار می پندرام. [صفحه ٣٩٨]

انتخاب دوست

قال علیه السلام بعض ولده: «يا بنی لا تواخ أحدا حتى تعرف موارده و مصادره فإذا استبینت الخبرة و رضيتك العثرة فآخه على اقالة العثرة و المواساة في العسرة». [٦٥٧]. امام محتبی علیه السلام به یکی از فرزندانش فرمود: پسرم با هیچ کس پیمان دوستی مبند، مگر این که بدانی از کجا می آید و به کجا می رود، [یعنی خصوصیات اخلاقی اش را به دست آوری] چون دقیق بررسی کردی و او را انسانی شایسته یافتی بر پایه‌ی گذشت و اغماض و برادری در سختی‌ها و لغزش‌ها با او رفتار کن و دوستی‌اش را استمرار بخش. در جای دیگر دوست صالح و شایسته خویش را چنین توصیف نمود: «كان من أعظم الناس في عيني و كان رئيس ما عظم به في عيني صغر الدنيا في عينه كان خارجا من سلطان الجهالة فلا يمد يدا إلا على ثقة لمنفعة، كان لا يشتكي ولا يتسطخ ولا يتبرم، كان أكثر دهره صامتا، فإذا قال بذالقائلين، كان ضعيفا مستضعفا فإذا جاء الجد فهو الليث عاديا كان إذا جامع العلماء على أن يستمع أحقر منه على أن يقول، كان إذا غلب على الكلام لم يغلب على السكوت، كان لا يقول ما لا يفعل، وي فعل ما لا يقول، كان إذا عرض له أمران لا يدرك أيهما أقرب إلى ربه نظر أقربهما من هواه فخالفه كان لا يلوم [صفحه ٣٩٩] أحدا على ما قد يقع العذر في مثله». [٦٥٨]. او در چشم من از همهی مردم بزرگتر بود. بالآخرین صفتی که او را چنین بزرگ کرده بود این بود که دنیا در نزدش کوچک و از استبداد و سلطه‌ی جهالت به دور بود. او هرگز دست به سوی فرد مطمئنی دراز نمی کرد. مگر این که نفعی در آن نهفته بود. او شکوه و ناله نمی کرد و خشمگین نمی شد و از پای در نمی آمد. بیش تر اوقات خاموش بود و چون سخن می گفت سرآمد گویندگان بود، در رفتار عادی اش از غایت تواضع و فروتنی جلوه‌ای ناتوان داشت و چون نوبت به کار می رسید، همانند شیر پر قدرت کار را سریع انجام می داد. در محفل علما و دانشمندان به شنیدن علاقه‌مندتر بود تا گفتن. اگر کسی در سخن گفتن بر او غالب می شد در سکوت بر وی چیره نمی گشت. کاری را که انجام نمی داد نمی گفت و کارهایی را که نگفته بود انجام می داد. چون دو کار پیش می آمد که نمی دانست کدام یک نزدیک‌تر به رضای خداست، آن را که به هوای نفس نزدیک‌تر بود رها می نمود؛ بر کارهایی که سزاوار نبود و از وی سر می زد احادی را ملامت و سرزنش نمی کرد. [صفحه ٤٠٠]

توجه به حقوق دیگران و نتیجه تواضع

قال الحسن علیه السلام: «أعرّف الناس بحقوق اخوانه و أشدّهم قضاء لها، أعظمهم عند الله شأنها و من تواضع في الدنيا لاخوانه فهو عند الله من الصديقين و من شيعة على بن أبي طالب علیه السلام». [٦٥٩]. والآخرین مقام در نزد خداوند از آن کسی است که آشنا به حقوق مردم باشد و سعی در اداء آن نماید. و کسی که در برابر برادران دینی خود تواضع کند خداوند او را از راست گویان و شیعیان علی بن ابی طالب علیه السلام محسوب خواهد کرد. [صفحه ٤٠١]

مکارم اخلاق چیست؟

قال الحسن علیه السلام: مکارم الاخلاق عشره: صدق اللسان و صدق البأس و اعطاء السائل و حسن الخلق و المكافأة بالصناع و صلة

الرحم و التذمّر على الجار و معرفة الحق للصاحب و قرئ الضعيف و رأسهن الحياة. [۶۶۰]. مكارم اخلاق ده چیز است؛ ۱ - راستگوئی؛ ۲ - صداقت در خضوع و فقر ظاهري [۶۶۱]؛ ۳ - بخشش به سائل؛ ۴ - خوش خلقی؛ ۵ - پاداش در برابر کارها؛ ۶ - پیوند و رفت و آمد با خویشاوندان؛ ۷ - حمایت از همسایه؛ ۸ - حق شناسی یاران و همراهان؛ ۹ - مهمان نوازی؛ ۱۰ - در رأس همه اینها شرم و حیاست. [صفحه ۴۰۲]

همسایگان را بر خویش مقدم بدارید

عن الحسن بن علي عليهما السلام قال: «رأيت أمي فاطمة عليها السلام قامت في محرابها ليلة جمعتها، فلم تزل راكعه ساجده حتى اتضحت عمود الصبح و سمعتها تدعوا للمؤمنين والمؤمنات و تكثر الدعاء لهم، ولا تدعوا لنفسها بشيء فقلت لها يا أماه لم لا تدعين لنفسك كما تدعين لغيرك؟ فقالت يا بني: الجار ثم الدار». [۶۶۲]. مادرم فاطمه عليها السلام را می دیدم که شب های جمعه راست قامتanh در محراب عبادتش ایستاده و تا طلوع صبح به رکوع و سجود به سر می برد. خود می شنیدم که او برای مردان و زنان مؤمن دعا می کند و حتی آنان را نام می برد و [جهت برطرف شدن گرفتاری ها و برآورده شدن خواسته هایشان] بسیار دعا می کرد و لکن برای خویش سخنی نمی گفت و دعایی نمی کرد. عرض کردم: مادرم چرا برای خود همانند دیگران دعا نمی کنی؟! جواب داد، فرزندم: اول همسایه را مقدم دار و سپس خود و أهل خانه را. [صفحه ۴۰۳]

تقوا

بخشی از سخنان امام عليهما السلام درباره پرهیز کاری «اتقوا الله عباد الله و جدوا في الطلب و تجاه الهرب و بادروا العمل قبل مقطوعات النقمات و هادم اللذات، فإن الدنيا لا يدوم نعيمها ولا تؤمن فجيعتها ولا تقوى مساويها، غرور حائل و سناد مائل، فاتعظوا عباد الله بالعبر و اعتبروا بالأثر و ازدواجوا بالنعم و انتفعوا بالمواعظ. فكفى بالله معتصما و نصيرا و كفى بالكتاب حجيجا و خصيما و كفى بالجنة ثوابا و كفى بالنار عقابا و وبالا». [۶۶۳]. ای بندگان خدا از نافرمانی در برابر شر بپرهیزید و برای تحقق خواسته های خویش کوشش نمایید و از کارهای ناروا بگریزید و قبل از این که سختی ها به شما رو آورد و به آغوش مرگ بیفتید به کارهای نیک مبادرت ورزید. همانا نعمت های دنیا زود گذر و ناپایدار است و کسی از خطراها در امان نیست و مصون از بد بختی ها نخواهد بود. فریب خوردن دنیا مانع خوبیختی است و تکیه کردن بر آن سست و بی اساس است. ای بندگان خدا پندپذیر باشید و عبرت بگیرید و از تاریخ گذشتگان درس زندگی بیاموزید، نعمت ها (خوارکی ها و...) شما را مشغول نکند و از آخرت باز ندارد، از پندها و موعظه ها بهره گیرید. خدا در نگهداری کردن و یاری دادن به شما کفایت می کند و برای راهنمایی شما و حجت [صفحه ۴۰۴] در برابر دشمنانتان قرآن نیز کافی است، بهشت أجر و مزدی تمام برای نیکوکاران است و جهنم و آتش، کیفر و عقابی مکفی برای تبهکاران. [صفحه ۴۰۵]

چگونگی ورود به نماز

امام حسن مجتبی عليهما السلام هر گاه می خواست نماز به پا دارد بهترین لباس های خویش را می پوشید، بعضی از آن حضرت سبب آن را پرسیدند؟ فرمود: «إن الله جميل يحب الجمال فأتجمل لربى و قرأ: يا بني آدم خذوا زينتكم عند كل مسجد» [۶۶۴]. همانا خداوند زیبا است (منبع و مجمع همه زیبایی هاست) و زیبایی را دوست دارد و چنانچه من در وقت اقامه نماز لباس زیبا به تن می کنم فقط به خاطر پروردگار و خالق می باشد، در آن هنگام آیه شریفه ذیل را خواند: ای انسان ها به هنگام عبادت خداوند لباس های زیبا و زینتی خود (بهترین لباس هایتان) را بپوشید. امام عليهما السلام به آیه شریفه استشهاد و استدلال می کند که هنگام

برپا کردن نماز لازم است بهترین لباس‌های فاخر و زیستی خود را بپوشید، زیرا انسان خود را در محضر خدا می‌بیند و با او سخن می‌گوید. [صفحه ۴۰۶]

دعای قنوت

ابی الجوزاء می‌گوید: خدمت امام مجتبی علیه السلام بودم که می‌فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله دعای دست را در نماز و تر [و نماز صبح] به من چنین آموزش داد: «رب اهدنی فیمن هدیت و عافنی فیمن عافیت و تولنی فیمن تولیت و بارک لی فیما أعطیت و فنی شر ما قضیت انک تقضی و لا یقضی عليك انه لا يذل من والیت تبارک ربنا و تعالیت». [۶۶۶]. پروردگار! مرا به راه کسانی هدایت کن که خود آنها را هدایت فرمودی و سلامتی را آن گونه عنایت کن که به آنها عنایت کردی و دوست بدار مرا همان طوری که آنها را دوست داشتی و برکت ده در آنچه بر من ارزانی داشتی و نگهدار مرا از شر و بدی آنچه حاکم کردی (در سایه اعمال زشت، بعضی از شرور به صورت طبیعی سراغ انسان می‌آید که عکس العمل افعال و کردار شخص است)، همانا تو حاکم بر همه‌ی اشیا هستی و هیچ چیز بر تو غالب نخواهد بود. پروردگار! خوار و ذلیل نمی‌شود کسی را که تو دوست بداری. پاک و منزه و بلند مرتبه است پروردگار ما. [صفحه ۴۰۷]

چکونگی ورود به مسجد

امام مجتبی علیه السلام به هنگام ورود به مسجد سر را به طرف آسمان بلند می‌کرد و می‌فرمود: «اللهی خصیفک ببابک یا محسن قد اتاک المseiء، فتجاویز عن قبیح ما عندی بجمیل ما عندک یا کریم». [۶۶۷]. پروردگار! مهمان تو جلو در خانه‌ات ایستاده است. ای نیکوکار! بنده‌ی تباہکار و بدرفتار به درگاهات شتافته، از زشتی‌هایی که مرتکب شده به خاطر زیبایی‌های که در نزد تو است در گذر و بیخش، ای بخشند و کریم. [صفحه ۴۰۸]

فواید رفت و آمد به مسجد

قال المجتبی علیه السلام: «من أداء الاختلاف إلى المسجد أصاب احدى ثمان: آية محكمة و أخاً مستطرفاً، و علماً مستطرفاً، و رحمةً متتظرةً و كلامًةً تدل على الهدى، أو ترده عن ردى، و ترك الذنوب حباً أو خشيةً». [۶۶۸]. کسی که به مسجد رفت و آمد (تردد) داشته باشد، بر یکی - یا بیشتر - از نعمت‌های هشتگانه دسترسی پیدا خواهد نمود: الف) استدلال‌های استوار و محکم در امور دینی خود (اعتقادی، فقهی، سیاسی و...). ب) دستیابی به دوستان سودمندی که تردد با آنها مایه بهره‌وری است. پ) معلومات و دانش تازه و شگفت‌انگیز. ت) رحمت و نعمتی که در انتظار اوست. ث) دستیابی به سخنان هدایت کننده‌ای که شخص را به ره راست رهبری می‌کند. ج) دسترسی به مطالبی که انسان را از پستی‌ها و ضد ارزش‌ها دور می‌دارد. [صفحه ۴۰۹] چ) دوری از گناهان و محرمات یا بدان جهت که ترک گناه را دوست می‌دارد. ح) پرهیز از گناه، یا بدان جهت که می‌ترسد [گرفتار عقوبت الهی شود یا آبرو و حیثیت خود را با انجام گناه از بین ببرد]. [صفحه ۴۱۰]

توجه به قیامت

گاهی امام علیه السلام را محزون و اندوه‌گین می‌دیدند به طوری که اشک‌های چشم امام علیه السلام بر روی صورتش حاری بود، از آن حضرت می‌پرسیدند چرا شما محزونید و گریه می‌کنید و حال این که شما وارث پیامبر و وصی او هستید؟ فرمود: «انما أبکي لخلصلتين: لهول المطلع، و فراق الأئمة» [۶۶۹]. گریه‌ی من برای دو چیز است: الف؛ وحشت از ورود به صحنه قیامت؛ ب؛ جدایی از

دوستان و عزیزانی که انسان بدان‌ها وابسته و علاوه‌مند است. [صفحه ۴۱۱]

رمضان ماه آزمایش

روزی عید فطری بود، امام مجتبی علیه السلام به جمعی که مشغول به بازی و خنده بودند برخورد، بالای سر آنان ایستاد و فرمود: «ان الله جعل شهر رمضان مضمرا لخلقه فيستبقون فيه بطاعته الى مرضاته، فسبق قوم ففازوا و قصر آخرون فخابوا، فالعجب كل العجب من ضاحك لاعب في اليوم الذي يثاب فيه المحسنون ويختبر فيه المبطلون، وأيم الله لو كشف الغطاء لعلموا أن المحسن مشغول باحسانه والمسيء مشغول بسائمه، ثم مضى». [۶۷۰] خداوند ماه رمضان را میدان مسابقه و بهره‌برداری برای مخلوق خویش قرار داده که با اطاعت و بندگی بر یکدیگر پیشی و سبقت گیرند و خشنودی خدای را به دست آورند، گروهی سبقت جستند و مسابقه را بردن و گروهی دیگر عقب ماندند و متضرر شدند. شگفت و تعجب از آنانی که در روز پاداش گرفتن نیکوکاران و زیان دیدن بی‌هدفان به خنده و لهو و لعب پرداخته‌اند. به خدا قسم اگر حجاب‌ها برکنار شود، خواهید دید نیک‌رفتار به نیکی خویش مشغول است و بدکردار به رفتار بدش گرفتار است، [یعنی قیامت خویش را به چشم خود می‌بیند و نتایج رمضان را مشاهده می‌کنید] سپس آن‌ها را به حال خویش گذاشت و رفت. [صفحه ۴۱۲]

چاره‌اندیشی در ترک گناه

مردی خدمت امام مجتبی علیه السلام رسید، عرض کرد: من بندی گنه کاری هستم و نمی‌توانم گناه نکنم، ای فرزند پیامبر خدا! مرا پند و اندرز ده و موعظه کن. حضرت فرمود: «افعل خمسة أشياء و اذنب ما شئت، لا تأكل رزق الله و اذنب ما شئت، و اطلب موضعا لا-يراك الله و اذنب ما شئت، و اخرج من ولاية الله و اذنب ما شئت، و اذا جاء ملك الموت ليقبض روحك فادفعه عن نفسك و اذنب ما شئت، و اذا دخلك مالك النار فلا تدخل في النار و اذنب ما شئت.» [۶۷۱]. چنانچه نمی‌توانی ترک گناه کنی، پس پنج کار را انجام ده و هر چه می‌خواهی گناه کن: الف) روزی خدا را نخور؛ ب) گناه را در جایی انجام ده که خداوند تو را نبیند. پ) از سرزمین خدا دور شو و برو به جایی که در زیر سلطه و قدرت خداوند نباشد. ت) آن گاه که فرشته‌ی مرگ خواست جانت را بگیرد او را از خود دور کن. [صفحه ۴۱۳] ث) هنگامی که مالک دوزخ خواست تو را داخل آتش کند، پس با قدرت ایستادگی کن و داخل نشو، این پنج عمل را انجام بده و هر چه خواستی گناه کن. [صفحه ۴۱۴]

رذایل اخلاقی (تکبر، حرص، حسد)

در جهت آثار شوم بعضی از رذایل اخلاقی امام مجتبی علیه السلام فرمود: «هلاك الناس في ثلاثة: الكبر والحرص والحسد، فالكبير هلاك الدين وبه لعن ابليس، والحرص عدو النفس وبه اخرج آدم من الجنة، والحسد رائد السوء ومنه قتل قabil هابيل.» [۶۷۲]. سه چیز مردم را به هلاکت می‌رساند: تکبر، حرص و حسد. خود بزرگ پنداشتن دین انسان را از بین می‌برد، همان طوری که شیطان تکبر کرد و دینش نابود شد و منفور گردید. حرص و آز دشمن شخصیت هر فرد است، همان طوری که آدم ابوالبشر به واسطه حرصی که در وی به وجود آمد از بهشت الهی رانده شد. حسد (آرزوی زوال نعمت از دیگران) راهبر بدبهختی‌ها و تیره‌روزی‌ها است، به واسطه‌ی حسد، قabil هابيل را کشت. و در جای دیگر درباره صفت بخل فرمود: «البخل جامع للمساوی و العیوب و قاطع لل媦ودات من القلوب؛ بخل سرآمد همه‌ی بدی‌ها و زشتی‌هاست که محبت و دوستی را از دل‌ها جدا می‌نماید.» مردی پرسید صفت بخل چیست؟ [صفحه ۴۱۵] فرمود: «هو أن يرى الرجل ما أنفقه تلفا و أمسكه شرفا» [۶۷۳]؛ بخل آن است که انسان آنچه را جمع می‌کند شرف بداند و هر چه را انفاق می‌کند تلف بشمارد. [صفحه ۴۱۶]

آداب غذا خوردن

قال الامام الحسن عليه السلام في المائدة اثنتي عشر خصلة يجب على كل مسلم أن يعرفها، أربع فيها فرض، وأربع سنة، وأربع تأديب. الفرض: المعرفة، الرضا، التسمية، الشكر. السنة: الوضوء قبل الطعام، الجلوس على الجانب الأيسر، الأكل بثلاثة أصابع، ولعق الأصابع. التأديب: الأكل مما يليك، تصغير اللقمة، تجويد المضغ، قلة النظر في وجوه الناس. [۶۷۴]. امام حسن عليه السلام فرمود: سزاوار است مسلمان به هنگام غذاخوردن دوازده چیز را رعایت نماید که چهار تای آن واجب (اخلاقی) و چهار امر دیگر آن سنت (دارای ثواب) است و چهار تای باقی مانده آن از آداب و اخلاق محسوب می‌گردد. اما چهار امر لازم: (الف) شناسایی غذا؛ (ب) خشنود بودن بدانچه روزی‌ات گردیده؛ (پ) نام خدا را بر زبان جاری کردن (بسم الله گفتن)؛ (ت) شکر گزاری در برابر نعمتی که به تو داده شده. [صفحه ۴۱۷] اما چهار موضوعی که مراعات آن شواب دارد و سنت است: (الف) وضو گرفتن پیش از شروع به غذا؛ (ب) نشستن بر جانب چپ بدن؛ (پ) چنانچه با دست غذا می‌خورد با سه انگشت لقمه را بردارد و در میان دهان بگذارد؛ (ت) انگشتان خود را بليسد. و چهار امر باقی مانده که از اخلاق و ادب اسلامی محسوب می‌شود: (الف) لقمه را از جلو خوش بگيرد؛ (ب) لقمه‌های غذا را کوچک بردارد؛ (پ) غذا را خوب بجوده؛ (ت) به صورتی دیگرانی که با او هم غذا هستند کمتر نگاه کند. و در جای دیگر امام حسن عليه السلام فرمود: «غسل اليدين قبل الطعام ينفي الفقر وبعد ينفي الهم» [۶۷۵]؛ شستشوی دو دست قبل از غذا فقر و بیچارگی را از بین می‌برد و بعد از غذا غم و غصه را محو می‌کند. [صفحه ۴۱۸]

چرا وحشت از مرگ؟

قال له رجل: «يابن رسول الله صلى الله عليه و آله ما لنا نكره الموت ولا نحبه؟ فقال عليه السلام: انكم أخرتم آخر لكم و عمركم دنياكم، فأئتم تكرهون النقلة من العمران الى الخراب». [۶۷۶]. مردی از امام مجتبی علیه السلام پرسید: چرا سفر مرگ برای ما ناخوش آیند است و از او استقبال نمی‌کنیم؟ حضرت فرمود: شما خانه‌ی آخرت را خراب کرده‌اید و خانه‌ی دنیا خود آباد، طبیعی است که انتقال از جایگاه آباد به جایگاه خراب برای شما (و هر کسی) ناخوش‌ایند خواهد بود. [صفحه ۴۱۹]

هرگز نیازمند را دست خالی بر نگردانید

«قيل له: لأى شيء لا نراك ترد سائل و ان كنت على ناقفة؟ فقال عليه السلام: «أنى لله سائل، وفيه راغب، وأنا أستحيى أن أكون سائلاً و أرد سائل، و إن الله عودني عادةً أن يفيض نعمه على و عودته أن أفيض نعمه على الناس فأخشى ان قطعت العادةً أن يمتنعني العادةً». وأنشد يقول: اذا ما أتاني سائل قلت مرحباً بمن فضلها فرض على معجل و من فضلها فضل على كل فاضل و أفضل أيام الفتى حين يسأل» [۶۷۷]. عده‌ای در محضر امام مجتبی علیه السلام بودند، در آن جا گفته شد: چگونه است که شما هرگز سائل و نیازمندی را نامید برنمی‌گردانید، گرچه سوار بر اشتر - در حالت رفتمن - باشید؟ فرمود: من هم به درگاه خداوند محتاج و سائل هستم و می‌خواهم که خداوند مرا محروم نگردداند و شرم دارم که با چنین امیدواری سائلان را نامید کنم. خدایی که نعمت‌هایش را بر من ارزانی می‌دارد، می‌خواهد که من هم به مردم کمک کنم و می‌ترسم که اگر بخشنش خود را از مردم دریغ دارم، خداوند هم عنایتش را از من دریغ دارد و منع نماید، آن گاه این شعر را خواند: [صفحه ۴۲۰] هر گاه سائلی به نزد من آید به او خوش آمد و آفرین می‌گوییم، زیرا بخشنش نمودن به او بر من واجب است؛ و از آن جهت که او سبب خیر گردیده، بر من بخشنده برتری دارد و نیکوترين روزهای جوانمردان روزی است که از آنها درخواست کمک شود. [صفحه ۴۲۱]

نیکی را این گونه پاسخ دهد

قال أنس بن مالك: «حيث جارية للحسن عليه السلام بطاقة ريحان، فقال عليه السلام لها: أنت حرة لوجه الله. فقيل له في ذلك: فقال عليه السلام هكذا أدبنا الله - تعالى - قال: و اذا حيتم بتحية فحيوا بأحسن منها [٦٧٨] ، و كان أحسن منها اعتقادها. و كان يقول: ان السخاء على العباد فريضة لله يقرأ في كتاب محكم وعد العباد الأسيخاء جنانه وأعد للبخلاء نار جهنم من كان لا تندى يداه بنائل للراغبين فليس ذاك بمسلم» [٦٧٩]. يکی از کنیزان امام مجتبی علیه السلام دسته گلی را به آن حضرت هدیه کرد. حضرت در پاسخ به او فرمود: تو را در راه خدا آزاد نمودم. پس از این پاسخ زیبا بعضی گفتند: در برابر یک دسته گل، آزادی او یعنی چه؟! حضرت فرمود: خداوند این گونه ما را تربیت نموده است، زیرا فرموده: آن گاه که جهت احترام به شما، هدیه‌ای دادند و یا تهنيت فرستادند، شما با وضع بهتری پاسخ گوی تهنيت آنان باشید، سپس فرمود: برتر از هدیه‌ی او آزادی و [صفحه ٤٢٢] رهایی وی بود. و اشعار زیر را خواند: بخشندگی بر بندگان فریضه‌ای از جانب خداست که در قرآن محکم آمده است؛ خداوند بندگان بخشنده‌اش را وعده‌ی بهشت و بخیلان را وعده‌ی جهنم (دوزخ) داده است؛ هر کس دست بخشندگی را به سوی نیازمندان دراز نکند او در زمرة‌ی مسلمانان حقیقی نخواهد بود. [صفحه ٤٢٣]

اهمیت غذای روحی

قال الحسن بن علی علیهم السلام: عجبت لمن یتفکر فی مأکوله کیف لا یتفکر فی معقوله، فیجنب بطنه ما یؤذیه، و یodus صدره ما یردیه». [٦٨٠]. امام حسن علیه السلام فرمود: در شکفتمن از کسی که درباره‌ی خوراکی‌های خود اندیشه و تأمل می‌کند و لیکن درباره‌ی نیازمندی‌های فکری و عقلی اش تأمل نمی‌کند، پرهیز می‌کند از آنچه معده‌اش را اذیت می‌نماید و لکن سینه و قلب خود را از پست ترین چیزها پر می‌کند. [صفحه ٤٢٤]

پند و اندرز

مردی خدمت امام مجتبی علیه السلام رسید، گفت: آقا! خانه‌ای تازه ساخته‌ام، دوست دارم در آن متزل جهت تیمن و تبرک داخل شوید و دعا کنید. امام علیه السلام به متزلش داخل شد و نگاهی به اطراف کرد و فرمود: «آخر جلت دارک و عمرت دار غیرک أحبک من فی الأرض و مقتک من فی السماء» [٦٨١]. ویران کردی خانه‌ی خویش را و آباد کردی خانه‌ی دیگری را که بهترین افراد برای تو در روی زمین است و دشمن تو در آسمان‌هاست. [صفحه ٤٢٥]

سه نکته‌ی اساسی

قال المجتبی علیه السلام: «حسن السؤال نصف العلم، ومداراة الناس نصف العقل، والقصد في المعيشة نصف المؤونة». [٦٨٢]. پرسش صحیح و نیکو نیمی از دانش را به فرد مورد سؤال خواهد داد. سازش و مدارا نمودن با مردم نیمی از تدبیر و اندیشه‌ی انسانی است. میانه‌روی و مراعات اقتصاد در زندگی، نیمی از مخارج را کاهش می‌دهد. [صفحه ٤٢٦]

ثمرات بردباری

مردی از سرزمین شام حسن بن علی علیه السلام را سوار بر مرکب دید، آن مرد حضرت را لعن و نفرین می‌نمود. امام مجتبی علیه السلام اهانت‌های او را شنید و سپس رو به او کرد و سلام نمود، در حالی که خنده‌ای بر لب داشت، فرمود: «أيها الشیخ أظنك

غیریا و لعلک شبہت و لو استعیننا اعتباک و لو سألتنا أعطیناک و لو استرشدتنا أرشدناک و لو استحملتنا أحملناک و ان کنت جائعاً أشبعناک و ان کنت عریاناً کسوناک و ان کنت محتاجاً أغیناک و ان کنت طریداً آویناک و ان کان لک حاجه قضیاناها لک، فلو حرکت رحلک الینا و کنت ضیفنا الی وقت ارتحالک کان أعود عليك، لأن لنا موضعاً رحباً و جاهماً عریضاً و مالاً كثیراً [۶۸۳]. ای مرد! به گمانم شما در این شهر [مدينه منوره] غریبی و چه بسا امر بر تو مشتبه شده که لعن و نفرین می کنی، چنانچه نیازمند خشنودی هستی (و می خواهی عقده دل خالی کنی) تو را خشنود می کنیم، اگر نیازمند و محتاجی، نیازت را برطرف می سازیم و اگر از ما راهنمایی بخواهی تو را ارشاد می کنیم و چنانچه در جابه جایی خود مساعدت می خواهی کمکت می کنیم، اگر گرسنهای سیرت می کنیم و اگر برنهای تو را جامه می پوشانیم و تو را بی نیاز می کنیم و اگر آواره و بی پناهی پناهت می دهیم و چنانچه نیازمندی دیگری داری بر می آوریم و اگر [صفحه ۴۲۷] بار سفرت را به سوی ما بستهای تا زمان رفتت [به مقدار دلخواه] از تو پذیرایی می کنیم، زیرا جایگاه پذیرایی و مهمانی وسیعی داریم و از جهت مال هم در مضیقه نیستیم. آن مرد پس از شنیدن این مطالب متأثر شد و گریه کرد و گفت: گواهی می دهم که تو خلیفه و جانشین واقعی خداوند در روی زمینی. خداوند خود می داند که امامت و رسالتش را در چه جایی قرار دهد، تو و پدرت منفورترین چهره در نزد من بودید، و لیکن الان [با این برخورد] شما بهترین مخلوق در نزد من هستید و شما را می ستایم. آن گاه مرکب خود را به سوی خانه ایام محتبی علیه السلام روانه کرد و در خانه ای آن حضرت تا زمان رفتنش میهمان بود و از معتقدان و محبان آن بزرگوار گردید. [صفحه ۴۲۸]

حضرت مهدی از زبان امام محتبی

قال المحتبی علیه السلام: «الأئمة بعد رسول الله صلى الله عليه و آله اثنا عشر؛ تسعه من صلب أخي الحسين و منهم مهدي هذه الأمة». [۶۸۴]. امام محتبی علیه السلام فرمودند: امامان و پیشوایان بعد از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله دوازده نفر هستند که نفر آنها از فرزندان برادرم حسین می باشند و از جمله‌ی آنها مهدي این امت است. و در جای دیگر فرمود: «ذلك التاسع من ولد أخي الحسين ابن سيده الاماء، يطيل الله عمره في غيته، ثم يظهره بقدرته في صورة شاب دون الأربعين سنة، و ذلك ليعلم أن الله على كل شيء قادر». [۶۸۵]. آن نهمین نفر از فرزندان برادرم حسین، فرزند أشرف کنیزان (ترجمه [۶۸۶]. [صفحه ۴۲۹]) است، در دوران غیبتش خداوند طولانی می کند عمرش را سپس آشکار می نماید او را به قدرت خویش به صورت جوانی که کمتر از چهل سال دارد. بدین وسیله خداوند ثابت می کند که بر ایجاد همه‌ی اشیا قادر و تواناست. [صفحه ۴۳۳]

كتابشناسي

كتابنامه امام حسن محتبی

آشنایی با کتاب‌های گوناگون در موضوع واحد از جمله‌ی اموری است که به شخص محقق و خواننده بینشی باز و دیدی گسترده می بخشند، به طوری که می تواند با مراجعته به آنها مسائل اختلافی را پس از بررسی کوتاه بفهمد و بهترین آنها را انتخاب کند و نیز مطالب اتفاقی را راحت‌تر به دست آورد. با توجه به این که قلم به دستان مزدور و جاهل بنی امیه و بنی عباس در گذشته و دشمنان اسلام و به ویژه اهل بیت علیهم السلام در روزگار ما، مطالب بی اساس را نسبت به پیشوای دوم نوشتند و بر شخصیت بزرگوار و یگانه‌ی بعد از امیر مؤمنان علیه السلام یعنی حسن بن علی علیه السلام ستم روا داشته‌اند. بحمد الله نویسنده‌گان متعدد تألیفات مستقل و غیر مستقل فراوانی برای رفع اتهامات از امام محتبی علیه السلام نگاشته‌اند که یاد آوری همه آنها کاری دشوار و غیر ممکن است، زیرا هر کس که در تاریخ عمومی و به ویژه اهل بیت علیهم السلام قلم زده، به طور مسلم مطالبی را در جهت

ایفای وظیفه خود نسبت به سبط اکبر رسول خدا صلی الله علیه و آله آورده است، از این رو لازم دیدیم بعضی از بزرگانی که به صورت مستقل برای رفع اتهامات و خشی نمودن تهاجم فرهنگی دشمن قلم زده‌اند و به قدر توان خویش دومین اختر تابناک امامت و ولایت حسن بن علی علیه السلام را معرفی کرده‌اند و نیز از تأییفاتشان یاد کنیم تا با نوشتار [صفحه ۴۳۴] آن‌ها آشنای گشته و تقدیری ناچیز از آن عمل خدا پسندانه و ارزشمند آنان به عمل بیاوریم، باید توجه داشت که در صدد تأیید و تکذیب محتویات کتاب‌های معرفی شده نیستیم. [صفحه ۴۳۱]

تألیفات

تألیفات عربی

- ۱) أشعة من حياة الإمام الحسن بن على عليه السلام، گروهی از نویسنده‌گان، دارالتوحید، کویت ۱۳۵۹ هـ. ش. / ۱۴۰۰ هـ. ق. (۷۷ صفحه، جیبی).
- ۲) الإمام الحسن عليه السلام، گروهی از نویسنده‌گان، موسسه البلاغ، تهران ۱۳۶۳ هـ. ش / ۱۴۰۵ هـ. ق. (۹۳ صفحه، جیبی). این کتاب به فارسی هم ترجمه شده است.
- ۳) الإمام الحسن بن على عليه السلام، على محمد على دخيل، دارتراث الاسلامي، بيروت، (۱۰۴ صفحه، جیبی). مؤلف موضوعات جالب توجهی را مطرح کرده و مطالب اندکی در تبیین آن‌ها آورده است، مانند: امام مجتبی علیه السلام در قرآن و احادیث نبوی (مجموعاً به سه آیه‌ی مربوط به اهل بیت پرداخته و دو یا سه روایت هم آورده است)، عبادات و ادعیه و استجابت دعای آن حضرت، صلح، مناظرات و... و در آخر مطالب خویش را با نقل سخنان بعضی از دانشمندان و بزرگان درباره سبط اکبر رسول خدا صلی الله علیه و آله به پایان برده است.
- ۴) الإمام الحسن عليه السلام، شیخ محمد حسن آل یاسین، المکتب العالمي، [صفحه ۴۳۶] بيروت، (۱۹۰ صفحه، قطع رقعی). مؤلف آن به تبیین موضوعات ذیل پرداخته است: ولادت و دوره‌ی جوانی امام، بررسی نسبت‌های دروغ ازدواج‌ها و طلاق‌های مکرر، شرکت در فتوحاتی همچون طبرستان و جنگ‌های جمل و صفين، بیعت مردم با امام مجتبی علیه السلام، شهادت امیرمؤمنان علیه السلام، اصرار و پافشاری برای جنگ با معاویه و خیانت بعضی از افراد لشکر و نقل چند مناظره و گفتگوی آن حضرت در برابر معاویه و حاکمان شام.
- ۵) الإمام الحسن بن على، توفیق ابوعلم، مطبعة السعادة، قاهره ۱۳۹۱ هـ. ق. (۱۵۳ صفحه، قطع وزیری).
- ۶) الإمام الحسن عليه السلام قدوة وأسوة، سید محمد تقی مدرس، رابطة الاخوة الاسلامية، قم ۱۳۶۵ هـ. ش / ۱۴۰۴ هـ. ق) (۹۶ صفحه، قطع رقعی). این کتاب به فارسی ترجمه شده است.
- ۷) الإمام الحسن عليه السلام الكوثر المهدور، سليمان کتانی، دارالكتاب الاسلامى، قم (۱۶۰ صفحه). کتانی؛ اهل لبنان و تابع آیین مسیح علیه السلام است. او با قلم شیوا و زیبایش خواننده را مسحور خویش می‌سازد، در عین حال که مطالب به صورت کلی و فشرده مطرح شده است.
- ۸) الإمام حسن بن على المجتبی علیه السلام، عبدالودود امین، دارالتجیه الاسلامی، کویت ۱۳۵۹ هـ. ش. (۱۴۰۰ / ۷۶ صفحه، قطع رقعی). محقق محترم شیخ عفیف نابلسی بر آن مقدمه‌ای نوشته و به مصادر و مراجع آن نیز مراجعه کرده‌اند.
- ۹) الإمام المجتبی (ابومحمد الحسن بن على عليهما السلام)، حسن مصطفوی، مکتبه المصطفوی، نشر الكتاب، قم (۲۵۰ صفحه، قطع وزیری). مؤلف سعی کرده که از کتاب‌های روایی و تاریخی و رجالی اهل سنت [صفحه ۴۳۷] استفاده کند. محورهای اصلی کتاب را موضوعات زیر تشکیل می‌دهد: ولادت، مقام و منزلت، شرکت فعال امام در امور سیاسی و اجتماعی، حالات و صفات شخصی آن حضرت، مانند عبادات، کرامات، بردباری، خلافت، مکاتبات، صلح، مسمومیت و ذکر بعضی از گفتگوها.
- ۱۰) بلاغة الإمام الحسن عليه السلام، شیخ عبدالرضا الصافی، شکوری، ۱۳۷۳ هـ. ش. (وزیری، ۱۶۰ صفحه).
- ۱۱) ترجمة الإمام الحسن عليه السلام من تاريخ مدينة دمشق، ابوالقاسم علی بن حسن بن وهبة الله بن عبدالله شافعی (ابن عساکر)، به تحقیق شیخ محمد باقر محمودی، مؤسسه محمودی، بيروت (رحلی، ۲۴۵ صفحه). نویسنده ابتدا ولادت امام مجتبی علیه السلام و اظهار محبت‌های رسول

خدا صلی الله علیه و اله در جاهای مختلف نسبت به آن حضرت و امام حسین علیه السلام را بیان داشته، آن گاه به امور اخلاقی، عبادی، اجتماعی و برخوردهای آن حضرت با افراد، به ویژه همسران و همسایگان پرداخته و بررسی کوتاهی دربارهٔ جریان صلح و درگیری‌های آن حضرت با معاویه و چگونگی مسمومیت و شهادت و انعکاس شهادت آن بزرگوار دارد و در پایان، اقوال گوناگونی را در تاریخ شهادت آن حضرت ذکر می‌کند و صحت و برتری بعضی از اقوال را تأیید می‌نماید. مولف در همهٔ کتاب سعی نموده است که مطالب، متکی به روایات و احادیث تاریخی باشد.^{۱۲} الحسن بن علی علیه السلام، دراسهٔ و تحلیل، کامل سلیمان، دارالفکر، ۱۳۷۳ ه. ق. (۲۲۳ صفحه، قطع رقعی).^{۱۳} الحسن بن علی علیه السلام عام الجماعة، عبدالقدار احمد الیوسف سامرائی، مطبعة الهلال، بغداد ۱۹۴۸ م. (۱۶۷ صفحه، قطع رقعی). مؤلف از نویسنده‌گان اهل سنت و ساکن عراق بوده است.^{۱۴} حلیم آل بیت‌الامام حسن بن علی علیه السلام، موسی محمد علی، عالم الكتب، بیروت ۱۴۰۵ ه. ق. (۲۲۷ صفحه، قطع وزیری). [صفحه ۴۳۸] مؤلف از نویسنده‌گان پرتوان اهل سنت است که توانسته بخشی از زندگی امام محتبی علیه السلام را به خوبی ترسیم نماید.^{۱۵} حیاء‌الامام الحسن، محمود شبیلی، بیروت. (نویسنده از اهل سنت است).^{۱۶} حیاء‌الامام الحسن بن علی، باقر شریف قرشی، ۲ ج، دارالكتب العلمیه، قم. مؤلف سعی کرده است زندگی امام حسن محتبی علیه السلام را به صورت گسترده و اساسی بحث و بررسی کند. ابتدا به صورت گذرا زندگی و ازدواج فاطمه‌ی اطهر علیه السلام و علی بن ابی طالب علیه السلام را مورد توجه قرار داده و سپس استعدادها و نبوغ ذاتی آن حضرت را بررسی کرده است. آن گاه به بیان قضایایی پرداخته که در زمان جدش، رسول خدا صلی الله علیه و آله و دوره خلافت ابوبکر و عمر و عثمان به وجود آمده و در شکل گیری شخصیت اجتماعی و سیاسی آن حضرت مؤثر بوده است. سپس به نقش آن بزرگوار در کنار پدر خویش اشاره نموده است و در جلد دوم موضوعات زیر را مورد بررسی قرار داده است: چگونگی بیعت مردم، درگیری‌های آن حضرت با معاویه، داستان صلح، مواد مطرح شده در صلح نامه، خیانت‌ها و پیمان شکنی‌های معاویه، توطئه‌ی او در مسمومیت امام محتبی علیه السلام، شهادت آن حضرت و انعکاس آن را نوشتہ و مطالب خود را به پایان رسانده است.^{۱۷} الحياة السياسية للامام الحسن علیه السلام في عهد الرسول صلی الله علیه و آله و الخلفاء الثلاثة بعده، جعفر مرتضی عاملی، جامعه‌ی مدرسین، نشر اسلامی، قم (۱۶۹ صفحه). مؤلف زندگی سیاسی امام محتبی علیه السلام را در دوران رسول خدا صلی الله علیه و آله و خلفای سه گانه به صورت فشرده بیان داشته است.^{۱۸} الروائع المختاره من خطب الامام الحسن السبط (كتبه و رسائله و كلمات القصار)، سید مصطفی موسوی، مدرسه‌ی چهل ستون، ۱۴۰۰ ه. ق. (۱۳۰ صفحه [۴۳۹])^{۱۹} صفحه، قطع وزیری).^{۲۰} الخامس الخلفاء الراشدين الامام الحسن بن علی، حسن كامل ملطاوي، القاهرة، ۱۴۱۴ ه. ق / ۱۹۹۴ م. صلح الحسن علیه السلام، عبدالرحمن بن کثیر هاشمی، (نجاشی رجالی مشهور آن را با چهار واسطه روایت کرده است، به نقل از الذریعه، ج ۵، ص ۸۶).^{۲۱} صلح الحسن علیه السلام، شیخ راضی آل یاسین، چاپ سوم، بیروت، ۱۳۸۹ ه. ق. (۳۷۴ صفحه قطع وزیری). مؤلف کوشیده به توضیح اسباب و علل به وجود آمدن صلح پردازد، از این رو مطالب مربوط به صلح را قبل از بیعت مردم با آن حضرت و بعد از آن بررسی کرده و مواد صلح نامه را به طور مفصل مطرح نموده است، آن گاه به پیمان شکنی‌های معاویه و حکام شام و نیز توطئه‌ی مسموم نمودن آن حضرت که از سوی معاویه انجام گرفت توضیح داده و در پایان، «صلح امام حسن» و نهضت امام حسین علیهم السلام را مقایسه می‌نماید. این کتاب به فارسی ترجمه شده است.^{۲۲} صلح الامام الحسن «اسبابه و نتائجه»، سید محمدجواد فضل الله، دارالغدیر، بیروت، ۱۳۹۲ ه. ق. (۲۴۰ صفحه، قطع رقعی).^{۲۳} صلح الحسن [علیه السلام] و معاویه، شیخ ابی العباس احمد بن سعید (ابن عقده زیدی جارودی)، به نقل از الذریعه، ج ۱۵، ص ۸۶.۲۴ عوالم العلوم و المعارف و الأحوال من الآيات و المعارف و الأقوال، الامام الحسن بن علی علیه السلام، علامه شیخ عبدالله بن نورالله بحرانی اصفهانی، ۲ ج، موسسه‌ی امام المهدي (عج)، قم (۱۲۰۰ صفحه، قطع وزیری).^{۲۵} کلمة الامام الحسن علیه السلام، سید حسن شیرازی، چاپ چهارم، موسسه‌ی الوفاء، بیروت (۲۵۶ صفحه، قطع وزیری). مؤلف در این نوشتار مقدار زیادی از سخنان امام را

جمع آوری نموده و این کتاب توسط آقای علیرضا میرزا محمد به فارسی ترجمه شده است. [صفحه ۲۶ [۴۴۰] مسنده کلمات الامام المجتبی علیه السلام، الشیخ عزیزالله العطاردی، انتشارات عطارد، ۱۳۷۳ ه. ش. (۸۰۰ صفحه، قطع وزیری). ۲۷) مقتل الحسن عليه السلام، ابوالفرج علی بن حسین اصفهانی - متوفی ۳۵۶ ق -، به تحقیق سید مصطفی مرتضی قروینی (به نقل از مجله ترااثنا، ش ۱۳، ص ۲۵۴). ۲۸) منیه الطالب فی مولد الامام الحسن بن علی بن ابی طالب علیه السلام، ابوعزیز محمد بن عبد الله بن محمد خطی بحرانی، مطبعة الحیدریة، نجف، بی تا ۱۱۶۷ ق (۵۶ صفحه، رقعی). ۲۹) وفاة الامام الحسن بن علی علیه السلام، شیخ علی آل سیف، مکتبة الحیدریة، نجف، (۳۰) ولادة امام حسن المجتبی علیه السلام، محمد حسین طالقانی، دارالمعارف، نجف ۱۳۸۷ ه. ق. (۶۳ صفحه، قطع رقعی). ۳۱) هل تعرف الامام الحسن علیه السلام، محمد حسن نائینی. [صفحه ۴۴۱]

تألیفات فارسی

- ۱) آفتایی در هزاران آئینه، جواد نعمتی، سازمان تبلیغات اسلامی (۱۲۰ صفحه). ۲) از گوشه و کنار تاریخ، سید علی شفیعی، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، تهران، کتابخانه صدر. (۸۷ صفحه، قطع وزیری). در این کتاب فقط موضوع اتهام کثرت ازدواج و طلاق در مورد امام مجتبی علیه السلام با توجه به روایات و مطالب تاریخی و راویان آنها بحث و بررسی شده است. ۳) اسرار صلح امام حسن علیه السلام، محمد علی انصاری ارآکی، بی تا، تهران، ۱۳۸۶ ه ق (۸۰ صفحه). ۴) امام حسن [علیه السلام] پرچمدار صلح و آزادی، مهدی پیشوایی، انتشارات توحید، قم. (۱۶۰ صفحه، جیبی). کتابی است که چند محور از زندگی امام مجتبی علیه السلام، مانند روزهای نخستین زندگی، همسران، علل صلح، پیمان صلح، همسر جنایتکار و چند روایت کوتاه از آن بزرگوار را ترجمه کرده است. ۵) امام حسن علیه السلام در موضع واقع‌بینی و هدفگرایی، علی قائمی امیری، شفق (۱۲۴ صفحه). ۶) امام حسن کیست؟، فضل الله کمپانی، فراهانی (۳۱۵ صفحه). [صفحه ۴۴۲] ۷) امام حسن مجتبی علیه السلام، دارالتوحید، سازمان تبلیغات اسلامی (۱۰۲ صفحه). ۸) امام حسن مجتبی علیه السلام پیشوای دوم، گروهی از نویسندهای مؤسسه در راه حق (۱۲۸ صفحه). ۹) امام حسن مظلوم تاریخ، رضا محمدی، صحفی، قم ۱۳۷۰ ه. ش. (۱۴۴ صفحه، رقعی). ۱۰) بامداد روشن در اسرار واگذاری خلافت حضرت امام حسن علیه السلام به معاویه، سید علی اکبر برقی، حافظ (۱۹۲ صفحه). ۱۱) پیشوای دوم امام حسن مجتبی علیه السلام، جمعی از نویسندهای کان، مکتب الحسن (۱۳۶ صفحه). ۱۲) تحلیلی از زندگی سیاسی امام حسن علیه السلام، جعفر مرتضی عاملی، ترجمه‌ی محمد سپهری، سازمان تبلیغات اسلامی (۲۴۸ صفحه). ۱۳) چهارده معصوم پاک، احمد سیاح، ج ۴، انتشارات اسلام، (۱۲۰ صفحه).
- ۱۴) حسن بن علی علیه السلام پرچمدار صلح، محمد روشن نفس، حجت (۲۳۸ صفحه). ۱۵) حیات حسن بن علی علیه السلام، شیخ محمد جعفر شاملی شیرازی، شیراز، بی تا، ۱۳۴۸ ش (۹۰ صفحه، رقعی). ۱۶) چشمۀ کوثر یا مدایح امام حسن مجتبی علیه السلام، حیدر تهرانی، انتشارات اسلامیه، تهران ۱۳۵۸ ه. ش (۲۲۴ صفحه، قطع جیبی). ۱۷) الرسول و الذراري «معصوم چهارم»، احمد سیاح، انتشارات اسلام، تهران بی تا (قطع جیبی). ۱۸) زمامداری امام مجتبی علیه السلام، احمد مطهری، دارالکتاب، قم، بی تا (۲۵۴ صفحه، رقعی). [صفحه ۴۴۳] ۱۹) زندگانی امام حسن بن علی علیه السلام و اسرار صلح او با معاویه، حسین وجданی، آستان قدس رضوی (۲۲۸ صفحه). ۲۰) زندگانی امام حسن مجتبی علیه السلام، سید هاشم رسولی محلاتی، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، تهران (۴۸۴ صفحه، وزیری). مؤلف در دوازده فصل به شرح زندگی امام مجتبی علیه السلام پرداخته؛ مانند ولادت، زمان رسول خدا، فضایل حسینی، پس از رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله تا پایان خلافت عثمان، زمان حکومت پدر، دوران امامت، ماجراهای صلح و فضایل و مکارم اخلاق و سخنانی چند از آن حضرت و... ۲۲) زندگانی امام حسن مجتبی علیه السلام، علامه مولی محمد باقر مجلسی (ره)، ترجمه‌ی محمد جواد نجفی، کتابفروشی اسلامیه، تهران ۱۳۵۵ ه. ش. (۴۵۳ صفحه، ترجمه‌ی بخشی از جلد ۴۴ - ۴۳ بحار الانوار، چاپ جدید و جلد ۱۰ قدیم). ۲۳) زندگانی حسن بن علی علیه السلام، محمد علی خلیلی، چاپخانه‌ی ملی، تهران ۱۳۱۹

ه. ش. ۳۵۵ صفحه، وزیری). ۲۴) زندگانی حسن بن علی علیه السلام، باقر شریف القرشی، ترجمه فخر الدین حجازی، ۲ جلد، موسسه انتشارات بعثت، ۱۳۵۳ ه. ش. (۱۰۰۰ صفحه، رقعي). ۲۵) زندگانی حضرت امام حسن مجتبی علیه السلام، سید جعفر غصیان، ساحل (۲۶۴ صفحه). ۲۶) زندگانی حضرت مجتبی علیه السلام، حسین عمادزاده اصفهانی، چاپ دوم، آسوه، ۱۳۷۱ ه. ش. (۶۳۰ صفحه، قطع وزیری). این کتاب محورهای مهم زیر را مورد بحث و بررسی قرار داده: خلافت امام حسن علیه السلام، مکاتبات، صلح، مکارم اخلاق، توقف در کوفه و مدینه. ۲۷) ستارگان درخشان، محمدجواد نجفی، جلد ۴، چاپ پنجم، کتابفروشی [صفحه ۴۴۴] اسلامیه، تهران ۱۳۶۲ ه. ش. (۲۴۰ صفحه، جیبی). ۲۸) سرچشمه‌های نور، حضرت امام حسن مجتبی علیه السلام، جمعی از نویسنده‌گان مؤسسه‌ی البلاغ، سازمان تبلیغات، تهران ۱۳۶۷ ه. ش. (۱۰۲ صفحه، جیبی). ۲۹) شخصیت حضرت مجتبی علیه السلام، سید علی اکبر فرشی، با تقدیر علامه طباطبائی، چاپخانه‌ی میهن، بی‌تا، ارومیه (۳۸۵ صفحه، وزیری). ۳۰) صلح امام حسن علیه السلام، رجاعی مظلومی، بنیاد بعثت، تهران (۴۵ صفحه، وزیری). مؤلف سعی کرده است مطالب مربوط به صلح امام حسن علیه السلام را در دو محور جمع بندی کند: الف) صلح امام حسن علیه السلام از دیدگاه غیرشیعه؛ ب) صلح امام حسن علیه السلام از دیدگاه شیعیان. ۳۱) صلح امام حسن علیه السلام پرشکوه‌ترین نرمش قهرمانانه‌ی تاریخ، شیخ راضی آل یاسین، ترجمه‌ی حضرت آیة‌الله سید علی خامنه‌ای [دام ظله]، چاپ یازدهم، انتشارات آسیا، تهران ۱۳۶۶ ه. ش. (۵۴۸ صفحه، وزیری). ۳۲) فلسفه صلح دو مین پیشوای شیعه، محمد تقی مقیمی، انتشارات معراجی، بی‌تا، تهران، (۴۷۰ صفحه، قطع وزیری). ۳۳) قهرمان دو میدان داستان زندگی امام حسن مجتبی علیه السلام، رضا شیرازی، انتشارات پیام آزادی، تهران ۱۳۷۰ ه. ش. (۱۵۸ صفحه، رقعي). ۳۴) کنوز الحكم و فنون الكلم، سید حسن طباطبائی میرجهانی، حسین عمادزاده، اصفهان ۱۳۷۱ ه. ش. (۲۷۳ صفحه، رحلی). کتاب فوق در بردارنده‌ی خطبه‌ها، نامه‌ها، کلمات قصار امام مجتبی علیه السلام با ترجمه‌ی فارسی می‌باشد. ۳۵) معصوم چهارم، حسن بن علی علیه السلام، جواد فاضل، انتشارات کتب ایران، تهران ۱۳۳۶ ه. ش. (۲۲۰ صفحه، رقعي). [صفحه ۴۴۵] کتاب فوق مستعلم بر مباحث ذیل است: دوران کودکی و نوجوانی، دوران ظلمت، دوران وحشت، خلافت عهد، پس از مرگ امام مجتبی علیه السلام. ۳۶) ناسخ التواریخ، میرزا محمد تقی سپهر، ۲ ج، کتابفروشی اسلامیه، تهران (۸۷۶ صفحه، وزیری). حافظه‌ی نیرومند و استعداد سرشار مؤلف باعث شده، مطالب بسیار زیادی را در این باب به رشته‌ی تحریر درآورد و چه بسا همین قوت سبب گردیده که مراجع مطالب نقل شده را ذکر نکند. چند نمونه از موضوعات مطرح شده عبارتند از: فرزندان فاطمه، فرزندان پیغمبر، امام حسن در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله، فضائل حسین علیهم السلام، حکومت و خلافت امام، خطبه‌ها، احتجاجات، مصالحه، شاگردان، همسران، فرزندان دختر و پسر و... [صفحه ۴۴۶]

کتاب‌های چاپی اردو

درباره‌ی امام حسن مجتبی علیه السلام کتاب‌های اردو که در برگیرنده‌ی ابعاد مختلف زندگی آن حضرت باشد، بسیار اندک است، از این رو سعی شده بعد از معرفی چند کتاب، نوشه‌های مختصری نیز که در حد یک مقاله است، در این مجموعه معرفی گردد: ۱) تاریخ حسن مجتبی علیه السلام، خواجه محمد لطیف انصاری، مکتبه امامیه، لاہور ۱۳۴۲ ه. ش. / ۱۹۶۳ م. (۶۸۳ صفحه، رقعي). ۲) حسن مجتبی علیه السلام، سید آقا حسین رضوی، مطبوعه‌ی یوسفی پریس، لکھنؤ، ۱۹۴۵ م. (۱۶ صفحه، جیبی). ۳) حضرت امام حسن علیه السلام، موسسه‌ی در راه حق، ترجمه‌ی سید احمد علی عابدی، نور اسلام، فیض آباد ۱۴۰۵ ه. ق. / ۱۹۸۵ م. (۳۲ صفحه، رقعي). ۴) ذکر خیر جناب امام حسن علیه السلام، منشی عبدالرؤف خان هاتف، اگره کارخانه‌ی عزیزی، بی‌تا (۳۲ صفحه، رقعي). ۵) سرور چمن در سوانح امام حسن علیه السلام، سید اولاد حیدر بلگرامی هندی، چاپ هند، به نقل از الذریعه، ج ۱۲، ص ۱۷۴. ۶) صلح حسن علیه السلام، سید مظفر حسن زیدی، اداره‌ی باب مدینه العلم، کراچی، بی‌تا (۲۳ صفحه، رقعي). [صفحه ۴۴۷] ۷) ضیاء

الشهادتین فی سم الحسن و قتل الحسين علیهم السلام، سید مهدی رضوی لکھنؤی، چاپ هند، به نقل از الذریعه، ج ۱۵، ص ۱۲۴.

۸) عناصر الشهادتین، مولوی محمد ناصر علی صاحب، مطبوعه نشی نول شور، لکھنؤ ۱۹۳۲ م. (۲۹۲ صفحه، وزیری). ۹) محسن البار، تاریخ زندگی امام مجتبی علیه السلام، علامه محمد باقر مجلسی، ترجمه‌ی سید حامد حسین فیض آبادی جنفوری، چاپ هند، ۱۳۱۶ ه. ق. ۱۰) معصومین کاتعارف، معصوم چهارم، سید مهدی آیت‌الله، ترجمه‌ی گروه مترجمان، انتشارات انصاریان، قم [۴۴۸ صفحه ۱۳۷۱ ه. ش.]

کتاب‌های ترکی

- ۱) ایلکنچی امام حسن علیه السلام، گروه نویسنده‌گان موسسه‌ی در راه حق، ترجمه‌ی ابراهیم زال، بنیاد بعثت، تهران ۱۳۷۱ ه. ش.
 - ۲) حلیة الحسنين الأحسنين، عبدالله بن عبدالعزیز بالی کسری رومی حنفی، به نقل از مجله‌ی تراشنا، شماره‌ی ۱۱، ۳۰ صفحه، رقعی).
- [۴۴۹ صفحه ۱۹ ه.]

معرفی چند کتاب خطی درباره‌ی امام مجتبی

در پایان مناسب است چند نسخه از کتب خطی که درباره‌ی امام حسن مجتبی علیه السلام نوشته شده و از نظر قدمت حائز اهمیت است نام ببریم: ۱) اخبار الحسن بن علی علیه السلام مؤلف این نوشته، ابواسحاق ابراهیم بن محمد ثقی کوفی اصفهانی متوفای ۲۸۳ ه. است. [۶۸۷] وی از نواده‌های سعید بن مسعود، عمومی مختار بن ابی عبید بن مسعود ثقی می‌باشد. مؤلف، در آغاز زیدی مذهب بوده و سپس با آگاهی کامل، مذهب امامیه را پذیرفته و اصلش کوفی بود که به دلایلی به اصفهان منتقل گردیده است. [۶۸۸]. امیر مؤمنان علیه السلام سعید بن مسعود را والی و فرماندار مدائی قرار داده بود که در زمان حاکمیت امام مجتبی علیه السلام نیز در منصب خود باقی ماند و حضرت بعد از مجروح شدن در ساباط جهت مداوا به منزل او رفت. [۶۸۹]. ۲) اخبار الحسن بن علی علیه السلام و وفاته. مؤلف این نوشته ابوعبدالرحمن هیثم بن عدی بن زید بن سید بن جابر طایی [۴۵۰] کوفی است. وی در سال ۱۱۴ ه. ق. به دنیا آمد و در قرن دوم تأثیف خود را به پایان رساند و در سال ۲۰۷ ه. ق. وفات کرد. ۳) ارجوزه‌ی مناقب الامام ابی محمد الحسن المجتبی علیه السلام. مؤلف این کتاب شیخ هادی بن شیخ عباس کاشف الغطاء (۱۲۹۰ ه. ق. ۱۳۶۱ ه. ق.). مؤلف در این کتاب، بخش‌هایی از زندگی امام حسن مجتبی علیه السلام را به صورت شعر درآورده و عنوانینی چون: اخلاق، صفات، امامت، صلح و شهادت و... را به زبان شعر نگاشته است. (به نقل از الذریعه، ج ۱، ص ۴۹۷). ۴) زهد الحسن علیه السلام، شیخ صدق محمد بن علی بن حسین موسی بن بابویه قمی (۳۰۶ ه. ق. ۳۸۱ ه. ق.). (به نقل از رجال نجاشی، ج ۲، ص ۳۱۴). ۵) صلح الحسن علیه السلام. مؤلف این کتاب، عبدالرحمان بن کثیر الهاشمی است، علامه نجاشی آن را با چهار واسطه نقل می‌کند. [۶۹۰]. ۶) صلح الحسن و معاویه. مؤلف این کتاب، شیخ ابوالعباس احمد بن محمد بن سعید معروف به «ابن عقدی زیدی جارودی» است. او در سال ۳۳۳ ه. ق. از دنیا رفته است. [۶۹۱]. ۷) قیام الحسن بن علی علیهم السلام. مؤلف این کتاب، هشام بن محمد بن سائب بن بشرين زید بن عمرو بن کلبی مشهور به ابومنذر است. او از مورخان و عالمان انساب و نویسنده‌گان مشهور بوده است. [۶۹۲]. [۴۵۱] ابن خلکان در «وفیات الاعیان» تأثیفات و تصنیفات او را بیش از ۱۵۰ کتاب می‌داند و صاحب معجم رجال الحديث، کتاب از تأثیفات ایشان را نام می‌برد. صاحب اعیان الشیعه نیز همین تعداد را نوشته است. [۶۹۳]. ابومنذر می‌گوید: من به بیماری سختی دچار شدم، به طوری که دانش‌های اندوخته‌ی خود را به فراموشی سپردم؛ خدمت امام صادق علیه السلام رسیدم، حضرت از من پذیرایی نمود و با نوشاندن کاسه‌ی آبی تمام دانش‌های سابقم را به من بازگرداند. امام صادق علیه السلام به ابومنذر بسیار احترام می‌گذاشت، در مجالس وی را نزدیک خود می‌نشاند و با چهره‌ی باز و بشاش با او برخورد می‌کرد. ابومنذر در سال ۲۰۶ ه.

ق. از دنیا رفت، گرچه بعضی سال فوت او را ۲۰۵ و یا ۲۰۴ ه. ق. دانسته‌اند. [۸]. ۶۹۴) کتاب قیام الحسن بن علی علیه السلام مؤلف این نوشتار ابواسحاق ابراهیم ثقیفی است. وی در قرن سوم می‌زیسته است که به معرفی اجمالی از وی در اولین نسخه‌ی خطی (اخبار الحسن بن علی) به عمل آمد. ابن‌نديم در کتاب «الفهرست» کتاب قیام الحسن بن علی علیه السلام را نيز از کتاب‌های ابواسحاق می‌داند و در مقدمه‌ی «الغارات»، این کتاب از مؤلفات ابواسحاق معروف شده است. مؤلف در سال ۲۸۳ ه. ق. وفات کرده است. [۹]. ۶۹۵) مقتل الحسن بن علی علیهم السلام. مؤلف این کتاب، ابوعبدالله واقدی محمد بن عمر بن واقد مدنی بغدادی، صاحب کتاب «المغازی» است. وی در سال ۱۳۰ ه. ق. در مدینه منوره به دنیا آمد و در سال ۱۸۰ ه. ق. به سوی بغداد حرکت کرد و در آن جا اقامت گزید و در [صفحه ۴۵۲] سال ۲۰۷ ه. ق. وفات کرد. نوشتار وی درباره‌ی غزوات و شهادت امام مجتبی علیه السلام از این جهت که در قرن دوم زندگی می‌کرده حائز اهمیت است. کتاب‌های خطی ارزشمند دیگری نیز به لغت‌های عربی، فارسی، اردو، و... وجود دارد که ما در اینجا به همین مقدار بسته می‌کنیم.

پاورقی

- [۱] شیخ طوسی، فهرست مصنفات شیعه، ۲۰۲. [۲] نجاشی، رجال، به شماره ۳۳۰. [۳] مامقانی، تنتیح المقال، ج ۳، ص ۷۹. [۴] آل عمران (۳) آیه ۶۱. [۵] احزاب (۳۳) آیه ۳۲. [۶] انسان (۷۶) آیه ۲۵ - ۷. [۷] شوری (۴۲) آیه ۲۳. [۸] مدارک احادیث در این کتاب آمده است. [۹] ابوالفرج اصفهانی، مقاتل الطالبین، ص ۴۶. [۱۰] بحار الانوار، ج ۲۵، ص ۲۳، ح ۳۸. [۱۱] کامل ابن‌اثیر، ج ۳، ص ۴۰۹. [۱۲] خویشان نزدیک را هشدار ده «شعراء» (۲۶) آیه ۲۱۴. [۱۳] ابن‌اثیر، الكامل فی التاریخ، ج ۲، ص ۶۳ - ۶۲. شرح نهج البلاغه ابن‌ابی‌الحدید، ج ۱۳، ص ۲۱۰ - ۲۱۱؛ مسند احمد بن حنبل، ج ۱، ص ۱۱۱. [۱۴] شیخ مفید، الارشاد، ص ۷۲. [۱۵] مسند احمد بن حنبل، ج ۲، ص ۱۱؛ شیخ صدق، امالی، ص ۱۲۲؛ دکتر محمد آیتی - ابوالقاسم گرجی، تاریخ پیامبر اسلام، ص ۵۸۶. [۱۶] مائده (۵) آیه ۶۷. [۱۷] غدیر خم در بین راه مکه و مدینه نزدیک میقات جحفه است و حدود سه میل (۵۷۶۰ متر) با جحفه فاصله دارد. چشممهای در آن جاری است که درختان انبوی به وجود آورده است. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در بازگشت از حجۃ‌الوداع در این مکان خطبه خواند «یاقوت حموی، معجم البلدان، ج ۲، ص ۴۴۵». [۱۸] فخر رازی، التفسیر الكبير، ج ۱۲، ص ۴۹، مطالب فوق را از ابن عباس و براء بن عازب نقل می‌کند؛ عاتق بن غیث البلاذی، معجم معالم الحجاز، ج ۲، ص ۱۲۴؛ علامه امینی، الغدیر. [۱۹] حاکم نیشابوری، المستدرک علی الصحیحین، ج ۳، ص ۱۲۲. [۲۰] بحار الانوار، ج ۲۳، ص ۱۰۶، ص ۱۰۷ و ۱۰۸؛ مسند احمد بن حنبل، ج ۳، ص ۱۷؛ متقی هندی، کنز العمال، ج ۱، ص ۱۷۲، ح ۸۷۰؛ المستدرک علی الصحیحین، ج ۳، ص ۱۴۸. [۲۱] المستدرک علی الصحیحین، ج ۳، ص ۱۵۱. [۲۲] بحار الانوار، ج ۲۱، ص ۳۴۰، ح ۶ و ۷. [۲۳] احزاب (۳۳) آیه ۳. [۲۴] صحیح مسلم، ج ۴، ص ۱۸۸۳، ح ۲۴۲۴۴، باب فضائل أهل بیت النبی صلی الله علیه و آله؛ تفسیر طبری، ج ۲۲، ص ۶۷. [۲۵] قرطبی، الجامع لأحكام القرآن، ج ۱۴، ص ۱۸۳. [۲۶] مسند احمد بن حنبل، ج ۲، ص ۵۳۲ - ۵۳۱؛ المستدرک علی الصحیحین، ج ۳، ص ۱۷۱؛ بیهقی، السنن الکبری، ج ۴، ص ۲۸؛ یوسف المزی، تهذیب الکمال فی معرفة اسماء الرجال، ج ۶، ص ۲۲۸؛ بحار الانوار، ج ۴۳، ص ۲۶۴. [۲۷] بحار الانوار، ج ۳، ص ۴۳، ح ۲۸۰. [۲۸] یوسف المزی، تهذیب الکمال فی معرفة اسماء الرجال، ج ۶، ص ۲۲۹؛ مسند احمد بن حنبل، ج ۳، ص ۶۳ - ۶۲، و ج ۵، ص ۳۹۲ - ۳۹۱؛ بحار الانوار، ج ۴۳، ص ۴۳، ح ۲۹۲. [۲۹] سنن ترمذی، ج ۱، ح ۳۷۶۸؛ کنز العمال، ج ۷، ش ۱۷۷۹۵. [۳۰] علی بن فخر الدین عیسیٰ بن ابی الفتح اربلی، کشف الغمة عن معرفة احوال الائمه و اهل بیت العصمه، ج ۱، ص ۵۰۶؛ عبدالله شبراوی، الاتحاف بحب الأشراف، ص ۱۲۹؛ نزهه المجالس، ج ۲، ص ۱۸۴. [۳۱] بحار الانوار، ج ۴۳، ص ۲۹۱، ح ۵۴؛ مناقب ابن شهر آشوب، ج ۳، ص ۳۶۸. [۳۲] بحار الانوار، ج ۴۳، ص ۲۷۸؛ مجمع البيان، ج ۲، ص ۴۵۳ - ۴۵۲. [۳۳] هاشم معروف الحسني، سیره الائمه الائمه عشر، ج ۱، ص ۴۹۸ - ۴۹۰. [۳۴] بحار الانوار، ج ۴۳

ص ۲۶۵. [۳۵] همان، ص ۲۷۰، ح ۳۱. [۳۶] تهذیب الکمال فی معرفة اسماء الرجال، ج ۶، ص ۲۳۲؛ ابن جوزی، تذكرة الخواص، ص ۱۷۷. [۳۷] بحار الانوار، ج ۴۳، ص ۲۹۳، ح ۴. حدیث فوق را مرحوم شیخ صدوق با سه سند صحیح نقل کرده و آن را به اسماء بنت عمیس نسبت داده است. [۳۸] أوحى الله - عزوجل - الى جبرئيل... أخبره يا جبرئيل أني قد سميته الحسين و عزه و قل له: يا محمد يقتله شرار الدواب فویل للقاتل و ویل للسائق و ویل للقائد، قاتل الحسين أنا منه بریء و هو منی بریء، لانه لا يأتي أحد يوم القيمة الا و قاتل الحسين أعظم جرما منه، قاتل الحسين يدخل النار يوم القيمة مع الذين يزعمون أن مع الله الهآ آخر و النار أشوق الى قاتل الحسين ممن أطاع الله الى الجنة. «بحار الانوار، ج ۴۳، ص ۲۴۹». [۳۹] شیخ عبدالله بحرانی، عوالم الامام الحسن عليه السلام، ج ۱۷، ص ۱۷۹. [۴۰] بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۱۴۰، ح ۷. [۴۱] شیخ عبدالله بحرانی، العوالم، ج ۱۵، ص ۳۴، باب ۲. [۴۲] مورخان درباره زمان ولادت حسن بن علی عليه السلام اختلاف نموده‌اند که مشهورترین آن‌ها دو قول است: (الف) عده‌ای بر این عقیده‌اند که آن حضرت در سال سوم هجرت در نیمه ماه رمضان به دنیا آمد، همانند: شیخ مفید، ارشاد، ص ۲۰۵؛ مسار الشیعه، ص ۴۳؛ شیخ طبرسی، تاج الموالید، ص ۱۰۰؛ علامه‌ی حلبی، المستجاد من کتاب الارشاد، ص ۳۸۵ (مجموعه نفیسه، مکتبه بصیرتی، قم)؛ ابن اثیر، الكامل فی التاریخ، ج ۲، ص ۱۶۶؛ مسعودی، مروج الذهب، ج ۲، ص ۲۹۵؛ مناقب ابن شهر آشوب، ج ۴، ص ۳۳؛ ابوالفتح اربلی، کشف الغمة، ج ۲، ص ۱۴۰؛ و... ب) عده‌ای دیگر ولادت آن بزرگوار را نیمه رمضان سال دوم هجرت می‌دانند، همانند: شیخ کلینی در کافی، ج ۱، ص ۴۶۱؛ شیخ طوسی، تهذیب الأحكام، ج ۶، ص ۳۹؛ شهید، دروس، ص ۱۵۲؛ حاج میرزا حسن نوری، موالید الائمه، به نقل از بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۱۴۴؛ و... با اندک توجهی معلوم می‌شود که این دو تاریخ با یکدیگر تغایر حقیقی ندارند، زیرا بین مبدأ تاریخ حقیقی و اصطلاحی خلط گردیده است و ما در این زمینه به بیان خلاصه‌ای از کلام علامه مجلسی در مرآه العقول، ج ۵، ص ۳۵۰، اکتفا می‌کنیم که آورده است: در حل اختلاف فوق می‌توان چنین گفت: (الف) هجرت پیامبر صلی الله علیه و آله در ماه ربیع الأول اتفاق افتاد و یاران آن حضرت، همان را تا سال شصت، مبدأ تاریخ هجری می‌دانستند و حدود پنج ماه رادر محاسبه نیاوردنند که نتیجه‌ی آن سال دوم هجرت خواهد شد. (ب) آغاز سال ولادت را محرم الحرام، قبل از ولادت به حساب آورده‌اند که روایت سال سوم بر آن منطبق می‌گردد. در این جا اقوال دیگری نیز هست که پایه و اساس محکمی ندارد، بنابراین نیازی نیست که به آن‌ها پرداخته شود. [۴۳] بحار الانوار، ج ۱۰۱، ص ۱۰۹، ح ۹. [۴۴] الهندي، کنز العمال، ج ۱۳، ص ۶۵۱، ح ۳۷۶۵۲؛ صاحب کنز العمال روایت فوق را از سوده‌ی بنت مسرح نقل کرده و قسمت اخیر روایت را این گونه آورده است: علی عليه السلام در پاسخ پیامبر صلی الله علیه و آله گفت: نام او را جعفر گذارده‌ام. پیامبر فرمود: نه، نام او حسن [علیه السلام] است و بعد از او حسین [علیه السلام] خواهد بود و شما ابوالحسن و ابوالحسین خواهی شد. روایات دیگری نظیر روایت مذکور در کتب تاریخی و حدیثی است. [۴۵] بحار الانوار، ج ۴۳، ص ۲۴۱، ح ۴، ۳ و ۸؛ سید محمد هادی الحسینی میلانی، قادرنا کیف نعرفهم، ج ۵، ص ۲۱۰، به نقل ذخائر العقبی، ص ۱۲۰؛ حدیث فوق از سه سند معتبر نقل شده است. [۴۶] ابن اثیر، اسد الغابه، ج ۲، ص ۱۱، ش ۱۱۶۵. [۴۷] براساس بعضی روایات، ابو محمد تنها کنیه‌ای است که رسول خدا صلی الله علیه و آله برای سبط اکبرش انتخاب کرد؛ گفتنی است که وی همچون جدش جامع صفات پسندیده و نیکو بود. [۴۸] ابوالفتح اربلی، کشف الغمة عن معرفة الائمه، ج ۲، ص ۱۴۴. [۴۹] مناقب ابن شهر آشوب، ج ۴، ص ۳۳؛ شیخ عبدالله بحرانی، العوالم، ج ۱۶، ص ۲۹. [۵۰] شیخ عباس قمی، انوار البهیه فی تواریخ الحجج الالهیه، ص ۳۸. [۵۱] بحار الانوار، ج ۴۳، ص ۳۰۱، ح ۶۴. [۵۲] سید محسن امین، أعيان الشیعه، ج ۱، ص ۵۶۳؛ أعيان کشف الغمة عن معرفة الائمه، ج ۲، ص ۱۵۱. [۵۳] أعيان الشیعه، ج ۱، ص ۵۶۲. [۵۴] بحار الانوار، ج ۴۳، ص ۵۶۲. [۵۵] أعيان الشیعه، ج ۱، ص ۵۶۲. [۵۶] بخار الانوار، ج ۴۳، ص ۲۵۶، ح ۳۶. [۵۷] صلوات الله علی وزن رسول، ضرب من الطیب اعظم أجزاء الزعفران؛ خلوق بر وزن رسول نوعی خوشبو کننده است که بیشترین اجزای آن زعفران است و بیشتر با رنگ زرد و یا قرمز ارائه می‌شود المنجد، ج ۱، ص ۱۹۴؛ علامه طریحی، مجمع البحرين، ج ۵، ماده‌ی خلق. [۵۸] صحیح ترمذی، ج

۳، باب ابواب الأضاحی، رقم ۱۵۵۳؛ بحارالأنوار، ج ۴، ص ۲۳۹، ح ۴۳؛ مناقب ابن شهر آشوب، ج ۴، ص ۳۰؛ حدیث فوق را شیخ صدوق با سه سند صحیح به اسماء بنت عمیس نسبت می‌دهد. [۵۸] بحارالأنوار، ج ۱۰۱، ص ۱۲۴، ح ۷۸؛ نظیر حدیث فوق فراوان است و در بعضی از آن‌ها بدل از کلمه‌ی «تنجس»، «لتضیچ الی الله» دارد، یعنی زمین ضجه و ناله می‌کند. [۵۹] تهذیب تاریخ دمشق الكبير، ج ۴، ص ۲۰۲. [۶۰] ام الفضل همان لبابه دختر حارت هلالیه، خواهر همسر (میمونه) رسول خدا صلی الله علیه و آله بود که خود همسر عباس بن عبدالمطلب و مادر قشم بن عباس بوده است. او می‌گوید: قبل از ولادت حسن در خواب دیدم که عضوی از اعضای پیامبر صلی الله علیه و آله در خانه‌ی ماست، با تعجب و ناراحتی خواب را برای پیامبر صلی الله علیه و آله نقل کردم. حضرت فرمود: خیر است، به زودی دخترم فاطمه پسر خواهد زاد و تو او را به همراه فرزندت «قشم» شیر خواهی داد که چنین شد و این افتخار نصیم گردید و بدین ترتیب قشم با حسن برادر رضاعی شدند «مسند أحمد بن حنبل، ج ۶، ص ۳۳۹». [۶۱] ام الفضل همان لبابه دختر حارت هلالیه، خواهر همسر (میمونه) رسول خدا صلی الله علیه و آله بود که خود همسر عباس بن عبدالمطلب و مادر قشم بن عباس بوده است. او می‌گوید: قبل از ولادت حسن در خواب دیدم که عضوی از اعضای پیامبر صلی الله علیه و آله نقل کردم. حضرت فرمود: خیر است، به زودی دخترم فاطمه پسر خواهد زاد و تو او را به همراه فرزندت «قشم» شیر خواهی داد که چنین شد و این افتخار نصیم گردید و بدین ترتیب قشم با حسن برادر رضاعی شدند «مسند أحمد بن حنبل، ج ۶، ص ۳۳۹». [۶۲] بحارالأنوار، ج ۴۳، ص ۲۸۹، ح ۶۲؛ شیخ عبدالله بحرانی، عوالم، ج ۱۶، ص ۷۰. [۶۳] بحارالأنوار، ج ۴۳، ص ۲۹۵، ح ۶۴. [۶۴] مناقب ابن شهر آشوب، ج ۳، ص ۴۳۹؛ عوالم، ج ۱۶، ص ۵۸. [۶۵] مناقب ابن شهر آشوب، ج ۴، ص ۱۱. مفصل حدیث را در بخش علم امام علیه السلام آورده‌ایم و در بخش احادیث برگزیده نیز بعضی از روایات منقول از حضرت زهرا (س) نیز خواهد آمد. [۶۶] تهذیب تاریخ دمشق الكبير، ج ۴، ص ۲۰۰؛ ابن حجر عسقلانی، الاصابة فی تمیز الصحابة، ج ۳، ص ۴۶۷. [۶۷] قندوزی، ینایع الاموده ۷ ص ۱۷، شیخ صدق، توحید، ب ۴۲ (حدوث العالم). [۶۸] روایت ذیل بعضی از اسامی را بازگو می‌کند. قال رسول الله صلی الله علیه و آله: و اما الحسن فانه ابني و ولدی و منی و قرءة عینی و ضیاء قلبی و ثمرة فؤادی و هو سید شباب اهل الجنة و حجۃ الله علی الامم، أمره أمری و قوله قولی و من تبعه فانه منی و من عصاه فلیس منی، انى لاما نظرت اليه تذکرت ما یجري عليه...؛ اما حسن، او فرزند من است و از من است. او نور چشم و روشنایی قلب و میوه‌ی دل من است. او سید جوانان اهل بشت و حجت خدا در میان امت است. فرمان او فرمان من و گفتارش گفتار من است. هر کس از او پیروی کند از من است و هر کس نافرمانی او نماید، از من نیست، چون چشمم به او می‌افتد به یادم می‌آید، آنچه بر سر سنت نقل می‌کند و مصادر و مأخذ را نیز می‌آورد؛ علامه طباطبائی، المیزان (فی تفسیر القرآن)، ج ۲۰، ص ۱۳۲. [۶۹] انسان (۷۶) آیه ۸. [۷۰] شواهد التنزیل، ج ۲، ص ۴۰۹. [۷۱] آل عمران (۳) آیه ۶۱. [۷۲] مناقب ابن شهر آشوب، ج ۳، ص ۴۲۰ - ۴۱۹، تفسیر أبي السعود، ج ۲، ص ۴۶؛ الدر المتنور، ج ۲، ص ۲۲۹؛ التفسیر الكبير، ج ۸، ص ۸۲؛ نور الثقلین، ج ۱، ص ۳۴۷. [۷۳] جعفر مرتضی عاملی در الحیاة السیاسیه لللام المجبی علیه السلام، ص ۲۳ می‌نویسد: «و یوید ذلک ایضاً: اشرکهما علیهمالسلام فی بیعة الرضوان...». [۷۴] قال النبي صلی الله علیه و آله: هما ریحانتای من الدنیا «بحارالأنوار، ج ۴۳، ص ۲۷۵، ح ۴۲؛ بخاری، ج ۲، ص ۱۸۸». [۷۵] قال النبي صلی الله علیه و آله: الحسن و الحسین علیهمالسلام یوم القيامه عن جنبی عرش الرحمن بمنزلة الشفین من الوجه «عوالم، ج ۱۶، ص ۳۵». [۷۶] قال النبي صلی الله علیه و آله: الحسن و الحسین سیدا شباب اهل الجنة «عوالم، ج ۱۶، ص ۴۰». [۷۷] قال النبي صلی الله علیه و آله: الحسن و الحسین علیهمالسلام یوم القيامه عن جنبی عرش الرحمن بمنزلة الشفین من الوجه «عوالم، ج ۱۶، ص ۳۵». [۷۸] صحیح مسلم. ج ۴، ص ۲۴۲۴. [۷۹] مقتل خوارزمی، ج ۱، ص ۸۰. [۸۰] طبری، مجمع البیان، ج ۱۰، ص ۴۰۴؛ قرطی، الجامع لأحكام القرآن، ج ۱۹، ص ۱۳۱. [۸۱] بحارالأنوار، ج ۲۸، ص ۷۶، ح ۳۴. [۸۲] قلم (۶۸) آیه ۴. (ترجمه: همانا تو دارای اخلاقی خوب و والا-یی هستی). [۸۳] بحارالأنوار، ج ۴۳، ص ۲۹۴، ح ۵۴؛ الحیاة السیاسیه لللام المجبی علیه السلام، ص ۹.

صحیح ترمذی، ج ۲، ص ۳۰۷؛ الاصابة فی تمیز الصحابه، ج ۲، ص ۱۳؛ شیخ طبرسی، اعلام الوری، ص ۲۱۱. [۸۵] بحار الانوار، ج ۴۳، ص ۲۶۴، ح ۱۳. [۸۶] الصواعق المحرقة، ص ۱۱۴؛ صحیح ترمذی، ص ۳۰۶. [۸۷] الاصابة فی تمیز الصحابه، ج ۲، ص ۱۲. [۸۸] مجمع البحرين، ج ۲، ص ۳۶۳. [۸۹] بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۹۳، ح ۸؛ ناسخ التواریخ، ج ۱، ص ۲۸۳. [۹۰] ابن قتیبه دینوری، الامامة و السياسة، ج ۱، ص ۱۸۶؛ عزیز الله عطاردی، مسنن الامام المجتبی، ص ۳۸۵. [۹۱] بحار الانوار، ج ۴۳، ص ۳۵۴، ح ۹۲. [۹۲] الاماۃ و السیاست، سپس غبار از سر آن حضرت زدود. [۹۳] شیخ طبرسی، تفسیر مجمع البیان، ج ۹، ص ۲۸، ذیل آیه شریفه: «قل لا أسئلکم علیه...». [۹۴] خیرالدین زرکلی، الأعلام، ج ۶، ص ۲۹؛ شیخ راضی آل یاسین، صلح الحسن، ص ۲۸؛ مناقب ابن شهر آشوب، ج ۴، ص ۱۰. [۹۵] کلیت این سخن نیازمند تأمل است، ولی در خصوص زمان امامت آن دو بزرگوار باشد صحیح است. [۹۶] دف (بفتح دال و تشدید فا) یکی از آلات موسیقی است که داری چنبر چرمی و پوست نازک می‌باشد که با انگشت بر آن می‌زنند، در فاسی بدان دپ، دایره و تبوراک هم گفته شده است. [۹۷] احزاب (۳۳) آیه ۳۳. [۹۸] بقره (۲) آیه ۱۲۴. [۹۹] تفسیر المیزان، ج ۱، ص ۲۷۶ - ۲۷۴. [۱۰۰] لطف الله صافی گلپایگانی، منتخب الاثر، ص ۹۴، ح ۳۰. [۱۰۱] ینابیع المودة، ص ۱۶۸؛ ابن تیمیه، منهاج السنّة، ج ۴، ص ۲۰۹. [۱۰۲] منتخب الاثر، ص ۸۴، ح ۱۲. [۱۰۳] خواجه نصیر الدین طوسی، کشف المراد، ص ۳۸۸، المقصد الخامس. [۱۰۴] علامه حلی، باب حادی عشر، ص ۴۲. [۱۰۵] همان، ص ۴۷. [۱۰۶] احزاب (۳۳) آیه ۳۳. [۱۰۷] شواهد التنزیل، ج ۲، ص ۱۳۹، ح ۱۰۸. [۱۰۸] طه (۲۰) آیه ۱۳۲. [۱۰۹] شواهد التنزیل، ج ۲، ص ۴۶، ح ۶۶۷. [۱۱۰] همان، ص ۱۲۰ - ۱۸. [۱۱۱] سید ابوالقاسم خوئی، البیان فی تفسیر القرآن، ص ۴۳. [۱۱۲] اصول کافی، ج ۱، ص ۳۴۶، ح ۳، باب ما یفصل به بین دعوی المحقق و المبطل فی أمر الأمة؛ اعلام الوری، ص ۲۰۹. [۱۱۳] سید محمد هادی میلانی، قادتنا کیف نعرفهم، ج ۵، ص ۵؛ مناقب ابن شهر آشوب، ج ۴، ص ۹. [۱۱۴] اصول کافی، ج ۱، ص ۴۶۳، ح ۶. [۱۱۵] مناقب ابن شهر آشوب، ج ۴، ص ۱۰؛ قادتنا کیف نعرفهم، ج ۵، ص ۲۳۴ - ۲۳۳. [۱۱۶] در معجم رجال حدیث و کتاب رجال شیخ طوسی (ره) او را عیسی بن حسان معرفی می‌کند. [۱۱۷] بحار الانوار، ج ۴۳، ص ۳۲۷، ح ۶؛ مناقب ابن شهر آشوب، ج ۴، ص ۱۲. [۱۱۸] بقره (۲) آیه ۳۱. [۱۱۹] بحار الانوار، ج ۴۳، ص ۳۳۸، ح ۱۱؛ مناقب ابن شهر آشوب، ج ۴، ص ۱۱، فصل فی معجزاته. [۱۲۰] او تصمیم کشتن پیامبر صلی الله علیه و آله را داشت و فکر می‌کرد که چون فرزند پسر ندارد و عرب نیز او را دشمن دارند، دست به چنین عملی می‌زنند و سپس همدستان او دیهی کشتن پیامبر صلی الله علیه و آله را پرداخت می‌کنند و به اهداف ننگین خود خواهند رسید. [۱۲۱] بحار الانوار، ج ۴۳، ص ۳۳۶ - ۳۳۳، ح ۵. [۱۲۲] مسنن الامام المجتبی، ص ۹۶، شرح روایت در بخش روایت برگزیده از امام مجتبی علیه السلام آمده است. [۱۲۳] رحبه، محله‌ای است در کوفه که به مقدار یک مرحله (۴۸ کیلومتر) از شهر کوفه به طرف خروجی قبله فاصله دارد (مجمع البحرين، ج ۲، ص ۶۹). و در زمان ما تخریب گردیده است. [۱۲۴] قوس و قرخ، کمان رنگین است که در آسمان ظاهر می‌شود و آن را کمان رستم یا کمان شیطان گویند. صاحب قاموس گوید: چون شیطان از جنس دیو است و معمولاً هر چیز از مقدار خود بزرگتر است به دیو منسوب است «لغت نامه‌ی دهخدا، ج ۱۱، ص ۱۵۶۹۶». [۱۲۵] گویا امام مجتبی علیه السلام خواسته‌اند، ان معنای موهم و خیالی - که در میان مردم آن روز شهرت داشته - باطل کند و حقیقت آن را بازگو نماید. [۱۲۶] احتجاج، ج ۱، ص ۴۰۱ - ۳۹۹؛ بحار الانوار، ج ۴۳، ص ۳۲۶ - ۳۲۵، به نقل از خرائج. [۱۲۷] بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۱۰۴؛ قادتنا کیف نعرفهم، ج ۵، ص ۲۳۴، به نقل از مدینه المعاجز، بحار الانوار، ج ۴۳، ص ۳۳۰، ح ۱۰. [۱۲۸] اسراء (۱۷) آیه ۷۰. [۱۲۹] بحار الانوار، ج ۴۳، ص ۳۳۹؛ مناقب ابن شهر آشوب، ج ۴، ص ۱۸. [۱۳۰] مناقب ابن شهر آشوب، ج ۴، ص ۱۷. [۱۳۱] بحار الانوار، ج ۴۳، ص ۳۳۱. [۱۳۲] بحار الانوار، ج ۴۳، ص ۳۳۱. [۱۳۳] بحار الانوار، ج ۴۳، ص ۳۳۱. [۱۳۴] مسنن الامام المجتبی، ص ۷۱؛ بحار الانوار، ج ۴۳، ص ۳۳۲. [۱۳۵] حسن مصطفوی، الامام المجتبی، ص ۳۲. [۱۳۶] اشاره به داستان حضرت یوسف و خشکسالی ای دارد که هفت سال به طول

انجامید «ر. ک: یوسف (۱۲) آیه ۴۷». [۱۳۷] مؤلف، رمضان ۱۴۱۴ ه. ق، زبود، لبنان. [۱۳۸] ملکوت، جهان غیب و صورت‌های ذهنی را گویند، در آن عالم هر چیزی با قدرت تخیل از یکدیگر جدا می‌شود. [۱۳۹] جبروت، مرحله‌ی وصول به حق است که آن را مرحله‌ی وحدت نامند و آن حقیقت محمدیه می‌باشد و متعلق به مرحله‌ی صفات است «علی بن محمد الشریف الجرجانی، کتاب التعريفات، ص ۲۴۶، ۲۹۷ و ۷۷». [۱۴۰] لاهوت، جایی است که فقط خداوند حاکمیت دارد و بس (لا هو الا هو) نه موجود دیگر.

[۱۴۱] استاد مهدی الهی قمشه‌ای، کلیات دیوان حکیم، ص ۳۳۲ - ۳۳۱. [۱۴۲] سید رضا مؤید، نغمه‌های ولایت، ص ۱۵۸. [۱۴۳] سید رضا مؤید، استاد محمد علی مجاهدی، سیری در ملکوت، ص ۱۸۱. [۱۴۴] جواد محدثی، ماه رمضان، ۱۳۹۶ ه. ق. [۱۴۵] سید رضا مؤید، نغمه‌های ولایت، ص ۱۸۰. [۱۴۶] سعد بن عباده رئیس قبیله‌ی خزر و بزرگ انصار بود، وی در پیمان عقبه با پیامبر خدا صلی الله علیه و آله بیعت کرده بود و در جنگ بدرو... شرکت نمود، آن گاه که ابویکر به خلافت نشست، هرگز با او بیعت نکرد و به حضورش نیامد؛ دست‌اندرکاران حکومت در سال پانزدهم هجری در حوران از نواحی شام او را کشتند و شایع کردند که سعد بن عباده به دست جنیان کشته شده است و این بیت را در شأن وی سروندند: نحن قتلنا سید الخزر رج سعد بن عباده و رمیانه بسهمی ن فلم تخط فؤاده «جنیان گفتند: ما کشتمیم رئیس قبیله‌ی خزر سعد بن عباده را، پس دو تیری را که به سوی او رها کردیم و قلبش را نشانه گرفتیم خطا نرفت.» (سید ابوالقاسم خویی، معجم رجال الحديث، ج ۸، ص ۷۳، به نقل از برقی و استیعاب؛ شرح نهج البلاغه، ابن‌ابی‌الحديد، ج ۱۷، ص ۲۲۳). [۱۴۷] الامامة و السياسة، ج ۱، ص ۲۹. [۱۴۸] الامامة و السياسة، ج ۱، ص ۹؛ شرح نهج البلاغه، ابن‌ابی‌الحديد، ج ۶، ص ۱۲. [۱۴۹] شرح نهج البلاغه، ابن‌ابی‌الحديد، ج ۶، ص ۱۲ (چهار جلدی)، ج ۲، ص ۵). [۱۵۰] ابن‌منظور، لسان العرب، ج ۱۰، ص ۴۷۳. [۱۵۱] شرح نهج البلاغه، ابن‌ابی‌الحديد، ج ۲، ص ۱۸ (چهار جلدی). [۱۵۲] احتجاج، ج ۱، ص ۱۲۳ - ۱۲۱. [۱۵۳] مسعودی، مروج الذهب، ج ۲، ص ۳۰۴. [۱۵۴] مروج الذهب، ج ۲، ص ۳۱۲. [۱۵۵] سیرة الانئمة الاثني عشر، ج ۱، ص ۵۳۴ - ۳۱۷. [۱۵۶] ابوالؤلؤ غلام مغيرة بن شعبه که مردی هرمند بود. اربابش از او بهره و مزد زیادی می‌خواست. ابوالؤلؤ به ناچار جهت شکایت نزد عمر رفت و از مولایش شکایت کرد، لیکن عمر به نفع مغیره رأی داد. ابوالؤلؤ کیهای از عمر به دل گفت. روزی عمر از او خواست آسیابی بادی برای او بسازد. در جواب گفت: «لأنصنعن لك رحى يتحدى الناس بها؛ آسیابی بسازم که همه مردم از آن سخن گویند.» روز دوم بر او حمله کرد و با خنجری که به همراه داشت، سه ضربه‌ی کاری زد و او را از پای درآورد «مروج الذهب، ج ۲، ص ۲۲۹». [۱۵۷] مروج الذهب، ج ۲، ص ۳۱۲. [۱۵۸] الكامل فی التاریخ، ج ۳، ص ۷ و ۶۶. [۱۵۹] وصیت عمر کاملاً عملی سیاسی بود. او خواست هم محبویت خود را در آخرین لحظات و حتی بعد از مرگ حفظ کند و هم حاکمیت به جایگاه اصلی خویش، یعنی اهل‌بیت علیه‌السلام و علی بن ابی طالب علیه‌السلام برنگردد. [۱۶۰] باقر شریف قرشی، حیاء‌الامام الحسن بن علی، ج ۲، ص ۲۰۶. [۱۶۱] سال ۲۴ هجری بود که تابستان آن سال، حرارتی بیش از حد معمول پدید آمد و در بلاد عرب سه ماه به طول انجامید به طوری که بسیاری از مردم به رعاف (خون دماغ) مبتلا گشتند «لغت‌نامه دهخدا، ج ۷، ص ۷، ۱۰۶۸۷». [۱۶۲] حیاء‌الامام الحسن بن علی علیه‌السلام، ج ۱، ص ۲۰۱؛ سیرة الانئمة الاثني عشر، ص ۱۶؛ تاریخ ابن خلدون (العبر)، ج ۲، ص ۱۲۸؛ العجایب السیاسیة للامام الحسن علیه‌السلام، ص ۱۱۵. [۱۶۳] الحیاء السیاسیة للامام الحسن، ص ۱۱۵ به نقل از ذکر اخبار اصفهان، ج ۱، ص ۴۴، ۴۳ و ۴۷. [۱۶۴] الكامل فی التاریخ، ج ۳، ص ۱۰۹؛ تاریخ طبری، ج ۳، ص ۳۲۳؛ یاقوت الحموی، معجم البلدان، ج ۴، ص ۱۷، رقم ۷۸۴۹. حموی، فتح طبرستان (مازندران) را در سال ۲۹ ه. ق. می‌داند. [۱۶۵] رک: الحیاء السیاسیة للامام الحسن، ص ۱۲۷ - ۱۱۵. [۱۶۶] الاصادۃ فی تمیز الصحابة، ج ۱، ص ۳۵۴. [۱۶۷] حیاء‌الامام الحسن بن علی، ج ۱، ص ۲۱۶. [۱۶۸] ربذه از روستاهای اطراف مدینه‌ی منوره است که در مسیر راه مدینه - مکه می‌باشد و حدود سه روز راه است. در سال ۳۲ ه. ق. ابوذر آن صحابی بزرگ، توسط عثمان به آنجا تبعید شد و در همان جا وفات کرد. مقبره‌ی شریف وی در ربذه واقع است. «معجم البلدان، ج ۳، ص ۲۷، شماره مسلسل ۵۳۵۲». [۱۶۹] ابن‌اثیر در الكامل فی التاریخ، ج ۳، ص ۱۱۴، تبعید اباذر (ره) را در سال سی هجری می‌داند.

[۱۷۰] شرح نهج البلاغه، ابن‌ابی‌الحدید، ج ۸، ص ۲۵۳، ذیل خطبی ۱۳۰ (۲۰ جلدی)؛ شیخ کلینی، الروضه من الكافی، ج ۸، ص ۲۰۸.

[۱۷۱] مروج الذهب، ج ۲، ص ۳۴۰. [۱۷۲] تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۵۵؛ حیاۃ الامام الحسن بن علی، ج ۱، ص ۳۳۹ - ۳۳۷.

[۱۷۳] ابن‌ابی‌الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۱۵، ص ۱۴۶، ح ۳۴؛ ابن‌شبہ، تاریخ المدینة المنوره، ج ۱، ص ۲۲۵، اختلاف کمی در عبارات وجود دارد؛ ترجمه و شرح فیض الاسلام، نهج البلاغه، نامه ۲۴، ص ۸۷۶؛ در بعضی نسخه‌ها «ابنی فاطمه...» آمده و در بعضی «بنی فاطمه...» آمده است. [۱۷۴] بعیغه، نام سرزمینی است که دارای چشمه‌های پر آب و فراوانی بوده، همانند چشم‌های خیف الاراک، چشم‌های لیلی و چشم‌های بسطام و... سمهودی می‌گوید: در زمان علی بن ایطالب علیه السلام بعیغه شامل ۱۰۰۰ وسق زمین بوده است که در هر وسق شخص من گندمکاری می‌شده «خلیل فراهیدی، العین، ج ۳، ص ۱۹۵۱؛ سمهودی، وفاء الوفا باخبر دارالمصطفی، ج ۲، ص ۲۶۲». [۱۷۵] ابن‌شبہ، تاریخ المدینة المنوره، ج ۱، ص ۲۲۰؛ عاقب بن غیث البلاذی، معجم معالم الحجاز، ج ۱، ص ۲۳۹. این دو پافشاری می‌کنند که واقع علی علیه السلام بوده و بعد هم در اختیار فرزندش حسن بن علی علیه السلام قرار داد. و حسین بن علی علیه السلام به آن منطقه رفت و آمد داشته است. [۱۷۶] وسائل الشیعه، ج ۱۳، ص ۳۰۳؛ باب ۶ (باب عدم جواز بیع الوقف...)، ح ۲. [۱۷۷] تاریخ مدینه المنوره، ج ۱، ص ۲۲۱. افرادی که ینبع بر آن‌ها وقف شده بود، عبارتند از: حجاج بیت الله الحرام، مسافران از آن رهگذر، فقرا، مساکین، ابناء السبیل (در راه ماندگان). [۱۷۸] تاریخ المدینة المنوره، ج ۱، ص ۱۷۳. [۱۷۹] احمد بن عبد‌الحمید العباسی، عمدة الاخبار، ص ۴۲۵. [۱۸۰] المیثب و برقة: این دو مکان از جمله غنایمی بودند که از یهود بنی قریظه به دست آمد. سلمان (ره) آن جا را درختکاری نمود و جزء صدقات پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم کاشت «عمدة الاخبار، ج ۱، ص ۱۷۴»؛ برقة: در مدینه واقع شده و از موقوفات و صدقات رسول خدا صلی الله علیه و آله است «معجم معالم الحجاز، ج ۱، ص ۲۰۶». [۱۸۱] وفاء الوفاء باخبر دارالمصطفی، جزء ۳، ص ۸۲۵. [۱۸۲] تاریخ المدینة المنوره، ج ۱، ص ۱۷۵ و بنابر روایت «ابن‌شهاب» بخشی از اموال مذکور مربوط به سلمان فارسی و بلال حبشه بوده که با مساعدت رسول خدا صلی الله علیه و آله آن جا احیا نمودند و بنابر فرمایش امام باقر علیه السلام سلمان در آن جا حدود سیصد نخل خرما کاشت «عمدة الاخبار، ص ۴۴۰». [۱۸۳] معجم معالم الحجاز، ج ۸، ص ۳۰۹. [۱۸۴] تاریخ المدینة المنوره، ج ۱، ص ۱۸۸ - ۱۸۶؛ ماوردی، الاحکام السلطانیه، ج ۲، ص ۲۰۰. [۱۸۵] عمدة الاخبار، ص ۲۹۸؛ معجم معالم الحجاز، ج ۲، ص ۲۶۹. [۱۸۶] تاریخ المدینة المنوره، ج ۱، ص ۲۲۵. [۱۸۷] همان، ص ۲۲۴. [۱۸۸] مرحله، مقدار مسافتی است که شخص در یک روز به طور عادی طی می‌کند که در مجموع ۴۸ کیلومتر خواهد شد و حاصل ضرب آن (۴۸ ضرب در ۷ مساوی است با ۳۳۶) نشان دهنده مسافت و فاصله ینبع تا مدینه منوره می‌باشد «بحار الانوار، ج ۶۴، ص ۱۶۱، به نقل از نهایه ابن‌اثیر». [۱۸۹] معجم معالم الحجاز، ج ۱۰، ص ۳۹ - ۳۶؛ تاریخ مدینه منوره، ج ۱، ص ۲۲۱؛ بحار الانوار، ج ۶۴، ص ۱۶۱. [۱۹۰] معجم معالم الحجاز، ج ۱۰، ص ۴۰. [۱۹۱] عمدة الاخبار، ص ۲۴۱. [۱۹۲] تاریخ المدینه المنوره، ج ۱، ص ۲۲۱. [۱۹۳] معجم معالم الحجاز، ج ۱۰، ص ۳۷. [۱۹۴] بحار الانوار، ج ۱۰، ص ۴۱، ائمه علیهم السلام در منطقه‌ی خیر هم موقوفاتی داشته‌اند. [۱۹۵] تاریخ المدینه المنوره، ج ۱، ص ۲۲۵. [۱۹۶] همان، ص ۲۲۳. [۱۹۷] حافظ ابن‌حجر گفته است: «وادی القری» شهر باستانی و قدیمی بین مدینه و شام بوده که حدود شش تا هفت روز از مدینه فاصله داشته است «سمهودی، وفاء الوفاء، ج ۴، ص ۳۲۸». [۱۹۸] اهل آن چه بسا غلامانی بوده‌اند که برای احیا و نگهداری در آن مشغول به کار بوده‌اند. [۱۹۹] بحار الانوار، ج ۴۱، ص ۴۰ - ۴۲، ح ۱۹؛ الفروع من الكافی، ج ۷، ص ۵۱ - ۴۹، ح ۷. [۲۰۰] مسکن جایگاهی در شهر کوفه است. [۲۰۱] معجم معالم الحجاز، ج ۱، ص ۲۱. [۲۰۲] اعلام زرکلی، ج ۴، ص ۲۲۳. [۲۰۳] معجم معالم الحجاز، ج ۶، ص ۱۹۴. [۲۰۴] احمد بن عبد‌الحمید العباسی، عمدة الاخبار فی مدینه المختار، ص ۲۴۱. [۲۰۵] فروع کافی، ج ۷، ص ۴۸، ح ۵؛ بحار الانوار، ج ۴۳، ص ۲۳۵، ح ۱؛ این وصیت‌نامه‌ای است که فاطمه‌ی زهرا دخت محمد، پیامبر خدا صلی الله علیه و آله بدان وصیت نموده است، در آن وصیت نمود که زمین‌ها و باغ‌های دیوار شده‌ی هفت گانه: العوف، الدلال، البرقه، المیثب،

الحسنی، الصافیه و مشریبہ أم‌ابراهیم در اختیار علی بن ابی طالب علیه السلام است و چنانچه علی علیه السلام از دنیا رفت، در اختیار فرزندم حسن بن علی [علیه السلام] قرار می‌گیرد و چنانچه او از دنیا رفت، در اختیار فرزند دیگرم حسین بن علی [علیه السلام] است و بعد از او در اختیار بزرگترین فرزندانم خواهد بود. [۲۰۶] معجم معالم الحجاز، ج ۷، ص ۲۳. [۲۰۷] واقعی، مغازی، ص ۷۰۶؛ ابن هشام، سیره النبویه ج ۳، ص ۳۵۲؛ ابن اثیر، الكامل فی التاریخ، ج ۲، ص ۲۲۴، ابن اثیر به جای نون بن یوشع، یوشع بن نون یهودی را رئیس أهالی فدک معرفی کرده است. [۲۰۸] حشر (۵۹) آیه ۷ - ۶. [۲۰۹] لسان العرب، ج ۱۰، ص ۴۷۳. [۲۱۰] مجمع البحرين، ج ۵، ص ۲۸۳. [۲۱۱] اسراء (۱۷) آیه ۲۶. [۲۱۲] دعا رسول الله صلی الله علیه و آله فاطمہ فأعطاهما فدک «جلال الدین السیوطی، الدر المنشور، ج ۴، ص ۱۷۷؛ ذهبی، میزان الاعتدال، ج ۳، ص ۱۳۵». [۲۱۳] کنزالعمال، ج ۳، ص ۷۶۷، ش ۸۶۹۶. [۲۱۴] مجمع البيان، ج ۶ - ۵، ص ۴۱۱. [۲۱۵] احتجاج، ج ۱، ص ۱۲۳ - ۱۱۹. [۲۱۶] نهج البلاغه، شرح و ترجمه فیض الاسلام، نامه ۴۵. [۲۱۷] برای آگاهی از مشروح گفتگوهای بانوی بزرگ اسلام با خلیفه اول و دوم و ایراد خطبه و استدلالهای علی بن ابی طالب علیه السلام و... رک: احمد رحمانی همدانی، فاطمہ الزهراء بهجه قلب المصطفی، ج ۲، ص ۴۳۹ - ۳۸۹. و نیز رک: عوالم (سیده النساء فاطمہ الزهراء)، ص ۴۴۱ - ۴۱۸. [۲۱۸] معجم معالم الحجاز، ج ۷، ص ۲۳. [۲۱۹] نهج البلاغه، نامه ۴۵. [۲۲۰] شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۱۶، ص ۲۵۲. [۲۲۱] معجم معالم الحجاز، ج ۷، ص ۲۷ - ۲۶. [۲۲۲] نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۱۶، ص ۲۸۴. [۲۲۳] شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۱۶، ص ۲۱۶؛ الكامل فی التاریخ، ج ۲، ص ۲۲۵ - ۲۲۴. [۲۲۴] تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۷۰. [۲۲۵] الكامل فی التاریخ، ج ۳، ص ۲۳۰. [۲۲۶] ابن اثیر، أسد الغابه، ج ۵، ص ۳۰۹. بعد از جنگ جمل علی بن ابی طالب علیه السلام ابوموسی اشعری را عزل کرد. [۲۲۷] الكامل فی التاریخ، ج ۳، ص ۲۳۱؛ ابوحنیفه دینوری، أخبار الطوال، ص ۱۴۵ - ۱۴۴. [۲۲۸] مناقب ابن شهر أشوب، ج ۴، ص ۲۱. [۲۲۹] بعضی به جای کلمه «الصلح»، واژه «السلم» را آوردہ‌اند و آن را مؤنث معنوی خوانده‌اند که در آن صورت می‌شود: «و السلم تأخذ منها». [۲۳۰] نصر بن مزاحم منقری، وقعة صفين، ص ۱۱۴ - ۱۱۳. [۲۳۱] عباس بن مرداد سلمی شاعری حاضر جواب و جسور بود که به همراه سیصد نفر سواره خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله آمدند و خود و همراهانش اسلام آوردند. پیامبر صلی الله علیه و آله چندین شتر از غنایم غزوی حنین را جهت جذب آنان داد (از باب مؤلفة قلوبهم) «أسد الغابه، ج ۳، ص ۱۱۲». [۲۳۲] این بیت چنان که معلوم است در ترغیب و تشویق به صلح است، ولی مراد امام علیه السلام این است که لحظات آرامش و صلح سپری شده و زمان جنگ فرارسیده، پس باید تمام و کمال به جنگ پرداخت و از نوشیدن جرعه‌های آسودگی باز ایستاد. [۲۳۳] نهج البلاغه، فیض الاسلام، ص ۶۶۰، خطبه ۱۹۸؛ تاریخ طبری، حوادث سنه ۳۷، ج ۴، ص ۴۴، شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۳، ص ۹ (چهار جلدی). [۲۳۴] مورخ بزرگ؛ ابوالحسن علی بن الحسین بن علی مسعودی، متوفای سال ۳۴۶ ه. ق. [۲۳۵] مسعودی، مروج الذهب، ج ۳، ص ۹؛ جمهرة خطب العرب، ج ۲، ص ۲۳۴. [۲۳۶] نساء (۴) آیه ۵۹. [۲۳۷] نساء (۴) آیه ۸۳. [۲۳۸] انصاف (۸) آیه ۴۸. [۲۳۹] مروج الذهب، ج ۳، ص ۱۰ - ۹؛ بحار الانوار، ج ۴۳، ص ۳۵۹؛ مرحوم مجلسی آن را با اختلاف بسیار اندک نقل می‌کند که از نظر صدر و ذیل و مضمون و معنا یکی است. [۲۴۰] شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۴، ص ۱۰ (چهار جلدی). [۲۴۱] طه حسین، الفتنة الكبرى، ج ۲، ص ۲۰۲. [۲۴۲] مائدۀ آیه ۲۲. [۲۴۳] شیخ کلینی (ره)، فروع کافی، ج ۷، ص ۲۸۹، ح ۲؛ بحار الانوار، ج ۴۰، ص ۳۱۵، ح ۹۱. [۲۴۴] بحار الانوار، ج ۴۰، ص ۲۸۱، ح ۴۴، ر. رک: احادیث ۷۸ و ۹۱. [۲۴۵] علامه حلی، باب حادی عشر، ص ۴۳. [۲۴۶] خواجه نصیرالدین طوسی، کشف المراد، ص ۳۸۸، المقصود الخامس فی الاماھة. [۲۴۷] «ای پیامبر برسان و ابلاغ کن آنچه را [امامت] که از قبل به تو فرمان دادیم...» (مائده (۵) آیه ۶۵). [۲۴۸] «آنانی که ابلاغ کردند فرمانهای خدا را و تنها از او می‌ترسیدند...» (احزاب (۳۳) آیه ۳۹). [۲۴۹] بقره (۲) آیه ۱۲۴. [۲۵۰] بابی در بحار الانوار به این نام: «أنه لا يكون اماماً في زمان واحد الا و أحدهما صامت؛ دو امام در يك زمان نمي باشند، مگر اين که يكى ساكت و تابع ديگرى است» آمده است. ج ۲۵، ص ۱۰۴. [۲۵۱] کشف المراد، ص ۳۸۸.

[۲۵۲] مائده (۵) آیه ۳. [۲۵۳] عروضی حوزی، تفسیر نور الثقلین، ج ۱، ص ۵۸۸. [۲۵۴] صحرابی است که از آن جا تا مدینه حدود ۱۷۰ میل است و تامکه سی میل فاصله دارد. [۲۵۵] کشف الغمہ، ج ۲، ص ۱۵۷. [۲۵۶] توضیح: پیامبر صلی الله علیه و آله سنتی و ضعف و بی‌توجهی امت خویش را چنین پیش‌بینی می‌کند: «آن گاه که امت اسلامی گرفتار دنیا و مظاهر فربینده آن شدند، حکومت آنان تبدیل به حکومتی غیرالله‌ی، همچون شاهنشاهی می‌شود و فردی لایق و باکفایت مانند حسن بن علی علیه السلام در برابر بنی‌امیه شکست می‌خورد و بر اسلام و مسلمانان آن می‌آید که نباید می‌آمد». [۲۵۷] در سال یازدهم و دوازدهم بعثت در موسم حج در عقبه‌ی منی گروهی از زنان و مردان مدینه از قبیله خزرخ و اوس به رسول خدا صلی الله علیه و آله ایمان آوردند و بیعت نمودند و آن حضرت را به مدینه دعوت کردند؛ اکثر آنان از قبیله خزرخ بودند، همانند ابو‌امامه، عوف بن حارث، جابر بن عبد الله و... [۲۵۸] در ذی قعده سال ششم هجرت رسول خدا صلی الله علیه و آله برای مقاومت در برابر قریش و آزادی بعضی از مسلمانان در بند و زندانی به دست قریش با مسلمانان در زیر درخت سمه پیمانی بست و از همراهان بیعت گرفت که تا پای جان بایستند و فرار نکنند و این «بیعت رضوان» نامیده شد «محمد ابراهیم آیتی - ابوالقاسم گرجی، تاریخ پیامبر اسلام، ص ۱۶۶. [۲۵۹] ص (۳۸) آیه ۲۶. [۲۶۰] بقره (۲) آیه ۱۲۴. [۲۶۱] آیه ۷۶. [۲۶۲] انسان (۷۶) آیه ۲۴. [۲۶۳] اصول کافی، ج ۱، ص ۱۸۴، ح ۸. [۲۶۴] آیه ۲۴۷. [۲۶۵] نهج‌البلاغه، فیض‌الاسلام، ص ۵۵۸، خ ۱۷۲. [۲۶۶] نهج‌البلاغه، صبحی صالح، خطبه ۱۳۱. [۲۶۷] بقره (۲) آیه ۱۸۶، نهج‌البلاغه، ابن‌ابی‌الحدید، ج ۱۶، ص ۴۹. [۲۶۸] الکامل فی التاریخ، ج ۴، ص ۲۱. [۲۶۹] فاضل مقداد، مفید، الارشاد، ص ۵۷. [۲۶۹] نساء (۵۹) آیه ۵. حاکم حسکانی ذیل آیه‌ی شریفه‌ی «أولى الأمر» روایتی را از عیاشی نقل شرح باب حادی عشر، ص ۵۶؛ تفسیر نور‌الثقلین، ج ۱، ص ۵۰۸ - ۴۹۹، حدود ۳۰ روایت در همین مضمون آورده است. [۲۷۰] باب حادی عشر، ص ۵۶؛ تفسیر نور‌الثقلین، ج ۱، ص ۵۰۸ - ۴۹۹، حدود ۳۰ روایت در همین مضمون آورده است. [۲۷۱] محمد بن یعقوب کلینی، اصول کافی، ج ۱، ص ۲۹۸، ح ۵؛ بحار الانوار ج ۴۳، ص ۳۲۲، ح ۲. [۲۷۲] اصول کافی، ج ۱، ص ۲۹۷، ح ۱؛ بحار الانوار، ج ۴۳، ص ۳۲۲. [۲۷۳] اصول کافی، ج ۱، ص ۲۹۸، ح ۳؛ بحار الانوار، ج ۴۳، ص ۳۲۲، ح ۴؛ کشف‌الغمہ، ج ۲، ص ۱۵۸؛ فضل بن حسن طبرسی، أعلام الوری، ص ۲۰۷. [۲۷۴] اصول کافی، ج ۱، ص ۲۹۸، ح ۴. [۲۷۵] هبیره بن مریم خارفی شمامی معروف به «ابوالحارث» از یاران مختار بن ابی عبیده ثقی است، وی اهل کوفه و از ثقات محدثین به شمار می‌رود. ابن سعد در «طبقات کبری» او را از تابعین طبقه اول می‌داند و ابن‌اثیر می‌گوید: هبیره بن مریم از غلامان حسین بن علی علیهم السلام می‌باشد «الاعلام، زرکلی، ج ۸، ص ۷۷». [۲۷۶] عطا، همان حقوق ماهیانه است. ابن‌منظور می‌گوید: «یقال: عطیه و عاطیه ای خدمته و قمت بأمره؛ دادن و یا گفتن چیزی در برابر خدمتی که انجام می‌شود» (لسان‌العرب، ج ۱۵، ص ۷۰). [۲۷۷] فقال (علیه السلام): لقد قبص في هذه الليلة رجل لم يسبقه الأولون بعمل ولا يدركه الآخرون بعمل وقد كان يجاهد مع رسول الله صلی الله علیه و آله فیقيه [فیسبقه] بنفسه وقد كان یوجّهه برأیته فیكتنفه جبرئیل عن یمینه و میکائیل عن یساره فلا یرجع حتى یفتح الله علیه و لقد توفی في هذه الليلة التي [نزل فيها القرآن] عرج فيها بعیسی بن مریم وقد توفی فيها یوشع بن نون و صی موسی، و ما خلف صفراء ولا بیضاء الا سبعمائة درهم بقیت من عطائه أراد أن یبتاع بها خادماً لأهله. ثم قال: ایها الناس من عرفی فقد عرفی و من لم یعرفی فأننا الحسن بن محمد صلی الله علیه و آله أیا ابن البشیر، ایا ابن النذیر، ایا ابن الداعی الى الله - عزوجل - باذنه، ایا ابن السراج المنیر و ایا من أهل البيت الذين أذهب الله عنهم الرجس و طهرهم تطهیراً، والذین افترض الله مودتهم فی كتابه اذ یقول: (و من یقترف حسنة نزد له فیها حسنا) فاقتراف الحسنة مودتنا أهل البيت «مقاتل الطالبین، ص ۶۲؛ الکامل فی التاریخ، ج ۳، ص ۴۰۰). [۲۷۸] بگو من هیچ پاداشی از شما بر رسالتمن درخواست نمی‌کنم، جز دوست داشتن نزدیکانم [اهل بیتم] و هر کس کار نیکی را انجام دهد بر نیکی‌ها یش می‌افزاییم «شوری (۴۲) آیه ۲۳». [۲۷۹] شرح نهج‌البلاغه، ابن‌ابی‌الحدید، ج ۱۶، ص ۳۰؛ این قتبیه‌ی دینوری، الامامه و السياسه، ج ۱، ص ۱۸۳؛ امالی شیخ طوسی، ج ۱، ص ۲۷۵ و ۲۷۶؛ مروج‌الذهب، ج ۲، ص ۴۲۶، ماترک حضرت

را ۲۵۰ درهم به همراه قرآن و شمشیر معرفی می‌کند؛ مسنده‌امام‌المجتبی، ص ۵۲۰-۵۱۸؛ کشف الغمة فی معرفة الائمه، ج ۲، ص ۱۶۴. [۲۸۰] شرح نهج البلاغه، ابن‌ابی‌الحدید، ج ۱۶، ص ۳۰؛ اثبات‌الهداه، ج ۵، ص ۱۳۶ - ۱۳۴؛ کشف الغمة، ج ۲، ص ۱۵۹، اینان آغاز بیعت را از سوی عبدالله بن عباس می‌داند و می‌نویسد: «ثم جلس فقام عبدالله بن عباس بین يديه فقال: معاشر الناس هذا ابن نبيكم و وصي امامكم فبایعوه فبادر الناس الى بيته؛ وقتی امام مجتبی علیه السلام پس از ایراد خطبه از منبر پایین آمد بر زمین نشست، عبدالله بن عباس از جا برخاست و خطاب به مردم گفت: ای مردم! این فرزند پیغمبر خداست و نیز وصی و جانشین امام شما، علی بن ابی طالب علیه السلام است، پس با او بیعت کنید. پس از سخنان عبدالله بن عباس، مردم با امام مجتبی علیه السلام بیعت کردند». ابن‌ابی‌الحدید، در شرح نهج البلاغه، چاپ‌های چهار جلدی (ج ۴، ص ۱۱) آغاز‌گر بیعت را عیید‌الله بن عباس معرفی می‌کند، چه بسا اختلاف از جهت اشتباه در چاپ باشد، با توجه به این که متصدیان چاپ‌های بیست جلدی، مدعی تصحیح اغلاط چاپ‌های قبلی هستند. [۲۸۱] کشف الغمة، ج ۲، ص ۱۶۴. [۲۸۲] حیاء‌الامام‌الحسن‌بن‌علی، ج ۲، ص ۴۶؛ نهج‌البلاغه، ابن‌ابی‌الحدید، ج ۱۶، ص ۲۲. [۲۸۳] شیخ راضی آل‌یس، صلح‌الحسن، ص ۷۶؛ ارشاد‌مفید، ص ۱۶۸؛ نهج‌البلاغه، ابن‌ابی‌الحدید، ج ۴، ص ۱۱ (چهار جلدی). [۲۸۴] ابواسحاق کوفی اصفهانی، الغارات، ج ۲، ص ۹۱۴، تعلیقه‌ی ۶۶. [۲۸۵] مقاتل‌الطالبین، ص ۴۲ - ۲۱۷؛ صلح‌الحسن، ص ۲۱۷ - ۲۱۵؛ شیخ طوسی، اختیار معرفة الرجال، ص ۱۱۳. [۲۸۶] پرسش: چرا امام مجتبی علیه السلام شخصی مثل عیید‌الله بن عباس را به فرماندهی دوازده هزار نفر برگزیده بود تا جامعه‌ی اسلامی به دست او چنین ضربه‌ی جبران‌ناپذیری را بخورد؟ پاسخ: اولاً: عیید‌الله بن عباس بن عبد‌المطلب کسی بود که تا سن ده سالگی در خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله بود. او ده سال داشت که رسول خدا صلی الله علیه و آله از دنیا رفت. ثانیا: پدر دو شهید بود. فرزندان وی (عبدالرحمن و قشم) در جلو چشم مادرشان به دست بسر بن ارتاءه عامری، فرمانده نظامی معاویه در هجومی که به یمن یا مکه داشت کشته شدند و بعد هم سر آن‌ها را از تن جدا کردند «الغارات، ج ۲، ص ۶۱۱»، بنابر نقل سنان بن ابی‌ستان نام دو فرزند عیید‌الله بن عباس، داود و سلیمان بوده است. ثالثا: وی در سال ۳۶ هجری بنا بر نقل «الاصابه فی تمییز الصحابة» و در سال ۳۹ هجری بنابر نقل طبری و یا هر دو سال از سوی علی علیه السلام به عنوان امیر الحاج منصوب شد. او سفره‌ی گسترده‌ای جهت حجاج بیت الله الحرام پهن می‌نمود. رابعا: در همان سال‌ها از سوی امیر المؤمنین علیه السلام حاکم یمن و اطراف آن گردید و نیز در برده‌ای دیگر، والی و فرمانده بحرین از سوی آن حضرت شد. خامسا: او از اولین کسانی بود که بعد از شهادت علی علیه السلام با امام مجتبی بیعت کرد و شعار خصوصت و جنگ با معاویه را سر داد. حال اگر غیر اورا انتخاب می‌کرد، مردم اعتراض نمی‌کردند؟ سادسا: امام مجتبی علیه السلام دو مشاور قوی و مطمئن همچون قیس بن سعد و سعید بن قیس را در کنار او قرار داد. با توجه به جواب‌های پیشین، آن حضرت مأمور عمل به ظاهر بود نه حقایق در لوح محفوظ «برای اطلاع بیشتر، رک: ارشاد مفید، ص ۱۶۸ - ۱۶۹؛ تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۹۱؛ اسدالغابه، ج ۳، ص ۳۴۰؛ الاصابه فی تمییز الصحابة، ج ۲، ص ۴۳۸. [۲۸۷] بلاذری، أنساب الأشراف، ج ۲، ص ۳۸؛ نهج‌البلاغه، ابن‌ابی‌الحدید، ج ۴، ص ۱۵ (چهار جلدی). [۲۸۸] شهری در نزدیکی مدائن (تیسفون) در غرب ایران در نزدیکی دجله واقع شده، امام مجتبی علیه السلام جهت بسیج نیروها و شرکت آنان در جبهه، خود بدان جا رفته بود. [۲۸۹] تاکتیک‌هایی که احیاناً دشمن بدان متول می‌شود تا نیروی مقابل را ضعیف کند و باعث جنگ داخلی و روانی گردد فراوان است، مانند سوء استفاده از مقدسات دشمن، پخش اعلامیه و...» رک: نگارنده، النظام العسكري فی الاسلام، ص ۱۵۵. [۲۹۰] شرح نهج‌البلاغه، ابن‌ابی‌الحدید، ج ۴، ص ۸ (چهار جلدی). طبری مورخ می‌گوید: ابتدا حسن بن علی پیشنهاد صلح کرد، لیکن باید گفت: این خلاف واقع است «تاریخ طبری، ج ۴، ص ۱۲۲. [۲۹۱] شرح نهج‌البلاغه، ابن‌ابی‌الحدید، ج ۴، ص ۱۱ آدرس ۱ و ۲ و ۳ (چهار جلدی)؛ صلح‌الحسن، ص ۷۶؛ بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۴۵. [۲۹۲] شرح نهج‌البلاغه، ابن‌ابی‌الحدید، ج ۴، ص ۸؛ ابن‌اعشم کوفی، الفتوح، ج ۴، ص ۱۵۴. [۲۹۳] شرح نهج‌البلاغه، ابن‌ابی‌الحدید، ج ۴، ص ۱۴؛ الفتوح، ج ۴، ص ۱۵۳. [۲۹۴] شرح تاریخ یعقوبی، ج

۲، ص ۲۱۵. [۲۹۵] شرح نهج البلاغه، ابن‌ابی‌الحدید، ج ۴، ص ۱۵، مجروح شدن توسط جراح بن سنان (لعنة الله... عليه) بوده است.

[۲۹۶] تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۲۱۴؛ تاریخ طبری، ج ۴، ص ۱۲۲؛ *الکامل فی التاریخ*، ج ۳، ص ۴۰۴. [۲۹۷] احتجاج، ج ۲، ص ۹.

[۲۹۸] تاریخ طبری، ج ۴، ص ۱۲۱. [۲۹۹] الامامة و السياسة، ج ۱، ص ۱۸۴. [۳۰۰] احتجاج، ج ۲، ص ۸؛ بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۲۲، ح ۶. [۳۰۱] اشاره به گمراهی قوم موسی (بني اسرائیل) و پیروی نمودن آنان از سامری و گوساله‌ای که او در جلو داشت دارد.

[۳۰۲] اخبار الطوال، ص ۲۱۸. [۳۰۳] سبط ابن جوزی، تذكرة الخواص، ص ۱۷۹. [۳۰۴] قادتنا کیف نعرفهم، ج ۵، ص ۲۸۳. [۳۰۵] قادتنا کیف نعرفهم، ج ۵، ص ۲۸۴، به نقل از سید بن طاووس، کشف الممحجۃ لشمرة المهججہ، ص ۴۶؛ الملاحم و الفتنه، ص ۲۵، ب ۱۵. [۳۰۶] احتجاج، ج ۲، ص ۸؛ بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۲۲، ح ۶. [۳۰۷] فروه بن نوفل فرمانده خوارج با پانصد نفری که همراه داشت در زمان حاکمیت أمیر المؤمنین علیه السلام در جنگ صفين به همراه نیروهایش کناره‌گیری نمود و پس از عقد قرارداد صلح، بین امام مجتبی علیه السلام و معاویه، بار دیگر به جنگ با معاویه پرداخت؛ که فرماندهی دوم آنها حوثه‌ی اسدی بوده است «الکامل فی التاریخ»، ج ۳، ص ۴۰۹. [۳۰۸] *الکامل فی التاریخ*، ج ۳، ص ۴۰۹؛ کشف الغمہ ۷ ج ۲، ص ۱۹۹؛ نهج البلاغه، ابن‌ابی‌الحدید، ج ۵، ص ۹۸ (۲۰ جلدی). [۳۰۹] بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۵۹، قاسم بن فضل حرانی می‌گوید: مدت زمان حکومت بنی امية را محاسبه کردم هزار ماه بیشتر نبود؛ اسد الغابه، ج ۲، ص ۱۴. [۳۱۰] الاصابة فی تمییز الصحابة، ج ۱، ص ۳۳۰؛ مسنند احمد بن حنبل، ج ۵، ص ۴۴؛ وجاء فی العقد الفريد: ان رسول الله - ص - دخل علی ابنته فاطمه - س - فوجد الحسن طفلا یلعب بین یدیها، فقال لها: ان الله سیصلاح علی یدی ابنک هذا بین فتین عظیمتین من المسلمين «ابن عبد ربه اندلسی، العقد الفريد، ج ۱، ص ۱۶۴». [۳۱۱] نصر بن مزاحم المنقري، وقعة صفين، ص ۴۷۵. لیله الهریر را بدان جهت لیله الهریر گفته‌اند که در تمام شب، جنگ جریان داشت و حتی یک لحظه خاموش نبود. فریاد دو طرف فضای را تا صبح پر کرده بود و گویا از صبح تا شامگاه و سپس تا صبح روز بعد جنگ ادامه داشته است. [۳۱۲] *الکامل فی التاریخ*، ج ۳، ص ۴۰۶، حوادث سال ۴۱ هجری. [۳۱۳] احتجاج، ج ۲، ص ۱۲. [۳۱۴] حیاء الامام الحسن بن علی علیه السلام، ج ۲، ص ۲۶۹. [۳۱۵] اخبار الطوال، ص ۲۲۰. [۳۱۶] چگونگی مبارزه و شهادت وی به صورت مشروح خواهد آمد. [۳۱۷] پاسخ‌های امام مجتبی علیه السلام در برابر متقدان که در بحث‌های آینده خواهد آمد، پاسخ اشکال فوق را روشن‌تر خواهد نمود. [۳۱۸] *الکامل فی التاریخ*، ج ۳، ص ۴۰۵؛ تاریخ طبری، ج ۴، ص ۱۲۴. [۳۱۹] اخبار الطوال، ص ۲۱۸؛ ابن قتیبه دینوری، الامامة و السياسة، ص ۱۸۵؛ بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۶۵. مرحوم مجلسی نوشتہ اخیر را به امام مجتبی علیه السلام نسبت می‌دهد که از معاویه تعهد و پیمان گرفت. [۳۲۰] بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۶۵؛ ابن حجر عسقلانی، الصواعق المرحمة، ص ۸۱؛ حیاء الامام الحسن بن علی، ج ۲، ص ۲۲۷؛ کشف الغمہ، ج ۲، ص ۱۷۰؛ ابن صباغ مالکی، الفصول المهمة، ص ۱۴۵. [۳۲۱] نهج البلاغه، ابن‌ابی‌الحدید، ج ۴، ص ۸؛ بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۶۵؛ سید محسن امین، اعیان الشیعه، ج ۱، ص ۵۷۰. [۳۲۲] الاصابة فی تمییز الصحابة، ج ۱، ص ۳۳۰؛ الامامة و السياسة، ج ۱، ص ۱۸۴. [۳۲۳] اعیان الشیعه، ج ۱، ص ۵۷۰؛ *الکامل فی التاریخ*، ج ۳، ص ۴۰۵؛ نهج البلاغه، ابن‌ابی‌الحدید، ج ۴، ص ۱۵. [۳۲۴] الامامة و السياسة، ج ۱، ص ۱۸۴؛ بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۶۵؛ الفتوح، ج ۴، ص ۱۶۰. [۳۲۵] شرح نهج البلاغه، ابن‌ابی‌الحدید، ج ۴، ص ۱۵؛ بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۶۵؛ الامامة و السياسة، ج ۱، ص ۱۸۵؛ کشف الغمہ، ص ۱۴۱. [۳۲۶] بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۶۵؛ صلح الحسن، ص ۲۶۱. [۳۲۷] علل الشرایع، ج ۱، ص ۲۱۵؛ اعیان الشیعه، ج ۱، ص ۲۱۵. [۳۲۸] الامامة و السياسة، ج ۱، ص ۱۸۵، بیشتر شروط در پاورقی آورده است؛ *الکامل فی التاریخ*، ج ۳، ص ۴۰۵؛ بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۳، فقط قسمت اخیر را آورده است؛ شیخ صدوق، علل الشرایع، ج ۱، ص ۲۱۸ - ۲۱۶. [۳۲۹] دارابجرد، همان داراب و دارابگرد است که عربها «گ» را تبدیل به «ج» کرده‌اند. شهرستان «داراب» دارای ۱۳۳ روستا و قریه است که قبله به قلعه‌ی «دهیار» مشهور بوده و حدود ۱۱۱ کیلومتر از شهرستان فسا فاصله دارد و از شهرهای قدیمی استان فارس است «لغت نامه دهخدا، ج ۶، ص ۹۰۱۰، ماده‌ی داراب». سؤال: چرا امام مجتبی علیه السلام در میان همه اماکن و شهرستان‌ها «دارابگرد» را انتخاب

نمود تا مالیات آن جا صرف خانواده‌های شهدای جمل و صفين گردد؟! جواب: رئيس المحدثین و فقیه اهل بیت شیخ صدوق (ره) در پاسخ به پرسش فوق فرموده است: داراب جرد سرزمنی است که با مصالحه بین عثمان بن ابی العاص و هربذ (رئيس آن روز دارابجرد) به تصرف نیروهای اسلام درآمد و چنین نبود که با هجوم و حمله‌ی لشگریان اسلام به تصرف مسلمانان درآید، گویا دارابجرد همانند فدک بوده است، پس چنین شهری مالیات و خراجی را که می‌پردازد در اختیار پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و امام مسلمین است و به هر کس و هر کجا بخواهد مصرف می‌کند و این سنت پیامبر صلی الله علیه و آله بود که علی بن ابی طالب علیه السلام فرصت اجرای آن را پیدا نکرد. امام مجتبی علیه السلام خواست این سنت، زنده نگه داشته شود و بازماندگان شهدا از اموال پاکی که اختصاص به امام معصوم و حاکم اسلامی دارد بهره‌مند گردند، نه از خراج زمین‌های مفتوح العنوه‌ای که حق همه سربازان اسلام است و حالت صدقه را دارد. قابل توجه است که شیخ صدوق (ره) در تعیین وضعیت دارابجرد به فتوح البلدان بلاذری تکیه و اعتماد نموده است «بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۱۰». [۳۳۰] دائرة المعارف بستانی، ج ۷، ص ۳۸. [۳۳۱] ابن جوزی، تذکرة الخواص، ص ۱۸۰، موضوعی در نزدیک شام است. [۳۳۲] مسکن، جایی است نزدیک رودخانه دجل، نزدیکی آوانا و نزدیک دیر جاثلیق. در سال ۷۲ ه. ق در این مکان جنگی بین عبدالملک بن مروان و مصعب بن زبیر واقع شده که به کشته شدن مصعب انجامید و آرامگاه او در آن جا مشهور است. «یاقوت حموی، معجم البلدان، ج ۵، ص ۱۴۹». [۳۳۳] بخار الانوار، ج ۴۴، ص ۸. [۳۳۴] بخار الانوار، ج ۴۴، ص ۹ - ۸. [۳۳۵] حیاة الامام الحسن بن علی علیه السلام، ج ۲، ص ۲۳۳. [۳۳۶] نهج البلاغه، صبحی صالح، خطبه ۳۴ (الفیء: الخراج و ما يحييه بيت المال). [۳۳۷] مجتمع تمیی می‌گوید: «کان علی علیه السلام یکنس بیت المال کل جمعه و یصلی فیه رکعتین و یقول لیشهد لی یوم القيمة؛ علی علیه السلام هر جمعه بیت المال را جاروب می‌کرد و دو رکعت نماز می‌خواند و سپس می‌فرمود: اینها در قیامت برای من شهادت خواهند داد» (شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۲، ص ۱۹۹). چه بسا اطلاق کلمه بیت المال به بخشی از آن، از باب علاقه‌ی جزء و کل است، نه این که بیت المال به معنای عمومش مقصود باشد و هیچ چیز باقی نماند. [۳۳۸] علل الشرایع، ج ۱، ص ۲۱۸، باب ۱۵۹. [۳۳۹] أعيان الشیعه، ج ۱، ص ۵۷۱. [۳۴۰] نهج البلاغه، کلمات قصار، ح ۱۹۸. [۳۴۱] بخار الانوار، ج ۴۴، ص ۴۰ و ۴۴. [۳۴۲] بخار الانوار، ج ۴۴، ص ۴۰ و ۴۴. [۳۴۳] شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۱۶، ص ۳۴. [۳۴۴] قادتنا كيف نعرفهم، ج ۵، ص ۲۷۲؛ نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۴، ص ۱۶ (چهار جلدی). [۳۴۵] شیخ مفید، ارشاد، ص ۱۹۱؛ نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۴، ص ۱۶ (چهار جلدی). [۳۴۶] معجم رجال الحديث، ج ۸، ص ۱۴۹، بقیه‌ی حدیث را به گونه‌ای دیگر نقل می‌کند. [۳۴۷] ابن جوزی، تذکرة الخواص، ص ۱۸۱؛ ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه آن را به صورت دیگری نقل کرده است. [۳۴۸] حیاة الامام الحسن بن علی، ج ۲، ص ۲۸۰. [۳۴۹] فأجابه الإمام علیه السلام: انى خشيت أن یجت المسلمين عن وجه الأرض فاردت ان يكون للدين ناعي. «حیاة الامام الحسن بن علی، ج ۲، ص ۲۷۶». [۳۵۰] گرچه وضعیت بسیار حساس بوده، لیکن حرکت حجر بن عدی آن هم در مجلس معاویه کار به جایی نبوده، زیرا از کسی مانند حجر بن عدی که آگاهی بر فشارها و سختی‌ها و بی‌وفایی افراد نسبت به امام علیه السلام داشت و با آن خلوصی که در وی بود، تسليم محض توقع بود نه چیز دیگر. [۳۵۱] «فأخذ علیه السلام بید حجر و اختلی به فی زاویة من زوایا البیت فبین له الحکمة التي من أجلها صالح معاویة قائلًا: يا حجر، قد سمعت کلامک فی مجلس معاویة، و ليس کل انسان یحب ما تجب ولا رأیه کرأیک، و انى لم افعل ما فعلت الا ابقاء عليکم. و الله - تعالی - کل يوم فی شأن. (مناقب ابن شهر آشوب، ج ۴، ص ۴۱؛ بخار الانوار، ج ۴۴، ص ۵۷؛ اخبار الطوال، ص ۲۲۰). [۳۵۲] «يا عدى انى رأیت هوی معظم الناس فی الصلح و کرهوا الحرب فلم أحب أن أحملهم على ما يکرھون، فرأیت دفع هذه الحروب الى يوم ما فان الله کل يوم هو فی شأن» (حیاة الامام الحسن بن علی، ج ۲، ص ۲۷۴). [۳۵۳] عليك السلام، اجلس. فلما استقر به المجلس، التفت علیه السلام له قائلًا: لست مذل المؤمنین و لكنی معزهم، «ما أردت بمصالحتی معاویة الا أن أدفع عنکم القتل عند ما رأیت تباطؤ أصحابی عن الحرب و نکولهم عن القتال» (حیاة الامام الحسن بن علی، ج ۲، ص ۲۷۸؛ اخبار

الظوال، ص ۲۲۱. [۳۵۴] بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۱؛ صلح الحسن، ص ۳۵۵] بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۵۷. [۳۵۶] همان مطلبی که در دیدگاه مارکسیسم (MARXISM) و کاپیتالیسم (Capitalism) وجود دارد و دو نقطه متصاد آنهاست. [۳۵۷]

[۳۵۸] RADEKAL. [۳۵۹] LEBRAL. [۳۶۰] احمد عباس صالح، اليمين و اليسار في الإسلام، ص ۱۵۲ - ۱۴۲. [۳۶۱] شرح نهج البلاغة، ابن أبيالحديد، ج ۱، ص ۱۸۴ - ۱۵۱. [۳۶۲] مطالب فهرستوار، خلاصهی کلمات اهانت آمیز طرفداران معاویه نسبت به حسن بن علی علیه السلام است «بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۷۳ - ۷۱. [۳۶۳] بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۷۴. [۳۶۴] بقره (۲) آیهی (۵) مائده (۳۶۵) آیهی (۸۷) در آن روز معاویه این اشعار را خواند: يا صخر لا تسلمن يوما فتضحتنا بعد الذين بدر أصبحوا مزقا خالى و عمى و عم الأم ثالثهم و حنظل الخير قد أهدى لنا الأرقا لا تركن الى أمر تقلدنا والراقصات بنعمان به الخرقا فالموت أهون من قول العداه لقد حاد بن حرب عن العزى اذا فرقا «اي صخر! مبادا امروز با رسوايی، اسلام را به عنوان دین برگزینی، بعد از آن که خاندان ما در جنگ بدر دربهدر شدند؛ دایی، عموم، عمومی مادرم و حنظل نیکوکار را می‌گوییم، که با مرگ آنان خواب از چشم ما ربووده شد؛ اعتماد مکن بر چیزی که (اسلام) گردن گیر همگی ما خواهد شد؛ و زن‌های رفاصه و بازیگر در نعمان به واسطهی آن نابود می‌گردند. آری، مرگ نزد ما آسان‌تر از این سخن است که دشمنان بگویند: پسر حرب از بت عزی دست برداشته است». (سید محسن امین، اعيان الشيعه، ج ۱، ص ۵۷۴). [۳۶۷] از آن جهت بقیع غرقد نامیده شده که نوعی درخت خاردار در آن مکان می‌رویده که در حال حاضر فقط نامش باقی مانده است (سید محمد باقر نجفی، مدینه شناسی، ج ۱، ص ۳۱۹). [۳۶۸] مقصود از وزغ بنی امية می‌باشد، زیرا در حدیث آمده است که پیامبر صلی الله عليه و آله فرمود: ليس يموت من بنى أمية ميت الا مسخ وزغا؛ هيچ يك از بنى امية نمى ميرند، مگر اين که مردگان آنها تبديل به قورباشه يا مارمولک خواهند شد «مجمع البحرين، ج ۵، ص ۱۸». [۳۶۹] ابوسفیان بن حرب، ولید بن مغیره، عثمان بن حارت، نصر بن حارت بن کلده و عاص بن واائل. [۳۷۰] کوثر (۱۰۸) آیهی ۳. [۳۷۱] در شرح نهج البلاغه ابن أبيالحديد آمده: «و عن عائب اللات فى قوله».

[۳۷۲] شرح نهج البلاغه، ابن أبيالحديد، ج ۱۴، ص ۷۵؛ سبط ابن جوزی، تذكرة الخواص، ص ۱۸۲، فقط دو بیت فوق را آورده است، لیکن ابن أبيالحديد معترضی همهی ایيات را آورده که ترجمهی بعضی از آن را متذکر شدیم. [۳۷۳] ولید بن عقبه به هنگام حکومت عثمان در سال ۲۸ - ۲۵ هجری، والی و فرماندار کوفه بود که نماز صبح را در حال مستی چهار رکعت خواند. مردم وقتی چنین دیدند به عثمان شکایت کردند. عثمان بر اساس خواسته مردم اجرای حد بر وی را مطرح نمود و علی علیه السلام آن را تقبل کرد و بعد هشتاد ضربه شلاق به او زد، بعد از آن برای ولید حیثیت و آبرویی نماند و مود نفرت همگان قرار گرفت. از این جهت عثمان او را از سمت فرمانداری عزل کرد. ابن اثیر می‌نویسد: عبد الله بن جعفر از سوی علی بن ابی طالب علیه السلام مأمور گردید و چهل ضربه تازیانه بر ولید زد. در پاورقی بحار الانوار آمده: شاید تازیانه دارای دو دنباله چرمی بوده که چهل تای آن هشتاد ضربه محسوب گردیده است «أسد الغابه، ج ۵، ص ۴۵۲؛ بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۸۱. [۳۷۴] شهد الحطیئه حين يلقى ربه ان الوليد أحقر بالعذر نادى وقد تمت صلاتهم أزيدكم سكرًا و ما يدرى ليزيدهم أخرى ولو قبلوا لألت صلاتهم على العشر «تذكرة الخواص، ص ۱۸۳. [۳۷۵] سجده (۳۲) آیهی ۱۸. [۳۷۶] حجرات (۴۹) آیهی ۶. ابن حجر عسقلانی از قول ابن عبد البر می‌نویسد: مسلمانان اجماع و اتفاق دارند بر این که آیهی شریفه: «ان جاءكم فاسق ببناء» دربارهی ولید بن عقبه نازل گردیده، زیرا پیامبر صلی الله عليه و آله وی را به سوی بنی المصطلق فرستاد تا از اخبار ایشان گاهی یابد. او باز گشت و گفت: آنها کافر شده‌اند، زکات را نمی‌دهند و آماده‌ی جنگیدن با شمایند، آیهی شریفه نازل شد. پیامبر صلی الله عليه و آله شخص دیگری فرستاد، معلوم شد که ولید بن عقبه دروغ گفته است و همهی آنان بر شریعت اسلام باقی بودند. او در نزد همه به فسق شهرت یافت. «الاصابة في تمييز الصحابة، ج ۳، ص ۶۳۷، ش ۹۱۴۷. [۳۷۷] أنزل الله في الكتاب علينا في على وفي الوليد قرانا فتبوا الوليد متزل كفر وعلى تبوا الإيمانا ليس من كان مؤمنا يعبد الله كمن كان فاسقا خوانا سوف يدعى الوليد بعد قليل وعلى الى الجزا عيانا فعلی يجزی هناك جنانا و هناك الوليد يجزی هوانا

«تذكرة الخواص»، ص ۱۸۳؛ اعيان الشيعة، ج ۱، ص ۵۷۵؛ بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۹۲، ح ۶؛ امالي مفيد، مجلس ۷۴، ش ۴. [۳۷۸]

غاشیه (۸۸) آیه ۷ - ۳. [۳۷۹] آنیاء (۲۱) آیه ۱۱۱. [۳۸۰] اسراء (۱۷) آیه ۱۶. [۳۸۱] نور (۲۴) آیه ۲۶. [۳۸۲] نور (۲۴) آیه ۲۶. [۳۸۳] بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۸۶ - ۷۰، ح ۱؛ حدیث فوق بر اساس نقل بحار الانوار است، ولکن با تفاوت مختصری تیز در کتب زیر آمده: اعيان الشيعة، ج ۱، ص ۵۷۵؛ تذكرة الخواص، ص ۱۸۲؛ احتجاج، ج ۱، ص ۴۱۶ - ۴۰۱. مناظره فوق را روایت همچون ابومخنف (لوط بن یحیی بن سعید بن مخنف بن سلیم ازدی) نقل کرده، ابومخنف را شیخ الأخبار کوفه نامیده‌اند. او از مورخان بزرگ شیعه است و تشیع او شهرت دارد و به قدری مورد اعتماد است که علمای اهل سنت، همانند محمد بن جریر طبری و ابن اثیر و غیر این دو به نقل وی اطمینان نموده‌اند و روایات بسیاری از او نقل کرده‌اند (شیخ عباس قمی، الکنی و الالقب، ج ۱، ص ۱۴۸). همچنین یزید بن ابی حیب (سوید ازدی) مناظره فوق را نقل کرده، او در نزد ابوحیان از ثقات به شمار می‌رود و ابن سعید می‌گوید: سوید ازدی ثقه است و حدیث زیاد نقل کرده و در سال ۱۲۸ ه. ق. با بیشتر از ۷۵ سال عمر از دنیا رفت (تهذیب التهذیب، ج ۱۱، ص ۳۱۸)، به طور خلاصه نقل شده است. [۳۸۴] اعيان الشيعة، ج ۱، ص ۵۷۵. [۳۸۵] الكامل فی التاریخ، ج ۳، ص ۴۰۷. [۳۸۶] اعيان الشيعة، ج ۱، ص ۵۷۵. [۳۸۷] الكامل فی التاریخ، ج ۳، ص ۴۰۷. [۳۸۸] تذكرة الخواص، ص ۱۸۱. [۳۸۹] مناقب ابن شهر آشوب، ج ۲، ص ۱۶۹. [۳۹۰] اسلام ظاهري که بنی امية داشتند و همه چیز را به نفع خود تفسیر و توجیه می‌کردند. [۳۹۱]

بحار الانوار، ج ۴۲، ص ۱۱۲ - ۱۱۰؛ حیاة الامام الحسن بن علی، ج ۲، ص ۲۸۸؛ تاریخ ابن عساکر، ج ۱۲، ص ۲؛ ناسخ التواریخ، ج ۵، ص ۲۴۷ - ۲۴۵. [۳۹۲] شرطہ الخمیس، عده‌ی خاصی که با علی علیه السلام تا لحظه‌ی مرگ پیمان بسته بودند و از پیشتابان نیروهای آن حضرت بودند. [۳۹۳] رجال علامه حلی، ص ۸۳. [۳۹۴] جنات الخلود، ص ۲۰؛ توضیحات از کتب رجالی به ویژه معجم رجال الحديث می‌باشد. [۳۹۵] در سالی که رسول خدا صلی الله علیه و آله به مدینه هجرت نمود، او هژده سال داشت که به خدمت آن حضرت مشرف شد و در روزهای آخر عمر علی بن ابی طالب علیه السلام خدمت حضرت رسید که آن بزرگوار ریگ‌هایی را به وی داد و فرمود: چنانچه خواتی امامان بعد از من را بشناسی به خدمت آنان می‌رسی، با انگشت خویش بر روی این ریگ‌ها نقش انگشت خود را بدون هیچ فشاری منعکس خواهند نمود (گویا ریگ‌ها همانند خمیر نقش انگشت آنان را به خود خواهد گرفت). او با این نشانه، روزی خدمت علی بن الحسین علیهم السلام رسید در حالی که ۱۱۳ سال از عمرش می‌گذشت، حضرت مشغول عبادت بود، مقداری نشست و از گفتگوی با حضرت ناامید شد. بعد از نماز حضرت با دست مبارکش اشاره‌ای کرد جوانی اش بازگشت و مطالibus را با امام در میان گذاشت. وی تا زمان علی بن موسی الرضا علیه السلام زنده بود و ۹ ماه بعد از وفات موسی بن جعفر علیه السلام خدمت امام رضا علیه السلام رسید و همان علامت را که در دست داشت، خدمت حضرت مطرح نمود و سرانجام در سال ۱۸۴ ه. ق. در سن ۲۰۲ سالگی از دنیا رفت «اصول کافی، شیخ کلینی، ج ۱، ص ۳۴۶، ح ۳، باب: ما يفصل به بین دعوى المحق و المبطل فى امر الامامة؛ معجم رجال الحديث، ج ۲۳، ص ۱۸۶ - ۱۸۴. آنچه در مورد عمر حبابی والبیه نوشته شد، با یک محاسبه که در زمان امام چهارم ۱۱۳ سال داشته برسی شده و مرحوم طبرسی در اعلام الوری نیز اشاره دارد». [۳۹۶]

بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۱۱۱؛ مناقب ابن شهر آشوب، ج ۴، ص ۴۰؛ ترجمه الامام الحسن من تاریخ مدینه دمشق، ص ۶. نام بسیاری از آنان در معجم رجال الحديث، و رجال کشی و کتب رجالی دیگر به طور مژروح یافت می‌شود. [۳۹۷] در بحث همسران و فرزندان آن حضرت، نام هر یک به همراه مادرهای گرامی‌شان به تفصیل آمده است. [۳۹۸] محمد بن عقیل، النصائح الكافیه، ص ۹۷. [۳۹۹] النصائح الكافیه، ص ۹۶. [۴۰۰] شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۱، ص ۴۶۴. [۴۰۱] ابوالفداء بن کثیر، البداية و النهاية، ج ۸، ص ۱۳۶. [۴۰۲] نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۱، ص ۴۶۴. [۴۰۳] النصائح الكافیه، ص ۱۰۰. [۴۰۴] شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۱، ص ۱۲۳؛ سنن ابی داود، ج ۱، ص ۷۹. [۴۰۵] شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۳، ص ۴۷۰؛ کشف الغمة، شعرانی، ج ۱، ص ۴۷۰ (چهار جلدی). [۴۰۶] ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۱، ص ۴۶۳ (چهار جلدی). [۴۰۷] ابن ابی

الحديد، شرح نهج البلاغه، ج ۱، ص ۴۶۳ [چهار جلدی]. [۴۰۸] همان، ج ۳، ص ۴۷۰. [۴۰۹] انظروا من قبلکم من شیعه عثمان و محبیه و أهل ولایته و الذين یرون فضائله و مناقبه فادنوا مجالسهم و قربوهم و اکرمومهم واکتبوا لی بكل ما یروی کل رجل منهم و اسمه و اسم ایه و عشيرته «نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۳، ص ۱۵ و ۱۶». [۴۱۰] ان الحديث فی عثمان قد کثرا و فشا فی کل مصر و فی کل وجه و ناحیه فإذا جاءكم كتابی هذا فادعوا الناس الى الرواية فی فضائل الصحابة و الخلفاء الاولین و لا ترکوا خبرا یرویه أحد من المسلمين فی ابی تراب الا- و آتونی بمناقضه له فی الصحابة مفتعله فان هذا أحب الى و أقر لعینی و أدھض لحجۃ ابی تراب و شیعته... «نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۳، ص ۱۶». [۴۱۱] سلیم بن قیس (متوفی ۹۰ هجری)، ص ۶۹ - ۶۸؛ أبان بن تغلب می گوید: خدمت امام باقر علیه السلام عرض کردم: «أصلحک الله سم لی من ذلک شيئا؟ قال: رووا أن سیدی کھول أهل الجنة ابوبکر و عمر، و أن عمر محدث و أن الملك یلقنه، و أن السکینة تنطق على لسانه و أن عثمان الملائكة تستحب منه... حتى عدد ابو جعفر علیه السلام أكثر من مائة روایة یحسبون أنها حق...؛ لطفا بعضی از آن احادیث جعلی راجهت روشن شدن نام ببرید. حضرت فرمود: روایت می کنند ابوبکر و عمر دو آقای پیران اهل بهشتند و نیز می گویند: عمر از ملائکه خبر می گرفت و ملائکه مطالب را به وی تلقین می کردند؛ سپس فرمود: به خدا قسم همه اینها دروغ و خلاف واقع است» (ر ک: اسد الغابه، ج ۳، ص ۲۱۵ و منتخب کنز العمال با حاشیه مسنند احمد بن حنبل، ج ۵، ص ۲). [۴۱۲] سلیم بن قیس (متوفی ۹۰ هجری)، ص ۶۹ - ۶۸؛ أبان بن تغلب می گوید: خدمت امام باقر علیه السلام عرض کردم: «أصلحک الله سم لی من ذلک شيئا؟ قال: رووا أن سیدی کھول أهل الجنة ابوبکر و عمر، و أن عمر محدث و أن الملك یلقنه، و أن السکینة تنطق على لسانه و أن عثمان الملائكة تستحب منه... حتى عدد ابو جعفر علیه السلام أكثر من مائة روایة یحسبون أنها حق...؛ لطفا بعضی از آن احادیث جعلی راجهت روشن شدن نام ببرید. حضرت فرمود: روایت می کنند ابوبکر و عمر دو آقای پیران اهل بهشتند و نیز می گویند: عمر از ملائکه خبر می گرفت و ملائکه مطالب را به وی تلقین می کردند و آرامش و وقار بر زبانش جاری می شد و نیز می گویند: عثمان کسی است که ملائکه از او حیا به خدا قسم همه اینها دروغ و خلاف واقع است» (ر ک: اسد الغابه، ج ۳، ص ۲۱۵ و منتخب کنز العمال با حاشیه مسنند احمد بن حنبل، ج ۵، ص ۲). [۴۱۳] زیاد بن سمية به بخشداری نواحی فارس از سوی عمر بن خطاب تعیین شده بود که او به سمت خود در زمان عثمان بن عفان و بعد باقی ماند، لیکن بعد از شهادت علی بن ابی طالب علیه السلام معاویه معامله‌ی سیاسی کرد، زیرا از درگیری با او پرهیز می نمود و نمی خواست او ملحق به حسن بن علی علیه السلام شود و به هواداری آن حضرت در مقابلش بایستد، لذا او را برادر خود خواند و سپس با حفظ سمت، فرمانداری کوفه را به وی واگذار نمود «اسد الغابه، ج ۲، ص ۲۱۵». [۴۱۴] بحار الانوار، ج ۷۳، ح ۳۵۰، ص ۱۳. [۴۱۵] الكامل فی التاریخ، ج ۳، ص ۴۴۳؛ نهج البلاغه، شرح ابن ابی الحدید، ج ۴، ص ۷۳ (چهار جلدی). [۴۱۶] رجال کشی، ص ۳۳؛ بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۲۱۳. [۴۱۷] ابن عساکر، الامام الحسن، ص ۱۳۹، ح ۲۳۱. [۴۱۸] صلح الحسن علیه السلام، ص ۳۱ نور الدین علی بن محمد بن صباغ، الفصول المهمة، ص ۱۵۹. [۴۱۹] بقره (۲) آیه ۲۷۴. [۴۲۰] شبلنجی شافعی، نورالابصار، ص ۱۱۱. [۴۲۱] مناقب ابن شهر آشوب، ج ۲، ص ۱۵۶؛ ناسخ التواریخ، امام حسن علیه السلام، ص ۲۵۳. [۴۲۲] نساء (۴) آیه ۸۶. [۴۲۳] بحار الانوار، ج ۴۳، ص ۳۴۳. [۴۲۴] همان، ص ۳۴۷، ح ۱۵. [۴۲۵] عيون الاخبار، ج ۳، ص ۱۴۰. [۴۲۶] نساء (۴) آیه ۸۵. [۴۲۷] ابو دردا (عویمر یا عامر بن مالک) در سال‌های اول و دوم هجرت ایمان آورد و رسول خدا صلی الله علیه و آله بین او و سلمان فارسی اخوت و برادری برقرار کرد. وی در غزوات زیادی بعد از غزوہ احمد شرکت داشت و انسانی فقیه و دانشمند بود. رسول خدا صلی الله علیه و آله درباره‌اش فرمود: «عویمر حکیم امته؛ ابو درداء حکیم امته من است». معاویه به هنگام خلافت عمر او را به پست قضاؤت دمشق منصوب کرد، ولیکن ابو دردا پس از مشاهده خلافه‌ای مکرر معاویه در برابر اسلام از پست خود کناره گرفت و به مدینه رفت و بعد از سال ۳۴ هجری وفات کرد «اسد الغابه، ج ۴، ص ۹۷». [۴۲۸] نهج البلاغه،

ابن ابیالحدید، ج ۴، ص ۷۲ (چهار جلدی). [۴۲۹] نهج البلاغه، ابن ابیالحدید، ج ۴، ص ۷۳ (چهار جلدی)؛ ج ۱۶، ص ۱۹۵ (چهار جلدی). [۴۳۰] حیب بن مسلمه از یاران نزدیک معاویه بود که در جنگ صفين و... با تمام وجود وی را یاری کرد. او پیشتر از سوی عمر بن خطاب به فرمانداری آذربایجان و ارمنستان تعین شد. در زمان محاصره عثمان بر کنار گردید و مجدداً معاویه او را والی ارمنستان کرد و در سال پنجم هجری در دمشق فوت کرد «أَسْدُ الْغَابَةِ»، ج ۱، ص ۳۷۴. [۴۳۱] توبه (۹) آیه ۱۰۲. [۴۳۲] آیه ۸۳. مطففین (۸۳) آیه ۱۵ - ۱۴. [۴۳۳] احمد بن علی رازی، أحكام القرآن، ج ۴، ص ۳۵۵؛ و با کمی اختلاف در تفسیر نور الثقلین، ج ۵، ص ۵۳۲، ح ۲۵. [۴۳۴] حجرات (۴۹) آیه ۶. (ترجمه: اگر فاسقی برای شما خبری را آورد، آن را خوب وارسی کنید.). [۴۳۵] أَسْدُ الْغَابَةِ، ج ۵، ص ۴۵۱، ش ۵۴۶۸ (۷ جلدی). [۴۳۶] مهرالسنّة، ۵۰۰ درهم است که رسول خدا صلی الله علیه و آله برای همسرانش تعین کرده بود «مجمع البحرين، ج ۳، ص ۴۸۵». [۴۳۷] متن کلمات امام حسن علیه السلام: فحمد الله و أثني عليه، ثم قال: أما ما ذكرت من حكم أيها في الصداق فانا لم نكن لنرحب عن سنة رسول الله صلی الله علیه و آله في أهله و بناته و أما قضاء دين أيها فمتى قضت نساونا ديون آبائهن؟! و أما صلح الحسين فانا عادينا الله و في الله فلا نصالحه لدنيا و أما قوک من يغبطنا بيزيد أكثر من يغبطه بنا، فان كانت الخلافة فاقت النبوة فنحن المغبوطون به و ان كانت النبوة فاقت الخلافة فهو المغبوط بنا و أما قولك فان الغمام يستسقى بوجه يزيد فان ذلك لم يكن الا لآل رسول الله صلی الله علیه و آله و قد رأينا أن نزوجها من ابن عمها القاسم بن محمد بن جعفر وقد زوجتها منه و جعلت مهرها ضياعي التي لى بالمدنية و كان معاویه أعطانی بها عشرة آلاف دینار و لها فيها غنى و كفاية «بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۱۲۰، ح ۱۳». [۴۳۸] مقتل خوارزمی، ج ۱، ص ۱۲۴؛ هیشمی، مجمع الزوائد، ج ۴، ص ۲۷۸. [۴۳۹] نهج البلاغه، ابن ابیالحدید، ج ۳، ص ۱۶؛ صلح الحسن، ص ۳۲۳. [۴۴۰] نحوی شهادت هر یک از این افراد بزرگ و گفتگوی آنان به هنگام شهادت و مقاومتشان حایز اهمیت بسیار است «ر ک: فصل یازدهم همین کتاب». [۴۴۱] او همان عمرو بن عبد الله بن کلیب، از بزرگان تابعین است که مورد اطمینان از جهت نقل روایات نیز می‌باشد. او در زمان امام مجتبی علیه السلام می‌زیست و همه‌ی قضایا را از نزدیک می‌دید. گفته شده که وی چهل سال نماز صبح را با وضوی خواند که جهت نماز شب گرفته بود و در بسیاری از شب‌ها قرآن ختم می‌کرد و در زمان خود از اعتمادی بسیار بالا - نزد شیعه و اهل سنت - برخوردار بود «معجم رجال الحديث، ج ۱۳، ص ۱۱۱». [۴۴۲] عبدالرحمن بن شریک بن عبد الله نخعی کوفی از جمله کسانی است که در عهد امام مجتبی علیه السلام می‌زیست، پدرش ناقل ده‌ها هزار مسأله از جابر جعفی است «الغارات، ثقفى»، ج ۱، ص ۲۰. [۴۴۳] نهج البلاغه، ابن ابیالحدید، ج ۴، ص ۱۶ (چهار جلدی). [۴۴۴] اتق الله يا معاویه! و اعلم ان الله كتابا لا يغادر صغیره ولا كبيرة الا أحصاها! و اعلم أن الله ليس بناس لك قتلک بالظنة و أخذک بالتهمة، و امارتك صبیا یشرب الشراب و یلعب بالکلاب! ما أراك الا و قد أوبقت نفسک و اهلك دینک و أضعت الرعیة، والسلام. «الامامة و السياسه»، ج ۱، ص ۲۰۴ - ۲۰۳. از آن جا که موضع گیری امام مجتبی علیه السلام برای معاویه معلوم بود، در این وادی نامه‌ای از آن حضرت به چشم نمی‌خورد. [۴۴۵] حاکم نیشابوری، المستدرک علی الصحیحین، ج ۳، ص ۱۷۳؛ مروج الذهب، ج ۳، ص ۵. [۴۴۶] لم يكن عليه شيء أثقل من أمر الحسن بن على... فدس [الى] سما [فمات] منه «نهج البلاغه، ابن ابیالحدید، ج ۱۶، ص ۴۹». [۴۴۷] مروان بن حکم در سال ۳۶ هجری در سپاه جمل همراه عایشه بود که بعد از شکست اصحاب جمل در بصره در خانه خانمی پنهان شده بود. نیروهای علی بن ابی طالب علیه السلام او را دستگیر کردند. امام مجتبی علیه السلام به او امان داد و از مرگ حتمی نجاتش داد، اما این منافق جانی در هنگامی که پست فرمانداری مدینه را به عهده داشت، در مسمومیت حضرت مجتبی علیه السلام نقش خود را ایفا کرد. [۴۴۸] جعدة دختر أشعث بن قیس کندی است. أشعث پدر او در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله از هیچ گونه آزار و شکنجه‌ی روحی نسبت به آن حضرت کوتاهی نمی‌کرد. وی در مقابل مسجد کوفه بر بام منزل خود بر مناره بالا می‌رفت و هنگامی که مؤذن اذان می‌گفت او فریاد برمی‌آورد: «یا رجل انک لکذاب ساحر»... او در سال دهم هجرت به ناچار اسلام آورد و تا زمان رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله با نفاق

زیست، اما بعد از رحلت پیامبر از اسلام خارج شد و پس از مدتی دوباره مسلمان گردید... او با خواهر ابی بکر (أم فروه) ازدواج کرد. در زمان عثمان به فرمانداری آذربایجان درآمد و بعد از کشته شدن عثمان برکنار گردید؛ در جنگ صفين در لیله الهریر جزء افرادی بود که در توطئهٔ نهادن قرآن بر سر نیزه‌ها نقش بسزایی داشت «اسد الغابه»، ج ۱، ص ۹۸؛ معجم رجال الحديث، ج ۳، ص ۲۱۶؛ سفینة البحار، ج ۴، ص ۴۴۳ و چه بسا در لیله الهریر از پیشنهاد کنندگان این توطئه بزرگ بود (بحار الانوار، ج ۳۲، ص ۵۳۱). امام صادق درباره‌اش فرمود: «ان الأشعث بن قيس شرك في دم أمير المؤمنين عليه السلام و ابنته جعده سمت الحسن عليه السلام و محمد ابنته شرك في دم الحسين عليه السلام؛ همانا أشعث در ریختن خون امیر مؤمنان عليه السلام مشارکت نمود، دخترش جعده حسن بن علی عليه السلام را مسموم نمود و پسرش محمد در ریختن خون جدمان حسین دخالت داشت» (بحار الانوار، ج ۴۲، ص ۲۸۸). [۴۴۹] دائرة المعارف اسلامیه، ج ۷، ص ۴۰۰. [۴۵۰] بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۱۵۴. [۴۵۱] نویسنده‌ی اروپایی (Lammens) متوفی ۱۹۳۷ م. که آثار مختلفی دارد. موضع گیریهای او نسبت به اهل بیت علیهم السلام به ویژه امام مجتبی علیه السلام خصم‌مانه است. و سعی دارد از معاویه رفع اتهام نماید. [۴۵۲] تاریخ ابن خلدون، ج ۲، ص ۱۸۷. [۴۵۳] دائرة المعارف اسلامیه، ج ۷، ص ۴۰۲. [۴۵۴] تاریخ الاسلام السیاسی، ج ۱، ص ۳۹۸. [۴۵۵] تاریخ الأمة العربية، ص ۹ و ۱۶. [۴۵۶] البداء و التاریخ، ج ۹، ص ۵. [۴۵۷] روضة الشهداء، ص ۱۰۷. [۴۵۸] الاصادبة في تمييز الصحابة، ج ۱، ص ۳۳۱. [۴۵۹] مروج الذهب، ج ۳، ص ۵. [۴۶۰] مقاتل الطالبين، ص ۴۷ و ۴۸. [۴۶۱] أرشاد مفید. [۴۶۲] أنساب الأشراف، ص ۵۹. [۴۶۳] الاستیعاب، ج ۱، ص ۳۸۵. [۴۶۴] مناقب آل ابی طالب، ج ۴، ص ۴۸. [۴۶۵] الفصول المهمة، ص ۱۴۶. [۴۶۶] تذكرة الخواص، ص ۱۹۲ - ۱۹۱. [۴۶۷] تاریخ الخلفاء، ص ۱۹۲. [۴۶۸] مستدرک علی الصحیحین، ج ۳، ص ۱۷۶. [۴۶۹] کتاب الفتوح، ج ۴، ص ۲۰۶، به نقل از ابویقطان و هیثم بن عدی. [۴۷۰] تهذیب الکمال فی أسماء الرجال، ج ۶، ص ۲۵۳. [۴۷۱] محدث بن جریر طبری، دلائل الامامة، ص ۶۱. [۴۷۲] حیاة الامام الحسن بن علی، ج ۲، ص ۴۷۶. [۴۷۳] جنادة بن امية از یاران و اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله بود. وی به هنگام فتح مصر همراه رزم‌مندگان کفر سیز مسلمان بود. روز جمعه‌ای پیامبر صلی الله علیه و آله او را به همراه هشت نفر دیگر، مهمان نمود. او گفت: ای رسول خدا ما روزه‌داریم. حضرت فرمود: دیروز روزه گرفتید. روزه‌ی مستحبی خود را در محضر پیامبر صلی الله علیه و آله افطار نمودند و گفته شده او از تابعینی است که از اعتماد بسیار برخوردار بود؛ مدتی در مصر و اردن سکونت داشته است. «اسد الغابه»، ج ۱، ص ۳۵۴. [۴۷۴] بعضی در ترجمه‌ی قسمتی از فرمایش امام مجتبی علیه السلام که فرمود: «انی سقیت السم ثلاط مرات لم أست مثل هذه المرء انی لأضع کبدی» دچار اشتباه شده اند و کلمه‌ی «کبد» را «جگر سیاه» معنا کرده‌اند که در این صورت چنین می‌شود: «من سه مرتبه مسموم شدم، و لیکن این مرتبه جگرم از بین رفت» و یا گفته شده: «پاره‌های جگر امام مجتبی علیه السلام میان تشت ریخت». در حالی که اطبا می‌گویند: هرگاه کسی مسموم شود و زهر قوی باشد، سوختگی و زخم در معده ایجاد می‌کند و روده‌ها را تحریک می‌نماید و اگر سم ضعیف باشد، فشار خون را پایین می‌آورد، پس کاری به جگر سیاه ندارد؛ لذا جهت رفع اشتباه باید گفت: کبد دستگاهی است که صفراً توسط آن دفع می‌شود و همچنین کبد به آنچه در داخل شکم است اطلاق شده، همان طوری که در کتاب تاج العروس و قاموس اللغة آمده است: «سمی الجوف بکامله کبدًا» و معجازاً «کبد» بر پهلو اطلاق شده است و مانند: «وضع یده علی کبد» همان طوری که در لسان العرب، ج ۳، ص ۳۷۴ آمده است: و چه بسا لخته‌های خون به مانند کبد است که تشییه شده، پس بدین گونه شبهه برطرف می‌شود و کلمه «کبد» در روایت روشن می‌گردد، که می‌شود چنین معنا کرد: (... انی لأضع کبدی) در این دفعه پهلویم سوخت و از بین رفت و یا لخته‌های خون همانند کبد در میان تشت ریخت «حیاة الامام الحسن»، ج ۲، ص ۴۷۵. [۴۷۵] بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۱۳۸؛ قادتنا کیف نعرفهم، ج ۵، ص ۳۲۶؛ عوالم، ج ۱۶، ح ۷. [۴۷۶] بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۱۳۸، ح ۶؛ جلاء العيون، ج ۱، ص ۳۷۰. [۴۷۷] بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۱۴۰، ح ۷. [۴۷۸] امالی، ج ۱، جزء ۶، ص ۱۶۱ - ۱۵۹. [۴۷۹] شیخ مفید، مسار الشیعه، ص ۲۷. [۴۸۰] علامه طبرسی، تاج المولید، ص ۲۶ و ۲۷؛ اعلام الوری، ص ۲۰۶. [۴۸۱] علامه

حلی، المستجاد من الارشاد، ص ۱۵۱. [۴۸۲] مجموعه نفیسه، ص ۱۰۳. [۴۸۳] بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۱۳۴، ح ۲. [۴۸۴] بقره (۲) آیه ۱۵۶. کلمه استرجاع که در هنگام دیدن و یا شنیدن مصیبت بر زبان جاری می‌کنند. [۴۸۵] مروج الذهب، ج ۳، ص ۸. [۴۸۶] الامامه و السياسه، ج ۱، ص ۱۹۷. [۴۸۷] فیروزآبادی، قاموس محیط، ج ۲، ماده آیین الشیعه، ص ۱، ص ۵۷۶. [۴۸۸] مناقب ابن شهر آشوب، ج ۴، ص ۵۰. [۴۹۰] بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۱۵۷، ح ۲۵. [۴۹۱] الامام الحسن من تاريخ مدينة دمشق، ص ۲۲۲. [۴۹۲] مناقب ابن شهر آشوب، ج ۴، ص ۵۰؛ ارشاد مفید، ص ۱۷۶ - ۱۷۴. [۴۹۳] بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۱۵۷. [۴۹۴] مطالب فوق را بعضی از شعراء زیبا سروده‌اند همانند: «ابن حماد» شاعر عرب، ماجراًی ممانعت از دفن جنازه‌ی حسن بن علی علیه السلام در حرم نبوی را چنین می‌سراید: فنازعه انسان لم یذوقوا و حق الله للسلام طعماً أیدفن جنب أحمـد أجـنـبـي و يـمـنـعـ سـبـطـهـ منه و يـحـمـيـ أـلـمـ يـكـنـ اـبـنـ الـحـسـنـ الزـكـرـیـ لـهـ لـحـمـاـ بـلـیـ وـ دـمـاـ وـ عـظـمـاـ «مـمـانـعـتـ كـرـدـنـدـ اـزـ دـفـنـ جـنـازـهـ اـمـامـ مجـبـیـ عـلـیـهـ السـلـامـ اـفـرـادـیـ کـهـ مـزـهـ وـ يـحـمـیـ أـلـمـ يـكـنـ اـبـنـ الـحـسـنـ الزـكـرـیـ لـهـ لـحـمـاـ بـلـیـ وـ دـمـاـ وـ عـظـمـاـ «مـمـانـعـتـ كـرـدـنـدـ اـزـ دـفـنـ جـنـازـهـ اـمـامـ مجـبـیـ عـلـیـهـ السـلـامـ اـفـرـادـیـ کـهـ مـزـهـ وـ طـعـمـ اـسـلـامـ حـقـيقـیـ رـاـ نـچـشـیدـ بـوـدـنـدـ،ـ آـیـاـ سـزاـوارـ اـسـتـ دـفـنـ شـوـدـ درـ کـنـارـ پـیـامـبـرـ صـلـیـ اللـهـ عـلـیـهـ وـ آـلـهـ کـسـیـ کـهـ باـ اوـ بـیـگـانـهـ بـوـدـ،ـ لـیـکـنـ اـزـ دـفـنـ نـوـادـهـ اـوـ (ـپـسـرـ دـخـترـشـ)ـ جـلوـگـیرـیـ کـنـنـدـ؛ـ آـیـاـ حـسـنـ مـعـصـومـ وـ پـاـکـ،ـ فـرـزـنـدـ اوـ نـبـودـ؟ـ گـوـشتـ وـ خـونـ وـ اـسـتـخـوـانـشـ اـزـ اوـ نـشـائـتـ وـ نـگـرـفـتـهـ بـوـدـ؟ـ»ـ صـغـرـ بـصـرـیـ نـیـزـ عـایـشـهـ رـاـ مـخـاطـبـ قـرـارـ دـادـهـ وـ چـنـینـ سـرـوـدـهـ اـسـتـ:ـ یـوـمـ الـحـسـنـ الـهـادـیـ،ـ عـلـیـ بـغـلـکـ اـسـرـعـتـ وـ مـایـسـتـ وـ مـانـعـتـ وـ خـاصـصـتـ وـ قـاتـلـتـ وـ فـیـ بـیـتـ رـسـوـلـ اللـهـ،ـ بـالـظـلـمـ تـحـکـمـتـ هـلـ الزـوـجـةـ اـوـلـیـ بـالـمـوـارـیـثـ مـنـ الـبـنـتـ لـکـ التـسـعـ مـنـ الثـمـنـ فـبـالـکـلـ تـحـکـمـتـ تـجـمـلـتـ وـ لـوـ عـشـتـ تـفـیـلـتـ.ـ «ـدـرـ رـوـزـ تـشـیـعـ وـ دـفـنـ اـمـامـ مجـبـیـ عـلـیـهـ السـلـامـ بـرـ اـسـتـ سـوـارـیـ شـدـیـ،ـ بـرـ خـودـ غـرـورـ کـرـدـیـ وـ مـانـعـ دـفـنـ اوـ درـ حـرمـ نـبـوـیـ شـدـیـ وـ دـشـمـنـیـ خـودـ رـاـ اـثـبـاتـ کـرـدـیـ وـ جـنـگـیـدـیـ؛ـ وـ درـ خـانـهـیـ پـیـامـبـرـ خـداـ صـلـیـ اللـهـ عـلـیـهـ وـ آـلـهـ بـهـ سـتـمـ وـ زـورـ گـوـبـیـ پـرـدـاخـتـیـ؛ـ آـیـاـ هـمـسـرـ درـ اـرـثـ بـرـدـنـ اـزـ دـخـترـ اـوـلـیـ وـ سـزاـوارـتـ اـسـتـ،ـ سـهـمـیـهـ توـ اـرـثـ پـیـامـبـرـ صـلـیـ اللـهـ عـلـیـهـ وـ آـلـهـ [ـاـزـ اـموـالـ مـنـقـولـ]ـ یـکـ نـهـمـ اـزـ یـکـ هـشـتمـ بـوـدـ،ـ وـلـکـنـ توـ بـاـسـتـ وـ زـورـ گـوـبـیـ هـمـهـاـشـ رـاـ گـرـفـتـ وـ تـصـاحـبـ کـرـدـیـ،ـ یـکـ رـوـزـ سـوـارـ بـرـ شـتـرـ گـشـتـیـ وـ اـمـرـوـزـ سـوـارـ بـرـ اـسـتـ شـدـیـ [ـفـسـادـ وـ خـوـنـرـیـزـیـ نـمـوـدـیـ]ـ وـ اـگـرـ اـجـلـ مـهـلـتـ دـهـدـ وـ عـمـرـ بـیـشـتـرـ کـنـیـ،ـ بـرـ فـیـلـ هـمـ سـوـارـ خـوـاـهـیـ شـدـ.ـ»ـ (ـمنـاقـبـ اـبـنـ شهرـ آـشـوبـ،ـ جـ ۴ـ،ـ صـ ۵۱ـ - ۵۰ـ).ـ [۴۹۵]ـ بـحـارـ الـانـوـارـ،ـ جـ ۹۹ـ،ـ صـ ۱۶۶ـ؛ـ شـیـخـ عـبـاسـ قـمـیـ،ـ انـوـارـ الـبـهـیـهـ فـیـ تـوـارـیـخـ الـحجـجـ الـاـلهـیـ،ـ صـ ۴۱ـ.ـ [۴۹۶]ـ قـالـ اـبـنـ نـعـجـةـ:ـ اـوـلـ ذـلـ دـخـلـ عـلـیـ الـعـربـ مـوـتـ الـحـسـنـ بـنـ عـلـیـ عـلـیـهـ السـلـامـ «ـالـامـامـ الـحـسـنـ مـنـ تـارـیـخـ مدـیـنـهـ مـانـعـ دـفـنـ اوـ درـ حـرمـ نـبـوـیـ شـدـیـ وـ دـشـمـنـیـ خـودـ رـاـ اـثـبـاتـ کـرـدـیـ وـ جـنـگـیـدـیـ؛ـ وـ درـ خـانـهـیـ پـیـامـبـرـ خـداـ صـلـیـ اللـهـ عـلـیـهـ وـ آـلـهـ [ـاـزـ اـموـالـ مـنـقـولـ]ـ یـکـ نـهـمـ اـزـ یـکـ هـشـتمـ بـوـدـ،ـ وـلـکـنـ توـ بـاـسـتـ وـ زـورـ گـوـبـیـ هـمـهـاـشـ رـاـ گـرـفـتـ وـ تـصـاحـبـ کـرـدـیـ،ـ یـکـ رـوـزـ سـوـارـ بـرـ شـتـرـ گـشـتـیـ وـ اـمـرـوـزـ سـوـارـ بـرـ اـسـتـ شـدـیـ [ـفـسـادـ وـ خـوـنـرـیـزـیـ نـمـوـدـیـ]ـ وـ اـگـرـ اـجـلـ مـهـلـتـ دـهـدـ وـ عـمـرـ بـیـشـتـرـ کـنـیـ،ـ بـرـ فـیـلـ هـمـ سـوـارـ خـوـاـهـیـ شـدـ.ـ»ـ (ـمنـاقـبـ اـبـنـ شهرـ آـشـوبـ،ـ جـ ۴ـ،ـ صـ ۵۱ـ - ۵۰ـ).ـ [۴۹۵]ـ بـحـارـ الـانـوـارـ،ـ جـ ۹۹ـ،ـ صـ ۱۶۶ـ؛ـ شـیـخـ عـبـاسـ قـمـیـ،ـ انـوـارـ الـبـهـیـهـ فـیـ تـوـارـیـخـ الـحجـجـ الـاـلهـیـ،ـ صـ ۴۱ـ.ـ [۴۹۶]ـ یـوـسـفـ الـمـزـیـ،ـ تـهـذـیـبـ الـکـمـالـ فـیـ اـسـمـاءـ الـرـجـالـ،ـ جـ ۶ـ،ـ صـ ۲۵۵ـ،ـ «ـعـمـرـوـ بـنـ نـعـجـهـ»ـ رـاـ «ـعـمـرـوـ بـنـ بـعـجـهـ»ـ دـمـشـقـ،ـ صـ ۲۲۸ـ.ـ [۴۹۷]ـ الـامـامـ الـحـسـنـ مـنـ تـارـیـخـ مدـیـنـهـ دـمـشـقـ،ـ صـ ۲۳۵ـ؛ـ تـهـذـیـبـ الـکـمـالـ فـیـ مـعـرـفـةـ اـسـمـاءـ الـرـجـالـ،ـ جـ ۶ـ،ـ صـ ۲۵۶ـ،ـ آـنـ رـاـ اـزـ ثـلـبـهـ بـنـ اـبـیـ مـالـکـ نـقـلـ کـرـدـهـ اـسـتـ.ـ [۴۹۹]ـ الـامـامـ الـحـسـنـ مـنـ تـارـیـخـ مدـیـنـهـ دـمـشـقـ،ـ صـ ۵۰۰ـ.ـ [۵۰۰]ـ بـعـضـیـ اوـ رـاـ بـهـ اـسـمـ مـادـرـشـ صـدـاـ مـیـ زـدـنـدـ وـ مـیـ گـفـتـنـدـ:ـ زـیـادـ بـنـ سـمـیـهـ.ـ [۵۰۱]ـ الـامـامـ الـحـسـنـ مـنـ تـارـیـخـ مدـیـنـهـ دـمـشـقـ،ـ صـ ۲۳۴ـ؛ـ اـعـیـانـ الشـیـعـهـ،ـ جـ ۱ـ،ـ صـ ۵۷۶ـ.ـ [۵۰۲]ـ مـروـجـ الذهبـ،ـ جـ ۳ـ،ـ صـ ۸ـ.ـ [۵۰۳]ـ بـقـرـهـ (۲)ـ آـیـهـ ۱۵۶ـ.ـ [۵۰۴]ـ الـامـامـهـ وـ الـسـیـاسـهـ،ـ جـ ۱ـ،ـ صـ ۱۹۷ـ - ۱۹۶ـ؛ـ الـامـامـ الـحـسـنـ مـنـ تـارـیـخـ مدـیـنـهـ دـمـشـقـ،ـ صـ ۲۳۰ـ.ـ [۵۰۵]ـ الـمـسـتـدـرـکـ عـلـیـ الصـحـیـحـینـ،ـ جـ ۳ـ،ـ صـ ۱۷۳ـ.ـ [۵۰۶]ـ الـامـامـ الـحـسـنـ مـنـ تـارـیـخـ مدـیـنـهـ دـمـشـقـ،ـ صـ ۲۲۸ـ؛ـ اـسـدـ الغـابـهـ،ـ جـ ۲ـ،ـ صـ ۱۵ـ.ـ [۵۰۷]ـ الـامـامـ الـحـسـنـ مـنـ تـارـیـخـ مدـیـنـهـ دـمـشـقـ،ـ صـ ۲۲۹ـ؛ـ تـهـذـیـبـ الـکـمـالـ فـیـ مـعـرـفـةـ اـسـمـاءـ الـرـجـالـ،ـ جـ ۶ـ،ـ صـ ۲۵۵ـ،ـ آـنـ رـاـ بـهـ اـسـمـ مـادـرـشـ صـدـاـ مـیـ زـدـنـدـ وـ مـیـ گـفـتـنـدـ:ـ زـیـادـ بـنـ سـمـیـهـ.ـ [۵۰۸]ـ بـعـضـیـ مـانـنـدـ عـلـامـ باـقـرـ شـرـیـفـ قـرـشـیـ بـهـ پـیـروـیـ اـزـ مـسـعـودـیـ گـفـتـهـانـدـ:ـ [۵۰۹]ـ الـکـمـالـ فـیـ التـارـیـخـ،ـ جـ ۳ـ،ـ صـ ۴۷۳ـ - ۴۷۲ـ.ـ [۵۱۰]ـ بـعـضـیـ مـانـنـدـ عـلـامـ باـقـرـ شـرـیـفـ قـرـشـیـ بـهـ پـیـروـیـ اـزـ مـسـعـودـیـ گـفـتـهـانـدـ:ـ گـوـینـدـهـیـ اـشـعـارـ دـخـترـ حـجـرـ بـنـ عـدـیـ بـوـدـهـ وـ بـعـضـیـ دـیـگـرـ هـمـانـدـ طـبـرـیـ وـ اـبـنـ اـثـیـرـ گـفـتـهـانـدـ:ـ هـنـدـ دـخـترـ زـیدـ بـنـ مـخـرـمـهـ اـنـصـارـیـ بـوـدـهـ کـهـ شـیـعـهـ شـدـهـ وـ درـ مـرـثـیـهـیـ حـجـرـ بـنـ عـدـیـ آـنـ رـاـ سـرـوـدـهـ اـسـتـ.ـ [۵۱۱]ـ خـورـقـ وـ سـدـیرـ:ـ دـوـ کـاخـیـ اـسـتـ کـهـ آـنـ رـاـ نـعـمـانـ بـنـ اـمـرـءـ الـقـیـسـ درـ نـزـدـیـکـیـ حـیـرـهـ نـزـدـیـکـیـ حـیـرـهـ مقـابـلـ فـرـاتـ بـرـایـ بـهـرـامـ گـورـ سـاختـ کـهـ سـاـخـتـ آـنـ،ـ مـدـتـ شـصـتـ سـالـ بـهـ طـوـلـ اـنـجـامـیدـ وـ مـعـارـ آـنـ «ـسـنـمـارـ»ـ نـامـ دـاشـتـهـ اـسـتـ.ـ لـغـتـ نـامـ دـهـخـداـ،ـ جـ ۶ـ،ـ صـ ۸۸۶۱ـ.ـ [۵۱۲]ـ خـورـقـ وـ سـدـیرـ:ـ دـوـ کـاخـیـ اـسـتـ کـهـ آـنـ رـاـ نـعـمـانـ بـنـ اـمـرـءـ الـقـیـسـ درـ نـزـدـیـکـیـ حـیـرـهـ مقـابـلـ فـرـاتـ بـرـایـ بـهـرـامـ گـورـ سـاختـ کـهـ سـاـخـتـ آـنـ،ـ مـدـتـ شـصـتـ سـالـ بـهـ طـوـلـ اـنـجـامـیدـ وـ مـعـارـ آـنـ «ـسـنـمـارـ»ـ نـامـ دـاشـتـهـ اـسـتـ.ـ لـغـتـ نـامـ دـهـخـداـ،ـ جـ ۶ـ،ـ صـ ۸۸۶۱ـ.ـ [۵۱۲]ـ مـروـجـ الذهبـ،ـ جـ ۳ـ،ـ صـ ۱۲ـ؛ـ تـارـیـخـ طـبـرـیـ،ـ جـ ۴ـ،ـ صـ ۲۰۹ـ؛ـ الـکـمـالـ فـیـ التـارـیـخـ،ـ جـ ۳ـ،ـ صـ ۴۸۸ـ.

[۵۱۳] مرج عذراء در دوازده کیلومتری دمشق واقع شده که به دست حجر بن عدی در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله فتح گردید و بعد هم مشهد او و یارانش گردید و امروز هم زیارتگاه مسلمانان است. [۵۱۴] شش نفر همراه عبارت بودند از: شریک بن شدید خضرمی، صیفی بن فسیل شیانی، قبیصه بن ربیعه عبسی، محرز بن شهاب سعدی تمیمی، کدام بن حیان عزی و عبدالرحمن بن حسان عزی. [۵۱۵] *الکامل فی التاریخ*, ج ۳، ص ۴۸۹؛ *تاریخ طبری*, ج ۴، ص ۲۰۷. [۵۱۶] *الاصابه فی تمیز الصحابة*, ج ۱، ص ۳۱۴؛ *سفینة البحار*, ج ۱، حجر بن عدی. [۵۱۷] *أعيان الشیعه*, ج ۷، ص ۳۴۵؛ راضی آل یاسین، *صلح الحسن*, ص ۳۴۰. [۵۱۸] *معجم رجال الحديث*, ج ۹، ص ۱۴۲. [۵۱۹] *تاریخ طبری*, ج ۴، ص ۱۹۸؛ *الکامل فی التاریخ*, ج ۳، ص ۴۷۷. [۵۲۰] *تاریخ طبری*, ج ۴، ص ۲۰۶؛ *الکامل فی التاریخ*, ج ۳، ص ۴۸۶. [۵۲۱] *صلح الحسن*, ص ۳۴۲. [۵۲۲] *تاریخ طبری*, ج ۴، ص ۱۵۱. [۵۲۳] *أسد الغابه*, ج ۴، ص ۲۱۷. [۵۲۴] *أسد الغابه*, ج ۴، ص ۲۱۷، مسلسل ۳۹۰۶؛ *سفینة البحار*, ج ۲، ص ۳۶۰. [۵۲۵] *أسد الغابه*, ج ۴، ص ۲۱۷، مسلسل ۳۹۰۶. [۵۲۶] ابن سعد، *طبقات کبری*, ج ۶، ص ۲۱۸. [۵۲۷] *الکامل فی التاریخ*, ج ۳، ص ۴۶۳. [۵۲۸] *الکامل فی التاریخ*, ج ۳، ص ۴۶۳. [۵۲۹] *شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید* ج ۱۱، ص ۴۴ (۲۰ جلدی). [۵۳۰] طه حسین، علی و بنوه، ص ۱۸۸. [۵۳۱] *الکامل فی التاریخ*, ج ۳، ص ۵۰۷. [۵۳۲] همان ص ۵۰۷. [۵۳۳] *تاریخ طبری*, ج ۴، ص ۲۱۶ و ۲۱۷. [۵۳۴] *الکامل فی التاریخ*, ج ۳، ص ۵۱۵. [۵۳۵] *الکامل فی التاریخ*, ج ۴، ص ۷. [۵۳۶] ملاحظه کنید یکی از همین نویسندگان مغرض به نام لامنس (م ۲۶۸۱ - ۷۳۹۱) آن گاه که به معرفی حسن بن علی علیه السلام می‌رسد، قلم از کترول وی خارج گشته و با کمال بی‌انصافی و بی‌تعهدی چنین می‌نویسد: «و يلوح أن الصفات الجوهرية التي كان يتتصف بها الحسن هي الميل إلى الشهوات والافتقار إلى النشاط والذكاء ولم يكن الحسن على وفاق مع أبيه و اخوته عند ما ماتت فاطمة، ولما تجاوز الشباب. وقد أتفق خير سن شبابه في الزواج والطلاق فأحصى له حوالي المائة زوجة عدا. وألصقت به هذه الأخلاق السائبة لقب المطلق وأوقعت عليا في خصومات عنيفة وأثبت الحسن كذلك أنه مبذر كثیر السرف، وقد اختص كل من زوجاته بمسكن ذي خدم و حشم، وهكذا نرى كيف كان يبعث المال أيام خلافة على التي اشتد عليها الفقر...» و در مقاله خود، ص ۴۰۲ آن گاه که سخن از برگشت به مدینه منوره می‌رسد، می‌نویسد: «و هناك عاد الى حياة اللهو واستسلم للذات و وافق معاویة على أن يدفع نفقاته... و مع هذا فقد استمر الانقسام في البيت العلوی و لم يكن الحسن على وفاق مع الحسین...» وقتی به وفات و رحلت آن بزرگوار می‌رسد، می‌نویسد: «و توفي الحسن في المدينة بذات الرئة و لعل افراطه في الملذات هو الذي عجل بمنيته و قد بذلك محاولة لا لقاء تبعه موته على رأس معاویة. و كان الغرض من هذا الاتهام و صم الامویین بهذا العار و تبرير لقب الشهید او سید الشهداء الذي خلع على ابن فاطمة هذا التافه الشأن و لم يجرأ على القول بهذا الاتهام الشیعی جمهرة سوی المؤمنین من الشیعه او...» (دائرة المعارف الاسلامیه، ج ۷، ص ۴۰۰، کلمه «الحسن» بن علی ابن ابی طالب). دائرة المعارف الاسلامیه کتابی است که توسط جمعی از نویسندگان غربی نوشته شده و آن گونه که از مقدمه اش پیداست، هر بحثی را شخصی به عهده گرفته است که در مجموع به لغت‌های «آلمنی، فرانسوی، انگلیسی» نوشته شده و سپس به عربی ترجمه گردیده است. لامنس مسیحی آن کسی است که بخش فوق را نوشته، فردی همچون «سلمان رشدی» بوده است که گویا رسالتی غیر از توهین و جسارت به اهل بیت عصمت و طهارت خصوصا امام مجتبی علیه السلام، که مشعل هدایت انسان‌ها بوده‌اند نداشته است؛ او با قلم مزدورانه خود، خواسته است بین امام حسن مجتبی و امام حسین علیهم السلام تفاوت بگذارد و سپس دامن ناپاک معاویه بخصوص و بنی امية را به صورت عموم از جنایاتی که انجام داده‌اند پاک کند، لیکن با ملاحظه‌ی روایات و توجیهات موجود، روشن خواهد شد که مطالب وی نشخوارهای مهراهی دیگر از دشمنان اسلام است که در راستای سیاست تهاجم فرهنگی اموی و عباسی بر ضد اهل بیت عصمت و طهارت می‌باشد. [۵۳۷] مناقب ابن شهر آشوب، ج ۴، ص ۳۰. [۵۳۸] بعد از به پایان رسیدن توطئه‌ی معاویه، در عقد صلح و بازگشت امام مجتبی علیه السلام به مدینه‌ی منوره مباحث و گفتگوهای گوناگونی پیش آمد و بسیاری از آن‌ها توسط معاویه جهت خرد کردن روحیه امام مجتبی علیه السلام و

یارانش مطرح شد و لیکن هیچ گاه نسبت‌های این چنینی از سوی آنان مطرح نبود. [۵۳۹] هاشمیه؛ یکی از شهرهای کوچک کشور عراق است که در نزدیکی شهر انبار واقع شده؛ خراسان (خور به معنای خورشید و آسان به معنای مشرق است) شامل منطقه‌ی وسیعی بوده و «هاشمیه» در آن واقع شده است. المنجد. [۵۴۰] مروج الذهب، ج ۳، ص ۳۰۶؛ الكامل فی التاریخ، ج ۵، ص ۵۰ - ۲۹. [۵۴۱] مروج الذهب، ج ۳، ص ۳۱۱؛ حیاء الامام الحسن بن علی علیه السلام، ج ۲، ص ۴۵۲. [۵۴۲] بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۱۷۳، ح ۹. [۵۴۳] بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۱۷۳، ح ۹. [۵۴۴] الصواعق المحرقة، ص ۱۳۹؛ انساب الأشراف ۷ ج ۳، ص ۲۵، ح ۳۶؛ تاریخ الخلفاء، ص ۱۹۱؛ تذكرة الخواص، ص ۱۹۱. [۵۴۵] چهارده معصوم، زندگانی امام حسن علیه السلام، ص ۵۵۳. [۵۴۶] البدأ و التاریخ، ج ۵، ص ۷۴. [۵۴۷] مناقب ابن شهر آشوب، ج ۴، ص ۳۴؛ بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۱۶۹. [۵۴۸] قوت القلوب، ج ۲، ص ۲۴۶. [۵۴۹] چهارده معصوم، زندگانی امام حسن علیه السلام، ص ۵۵۳. [۵۵۰] صلح الحسن، ص ۲۵. [۵۵۱] البدأ و التاریخ، ج ۵، ص ۷۵ - ۷۶. [۵۵۲] تذكرة الخواص، ص ۲۲۱. [۵۵۳] ناسخ التواریخ، جلد امام حسن مجتبی علیه السلام، ص ۲۷۰، مخفی نماند در اینجا اقوال دیگری هم وجود دارد که ما به همین مقدار بسته نمودیم. [۵۵۴] بحار الانوار، ج ۱۰۰، ص ۲۲۰. [۵۵۵] حیاء الامام الحسن بن علی علیه السلام، ج ۲، ص ۴۶۰؛ انساب الأشراف، ج ۳، ص ۱۴؛ ناسخ التواریخ، جلد مربوط به امام حسن مجتبی علیه السلام، ص ۲۶۸. [۵۵۶] ارشاد مفید، ص ۱۷۶. [۵۵۷] حیاء الامام الحسن بن علی، ج ۲، ص ۴۵۷؛ بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۱۷۳، از شماره ۱۱ - ۱ نام همه‌ی همسران به همراه بعضی از فرزندانشان نوشته شده است. [۵۵۸] حیاء الامام الحسن بن علی، ج ۲، ص ۴۶۰. [۵۵۹] حیاء الامام الحسن بن علی، ج ۲، ص ۴۵۹؛ تاریخ ابن عساکر، الامام الحسن علیه السلام ص ۱۵۴. [۵۶۰] ناسخ التواریخ، ج ۲ (امام حسن علیه السلام) ص ۲۹۶. [۵۶۱] مسعودی، اثبات الوصیه، ص ۱۶۷. [۵۶۲] حیاء الامام الحسن بن علی، ج ۲، ص ۴۵۰، به نقل از کتاب المحرر، ص ۵۷. [۵۶۳] هر روز بعد از نماز صبح در مسجد رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌نشست و تا طلوع آفتاب مردم در اطرافش حلقه‌ی زندن و مطالب مختلف علمی دینی، سیاسی و اجتماعی را می‌پرسیدند و او همچنان پاسخ می‌فرمود «الفصول المهمة»، ص ۱۵۹، به نقل از صلح الحسن». [۵۶۴] انساب الأشراف، ج ۳، ص ۲۱، ح ۲۷. [۵۶۵] قال الصادق علیه السلام: «ان الحسن بن علی علیه السلام حج خمسة و عشرين حجۃ ماشیا و قاسم الله - تعالیٰ - ماله مرتین». و فی خبر: «قاسم ربه ثلاث مرات و حج عشرين حجۃ على قدمیه». (بحار الانوار، ج ۴۳، ص ۳۳۹). [۵۶۶] حمید بن زیاد عن الحسن بن محمد بن سماعه، عن محمد بن زیاد بن عیسی، عن عبدالله بن سنان، عن ابی عبدالله علیه السلام: قال: «ان علیا قال و هو علی المنبر: لا لتزوجوا الحسن فانه رجل مطلق، فقام رجل من همدان فقال: بلی و الله لنزوجنه، و هو ابن رسول الله صلی الله علیه و آله و ابن أمیر المؤمنین علیه السلام فان شاء أمسك و ان شاء طلق.» (فروع کافی)، ج ۶، ص ۵۶، ح ۴. [۵۶۷] «عن یحیی بن ابی العلاء عن ابی عبدالله علیه السلام قال: ان الحسن بن علی علیه السلام طلق خمسین امرأة فقام علی علیه السلام بالکوفة، فقال يا معاشر أهل الكوفة لا تنکحوا الحسن، فانه رجل مطلق فقام اليه رجل فقال: بلی و الله لننکحنه فانه ابن رسول الله صلی الله علیه و آله و ابن فاطمه علیه السلام فان أعجبته أمسك و ان کره طلق.» (فروع کافی)، ج ۶، ص ۵۶ و نیز رک: الامام الحسن من تاریخ دمشق، ص ۱۵۳، ح ۲۵۸. [۵۶۸] «عن ابن محبوب، عن عبدالله بن سنان، عن ابی عبدالله علیه السلام قال: اتی رجل أمیر المؤمنین علیه السلام فقال له: جئتک مستشیرا، ان الحسن و الحسین علیهم السلام و عبدالله بن جعفر خطبوا الي. فقال أمیر المؤمنین علیه السلام: المستشار مؤتمن. أما الحسن فانه مطلق للنساء، ولكن زوجها الحسین، فانه خیر لأنبتک.» (محاسن برقی)، ج ۲، ص ۴۳۶، باب الاستشاره، ح ۲۰؛ و نیز رک: منتخب التواریخ، ج الامام الحسن، ص ۱۹۰).

[۵۶۹] فروع کافی، ج ۶، ص ۵۵. [۵۷۰] محاسن برقی، ج ۲، ص ۴۳۵. [۵۷۱] چنانچه مردی پر طلاق جهت ازدواج به خواستگاری آمد، می‌شود جواب منفی داد، گرچه همدوش بود و دارای اصالت و شرافتی عظیم باشد (مستدرک الوسائل، ج ۳، باب ۲، ص ۲).

[۵۷۲] حسن بن محمد بن سماعه کندي صيرفي از مشايخ مذهب واقفيه است و احاديث زيادي از وی نقل گردیده است. وی گرچه ثقه است، لیکن طریقه و سلسله‌ای که به او متنه شده یا ابوطالب انباری است و یا علی بن محمد بن زبیر که هر دو ضعیف

هستند «معجم رجال الحديث»، ج ۵، ص ۱۱۶ و ۱۱۸. [۵۷۳] رجال النجاشی، ص ۱۳۲، شماره ۳۳۹. [۵۷۴] جامع الرواء، ج ۱، ص ۲۸۴. [۵۷۵] معجم رجال الحديث، ج ۲۰، ص ۲۵. [۵۷۶] بهجة الآمال في شرح زبدة المقال، ج ۲، ص ۱۱۹؛ معجم رجال الحديث، ج ۲، ص ۲۶۱؛ صاحب كتاب محسن برقي با نامهای ذيل شناخته شده و همگي يك نفر است: احمد بن محمد بن خالد برقي؟؛ «احمد بن ابي عبدالله»؛ «احمد بن ابي عبدالله البرقي»؛ «ابن البرقي»، «البرقي». [۵۷۷] در ازدواج موقت (متعه) هنگامی که مدت به سر آمد و يا از سوي شوهر بقيه مدت ازدواج بخشیده شد، جدائی حاصل می شود و نیاز به اجرای صیغه‌ی طلاق نیست «تحریر الوسیله»، ج ۲، ص ۲۶۰. [۵۷۸] زنی از کفار که در جنگ با مسلمانان اسیر گردیده و شخص مسلمان آن زن کافر را از بیت‌المال مسلمانان خریداری کند، ملک یمین نامیده می شود، این رابطه نوعی نکاح خاص است که زناشویی مباح است و از جهت احکام با زناشویی دائم و منقطع اختلافهای دارد. [۵۷۹] تحریر الوسیله، ج ۲، ص ۲۹۲، مسألة ۱۱. [۵۸۰] جزیری، الفقه على المذاهب الأربع، ج ۴، ص ۳۱۶. [۵۸۱] سنن ابی داود، ج ۲، ص ۶۳۲، کتاب الطلاق، ح ۲، من مسلسل ۲۱۷۸. [۵۸۲] همان، ص ۶۳۱، ح ۳، ش مسلسل ۲۱۷۷. [۵۸۳] الحسن بن الفضل الطبرسی... قال: قال الصادق عليه السلام: تزوجوا ولا - تطلقوا فان الطلاق يهتر منه العرش «وسائل الشیعه»، ج ۱۵، ص ۲۶۸، ح ۷؛ مکارم الاخلاق، ص ۲۲۵؛ مجمع البیان، ج ۱۰، ص ۳۰۴. [۵۸۴] عن ابی عبدالله عليه السلام قال: ان الله عزوجل - يحب البيت الذي فيه العرس و يبغض البيت الذي فيه الطلاق، و ما من شيء أبغض إلى الله - عزوجل - من الطلاق «وسائل الشیعه»، ج ۱۵، ص ۲۶۷؛ فروع کافی، ج ۶، ص ۵۴، ح ۳. [۵۸۵] قال الصادق عليه السلام: تزوجوا ولا تطلقوا فان الله لا يحب الذواقين و الذواقات «مکارم الاخلاق»، ص ۲۲۵؛ وسائل الشیعه، ج ۱۵، ص ۲۶۸، ح ۸. [۵۸۶] عن ابی عبدالله عليه السلام قال: سمعت ابی يقول: ان الله - عزوجل - يبغض كل مطلاق و ذواق «وسائل الشیعه»، ج ۱۵، ص ۲۶۷، ح ۳. [۵۸۷] فقال رسول الله صلى الله عليه و آله: ان الله - عزوجل - يبغض أو يلعن كل ذواق من الرجال و كل ذوقة من النساء «فروع کافی»، ج ۶، ص ۵۴؛ وسائل الشیعه، ج ۱۵، ص ۲۶۷، ح ۶. [۵۸۸] ابن شهر آشوب في المناقب عن ابی طالب المکی فی قوت القلوب: انه [عليه السلام] تزوج مأتین و خمسین امرأة و قيل ثلاثة فكان على [عليه السلام] يضجر من ذلك فكان يقول في خطبته: ان الحسن مطلق فلا تنكره. «مناقب ابن شهر آشوب»، ج ۴، ص ۳۸؛ نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۴، ص ۸ (چهار جلدی)؛ مستدرک الوسائل، ج ۳، ص ۲، (سه جلدی)؛ بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۱۶۹، ح ۴. [۵۸۹] و كان الحسن ربما عقد له على أربعة و ربما طلق أربعة «قوت القلوب»، ج ۲، ص ۲۴۶. [۵۹۰] عن ابی صالح: أحسن الحسن بن على تسعين امرأة فقال على: لقد تزوج الحسن و طلق حتى خفت أن يجيء بذلك علينا عداوة أقوام «أنساب الاشراف»، ج ۳، ص ۲۵، ح ۳۶؛ تاریخ الخلفاء، ص ۱۹۱؛ نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۱۶، ص ۱۲، ابی الحدید اضافه می کند: حتى خفت أن تثير عداوة». [۵۹۱] سیوطی، تاریخ الخلفاء، به نقل از کتاب طبقات کبیر، ص ۱۹۱. [۵۹۲] میر خوانده شاه شافعی، روضة الصفا، ج ۳، ص ۲۰. [۵۹۳] الاعلام، زرکلی، ج ۶، ص ۲۷۴. [۵۹۴] همان، ص ۳۱۱. [۵۹۵] ابی ندیم، الفهرست، ص ۱۱۳؛ الاعلام، ج ۴، ص ۳۲۳. [۵۹۶] الکنی و الالقاب، ج ۱، ص ۱۰۶. [۵۹۷] میزان الاعتدال، ج ۳، ص ۶۵۵، شماره مسلسل ۷۹۷۶. [۵۹۸] الاعلام، زرکلی، ج ۶، ص ۲۷۴. [۵۹۹] اعیان الشیعه، ج ۱۰، ص ۳۲. [۶۰۰] معجم رجال الحديث، ج ۱۷، ص ۷۳. [۶۰۱] علامه سید محسن امین می گوید: ابی ندیم گفته است: محمد بن عمر واقدی متسبع بود، و لكن از ترس حکام آن روزگار بر تقویه عمل می کرد و اتهامات به وی از سوی علمای سنت شاید از این جهت بود «اعیان الشیعه»، ج ۱۰، ص ۳۱. [۶۰۲] لسان المیزان، ج ۴، ص ۳۸۶؛ یاقوت حموی، معجم الأدباء، ج ۱۴، ص ۱۲۴. [۶۰۳] ذہبی، میزان الاعتدال، ج ۳، ص ۱۵۳، شماره ۵۹۲۱. [۶۰۴] الكامل فی التاریخ، ج ۵، ص ۵۲۹؛ تذكرة الخواص، ص ۱۹۹. [۶۰۵] او در سرزمین فخ در نزدیکی مسجد تعمیم به همراه دیگر ابرار مدفون است «الکامل فی التاریخ»، ج ۶، ص ۹۰. [۶۰۶] مناقب ابن شهر آشوب، ج ۴، ص ۳۴. [۶۰۷] بحار الانوار، ج ۴۶، ص ۲۱۲-۲۱۸. [۶۰۸] همان، بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۱۶۳، ح ۱. [۶۰۹] طبرسی، اعلام الوری، ص ۲۱۲. [۶۱۰] تذكرة الخواص، ص ۱۹۴. [۶۱۱] اعیان الشیعه، ج ۱، ص ۶۱۰. [۶۱۲] تذكرة الخواص، ص ۱۹۵-۱۹۴. [۶۱۳] ناسخ التواریخ، ج ۲،

(حضرت امام حسن) ص ۲۷۱ - ۶۱۴. [۶۱۵] معجم رجال الحديث، ج ۴، ص ۳۰۱. [۶۱۵] بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۱۶۷ - ۱۶۶.

سادات طباطبایی از نسل حسن مشی هستند. [۶۱۶] یزید بن معاویه - لعنة الله عليه - با خواندن این بند اشاره به ضرب المثلی کرد که در میان عرب مرسوم بود، زیرا «ابو اخزم» کنیه‌ی جد حاتم طایی است. پسر او اخزم بشر نام داشت که در خشونت معروف بود، او در جوانی مرد و فرزندانی از وی باقی ماند. روزی پسران اخزم بر جد خویش «ابو اخزم» حمله کردند و بر وی تاختند و او را خون آلود نمودند؛ از این رو ابو اخزم این بیت را سرود: ان بنی رملونی بالدم شنشنۀ اعرافها من اخزم «نوادگان من بر من حمله کردند و مرا خون آلود نمودند؛ این طبیعت رشت را آن‌ها از پسرم اخزم به ارت برده‌اند.» یزید - لعنة الله عليه - در خواندن شعرش قصد اهانت و تحقیر به اهل بیت علیهم السلام را داشت و گرنه می‌دانست شجاعزاده‌ای که می‌خواهد عنصر فاسدی را نابود کند هدفش چیست و چه آرمانی را دنبال می‌کند. [۶۱۷] ابن‌نما حلی، مثیر الأحزان، ص ۱۰۵. [۶۱۸] سید بن طاووس، اللهوف، ص ۱۹۱. [۶۱۹]

اعلام الوری، ص ۲۴۳؛ عبدالرزاق موسوی مقرم، مقتل الحسين، ص ۳۳۰. [۶۲۰] شیخ عباس قمی، متهی الامال، ج ۱، ص ۳۸۱؛ نفس المهموم و نفثة المصدر، ص ۱۴۹. [۶۲۱] ملبوبي الواقع و الحوادث، ج ۳، ص ۶۲. [۶۲۲] این رجزها را ابن شهر آشوب به عبدالله بن حسن نسبت می‌دهد، مناقب آل ابی طالب، ج ۴، ص ۱۱۵. [۶۲۳] اعيان الشیعه، ج ۱، ص ۶۰۸؛ سعید العسلی، کربلا، ص ۴۵۵. [۶۲۴] عبدالرزاق موسوی مقرم، مقتل الحسين، ص ۳۳۲؛ مقتل خوارزمی، ج ۲، ص ۲۸. [۶۲۵] بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۳۶؛ و در صفحه ۴۲ بند آخر را اضافه می‌کند. [۶۲۶] متهی الامال، ج ۱، ص ۳۸۰. [۶۲۷] تاریخ طبری، ج ۴، ص ۳۴۴. [۶۲۸] سید بن طاووس، اللهوف، ص ۱۷۳. [۶۲۹] محمد مهدی حائری، معالی السبطین، ج ۱، ص ۴۶۳ - ۴۶۴. [۶۳۰] اعيان الشیعه، ج ۱، ص ۶۱۰. [۶۳۱] بحار الانوار، ج ۲، ص ۱۵۳، ب ۲۰، ح ۳؛ کنز العمال، ج ۱۰، ص ۲۵۵؛ و در بعضی روایات «حضر فی جملة الشهداء؛ حافظ چهل حدیث در زمرة شهدا خواهد بود» آمده است. [۶۳۲] شعراء (۲۶) آیه ۸۸. [۶۳۳] بحار الانوار، ج ۳، ص ۴۱، ح ۱۶، به نقل از تفسیر امام حسن عسکری علیه السلام. [۶۳۴] «بسم الله الرحمن الرحيم» است. [۶۳۵] توحید صدوق، ص ۴۵، ح ۵، باب التوحيد و نفي التشبيه. در این خطبه‌ی نورانی امام مجتبی علیه السلام توجه به سه نکته ضروری است: الف) امام علیه السلام می‌خواهد خداوند ازلی و أبدی و نامتناهی را معرفی کند و بر امر واحدی تأکید دارد و آن این که آفریدگار و خالق هر گر همانند مخلوق نیست و ویژگی‌های مادی، از قبیل محدودیت و متناهی بودن و... از او به دور است، زمان و مکان و چهارچوب خاص او را محاصره نخواهد کرد، زیرا محدودیت به هر چیزی از خصوصیات ماده است. ب) در این خطبه محکم‌ترین استدلال علمی بر یگانگی خداوند همچون برهان «صرف الوجود» (اصول کافی، ج ۱، ص ۱۰۰، ح ۲، باب النهى عن الصفة بغير ما وصف به نفسه تعالى) را آن بزرگوار با بیانی ساده مطرح می‌کند، همان طوری که امام چهارم زین العابدین علیه السلام به أبو حمزه ثمالي فرمود: «ان الله لا يوصف بمحدودية عظم ربنا عن الصفة فكيف يوصف بمحدودية من لا يحد ولا تدركه الأ بصار و هو يدرك الأ بصار و هو اللطيف الخبير؛ اى ابا حمزه ثمالي! خداوند - تبارك و تعالى - متصف به هیچ صفت محدودی نخواهد شد؛ پروردگار بالا-تر از این است که متصف به صفت «محدودی» گردد. چگونه به محدودیت توصیف می‌شود، آن کس که حدی ندارد (از آن جهت که محسوس نیست) چشم‌ها او را نمی‌بینند، در حالی که او همه‌ی چشم‌ها را در کم می‌کند؛ خداوند بخشنده‌ی (انواع نعمت‌ها و باخبر از ریزه کاری‌ها و دقایق موجودات) و آگاه (از همه‌ی چیز) است» (به جهت آگاهی بیشتر از برهان «صرف الوجود» رک: روش رئالیسم، ج ۵، ص ۱۱۴؛ و نیز رک: معارف اسلامی، ۱ و ۲ و ص ۸۶، انتشارات سمت). پ) در حدیث فوق سه واژه‌ی «عقل»، «فکر»، «لب» دیده می‌شود، گویا نسبت به هر یک عنایتی بوده است و از سیاق حدیث پیداست که از هر کدام معنای خاصی اراده شده است؛ در کتاب تعریفات چنین آمده است: ۱) عقل: ما یعقل به حقائق الأشياء عقل نیروی است که به واسطه‌ی آن، حقیقت اشیا درک می‌شود «علی بن محمد شریف جرجانی، التعريفات، ص ۱۵۶». ۲) فکر: هو ملاحظه المعلوم لتحصیل المجهول؛ توجه و چینش صور شناخته شده در جهت کشف و به دست آمدن مجهول، فکر نامیده می‌شود «التعريفات، ص

۳) لب: هو العقل النور بنور القدس الصافى عن قصور الأوهام والتخيلات؛ عقل منور به نور پاک «قدس» که از هر گونه أوهام و تخيلات به دور است، لب ناميده می شود «التعريفات»، ص ۲۹۵ و ۲۰۰. هر کدام از اينها، اشيای مادی را در مرحله‌ای درک می کند، همان طوری که عقل حقایق و ذات را درک می کند و فکر، صور ذهنی را و لب، حقیقت نورانی اشیا را؛ گویا امام حسن مجتبی علیه السلام در این خطبه‌ی نورانی خود می خواهند بگویند: موجودات رقیق و لطیف که با چشم هم قابل درک نیستند و آن‌ها را فکر و عقل و عقل نورانی (لب) درک می نمایند، آن‌ها هم از نوع مادی رقیند، همانند روح، و ملک و... و لیکن همه‌ی این‌ها محدود و متصف به محدودیتند و مادی‌اند و ذات پروردگار از همه‌ی آن قیود و محدودیت‌ها به دور است. [۶۳۶] سیوطی، تاريخ الخلفاء، ص ۱۹۱؛ تهذیب ابن عساکر، ج ۴، ص ۲۲۰. [۶۳۷] ابوالحسن بصری متوفی ۱۱۰هـ. ق. همان حسن بن یسار است که در سال ۲۲هـ. ق. در مدینه به دنیا آمد و سپس ساکن بصره شد. وی از رؤسای «قدريه» و قائل به جبر بود. ابوالحسن بصری جامعه‌ی زهد بر تن کرده بود و از ياري امير مؤمنان علیه السلام در برابر معاویه خودداری کرد. افکار وی در بصره شایع شده بود، او گاهی طرفداری از جبر و گاهی حمایت از مفهومه می کرد. او نامه‌ای خدمت امام حسن علیه السلام نوشته و در نامه‌ی خود تمجید و تجلیل فراوان کرد. امام مجتبی علیه السلام به خاطر نجات پیروانش و تذکری برای او پاسخ فوق را داد تا چنانچه او و دیگر افراد بخواهند تجدید نظر کنند، زمینه فراهم آمده باشد و کلام حق را شنیده باشند. باید توجه داشت بحث جبر و تفویض و اختیار افعال بندگان از مباحث پیچیده کلامی است که خود بحث مستقلی و جایگاه وسیعی را نیازمند است و می‌توان برای آگاهی بیشتر به کتاب «انسان و سرنوشت» از آیه الله شهید مرتضی مطهری مراجعه کرد. [۶۳۸] تحف العقول، ص ۲۳۱؛ احمد زکی صفوت، جمهورة رسائل العرب، ج ۲، ص ۲۵، با اختلاف کمی نسبت به عبارات تحف العقول. [۶۳۹] کشف الغمة، ج ۲، ص ۱۹۹؛ بحار الانوار ج ۷۵، ص ۱۱۲، ح ۶؛ شیخ کلینی (ره) روایت فوق را با اختلاف مختصر از امام صادق علیه السلام نقل می کند. بنابراین ر. ک: اصول کافی، ج ۲، ص ۶۰۰، ح ۵ ب: فضل القرآن. [۶۴۰] دیلمی، ارشاد القلوب، ص ۱۰۲. [۶۴۱] ارشاد القلوب، ص ۱۰۳. [۶۴۲] سید مصطفی موسوی، الروائع المختاره، ص ۷۲، خطبه‌ی ۴۵، به نقل از جلاء العيون. [۶۴۳] الروائع المختاره، ص ۱۲، به نقل از توحید صدق، باب ۴۲، فی اثبات حدوث العالم؛ قندوزی، ینابیع المودة، ص ۷۱. [۶۴۴] آل عمران (۳) آیه‌ی ۳۴. [۶۴۵] تفسیر فرات بن ابراهیم کوفی، ص ۷۹، ذیل آیه‌ی ۳۴ آل عمران؛ بحار الانوار، ج ۴۳، ص ۳۵۱. [۶۴۶] بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۲۵. [۶۴۷] أهل نجوم می گویند: دیلم سرزمنی است در اقلیم (قاره) چهارم که طول آن ۷۵ درجه و عرض آن، ۳۶ درجه و ده دقیقه می باشد «معجم البلدان»، ج ۲، ص ۶۱۴. [۶۴۸] ابن عساکر، تهذیب تاریخ دمشق الكبير، ج ۴، ص ۲۰۰؛ الاصاده فی تمییز الصحابة، ج ۳، ص ۴۶۷، ش ۸۲۶۲؛ اسد الغابه، ج ۵، ص ۵۱۳۵. مقصود از صدقات حرام بر آل محمد صلی الله علیه و آله صدقات واجب، همانند زکات مال و زکات فطره است. [۶۴۹] شیخ صدق، من لا يحضره الفقيه، ج ۱، ص ۳۳۸. بسیاری از کلمات دعا متراծ است و لکن تفاوت‌های بسیار ظریف و دقیقی دارد که امام مجتبی علیه السلام آن کلمات را به کار گرفته‌اند و سعی شده است در ترجمه منعکس شود. [۶۵۰] بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۴۵. [۶۵۱] «ما مخلوق خداوندیم و به سوی او باز گشت خواهیم نمود». بقره (۲) آیه‌ی ۱۵۶. [۶۵۲] بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۱۳۸؛ جلاء العيون، ج ۱، ص ۳۷۰؛ شیخ عباس قمی، أنوار البهية؛ کفایة الأثر، ص ۲۲۶؛ العوالم، ج ۱۶، ص ۲۸۰، ب ۲، ح ۵. [۶۵۳] مجموعه‌ی ورام، ص ۱۱۳. [۶۵۴] تحف العقول، ص ۲۳۶. [۶۵۵] الروائع المختاره، ص ۱۱۸؛ مجموعه‌ی ورام، ج ۲، ص ۳۰۱. [۶۵۶] مجموعه‌ی ورام، ج ۱، ص ۳۵۰. [۶۵۷] تحف العقول، ص ۲۳۳. [۶۵۸] تحف العقول، ص ۲۳۴. چه بسا شخص خاصی نبوده، و لیکن بحسب عادت عرب جنبه‌ی تمثیل داشته است تا معیار برای همگان باشد، به نقل از ترجمه آیه الله احمد جنتی. [۶۵۹] حیاء الامام الحسن بن علی علیه السلام، ج ۱، ص ۳۱۹. [۶۶۰] تاريخ يعقوبی، ج ۲، ص ۲۱۵. [۶۶۱] معنای صدق الپس را از مجمع البحرين استفاده نموده‌ایم، بأس به معنای شجاعت هم آمده است که معنای جمله چنین می‌شود: صداقت و راستی در شجاعت و در بعضی نسخه‌ها: صدق اليأس آمده است یعنی صداقت راستین در نامیدی از غیر خداوند. بحار الانوار، ج ۶۷

۲۶۷-۹. [۶۶۲] بحارالأنوار، ج ۴۳، ص ۸۱ ح ۳. [۶۶۳] تحف العقول، ص ۲۳۶. ۲.۳۱ آیه‌ی [۶۶۵] ملا محسن فیض کاشانی، تفسیر صافی، ج ۱، ص ۵۷۲. [۶۶۶] تهذیب تاریخ دمشق الكبير، ج ۴، ص ۱۹۹؛ ترجمه الامام الحسن عليه‌السلام، ابن سعد، ص ۵۴ ح ۶۵. [۶۶۷] بحارالأنوار، ج ۴۳، ص ۳۳۹؛ جلاء العيون، ج ۱، ص ۳۲۱. [۶۶۸] عيون الأخبار، ج ۳، ص ۳؛ شیخ صدق، الخصال، ج ۲، ص ۴۱۰ ح ۱۱. [۶۶۹] بحارالأنوار، ج ۴۴، ص ۱۵۰؛ الوافى، ج ۲، ص ۱۷۴. [۶۷۰] تحف العقول، ص ۲۳۶. [۶۷۱] محمد بن قاسم حسینی، اثنی عشریه، ص ۱۲. [۶۷۲] الروائع المختاره، ص ۱۱۶. [۶۷۳] حیاة الامام الحسن، ج ۱، ص ۳۱۹، به نقل از نهاية الأرب في فنون الأدب، ج ۳، ص ۳۹۸. [۶۷۴] مصایب الانوار، ج ۲، ص ۲۷۱؛ الروائع المختاره، ص ۱، من لا يحضره الفقيه، ج ۳، ص ۲۲۷ ح ۲۸. [۶۷۵] اثنی عشریه، ص ۵۵؛ حدیث فوق در فروع کافی، ج ۶، ص ۲۹۰، از امام صادق عليه‌السلام نقل شده است. [۶۷۶] بحارالأنوار، ج ۴۴، ص ۱۱۰ ح ۱. [۶۷۷] شبنجی، نور الأبصار، ص ۱۲۳؛ کنز المدفون، ص ۴۳۴، به نقل از بلاغة لامام الحسن عليه‌السلام، ص ۱۳۵. [۶۷۸] نساء (۴) آیه‌ی ۸۵. [۶۷۹] بحارالأنوار، ج ۴۳، ص ۳۴۳، ح ۱۵. [۶۸۰] بحارالأنوار، ج ۴، ص ۳۳۳، (چهار جلدی). [۶۸۱] شیخ حسن نائینی، الارشاد لمن طلب الرشاد، ص ۹۵. [۶۸۲] شرح نهج البلاغه، ابن‌ابی‌الحدید، ج ۴، ص ۳۴۴؛ انوار البهیه، ص ۷۷. [۶۸۴] معجم أحادیث الامام المهدی، ج ۳، ص ۱۷۱، به نقل از اثبات‌الهداه، ص ۵۹۹ - ۵۹۸؛ بحارالأنوار، ج ۳۶، ص ۳۸۳، ب ۴۳، ح ۱. [۶۸۵] کمال الدین، ج ۱، ص ۳۱۵، ب ۲۹، ح ۲، الطبرسی، اعلام الوری، ص ۴۰۱، ب ۲؛ بحارالأنوار، ج ۱۴، ص ۳۹۴، ب ۲۴، ح ۱۲؛ احتجاج طبرسی، ج ۲، ص ۱۰. [۶۸۶] نرجس بنت یشواع بن قیصر پادشاه روم بوده است که به شمعون از حواریون عیسیٰ عليه‌السلام نسبت داده می‌شود. وی در جنگ‌های روم با مسلمانان جهت مداوای مجروحین شرکت کرده بود که در جنوب شرقی اروپا به دست گروهی گشته - رزمی مسلمانان اسیر گشت، آن گاه که او را به همراه دیگر اسرا به پشت جبهه انتقال دادند گفت: نام من نرجس است که عمولاً کنیزها را بدان نام می‌خواندند و این واقعه در زمان امام دهم (علی النقی عليه‌السلام) اتفاق افتاد. بشر بن سلیمان از سوی امام هادی عليه‌السلام او را خریداری کرد. مدتی وقت خود را به آموزش معارف اسلامی گذراند و سپس امام هادی عليه‌السلام او را به عقد فرزندش امام حسن عسکری درآورد و مراحل کمال را در خدمت آن بزرگوار طی کرد، پس از مدتی این خانم عزیز و عفیف و پاکدامن مادر حضرت قائم - عجل الله فرجه الشریف - گردید. «قادتنا کیف نعرفهم»، ج ۷، ص ۲۰۹، به نقل از: یوم الخلاص، ص ۶۱. [۶۸۷] الفهرست ابن‌ندیم، ص ۴۱۰. [۶۸۸] ابواسحاق کوفی، الغارات، ج ۱، مقدمه. [۶۸۹] محدث قمی، تتمه المنتهی، ص ۲۷۰. [۶۹۰] الذریعه، ج ۱۵، ص ۸۶. [۶۹۱] الذریعه، ج ۱۵، ص ۸۶. [۶۹۲] رجال نجاشی، ج ۲، ص ۴۰۱. [۶۹۳] اعیان الشیعه، ج ۱۰، ص ۲۶۵. [۶۹۴] معجم رجال‌الحدیث، ج ۱۹، ص ۳۰۸. [۶۹۵] آقا‌بزرگ تهرانی، الذریعه، ج ۱۷، ص ۲۲۳؛ الغارات، ج ۱، ص ۱۹.